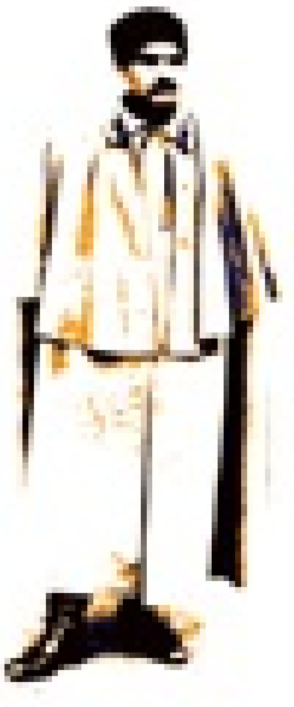
رضاشاه و بریتانیا

بر اساس اسناد وزارت خارجه آمریکا

دکتر محمدقلی مجد

ترجمه مصطفی امیری



موسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی

بسم الله الرحمن الرحیم

رضاشاه و بریتانیا بر اساس اسناد وزارت خارجه آمریکا

نویسنده:

محمدقلی مجد

ناشر چاپی:

موسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

رضاشاه و بریتانیا بر اساس اسناد وزارت خارجه آمریکا

مشخصات کتاب

سرشناسه : مجد، محمدقلی، ۱۳۲۵ -

Majd, Mohammd Gholi, ۱۹۴۶

عنوان و نام پدیدآور : رضاشاه و بریتانیا بر اساس اسناد وزارت خارجه آمریکا/ محمدقلی مجد ؛ مترجم مصطفی امیری؛ ویراستار علی اکبر رنجبر کرمانی .

مشخصات نشر : تهران: موسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی، ۱۳۸۹.

مشخصات ظاهری : ۵۱۰ ص.

شابک : ۹۷۸-۶۰۰-۵۷۸۶-۰۰-۲

وضعیت فهرست نویسی : فیپا

یادداشت : عنوان اصلی: Great Britain Reza Shah : the plunder of Iran, ۱۹۲۱-۱۹۴۱, c۲۰۰۱.

یادداشت : کتابنامه.

موضوع : رضا پهلوی، شاه ایران، ۱۲۵۷ - ۱۳۲۳.

موضوع : ایران -- روابط خارجی -- انگلستان

موضوع : انگلستان --روابط خارجی -- ایران

موضوع : ایران -- تاریخ -- پهلوی، ۱۳۰۴ - ۱۳۵۷-- دخالت انگلستان

شناسه افزوده : امیری، مصطفی، ۱۳۳۷ -، مترجم

شناسه افزوده : رنجبر کرمانی، علی اکبر، ۱۳۳۸ -، ویراستار

شناسه افزوده : موسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی

رده بندی کنگره : DSR۱۴۸۹/۵/م۲۷ر۶ ۱۳۸۹

رده بندی دیویی : ۹۵۵/۰۸۲۲

شماره کتابشناسی ملی : ۱۹۹۴۷۹۱

ص:۱

اشاره

فهرست مطالب

ص:۴

ص:۵

ص:۶

ص:۸

سخن ناشر

تاریخ ایران در سالهای ۱۲۹۹ تا ۱۳۲۰ شاهد فراز و فرود فردی است که تا چندی پیش، بنیانگذار ایران نوین خوانده می شد. غیر از روایت رسمی دوران پهلوی درباره رضاخان، آن چه مستند اقدامات او در پژوهشهای تاریخی قرار می گرفت، اسناد انگلیس بود. این اسناد به ویژه در دوره دوندگی رضاخان برای گرفتن همه اهرمهای قدرت، مورد استناد تاریخ پژوهان قرار گرفته است. اسناد وزارت امور خارجه بریتانیای کبیر، در خوش بینانه ترین کارکرد خود، توان کشیدن یکی از اضلاع منشور دوره یادشده را دارد. هر چند پس از پیروزی انقلاب اسلامی روایتهای متعرض به قرائت رسمی از دوره پهلوی به فراوانی عرضه شدند، اما در تحقیقات تاریخی، دیدگاه سنتی نسبت به دوره رضاشاهی، با تکیه بر اسناد انگلیس ادامه یافت. نسبت دولت انگلیس با پهلوی اول، نسبتی نامعلوم و مبهم نیست. گره خوردن منافع انگلیس به ایران و تسلط او در به خدمت گرفتن نهادها و رجال ایرانی برای حفظ منافع خود، به طور طبیعی گرایش سندهای تنظیم شده انگلیس را به سود رضاخان سوق می دهد؛ و این چنین نیز بوده است؛ اما نگاه دیگر نمایندگان سیاسی مستقر در ایران تاکنون ناگفته باقی مانده است: روسیه شوروی، ترکیه عثمانی، آمریکا.

اخیراً انتشار اسناد وزارت امور خارجه آمریکا، توانسته است ضلع دیگری از رخدادهای این دوره را به تصویر بکشد؛ و به بیان درست تر،

ص:۹

قرائت جدیدی از رویدادهای یادشده ارائه دهد. این سندها، متعرض روایتهای متداول و رسمی حاکم بر دوران رضاشاهی است؛ روایتهایی که این دوره را عصر پرافتخارِ بنیانگذاری ارتش نوین، تمرکز قدرت، نجات از تجزیه، آزادی زنان از قید و بند حجاب، ساخت راه آهن، دانشگاه و... می نامد. اسناد آمریکایی گواهی می دهند که رضاخان برکشیده بریتانیاست؛ با کمك بریتانیا کودتا می کند؛ با پشتیبانی آنها آدم می کشد؛ عشایر را سرکوب می کند؛ روزنامه ها را می بندد؛ تمامی کسانی را که در برآمدن او بسترساز بوده اند دستگیر و با حبِّ سفید و جوخه های مسموم سازی به دیار دیگر می فرستد؛ در گوهرشاد قتل عام می کند؛ مدرس را تبعید و به شهادت می رساند؛ نفت را به تاراج می دهد؛ تمامی سرزمین های مرغوب را به تملك خود درمی آورد؛ و ثروتی انبوه از اموال منقول و غیرمنقول برای خود می اندوزد.

باید توجه داشت که حضور سیاسی آمریکایی ها در این دوره، با دوره های پسین، یکسان نیست. آمریکا در این زمان در حال شناسایی، ارزیابی و تحلیل ایران است. نگاه او، نه از منظر یك قدرت سرمایه سالار حاکم، بلکه از زاویه آشنایی، درك و تجربه است؛ کسب آگاهی برای آینده ای که در ۳۷ سال حاکمیت پهلوی دوم در ایران رقم خورد. از این رو، نماینده سیاسی آمریکا در ایران، بدون ملاحظه و یا نگرانی از منافع و مصلحت های خود، اخبار ایران را به وزارت امور خارجه متبوع خود، آنچنان که خودش دریافته است، می فرستد.

متن حاضر ترجمه ای است از: Great Britain and Reza Shah اثر دکتر محمدقلی مجد، محقق ایرانی مقیم آمریکا که توسط انتشارات دانشگاه فلوریدا در سال ۲۰۰۱ منتشر شده است. متن انگلیسی دارای ۱۵ فصل می باشد که به پیشنهاد آقای دکتر مجد از ترجمه فصل دوم، سوم و چهارم به دلیل تکرار مطالب آن در کتاب «از قاجار به پهلوی»، که همزمان با این اثر توسط این مؤسسه منتشر می شود خودداری شده است.

مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی

تقدیم به یاد و خاطره

همه قربانیان حکومت وحشت

و کشتار از سال ۱۲۹۹ تا ۱۳۲۰

تشکر و قدردانی

بدینوسیله از مساعدت و مراحم کارکنان اسناد ملی آمریکا واقع در کالج پارک، مریلند کمال تشکر را دارم. مرحوم دکتر میلتن گوستاوسن، کارشناس ارشد این اداره، در مرور و جستجوی اسناد وزارت امور خارجه آمریکا در ارتباط با ایران به اینجانب کمک بسیاری مبذول داشتند. پرفسور حافظ فرمایان با نظرات خود درباره دستنویس این اثر، ذوق و شوقشان به هنگام کشف سوابق، علاقه وافرشان به این کتاب، و پیشنهادهای مفیدشان اینجانب را رهین منت خویش ساخته اند.

در آخر، خود را مدیون خانواده ام می دانم که کمک و همفکری شان نگارش این کتاب را ممکن ساخت. فرزندم محمدعلی مجد با مهارتش در کاربرد کامپیوتر مثل همیشه در موقع مناسب به دادم رسید.

ص:۱۱

فصل اول: مقدمه

اشاره

انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ روسیه و شکست قوای عثمانی در بین النهرین و فتح سرزمین های عثمانی به دست نیروهای انگلیس در سال ۱۹۱۸ عملاً ایران را (که در آن زمان غربی ها پرشیا می نامیدند) از شرق و جنوب و غرب در محاصره انگلیس انداخت.

قوای انگلیس با استفاده از تفوق خود در منطقه، از شرق و غرب به ایران تاختند.

حمله اصلی در آوریل ۱۹۱۸ رخ داد، که طی آن کل ایران، به استثنای استان آذربایجان، به اشغال نیروهای انگلیس درآمد. حمله نظامی انگلیس و اشغال ایران در جنگ اول جهانی از جمله رویدادهای بسیار مهم تاریخ ایران است؛ چرا که در نتیجه حمله مزبور ایران برای شصت سال عملاً ـ استقلال خود را از دست داد؛ و تقریباً بیست و پنج سال تمام (۱۹۱۸-۱۹۴۲) در کنترل کامل انگلیس درآمد؛ و پس از آن نیز، تا پیروزی انقلاب اسلامی ۱۹۷۹، تحت سلطه ایالات متحده بود. برغم اهمیت تاریخی حمله انگلیس به ایران در سال ۱۹۱۸، توجه نسبتاً اندکی در منابع تاریخی به این رویداد مبذول شده است.

انگلیسی ها از همان ابتدا سخت پنهانکاری کردند. آنها نیروهای اصلی

ص:۱۳

مهاجم شان، معروف به قوای اعزامی دانستر(۱)، را نیروی سرّی لقب داده بودند؛ زیرا صحبت از وجود چنین نیرویی حتی در بغداد، که در آن زمان مقرّ ستاد نیروهای انگلیسی بود، علناً امکان نداشت. چنانکه پیداست، این پنهانکاری تا به امروز نیز ادامه یافته است. در چند کتابی که تقریباً همین اواخر درباره رویدادهای تاریخی مزبور به چاپ رسیده است(۲) نیز اطلاعات ناچیزی درباره حمله انگلیس به ایران وجود دارد. در پژوهش دیگری که بر اساس اسناد موجود در آرشیوهای بریتانیا صورت گرفته است، قوای مهاجم انگلیس همچون نیرویی نسبتاً دوست که با هدف حفاظت از ایران در مقابل «تهدید بلشویک ها»(۳) وارد این کشور شدند، به تصویر کشیده شده اند؛ ولی در گزارش های سیاسی و نظامی ارسالی از سفارت آمریکا در تهران هیچ شواهدی دال بر صحت چنین ادعایی و یا حتی ذکری از وجود چنین تهدیدی یافت نمی شود.

انگلیسی ها پس از اشغال نظامی ایران، سعی کردند با فراهم آوردن زمینه سقوط کابینه صمصام السلطنه و انتصاب حسن وثوق، معروف به وثوق الدوله، در پُست نخست وزیری در اوت ۱۹۱۸ سلطه سیاسی شان را نیز مستحکم تر کنند. بهترین توصیفی که می توان از دولت وثوق ارایه داد این است که دولت او یک دولت استبدادی غیرنظامی تحت حمایت انگلیس بود که قصد داشت کنترل دائم ایران و منابع اقتصادی آن، به ویژه نفتش، را به دست بگیرد و توسعه اقتصادی ایران را در راستای منافع خویش هدایت کند. اجرای قرارداد ۹ اوت ۱۹۱۹ با انگلیس، کشور

۱- Dunster Expeditionary Force.

۲- مثلاً، هیچ شرح مفصلی درباره هجوم انگلیس و اشغال ایران در کتاب روابط انگلیس و ایران، نوشته اولسن نیافتم. کرونین نیز فقط اشاره ای گذرا به قوای دانستر دارد. نک. شکل گیری دولت پهلوی، اثر کرونین. غنی نیز بحث مفصلی درباره هجوم انگلیس و اشغال ایران در سال ۱۹۱۸ ندارد. نک ایران و برآمدن رضا شاه، اثر غنی. در ریشه های انقلاب، اثر کدی نیز فقط اشارات کوتاهی به این مسئله شده است.

۳- صباحی، سیاست انگلیس در ایران. در این کتاب هجوم انگلیس نسبتاً به نفع ایران تصویر شده است. از نظر صباحی، «قدرت کیف [انگلیسی]» به «دیپلماسی خشونت» می چربید.

را رسماً به مستعمره انگلیسی ها تبدیل می کرد؛ در اوایل سال ۱۹۲۰ ولی خصومت شدید مردم با انگلیسی ها و مخالفتشان با قرارداد پیشنهادی کاملاً ـ مشخص ساخت که اجرای این موافقت نامه غیرممکن و تجربه دولت استبدادی غیرنظامی وثوق با شکست مواجه شده است.

با وجود این، انگلیسی ها با استقرار یک دولت استبدادی نظامی عملاً کنترل ایران و منابع آن را برای مدتی طولانی به دست گرفتند. این استبداد نظامی با کودتای ۲۱ فوریه ۱۹۲۱ در ایران برقرار شد و در نتیجه آن یک افسر قزاق گمنام و تقریباً بی سواد از خانواده ای روستایی به مدت ۲۰ سال دیکتاتور نظامی ایران شد. این مرد همان رضاخان بود. در سال ۱۹۲۵، در نتیجه یک کودتای انگلیسی دیگر، طومار سلسله قاجار در هم پیچید، و رضاخان شاه ایران شد. او به دنبال حمله نیروهای متفقین در ماه اوت ۱۹۴۱، در سپتامبر همان سال به اجبار استعفاء داد و تحت الحمایه انگلیس سوار بر یک کشتی انگلیسی ایران را ترک کرد.

رضا شاه: افسانه و حقیقت

بر اساس دیدگاه سنتی نسبت به رضا شاه پهلوی و دوره تاریخی ۱۹۲۱ تا ۱۹۴۱، دوره فوق عصر پرافتخاری بود که در طول آن، به همت و جانفشانی یک سرباز دلاور و وطن پرست، به نام رضاخان پهلوی، یک ارتش ملی جدید شکل گرفت که ایران را متحد ساخت و آن را از تجزیه نجات داد. این ارتش ملی، عشایر و ایلات یاغی و فئودال های غارتگر را سرکوب و مطیع دولت کرد. پس از جلوس رضاخان بر تخت سلطنت در سال ۱۹۲۵، ایران الگوی غرب را در پیش گرفت و سلطه روحانیت مرتجع ضعیف تر شد. زنان با کشف حجاب از قید و بند رها شدند. کارخانه ها، جاده ها و خط آهن ساخته شد. دانشگاه تهران بنا شد. بر اساس همین دیدگاه، انگلیس و روس در اوت ۱۹۴۱ خیانتکارانه به ایران حمله کردند و رضا شاه پهلوی، فرمانروای لایق ایران را از تخت به زیر کشیدند و از کشور بیرون راندند، و بدین ترتیب تراژدی بزرگی

برای ایران رقم زدند.(۱)

بررسی اجمالی برخی از حقایق مهم این دوره تاریخی، در همان ابتدای امر روشن می کند که تعبیر فوق چندان قرین واقعیت نیست. حتی نویسندگانی نظیر سیروس غنی، که از طرفداران رضا شاه هستند نیز به نقش تعیین کننده انگلیس در به قدرت رسیدن رضا شاه اذعان دارند. «رهبر کبیر» ایران در سال ۱۹۲۱ با یک کودتای انگلیسی به قدرت رسید و سپس با یک کودتای انگلیسی دیگر به تختی جلوس کرد که روزی شاه عباس بر آن تکیه زده بود. شکی نیست که رضاخان مخلوق انگلیسی ها بود. علاوه بر این، در اوت ۱۹۴۱ که نیروهای متفقین به ایران حمله کردند، همین ارتشِ به اصطلاح ملی مقاومتی در مقابل متجاوزان از خود نشان نداد. فرماندهان ارتش و بسیاری از مقامات دولتی ترک خدمت کردند و فرار را بر قرار ترجیح دادند. شرم آورتر از همه اینکه، بعدها معلوم شد، خودِ رضاشاه نیز قصد پناهندگی به سفارت انگلیس در تهران را داشته، انگلیسیها به او جواب رد دادند. در نتیجه، با ذلت استعفاء داد و برای نجات جانش با یک کشتی انگلیسی از ایران رفت، و بقیه عمر خود را تحت حمایت انگلیس سپری کرد. دفاتر خاطراتی که از آن زمان باقی مانده و همچنین گزارش های سیاسی سفارت آمریکا نشان می دهد که مردم ایران از رفتن رضا شاه بسیار مسرور بودند.(۲) بر اساس

۱- نمونه های بهتری از این دیدگاه را می توان درآثار زیر یافت: بنانی، مدرنیزه سازی ایران؛ ویلبر، رضا پهلوی؛ لنچسکی، ایران در دوران پهلوی ها؛ و غنی، ایران و ظهور رضا شاه. بارزترین استثنایی که در این مورد وجود دارد شرحی است که میلسپو در آمریکایی ها در ایران داده است.

۲- خوشحالی مردم ایران از رفتن رضاشاه از مسلّمات و بدیهیات تاریخ ایران است؛ به طوری که امام خمینی در نطق خود ۱۳ خرداد ۱۳۴۲ (عصر عاشورا) ضمن اعلام آشکار این مطلب بر بالای منبر فرمودند: «من یک قصه ای برای شما نقل می کنم... سه دسته – سه مملکت اجنبی – به ما حمله کرد: شوروی، انگلستان، آمریکا به مملکت ایران حمله کردند؛ مملکت ایران را قبضه کردند؛ اموال مردم در معرض تلف بود، نوامیس مردم در معرض هتک بود، لکن خدا می داند که مردم شاد بودند برای اینکه پهلوی (رضاخان) رفت.» ر.ک: صحیفه امام، ج ۱، ص ۲۴۵.

مدارک موجود، در اواخر دوره حکومت رضا شاه، کمبود شدید مواد غذایی و شرایطی شبیه قحطی بر کشور حکمفرما بود.

در کتاب سیروس غنی، و همچنین سایر مورخانی که به شرح وقایع این دوره تاریخی پرداخته اند، غالباً به نام و تصویر اشخاص سرشناسی برمی خوریم که به دستور رضا شاه به قتل رسیدند. همچنین می خوانیم که این اشخاص بداقبال، که غالباً از وزرای کابینه رضا شاه و یا از سیاستمداران نامدار کشور بودند، در زندان به قتل رسیدند؛ البته نه به دلیل نقض قانون و یا اثبات اتهام در محاکم قانونی؛ که به دلیل سوءظنّ رضا شاه به خیانت آنها. کسانی نظیر تیمورتاش، نصرت الدوله، مدرس، و سردار اسعد از جمله این شخصیت ها هستند. در جوامع متمدن و تابع قانون، و در کشوری که مثلاً یک سلطنت مشروطه حاکم است، اشخاص را صرفاً به دلیل ظنّ و گمان شاه و دستور او، در زندان به قتل نمی رسانند.

چنین قتل های ددمنشانه ای فقط در حکومت های استبدادی بسیار درنده خو و بی قانون اتفاق می افتد (حتی در روسیه استالینی نیز حکم مرگ غالباً بعد از محاکمه ای نمایشی صادر می شد). ولی در ایران رضا شاهی، قربانیان، بدون محاکمه و به سادگی در زندان به قتل می رسیدند.(۱) در خاطرات امیر اسدالله علم می خوانیم که چگونه زائران و تظاهرکنندگان ایرانی را در ژوئیه ۱۹۳۵ در مرقد امام رضا در مشهد قتل عام کردند، و در جریان آن، به گفته علم، دویست نفر را با تیربار به خاک و خون افکندند.(۲) هرچند بر اساس گزارش های سیاسی سفارت آمریکا معلوم می شود که شمار کشتگان با گلوله تیربار های رژیم بسیار بیشتر از ۲۰۰ نفری است که علم ادعا کرده است.

علاوه بر ددمنشی رضا شاه، گزارش هایی نیز از فساد مالی و

۱- البته درمورد تیمورتاش و نصرت الدوله محاکمه نمایشی برگزار شد. (ویراستار)

۲- علم، خاطرات علم، ۱۶۲، ۳۳۷.

اختلاس هایش در دست داریم. مثلاً او به هنگام استعفایش در سال ۱۹۴۱، بیش از ۷۶۰ میلیون ریال (۵۰ میلیون دلار) در بانک ملی سپرده داشت. مبالغ هنگفتی نیز در بانک های خارجی ذخیره کرده بود. به کمک اسناد و مدارک وزارت امور خارجه و خزانه داری آمریکا، [اکنون] می دانیم که رضا شاه مبلغی بالغ بر ۲۰ تا ۳۰ میلیون پوند (۱۰۰ تا ۱۵۰ میلیون دلار) در لندن داشت، که این مبلغ باورنکردنی در سال ۱۹۴۱، به پسر و جانشین اش، محمدرضا پهلوی، رسید.

همچنین به کمک اسناد و مدارک وزارت خزانه داری و بانک مرکزی آمریکا، امروز می دانیم که رضاشاه مبالغ هنگفتی نیز در بانک های سوییس و نیویورک داشت، که آنها را نیز فرزندانش به ارث بردند. بر اساس آمار دارایی های خارجی در ایالات متحده (ژوئن ۱۹۴۱)، می توانیم حدس بزنیم که کل دارایی های رضا شاه در آمریکا در حدود ۵/۱۸ میلیون دلار بوده است. اسناد و مدارکی که پس از پیروزی انقلاب اسلامی در ایران افشا شد، نشان می دهد که رضا شاه مناطق وسیعی از ایران، شامل بیش از ۶۰۰۰ روستا و آبادی، را به تملک خود درآورده بود. نقشه ای که سفارت آمریکا در دهه ۱۹۵۰ تهیه کرده، نشان دهنده وسعت زمین های غصبی رضا شاه است. بنابراین، پیداست که تعابیری چون «عصر طلایی؛ مصلح؛ رهبر کبیر» از رضاشاه و این دوره تاریخی ایرادهایی دارد.

حیرت آور اینکه تعابیر فوق چگونه توانسته برای این مدت طولانی بدون چالش باقی بماند. این تعابیر مسلماً افسانه و تبلیغات هوشمندانه ای بود که انگلیسی ها ساخته اند و تا به امروز نیز آن را تداوم بخشیده اند.

اسناد وزارت امور خارجه آمریکا درباره ایران، ۱۹۴۱–۱۹۲۱

فاصله زمانی سال های ۱۹۲۱ تا ۱۹۴۱ در تاریخ ایران بیشتر به یک خلأ می ماند. برغم کتاب های تاریخی متعددی که نوشته شده است، اطلاعات بسیار ناچیزی از این دوره در دست است. قحطی اسناد و مدارک تاریخی را می توان از انتشار فقط یک جلد مدارک مربوط به رضا

شاه در این دوره، که در سال ۱۹۹۹ در تهران انتشار یافت، کاملاً دریافت. به چندین دلیل روشن، مدارک مستندِ بسیار اندکی در ارتباط با این دوره وجود دارد. نخست اینکه شدت سانسور در طول دوره مزبور، ثبت بی طرفانه و دقیق رویدادها را بسیار دشوار می ساخت. علاوه بر این، در دوران حکومت پهلوی دوم (۱۹۴۱-۱۹۷۹)، بسیاری از مدارک جرم رضا شاه از بین برده شد و مورخان از هرگونه تحقیق و موشکافی درباره رویدادهای این دوره برحذر شدند. دلیل دیگری که تاریخ این دوره را در هاله ای از ابهام فرو برده است، اتکای تقریباً صرف محققان به اسناد دیپلماتیک انگلیس درباره ایران است. با توجه به اشغال نظامی ایران و کودتای ۱۲۹۹ افتادن کنترل امور ایران دست انگلیس ها؛ همدستی و نقش تعیین کننده انگلیس ها در به قدرت رسیدن پهلوی اول و دوم؛ و همدستی آنها با رضا شاه، نباید انتظار داشت که اسناد دیپلماتیک انگلیس تصویر دقیق و بی طرفانه ای از اوضاع آن زمان در اختیار ما بگذارد. بر اساس مدارکی که در این کتاب خواهید یافت، وقایع هولناکی در سال های ۱۹۲۱ تا ۱۹۴۱ در ایران اتفاق افتاد. انگلیسی ها خیلی خوب می دانند که چون رضا شاه با کمک و حمایت آنها به قدرت رسید و به مدت ۲۰ سال بر سر کار ماند، مسئولیت نهایی جنایاتی که در طول این دوره رخ داد بر عهده آنهاست. به همین دلیل، از همان ابتدا بنا را بر پنهانکاری گذاشتند. نمونه های بارزی از دروغگویی و فریبکاری انگلیسی ها درباره نقش شان در ایران را می توان در اسناد و گزارش های پارلمانی شان یافت، که در کتاب جلد اول ارایه شده است.

یک منبع کاملاً بکر، فوق العاده غنی و کامل از اسناد تاریخی درجه اول درباره تاریخ ایران، اسناد و مدارک موجود در آرشیو وزارت امور خارجه آمریکاست. گزارش های مفصلی از وضعیت سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، و نظامی ایران در این اسناد یافت می شود، که با استفاده از آنها می توان به بازنویسی مفصل تاریخ ایران در سال های ۱۹۲۱ تا ۱۹۴۱ پرداخت. متعاقب حمله انگلیس و اشغال نظامی ایران در سال ۱۹۱۸،

توجه آمریکا به ایران بیشتر شد. کمی پس از اشغال نظامی ایران، سفارت آمریکا در تهران شروع به تهیه و ارسال گزارش های مفصلی درباره وضعیت سیاسی، نظامی، و اقتصادی ایران کرد. گزارش های نظامی و سه ماهه هیأت نمایندگی آمریکا که از اکتبر ۱۹۱۸ تا آوریل ۱۹۲۱ به وزارت امور خارجه ارسال شد مجموعه ای بسیار ارزشمند از مدارک تاریخی را تشکیل می دهد، که در کتاب جلد اول ارائه شده. دولت آمریکا در طول دهه ۱۹۲۰ با انتصاب هیأتی از مستشاران مالی به ریاست آرتور چستر میلسپو(۱) و تلاش شرکت های نفتی آمریکا برای یافتن جای پایی در امور نفتی ایران، سعی در حفظ منافع خود در ایران داشت. مکاتبات میلسپو با وزارت امور خارجه و گزارش هایش به سفارت آمریکا در تهران که به طور مقتضی به واشنگتن ارسال می شد، و بدین ترتیب در بایگانی وزارت امور خارجه آمریکا ثبت و ضبط شده است، منبعی غنی از مدارک تاریخی بر جای گذاشته است. نارضایتی عمیق و خصومت آشکار دولت آمریکا با سیاست پسرعموهای انگلیسی شان در ایران کاملاً از این اسناد و مدارک دیپلماتیک پیداست. روشن است که دیپلمات های اعزامی آمریکا به ایران از سیاست های انگلیس در ایران، غارت نفت این کشور، و تحمیل یک دیکتاتور نظامی ددمنش و بی سواد بر آن، منزجر بودند. علاوه بر این، آنها از کوتاه شدن دست شرکت های آمریکایی از سفره نفت ایران توسط انگلیسی ها و سلطه آنها بر نیروی هوایی ارتش ایران به ضرر آمریکا بسیار خشمگین بودند، ولی تمایلی به رویارویی مستقیم با انگلیسی ها نداشتند.(۲) البته لازم نبود خیلی منتظر بمانند. در سال ۱۹۴۲، دولت روزولت از فرصتی که به سبب مشکلات عدیده انگلیس در طول جنگ جهانی دوم ایجاد شده بود، سود جست و به بیست و پنج سال سلطه انحصاری انگلیس بر ایران خاتمه داد. عصر سلطه آمریکا

۱- Arthur Chester Millspaugh.

۲- نک صباحی، سیاست انگلیس در ایران، صص ۱۵۴-۱۴۱.

شروع شده بود، و این سلطه در طول جنگ سرد نیز ادامه یافت تا آنکه معلوم شد اتحاد شوروی در حال فروپاشی است. چنانکه اسناد وزارت امور خارجه آمریکا به روشنی نشان می دهد، دولت آمریکا حتی از همان سال ۱۹۲۱ نیز تنفر عمیقی از پهلوی ها داشت. برخی نظراتی که وزیرمختاران و کارداران آمریکا درباره رضاخان ابراز داشته اند بسیار خارج از ادب دیپلماتیک است. علاوه بر این، دولت آمریکا به هیچوجه دلباخته پسر و جانشین رضا شاه نیز نبود. حمایت ها و کمک های دولت آمریکا به رژیم پهلوی از سال ۱۹۴۲ تا ۱۹۷۸ صرفاً بر اساس ملاحظات استراتژیک و ژئوپولتیک بود. با نزدیک شدن روزهای پایانی جنگ سرد، نفس های رژیم ایران نیز به شماره افتاد و رژیم حاکم بر ایران از هم فروپاشید و ایران توانست استقلال خود را بازیابد.

یکی از نشانه های علاقه مفرط آمریکا به حفظ منافع خود در ایران در سال های ۱۹۱۸ تا ۱۹۴۱، اعزام تعدادی از توانمندترین دیپلمات های آمریکایی به این کشور بود، که از میان آنها چارلز کامر هارت(۱)، وزیر مختار آمریکا در ایران از سال ۱۹۳۰ تا ۱۹۳۳، برجسته ترین شان به حساب می آمد. گزارش های فراوان، تیزبینانه، و غالباً عالی او درباره اوضاع و شرایط ایران و رضا شاه بسیار خواندنی است؛ و قسمت هایی از آنها در این کتاب خواهد آمد. گزارش های او درباره «حرص و طمع جنون آمیز» رضا شاه، و مال اندوزی و ددمنشی های شخصی اش نمونه ای عالی از گزارش نویسی دیپلماتیک به حساب می آید. گزارش های هارت درباره دستگیری و قتل دوستش عبدالحسین تیمورتاش، وزیر دربار توانای رضا شاه، از جمله نمونه های کلاسیک گزارش نویسی است. علاوه بر این، گزارش های او درباره اعطای امتیازات نفتی ۱۹۳۳ به انگلیسی ها، و نقش شخص رضاشاه در تحمیل این قرارداد به مذاکره کنندگان ایرانی که در قبول آن اکراه داشتند، یک سند تاریخی ارزشمند است. از

۱- Charles Calmer Hart.

جانشینان هارت نیز گزارش های مفصلی درباره آغاز مجدد حکومت وحشت در ایران پس از سال ۱۹۳۳؛ قتل در زندان ها؛ اعدام های غیرقانونی؛ و فجیع تر از همه، کشتار ددمنشانه تظاهرکنندگان و زائران حرم امام رضا در روزهای ۱۲ تا ۱۴ ژوئیه ۱۹۳۵ باقی مانده است.

با شروع جنگ جهانی دوم، آمریکا توجه بیشتری به ایران پیدا کرد. گزارش هایی که درباره اوضاع اقتصادی ایران در سال های ۱۹۴۰ تا ۱۹۴۱ در دست است حکایت از کشوری آسیب دیده دارد. می دانیم که در سال ۱۹۴۱، پس از بیست سال چپاول و ددمنشی حکومت، مردم ایران با کمبود شدید مواد غذایی مواجه شدند. در سال های ۱۹۴۰ تا ۱۹۴۱ مردم تهران چندین بار بر سر مسئله نان شورش کردند. بنابراین، می توانیم با استفاده از این اسناد، کذب افسانه ها و تبلیغاتی را که انگلیسی ها درباره رضا شاه و عصر طلایی اش ساخته و تا به امروز تداوم بخشیده اند، ثابت کنیم.

حکومت وحشت، ۱۹۴۱-۱۹۲۱

میلسپو در کتاب ۱۹۴۶ خود [آمریکائیان در ایران] گوشه هایی از حکومت وحشت رضا شاه را شرح می دهد. او می نویسد که رضا شاه «هزاران نفر را حبس کرده و صدها نفر را کشته بود، و بعضی ها را با دست های خودش به قتل رسانده بود.» در نتیجه این حکومت وحشت، «بر دل مردم ترس افتاده بود. به هیچکس نمی شد اعتماد کرد؛ و احدی جرأت اعتراض یا انتقاد نداشت. ... شواهد فراوان و متأسفانه مجاب کننده ای نیز نشان می داد که وحشت افکنی های [شاه] روان مردم محجوب و زودرنج [ایران] را آشفته کرده و تعادل روحی شان را بر هم زده بود. علاوه بر این، او چنان روحیه خشونت آمیزی از خود نشان می داد که تأثیرات شومی در دامن زدن به خُلق و خوی ناپایدار مردم، از هم گسیختگی کشور، و نابسامانی و ضعف حکومت گذاشت.»(۱)

۱- میلسپو توحش رضاشاه را به طور خلاصه اینگونه توصیف می کند: «توسل به ارعاب بخشی از خُلق و خوی رضاشاه بود. وقتی هنوز آنقدر نزدیک بودم که بتوانم شاهد وقایع باشم، برخی موارد وحشیگری او توجهم را جلب کرد؛ ولی پس از اولین سال حکومتش، ارعاب شدت گرفت. البته ظاهراً او هیچگاه دست به پاکسازی عمومی نزد، ولی می گویند یک بار قتل عام بزرگی کرد. وقتی به ایران بازگشتم، اطلاع یافتم که هزاران نفر را زندانی کرده و صدها نفر را کشته است، که از میان گروه دوم چند نفر را با دستان خودش به قتل رسانده بود. اطلاع یافتم که شخصیت های برجسته ای را به زندان انداخته است؛ مثلاً فیروز، وزیر سابق مالیه؛ تیمورتاش، که روزی وزیر دربار و محرم راز او بود؛ و سرداراسعد، یکی از رؤسای ایل بختیاری که سابقاً وزیر جنگش بود. داور نیز که یک مقام بسیار قابل و توانمند بود، خودکشی کرد. کیخسرو شاهرخ، نماینده زردشتی، و یک تاجر معتبر و محترم، و دوست سابق هیأت نمایندگی آمریکا، با آمپول هوا به قتل رسید. حرمت مذهبی و یا اماکن مقدسه مذهبی نیز مانعی بر سر راه این حاکم مستبد نبود. او حرمتی برای بقاع متبرکه قائل نبود و روحانیون را نیز به قتل می رساند. ... ترس بر جان مردم افتاده بود. به هیچ کس نمی شد اعتماد کرد؛ احدی جرأت اعتراض یا انتقاد نداشت. بجز همان اوایل که چند نفری جرأت سوء قصد به جان شاه را کرده بودند دیگر کسی جرأت آن را پیدا نکرد. می گویند که خودش معتقد بود

خداوند به او عمر درازی داده است.» میلسپو، آمریکایی ها در ایران، صص ۸۲-۳۷.

اسناد وزارت امور خارجه آمریکا تصویر روشنی از حکومت وحشت که در سال های ۱۹۲۱ تا ۱۹۴۱ بر مردم ایران حاکم بود ارایه می دهد. برای مدت بیست سال کشور تحت یک حکومت نظامی کاملاً مستبد و ددمنش اداره می شد. مجلس بله قربان گو شده و سانسور کامل بر کشور حکمفرما بود.(۱) روزنامه ها و مدیران شان از اولین قربانیان این دیکتاتوری

۱- میلسپو بلایی را که رضا شاه بر سر مجلس و مطبوعات ایران آورد اینگونه شرح می دهد: «او قانون اساسی را باطل نکرد، احکام خود را جایگزین قوانین نساخت، مجلس را نبست، و هیأت دولت را نیز منحل نکرد. قانون اساسی، قوانین، مجلس، و هیأت دولت سرجایشان ماندند. ولی در عمل رفتار او کاملاً برخلاف روح قانون اساسی بود و بسیاری از مفاد آن، علی الخصوص حقوق مردم را نقض کرد. انتخابات برگزار می شد، ولی همه چیز در کنترل شاه بود. مجلسِ دست نشانده اش، که مرعوب و فاسد بود، طبق روال مقتضی قوانین را به تصویب می رساند؛ ولی مطابق آنچه شاه حکم کرده بود. رئیس الوزرا و وزیران از طرف شاه منصوب می شدند و دستور می گرفتند و به فرمان او استعفا می کردند. شاه آزادی مطبوعات را که قبلاً وجود داشت، و همچنین آزادی بیان و اجتماعات را نابود کرد.... به ایران که برگشتم مجلس سیزدهم کارش را شروع کرده بود [ژانویه ۱۹۴۳]. تفاوت این مجلس و مجلس بعدی با مجلس هایی که بیست سال پیش دیده بودم از زمین تا آسمان بود. در آن زمان وکلای مجلس را بیشتر زمین دارانی تشکیل می دادند که هر چند عموماً منفعت طلب و مرتجع بودند، به دولت اعتماد چندانی نداشتند، و چون مالیات می پرداختند، واقعاً دغدغه اقتصاد و سلامت دستگاه اجرایی را داشتند. در طول این چند سال، رضا شاه برخی از بدترین همدستان منفعت طلبش را داخل مجلس کرده بود. ...شاه سابق که واقعاً قدرت قانونگذاری را از کسانی که با لطف خویش وارد مجلس می کرد سلب کرده بود نه فقط آنها را در دخل و تصرفات اقتصادی و غارت هایش سهیم می ساخت، بلکه به آنها اجازه می داد تا در دستگاه اجرایی دخالت کنند، فامیل و دوستانشان را در مناصب دولتی بنشانند، و «دستگاههای» شخصی و فاسدی را در استان ها به پا کنند. علاوه بر این، چون بار مالیات عمدتاً بر دوش فقرا قرار گرفته بود، وکلای مجلس نه فقط از سرمایه گذاری ها و سوبسیدها و همچنین ریخت و پاش و اسراف دولت ضرری نمی کردند بلکه در بسیاری از موارد عواید زیادی هم نصیبشان می شد.» میلسپو، آمریکایی ها در ایران، صص ۳۶، ۸۵-۸۶.

بودند. شرح سرکوب روزنامه ها، خشونت فیزیکی (به ویژه ضرب و شتم های وحشیانه ای که به دست شخص رضاخان انجام می شد)، و حتی قتل مدیران سرکش روزنامه ها در این اسناد ثبت و ضبط است. نمونه های بسیاری از بازداشت و سپس ناپدید شدن مخالفان، از جمله تعداد زیادی از علما، که برجسته ترین شان سیدحسن مدرس بود، در این اسناد یافت می شود. داستان دستگیری و قتل بدون محاکمه شخصیت های سیاسی، نظیر تیمورتاش، سردار اسعد، حییم، صولت الدوله، فیروز، و سایرین به تفصیل در گزارش های فوق آمده است. از گزارش های متعددی که هارت درباره دستگیری و قتل تیمورتاش تهیه کرده است در می یابیم که درست پیش از مرگ تیمورتاش، رضا شاه در زندان به ملاقات او می رود و چنان کتک وحشیانه ای به او می زند که تیمورتاش بیهوش بر زمین می افتد. هارت همچنین خوراندن «حَبّ سفید» به تیمورتاش را در گزارش هایش ذکر کرده است. بدون استثناء، علت مرگ در چنین مواردی یا سکته قلبی گزارش می شد و یا سکته مغزی.

آنچه شاید یکی از ابعاد جالب توجه این رویدادهای اسفناک برای مورخان باشد، تلاش وزیرمختار انگلیس برای نسبت دادن مرگ برخی از این شخصیت های زندانی به علل طبیعی است. از همه قابل توجه تر

اصرار وزیر مختار انگلیس به همتای آمریکایی اش، ویلیام اچ. هورنی بروک(۱)، بر این مسئله است که مرگ سردار اسعد، وزیر جنگ سابق و یکی از رؤسای ایل بختیاری، در سال ۱۹۳۴ در زندان، به علت سکته مغزی بوده است. بعدها یکی از مقامات زندان را که به قتل سردار اسعد متهم بود، در سال ۱۹۴۴ در یکی از میدان های تهران در کنار مجسمه سوار بر اسب رضا شاه، به دار آویختند. این صحنه طنز آمیز، ریچارد فورد(۲)، کاردار آمریکا، را بر آن داشت که در گزارش خود بنویسد در حالی که مسئول زندان به دار مجازات آویخته می شد، قاتل اصلی یعنی رضا شاه که مجسمه اش در میدان بود از چنگال عدالت گریخته بود.

شرح سرکوب وحشیانه عشایر به دست ارتش، غارت مال و اموال آنها، و تبعید اجباری این مردم نگون بخت نیز در گزارش های مزبور آمده است. صحنه هولناک گذراندن مردان و زنان سالخورده و کودکان از صدها کیلومتر زمین خشک و لم یزرع تبعید از خانه و کاشانه شان در غرب ایران به مناطق دورافتاده خراسان به خوبی در این گزارش ها انعکاس یافته است. ناراحت کننده تر از آن شرح مفصل کشتار مردم در ژوئیه سال ۱۹۳۵ در مشهد است. چنانکه وزیرمختار آمریکا توصیف کرده، نیروهای ارتش به دستور شخص شاه به تظاهرکنندگان حمله کردند، و «استفاده از تیربار موجب تلفات هولناکی شد.» برآورد محافظه کارانه از شمار کشتگان و مجروحان ۵۰۰ نفر بوده است. علاوه بر این، در حدود ۲۰۰۰ نفر نیز دستگیر شدند و «هر روز در گروههای ۳۰ نفری فلک می شدند.»(۳)

ص:۲۵

۱- William H. Hornibrook.

۲- Richard Ford.

۳- بر اساس چنین گزارش هایی، ناچار باید به دقت و صحت نظر آبراهامیان درباره وضعیت زندان ها در دوران رضا شاه شک کرد. آبراهامیان می نویسد که شکنجه در زندان ها «ممنوع» شده و وضعیت آنها «انسانی» و «روشنفکرانه» بود. فلک کردن زندانی ها در «گروههای سی نفری» در مشهد با توصیفی که آبراهامیان از رفتار انسانی با زندانی ها ارایه می دهد، نمی خواند. علاوه بر این، با خواندن توصیف کنسول آمریکا از بازداشت و «ضرب و شتم بی رحمانه» ابریشم بافان یزد (نک فصل ۲) در سال ۱۹۳۹، ناچار باید نتیجه گرفت که آبراهامیان قدری اشتباه کرده است. وقتی زندانی ها را مسموم می کردند، و یا در ارتباط با کیخسرو شاهرخ، با آمپول هوا به قتل می رساندند، چگونه می توان ادعا کرد که وضعیت زندان ها انسانی بوده است؟ چنانکه در فصل ۳ آمده، «اعتراف» وکیل کلیمی سابق مجلس قبل از اعدامش در سال ۱۹۳۱ زیر شکنجه به دست آمده بود. در فصل ۱۵ نیز اشاره کرده ایم که پس از سقوط رضا شاه، برخی از زندانیان سیاسی که آزاد شده بودند، توصیف کردند که ورود «دکتر آمپول زن» سادیستی به نام احمدی به سلول آنها چه ترس و وحشتی به جانشان می انداخت. در کتاب آبراهامیان هیچ اشاره ای نیز به کشتار سال۱۹۳۵ نشده است. آبراهامیان، اعترافات در زیر شکنجه.

انگلیسی ها در اولین واکنش خود به این تراژدی اسفناک، درست همانند زمانی که سعی داشتند مرگ برخی شخصیت های زندانی در سال ۱۹۳۴ را به علت های طبیعی نسبت بدهند، حالا نیز تلاش می کردند که تعداد تلفات را کم تر از واقع ذکر کنند، و اصرار داشتند که «فقط» شصت نفر کشته و ۱۲۰ نفر دستگیر شده اند.

بر اساس گزارش وزیرمختار آمریکا، بعد از این واقعه اسفناک دلمشغولی اصلی وزیر مختار انگلیس محفاظت از جان رضا شاه در مقابل سوءقصدها بود.

هارت می نویسد، «انگلیسی ها همیشه برای موفقیت سیاست های شان به او [رضا شاه] متکی بودند» و می خواستند که رضا شاه زنده بماند، و بدین ترتیب ادامه کشتارها را تضمین می کردند. در سال ۱۹۳۸ حکومت وحشت علاوه بر سایر شخصیت ها مدرس، علی اکبر داور، نصرت الدوله فیروز، حسین دادگر، علی دشتی، و زین العابدین رهنما را نیز طعمه خویش ساخته بود. چهار شخص اول به سرنوشت شومی گرفتار شدند. بقیه نیز یا تبعید شدند و یا در بیمارستان زندان «بستری». در اینکه مدرس از همان اول دشمن سرسخت رضاخان بود شکی نیست، ولی برخی از قربانیان مزبور از همان روزهای اول حکومت رضاخان از ملازمان نزدیک او بودند

ص:۲۶

و در رسیدنش به قدرت نقش داشتند.

چپاول فرهنگی و خشونت، ۱۹۴۱-۱۹۲۱

علاوه بر ددمنشـی های رضاخان، در طول دوره حکومت او ایران دستخوش انحطاط، ویرانی، و چپاول فرهنگی گسترده ای نیز شد. لطمات جبران ناپذیری به میراث معماری ایران وارد شد. سـی. وَن اچ. انگرت،(۱) کاردار آمریکا، گزارش داده است که نزدیک به ۳۰ هزار بنای قـدیمی در تهران به دسـتور شـخص رضا شاه تخریب و ساختمان های جدیدی بجای آنها ساخته شد. تخریب بی دلیـل و جنایتکـارانه میراث فرهنگی بـا نـام تجـدد و ترقی صورت می گرفت. انگرت بـا انـدوه فراوان قلع و قمع بی رحمانه درختان با شکوه و چند صد ساله را به بهانه ساخت بلوارهای عریض به سبک اروپایی، گزارش کرده است.

اسـناد وزارت امور خارجه آمریکا و گزارش های میلسـپو شرحی مستند از نحوه تاراج جواهرات سلطنتی ایران را به دست رضا شاه نیز ارائه می دهد و درمی یابیم که در سال ۱۹۳۷ مقداری از جواهرات سلطنتی که رضا شاه «علاقه خاصی» به آنها داشت، از جواهرات دیگر جدا گذاشته شدند. او در سال ۱۹۴۱ به هنگـام ترک کشور آنها را نیز با خود برد. با توجه به حرص و طمع رضا شاه، غارت جواهرات سـلطنتی چنـدان تعجب آور نبود. گزارش های وزارت امور خارجه آمریکا به طور مسـتند نشان می دهد که مقادیر زیادی از اشیاء عتیقه و آثار باستانی ایران بین سال های ۱۹۲۵ تا ۱۹۴۱ از کشور خارج شد. این همان دوره ای است که موزه هـای اروپـا و آمریکا بیشترِ آثار باسـتانی متعلق به ایران را به دست آوردنـد. نه فقط ثروت نفتی ایران که میراث فرهنگی آن به طرز سازمان یافته ای غارت و یا ویران شد، و در این میان دانشـگا ههای پنسـیلوانیا و شـیکاگو از مجرمان اصلی بودند.

۱- C. Van H. Engert.

این مصیبت عظمی چگونه بر سر ایران نازل شد؟ خیلی ساده می توان بی سوادی رضا شاه (که دیپلمات های آمریکایی گاه بلندنظرانه آن را کمبودهای فرهنگی می نامیدند)، و یا ددمنشی و حرص و طمع او را علت اصلی این مصایب دانست (میلسپو می نویسد که «ددمنشی و طمع بخشی از خُلق و خوی او بود»). ولی مسئولیت واقعی این مصایب بر عهده انگلیسی هاست. چنانکه هارت می نویسد، وقتی «فرزند بی سواد یک دهاتیِ به همان اندازه بی سواد» دیکتاتور نظامی بی رحم ایران می شود، دیگر چه انتظاری می توان داشت؟ انگلیسی ها به منظور غارت نفت ایران، و هدایت «توسعه اقتصادی ایران در راستای منافع خود» هیچ نگرانی از بابت ویران شدن ایران و تمدنش نداشتند. آشکارا، تنها مسئله ای که برای انگلیسی ها اهمیت داشت ادامه دسترسی به نفت ارزان ایران بود.

گزارش های نفتی و امور مالی: غارت نفت ایران

ایران علاوه بر تحمل ۲۰ سال وحشیگری رژیم پس از سال ۱۹۲۱، شاهد غارت ثروت های خود به دست انگلیسی ها و شریک شان، رضاخان، بود که غارت سازمان یافته نفت از آن جمله است. اسناد وزارت خزانه داری و وزارت امور خارجه آمریکا جزئیات فراوانی از این غارت بزرگ به دست می دهد. در یکی از همین گزارش های مفصل، نحوه غارت نفت ایران بین سال های ۱۹۱۱ تا ۱۹۵۱، و مبالغ هنگفتی که انگلیس با تخلف هایش از پرداخت آنها به ایران «دریغ» کرد، آمده است. نکته جالب توجه در این گزارش، وفور آمار و کلان بودن مبالغی است که در آن ذکر شده است.

گزارشی که در فصل ۶ بررسی می کنیم، شامل اطلاعات و روشن بینی خاصی است که نمونه آن در سایر مطالعات مربوط به تاریخ نفت ایران یافت نمی شود. طبق این اسناد و مدارک، در حالی که بخش عمده ای از ثروت نفتی ایران را انگلیسی ها به سرقت می بردند، همان مقدار ناچیزی هم که باقی می ماند، رضا شاه می دزدید.

متعاقب سقوط رضا شاه در سال ۱۹۴۱، محمد مصدق و شخصیت های دیگر مدعی شدند که بیشتر درآمدهای نفتی ایران به بهانه خرید سلاح از حساب های بانکی شخصی شاه در اروپا و آمریکا سردرآورده است.

از اولین اقداماتی که مجلس ایران پس از سرنگونی رضا شاه در سال ۱۹۴۱ انجام داد تصویب قانونی بود که به موجب آن درآمدهای نفتی از محل حق الامتیاز شرکت نفت انگلیس و ایران تحت نظر وزارت مالیه قرار می گرفت و بخشی از بودجه معمول کشور محسوب می شد. به کمک گزارش های بسیار دقیق نفتی و مالی دیپلمات های آمریکایی مبلغ دقیق حق الامتیازی را که شرکت نفت انگلیس و ایران به ایران پرداخت می کرد، و اینکه نهایتاً چه بلایی بر سر این پول می آمد، می دانیم. بر اساس آمارهای موجود درباره نفت و گزارش های مفصلی که دیپلمات های آمریکایی و وابستگان نظامی این کشور به دست داده اند (سابقه حضور وابستگان نظامی آمریکا در ایران به سال ۱۹۲۲ باز می گردد)، می توان اعداد و ارقام دقیقی از خرید های تسلیحاتی بین سال های ۱۹۲۸ تا ۱۹۴۱ به دست آورد. در واقع فقط کسر بسیار کوچکی از درآمد نفتی که به خرید سلاح تخصیص یافته بود خرج این مهم شد. شواهد مستندی وجود دارد که نشان می دهد از ۱۵۵ میلیون دلاری که بابت حق الامتیاز نفت پرداخت شد، حداقل ۱۰۰ میلیون دلار آن را رضا شاه به جیب زد.

برای درک بزرگی این مبلغ در آن زمان همین قدر کافی است که بدانیم کل ظرفیت وام دهی بانک واردات- صادرات آمریکا در سال ۱۹۳۹ در حدود ۱۰۰ میلیون دلار بوده است.

سفارت آمریکا از همان ابتدا به این مسئله مظنون بود که درآمدهای نفتی ایران به حساب های شخصی رضاشاه سرازیر می شود. هارت، وزیر مختار آمریکا، در همان سال ۱۹۳۱ هم که خبر واریز سپرده «بیش از یک میلیون» پوندی به حساب شخصی رضاشاه در لندن را به وزارت امور خارجه ارسال می کرد، می دانست که چنین مبلغ هنگفتی فقط می تواند از

محل درآمدهای نفتی آمده باشد. لوییس جی. دریفوسِ پسر(۱)، وزیر مختار آمریکا در تهران در طول سال های ۱۹۴۰ تا ۱۹۴۴، نیز مشکوک بود که حداقل ۱۰۰ میلیون دلار از درآمدهای نفتی ایران به حساب های شخصی رضا شاه سرازیر شده است. دریفوس با تأسف اشاره می کند که کسی درباره سهام و اوراق قرضه شاه سابق در آمریکا و اروپا سخنی نگفته است. علاوه بر این، مقامات ایرانی چندان هم از حقایق بی اطلاع نبودند. چنانکه اشاره رفت، مجلس ایران بلافاصله پس از سقوط رضا شاه قانونی برای نظارت بر درآمدهای نفتی به تصویب رساند. در طول سال های ۱۹۲۷ تا ۱۹۴۱، دولت ایران هیچ نظارت و یا دسترسی ای به درآمدهای نفتی نداشت، و همه آن در دست شخص رضا شاه بود. همین امر رضا شاه را قادر ساخت تا بیشتر درآمدهای نفتی ایران را به حساب های شخصی اش در اروپا و آمریکا منتقل سازد.

به لطف دخالت اداره آگاهی فدرال آمریکا، اف. بی. آی، در یکی از موارد، اسنادی بجای مانده است که حکایت از سردرآوردن درآمدهای نفتی ایران از بانک های سوییس دارد. این پول به خرید سلاح از ایالات متحده اختصاص یافته بود. اسناد وزارتخانه های خزانه داری و امور خارجه آمریکا نشان می دهد که شاه مبالغ هنگفتی از این پول را مخفیانه به بانک های سوییس سپرده بود. غارت درآمدهای نفتی ایران با اطلاع و همدستی کامل دولت انگلیس صورت می گرفت؛ چرا که بیشتر این پول در بانک های لندن نگهداری می شد. نکته اینجاست که وقتی انگلیس خودش مشغول غارت گسترده نفت ایران بود، نمی توانست انتظار خویشتنداری از شریکش را داشته باشد. علاوه بر این، حالا بهتر می فهیم که چرا رضا شاه در سال ۱۹۴۱ به آن سرعت تسلیم انگلیسی ها شد و با یک کشتی انگلیسی از ایران رفت: برای حفظ ثروت ۲۰ تا ۳۰ میلیون پوندی خود در لندن.

۱- Louis G. Dreyfus, Jr.

درک وقایع اسفناک سال های ۱۹۲۱ تا ۱۹۴۱ برای ریشه یابی انقلاب اسلامی ۱۹۷۹ امری بسیار ضروری است. امیدوارم که این تحقیق، که بر اساس اسناد وزارت امور خارجه آمریکا صورت گرفته است، بتواند سهم کوچکی در تحلیل جدی اوضاع این دوره داشته باشد. هم اینک می توانیم حقیقت اوضاع دهشتناک سال های ۱۹۲۱ تا ۱۹۴۱ را به تدریج دریابیم: سرکوب همه آزادی ها، تعلیق عملی قانون اساسی، ارعاب ملت، رفتار وحشیانه با عشایر (که یک چهارم جمعیت کشور را تشکیل می دادند)، تبدیل مجلس به یک نوکر بله قربان گو، و غارت کشور. هم اینک می توانیم دریابیم که چرا ایران به رغم تاریخ و فرهنگ و منابع عظیمش توسعه نیافت: به دلیل غارت، ددمنشی و بی قانونی حاکم بر مملکت در سال های ۱۹۲۱ تا ۱۹۴۱ که ایران هرگز نتوانست پس از آن کمر راست کند. میلسپو برخی عواقب درازمدت سوءحاکمیت رضا شاه را در کتاب خود شرح می دهد. سنگین ترین اتهاماتی که میلسپو به رضا شاه وارد می کند به قرار زیر است:

از هر جهت که برنامه را ارزیابی کنیم، بدیهی می یابیم که ریشه های سخت ترین شکست رضا شاه در وسایلی است که [برای تحقق اهدافش] به کار گرفت: یعنی استبداد، فساد مالی، و ارعاب... از حیث نهادها، ایران هم دین را داشت و هم سلطنت را، و انقلاب [مشروطه] نیز یک نهاد سوم، یعنی مجلس، یا نگهبان قانون اساسی، را نیز به آن دو اضافه کرد. استبداد نه فقط این هر سه را از حیث جایگاهشان در نظر مردم تضعیف کرد، بلکه روند تکاملی ای را که ممکن بود احساسات و احترام عمومی را نسبت به قانون اساسی تحکیم کند به حال تعلیق درآورد و بی اعتبار کرد... استبداد هم رهبران را نابود کرد و هم ظرفیت رهبری را. گویی رضا [خان] به توصیه ای عمل می کرد که به مستبد یونانی کرده بودند، یعنی اینکه به زمین گندم برود و سر همه خوشه هایی را که از دیگران بلندتر است، بزنند. هیچ شخصیت قابل و شجاع جدیدی، به استثنای یک یا

نفر، بر این صحنه قدم نگذاشتند. ایران هم اینک برای رهبری سیاسی اش از همان بازمانده های بیست سال پیش استفاده می کند، که البته همان موقع هم مایه چندانی نداشتند. هیچ کشوری به اندازه ایران به ورشکستگی سیاسی نزدیک نیست.

تا سال ۱۹۲۶ همه ارکان ضروری پیشرفت- سیاسی، اقتصادی و یا اجتماعی- در ایران جمع بود. اگر به سبب شروع غارت های گسترده رضاخان و ارتشش نبود، شاید اعتماد عمومی به دولت، که لازمه وحدت ملی است، به تدریج در اذهان مردم ایجاد می شد. روشن است که اگر رضا خود را فقط وقف انجام وظیفه حفظ نظم می کرد، و چنانچه هیأت [مستشاران مالی] آمریکایی با حضور بی وقفه خود از خزانه حفاظت می کرد و کشور را در مسیر توسعه هدایت می نمود، شاید ایران تدریجاً به شرایط لازم برای خودگردانی و ثبات دایمی دست می یافت. ولی در آن سال، رضاخان، که از ارتش برای کنترل انتخابات مجلس استفاده کرده بود، خود را شاه نامید، و مملکت یک بار دیگر خود را تحت یک حکومت مطلقه یافت؛ آن هم بدون حتی نشانه ای از اعتراض از سوی به اصطلاح نیک مردانی که بزدلی و بلاتکلیفی شان موجب از دست رفتن فرصتی طلایی برای دستیابی به آزادی پایدار شد.(۱)

طرح کتاب

فصل دوم به توصیف خُلق و خوی رضاخان اختصاص دارد، و به طور اخص به گزارش هایی اشاره می کند که دیپلمات های آمریکایی از درنده خویی و حرص و طمع بی پایان وی ارسال کرده اند. گزارش هارت از اولین ملاقاتش با رضاشاه در فوریه ۱۹۳۰ بسیار روشنگر است. اولین برداشتش از شاه این بود که با مردی ملاقات کرده است که «فقط چند

۱- میلسپو، آمریکایی ها در ایران، صص ۲۵-۲۴، ۸۵.

قدم با توحش فاصله دارد.» هارت در پایان مأموریتش در دسامبر ۱۹۳۳ به این نتیجه رسیده بود که برداشت اولش از رضا شاه بیش از حد خوشبینانه بوده است. رضا شاه خیلی بدتر از چیزی بود که هارت تصور کرده بود. گزارش های مفصلی از ضرب و شتم وحشیانه انسان های بی دفاع در این گزارش ها آمده است. مدیران روزنامه ها، ملاها، مأموران پلیس، و نهایتاً وزرای کابینه از زمره کسانی بودند که رضاخان با ضرب و شتم آنها مکرراً «غرایز حیوانی اش» را به نمایش می گذاشت. خشونت در جامعه نهادینه شده بود. کنسول آمریکا ضرب و شتم بی رحمانه و تبعید ابریشم بافان یزد را که تمایلی به کار در کارخانه های ابریشم بافی رضا شاه در چالوس نداشتند بخوبی شرح می دهد. گزارش هارت درباره کوچ اجباری عشایر نگون بخت، راهپیمایی طولانی، و مباحثات مجلس درباره عدم پرداخت دستمزد سارباناني که اسباب و اثاثیه عشایر را جابجا کرده بودند فوق العاده ارزشمند است؛ و به همان اندازه نیز روشنگر، گزارش هایی است که درباره زمین خواری رضا شاه و اخاذی مبالغ هنگفت از ثروتمندانی چون معین التجار بوشهری، که مجبور شدند تقریباً نیمی از ثروتشان را با اعلیحضرت پهلوی تقسیم کنند، تهیه کرده است. رضاخان بلافاصله پس از رسیدن به قدرت، دست به کار اخاذی از اشخاص متمول و غارت سازمان یافته دارایی های دولتی شد. یکی دیگر از اشخاص سرشناسی که مجبور شد بخش عمده ای از ثروتش، از جمله «پیشکش کردن» روستاهایی در کرمانشاه و خانه و باغش در تهران، را با اعلیحضرت پهلوی تقسیم کند، شاهزاده عبدالحسین فرمانفرما بود.

در فصل های ۳، ۴ و ۵ به شرح گوشه هایی از حکومت وحشت و ارعاب می پردازیم که در طول سال های ۱۹۲۱ تا ۱۹۴۱ بر ایران حاکم بود. در این فصول فقط به شرح سرنوشت معروف ترین قربانیان رضا شاه که در زندان به قتل رسیدند بسنده کرده ام؛ ولی چنانکه در جای دیگری شرح داده ام، بسیاری از اشخاص نه چندان معروف هم به دست جوخه های مسموم سازی پهلوی و در زندانی که هارت آن را باستیل

ص:۳۳

ایران نامیده بود به سرنوشت مشابهی گرفتار شدند. علاوه بر این، با خواندن اسناد وزارت امور خارجه آمریکا، به تدریج به نقش انگلیسی ها در تضمین امنیت شخصی رضا شاه پی می بریم. پرسش هارت که چرا هیچکس رضاخان را نکشت پاسخ ساده ای داشت: چون انگلیسی ها نمی گذاشتند. سرویس بی رحم و کارآمد اطلاعات ارتش که چندین نقشه ترور رضاخان را کشف و خنثی کرد به دست انگلیسی ها اداره می شد. نقشه تروری را که سرهنگ محمود پولادین در سال ۱۹۲۶ برای کشتن رضاخان طراحی کرده بود انگلیسی ها خنثی کردند، و علاوه بر خودِ سرهنگ پولادین، اکثر همدستان او نیز اعدام شدند. یکی دیگر از شخصیت هایی که نقشه ترور اعلیحضرت پهلوی به قیمت جانش تمام شد سموئیل حییم، کارمند سابق دولت و نماینده کلیمی سابق مجلس بود.(۱) وسواس شدیدی که انگلیسی ها برای حفاظت از جان رضا شاه پس از قتل عام وحشیانه ۱۹۳۵ (۲۱ تیر ۱۳۱۴) در مشهد به خرج دادند، بیانگر آن است که چقدر خواهان حفظ جان شاه بودند.

در فصل ۶ نشان خواهیم داد که چرا انگلیسی ها آنقدر نگران حفظ جان رضا شاه بودند؛ که در واقع شرح آماری و مستندی از غارت نفت ایران به دست انگلیسی ها در بین سال های ۱۹۱۱ تا ۱۹۵۱ خواهد بود. چنانکه در اسناد وزارت خزانه داری آمریکا آمده است، امتیاز ۱۹۱۰ دارسی که آنقدر از آن بدگویی و مکرراً تقبیح می شد در واقع به نفع ایران بود. در سال ۱۹۰۸ عظمت ذخایر نفت ایران ثابت شده بود، و انگلیسی ها که قصد تغییر کل قرارداد را داشتند دست به نقض

۱- ویلبر، رضا شاه پهلوی، ص ۱۲۰. ویلبر نقشه پولادین را اینگونه شرح می دهد: «این نقشه اولین حلقه زنجیره ای از توطئه های نظامی ادعایی علیه شاه بود. در سال های بعد عده زیادی به اتهام دست داشتن در این نوع توطئه ها محاکمه شدند: این توطئه های ادعایی ظاهراً در زمانی افشا می شد که عناصر مخالف بیش از حد جسارت پیدا می کردند، و با برخی افراد چنان رفتار بی رحمانه ای می شد که درس عبرتی باشد برای آنهایی که ممکن بود چنین افکاری در سر بپرورانند.»

سازمان یافته آن زدند، و بالاخره در سال ۱۹۳۳ به هدف خود رسیدند. این اسناد معلوم می کند که کل بحران و نهایتاً لغو قرارداد دارسی از سوی دولت ایران در سال ۱۹۳۲ تماماً از سوی انگلیسی ها مهندسی شده بود. لغو امتیاز دارسی از سوی دولت ایران و جایگزینی آن با قرارداد ۱۹۳۳ بزرگترین خیانتی بود که یک دولت ایرانی علیه مردمش مرتکب شد. هیچ حادثه دیگری نمی تواند به این خوبی نقش رضا شاه را در حکم آلت دست انگلیس روشن سازد. این فصل با شرح اصلاحاتی که در سپتامبر ۱۹۴۰ در امتیاز مزبور صورت گرفت خاتمه می یابد: درآمدهای نفتی ایران باید برای سپرده گذاری در حساب های بانکی در نیویورک به دلار تبدیل می شد؛ بدین ترتیب غارت درآمدهای نفتی ایران توسط رضا شاه وارد مرحله نهایی شده بود. فصل ۷ به شرح وقایع مربوط به تأسیس و بهره برداری از صندوق ذخیره مملکتی در سال ۱۹۲۷ در لندن می پردازد. در طول سال های ۱۹۲۷ تا ۱۹۴۱، درآمدهای نفتی ای که در این صندوق سپرده گذاری می شد در بودجه ملحوظ نمی شد و از درآمدهای دولت به حساب نمی آمد. ایران عملاً- به یک اقتصاد غیرنفتی تبدیل شده بود. فصول ۷ تا ۹ نحوه سرقت درآمدهای نفتی ایران را توسط رضا شاه به بهانه خرید سلاح و انجام سایر عملیات و کج کردن راه آنها به حساب های بانکی اش در اروپا و آمریکا تشریح می کند. اسناد نشان می دهد که از مبلغ ۳/۳۱ میلیون لیره بابت حق الامتیازهای نفت، ۱۸،۴۱۲، ۰۰۰ لیره به خرید سلاح در اروپا و آمریکا، ۶ میلیون لیره به خرید تجهیزات راه آهن و بندرسازی، و ۳ میلیون لیره نیز به خرید طلا- اختصاص یافته بود. وقتی رضا شاه از کشور رفت هنوز ۳/۱ میلیون لیره از این پول باقیمانده بود. در واقع مردم ایران هیچ نفعی از درآمدهای نفتی نبرده بودند؛ هیچ.

فصل ۸ به خریدهای تسلیحاتی ایران در سال های ۱۹۲۸ تا ۱۹۴۱ اختصاص دارد. به لطف گزارش های سرویس اطلاعات نظامی و سفارت آمریکا، فهرست مفصلی از خریدهای ارتش، نیروی دریایی و هوایی

ص:۳۵

ایران در طول سال های ۱۹۲۸ تا ۱۹۴۱ و همچنین قیمت های واقعی که بابت تسلیحات مزبور پرداخت شده در دست داریم. در ژوئیه ۱۹۴۱ یک نسخه از گزارش سرّی «وضعیت ارتش ایران» به دست سفارت آمریکا افتاد. این گزارش که توسط وابسته نظامی بریتانیا در ایران تهیه شده بود، شرح مفصلی از وضعیت نیروهای مسلح ایران و تجهیزات آنها ارایه می داد. با توجه به این اطلاعات، و مبالغی که برای خرید تسلیحات پرداخت شده بود معلوم می شود که فقط قسمت اندکی از ۱۸،۴۱۲،۰۰۰ لیره که به خرید سلاح از خارج اختصاص یافته بود واقعاً صرف این کار شد. خلاصه اینکه طبق شواهد و مدارک موجود، از ۱۵۵ میلیون دلاری که شرکت نفت انگلیس و ایران در طول سال های ۱۹۲۸ تا ۱۹۴۱ بابت حق الامتیاز نفت به دولت ایران پرداخت کرده بود، حداقل دو سوم آن را رضا شاه دزدیده بود؛ که از بزرگترین دزدی هایی است که تا بحال یک نفر انجام داده است.

فصل ۹ ماجرای کج شدن راه درآمدهای نفتی ایران به حساب های بانکی رضا شاه در اروپا و آمریکا را شرح می دهد. به دلیل مداخله اداره آگاهی فدرال آمریکا (اف.بی.آی)، اسنادی در دست است که نشان می دهد در یک مورد ۱۳/۱ میلیون دلار از وجوه ارتش ایران در آمریکا که به خرید تسلیحات اختصاص یافته بود در ماه مه ۱۹۴۱ به نشنال بانک سوییس انتقال یافته و سپس ناپدید می شود. اسناد وزارت خزانه داری آمریکا نشان می دهد که همان زمانی که ایران شدیداً به دلار احتیاج داشت، مبالغ هنگفتی به حساب های ایران در نیویورک حواله می شد، و سپس به بانک های سوییس انتقال می یافت. مطلقاً هیچ شکی نیست که این مبالغ به حساب های رضا شاه انتقال می یافت. بنا به آماری که در سال ۱۹۴۱ از دارایی های خارجی در آمریکا تهیه شد، معلوم می شود که دارایی های رضا شاه در آمریکا بالغ بر ۵/۱۸ میلیون دلار بوده است.

در چندین گزارش، شواهدی دال بر انتقال مبالغ هنگفتی پول به

بانک های لنـدن و سوییس توسط رضا شاه پیـدا می شود. در یکی از گزارش های وزارت امور خارجه که در سال ۱۹۵۷ تهیه شـده است یـک بـار دیگر به مسـئله سپرده هـای [ایران] در بانـک های لنـدن بر می خوریم. در این گزارش به تلاش شاه برای تبـدیل وجوه شخصـی «مسـدود شـده اش» به دلار و فرانک سوییس اشاره شده است. در یک گزارش دیگر نیز آمده است که محمدرضا شاه در دهه ۱۹۵۰ دست به خریـد گسترده املاک در ژنو زده و برای مدیریت امور مالی اش مشورت های مکرری با بانکدارهای سوییسـی داشته است. با توجه به تاریخ گزارش، شکی باقی نمی ماند که این پول شامل همان مبالغی بوده است که رضا شاه به آن کشور انتقال داده و سـپس برای پسـر و جانشـینش به ارث گذاشته بود. در آخر، محمد رضا هم مثل پدرش به محض اینکه به قـدرت رسـید دست به کار انتقال مبالغ هنگفتی پول از ایران به بانک های آمریکایی شد. به اسـتناد مدارک وزارت امور خارجه آمریکا، هم اینک اطلاعات کامل و مفصـلی در دست داریم که نشان می دهـد محمد رضا شاه در آوریل ۱۹۴۳ مبلغ یـک میلیون دلاـر پول به بانـک تراست گارانتی نیویورک انتقال داده است. علاوه بر این، مـدارک مسـتندی وجود دارد که نشـان می دهـد انتقـال این وجوه از سوی شـاه به بانـک تراست گـارانتی حـداقل تـا زمان مصـدق ادامه داشت. بـدین ترتیب، واقعـاً نمی توان تصور کرد که خانـدان پهلوی در دهه ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ که جریان درآمدهای نفتی به کشور سـرازیر شد چه پول های هنگفتی که به خارج از کشور انتقال نداده اند.

بـا توجه به اینکه رضـا شاه بخش عمـده ای از درآمـدهای نفتی ایران را به سـرقت برد و بهترین زمین های روسـتایی و املاک شهری را تصـاحب کرد، بعیـد است که دستی به جواهرات سـلطنتی ایران نبرده باشـد. در فصل ۱۰ به غارت جواهرات سلطنتی ایران توسط رضا شاه و زیردسـتانش در طول سال های ۱۹۲۴ تا ۱۹۴۱ می پردازیم. نهایتاً اینکه اسناد موجود نشان می دهد که انتقال جواهرات سلطنتی به آمریکا در طول دهه ۱۹۵۰ میلادی به دست پسر و جانشینش ادامه یافت.

شرایط حاکم بر ایران در ۱۹۴۱ و پایان کار رضا شاه

در فصول پایـانی کتاب، یعنی ۱۱ و ۱۲، اوضـاع نابسامان اقتصادی ایران در طول سال های ۱۹۳۰ تا ۱۹۴۱ را مورد بررسی قرار می دهیم. واقعیت امر بـا آنچه در تبلیغـات و افسـانه پیشـرفت اقتصـادی در دوران حکومت رضـا شـاه در طول تقریبـاً یک قرن انعکـاس یـافته کاملاًـ متفـاوت است. اسـناد وزارت امور خـارجه آمریکا شامل گزارش های مفصـلی درباره اوضاع اقتصادی و اجتمـاعی ایران در اواخر حکومت رضا شاه است. در سال ۱۹۴۱، ایران به سـرزمینی ویران مبدل شده بود که مردمش حتی نان برای خوردن نداشـتند. مردم تهران چنـدین بار در سال ۱۹۴۰ بر سـر نـان شورش کرده بودنـد. آنچه برای مورخان ایرانی جای شکر دارد این است که کنسول ها و کارمندان سفارت آمریکا در طول سال های ۱۹۴۰ و ۱۹۴۱ سفرهای زیادی به اقصی نقاط ایران کرده و مشاهـدات خود را مفصـلاً ثبت کرده انـد. برخی از این گزارش ها را در کتاب آورده ام. مشاهداتی که این افراد در ارتباط با وضـعیت اسف بار رعیت ایرانی دارنـد بسـیار روشـنگر است. شواهد موجود در این گزارش ها قطعاً صـحت گفته میلسپو را تأیید می کند که: «رضا شاه بی رحمانه رعیت ایرانی را که توده مردم را تشکیل می دهد استثمار کرد.»(۱)

برای نـاظران خارجی حاضـر در ایران در سال ۱۹۴۱ دیگر سـئوال این نبود که آیا رضا شاه بایـد برود، بلکه سـئوال این بود که «چه وقت باید برود؟». بوی انقلاب در فضای کشور پیچیده بود. یک دیپلمات انگلیسـی در صـحبت هایی که در سال ۱۹۴۱ با همکار آمریکایی اش داشت، گفته بود «شاه بایـد برود،» و افزوده بود که شاه در همه امور زیاده روی کرده است و بایـد برود. در ساعات اولیه روز ۲۵ اوت ۱۹۴۱، نیروهای انگلیس و روس از غرب و شمال به ایران حمله کردند. ارتش ملی رضاخان، که به مدت ۲۰ سال هر ساله حداقل نیمی از بودجه مملکت صرف آن شده

۱- میلسپو، آمریکایی ها در ایران، ص ۳۵.

بود- همان ارتشی که ظاهراً بخش عمده ای از درآمدهای نفتی ایران خرج آن شده بود؛ همان ارتشی که چنان رشادتی در سرکوب تظاهرکنندگان بی سلاح مشهد در سال ۱۹۳۵ نشان داده بود- به زحمت توانست کوچکترین مقاومتی در برابر مهاجمان از خود نشان بدهد. رضا شاه با خفت و خواری به فکر پناهندگی به سفارت انگلیس افتاده بود.

شکی نیست که مقاومت جانانه میهن پرستانی نظیر میرزا کوچک خان و صولت الدوله قشقائی در برابر مهاجمان انگلیسی بسیار مقتدرانه تر و افتخار آمیزتر از عملیات رقت بار ارتشِ به اصطلاح ملی پهلوی بود. رضا شاه فوراً تحت حمایت انگلیسی ها سوار بر یک کشتی انگلیسی ایران را ترک کرد تا از ثروت نامشروعش استفاده کند و بدین ترتیب از خشم مردم جان سالم به در ببرد. در سپتامبر ۱۹۴۱ پسر رضاخان تقریباً به شیوه ای که یادآور وقایع سال ۱۹۲۵ و انتخاب رضاخان به پادشاهی «از سوی مردم» بود به سلطنت رسید. انگلیسی ها با خلع رضا شاه رژیم پهلوی را از سرنگونی نجات دادند. آنها امیدوار بودند که با نصب پسرش، وقایع هولناک سال های ۱۹۲۱ تا ۱۹۴۱ پنهان بماند و شواهد و مدارکی که نشان از همدستی انگلیسی ها داشت نابود شود. با وجود این، اوت ۱۹۴۱ آغاز روند افول سلطه انگلیس بر ایران بود. برای مردم ایران، این روند به معنای رهایی از کابوس حاکمیت انگلیس با دست نشاندگی رضاخان بود. در اوایل سال ۱۹۴۲، ایالات متحده با استفاده از ضعف انگلیس و مشکلاتی که گریبانگیرش شده بود به تدریج امور ایران را به دست گرفت.

فرانکلین روزولت در ۱۰ مارس ۱۹۴۲ حکمی امضا کرد که طبق آن دفاع از دولت ایران برای دفاع از ایالات متحده امری حیاتی بود. امضای این حکم راه را برای مساعدت های مالی به ایران و اعزام هیأت های متعدد مستشاری آمریکایی، از جمله در ارتش، پلیس، ژاندارمری، و مالیه باز کرد. میلسپو یک بار دیگر در مقام رئیس کل مالیه شروع به کار کرد. عصر سلطه آمریکا آغاز شده بود.

ص:۳۹

فصل دوم

رضا شاه پهلوی

نمونه اعلای قساوت و طمع

در طول دوره حکومت رضا شاه، اشاره نشریات خارجی به سطح پایین اجتماعی او چندین بار موجب قطع روابط دیپلماتیک با کشورهای متبوع آنها شد. در سال های ۱۹۳۶ و ۱۹۳۷، نشریه های تایم و نیویورک میرور به این مطلب اشاره کردند که رضاخان در گذشته مهتر بوده و سپس چندی به نگهبانی در جلوی دَرِ سفارتخانه های خارجی در تهران اشتغال داشته است.(۱) پس از انتشار این مطالب، وزیر خارجه ایران از وزیر مختار آمریکا در تهران خواست تا نشریات خطاکار را مجازات و از تکرار این قبیل ندانم کاری ها در آینده جلوگیری کند. وقتی وزیرمختار آمریکا به باقر کاظمی، وزیر خارجه ایران، توضیح داد که نشریات آمریکایی تحت حمایت قانون اساسی این کشور قرار دارند، کاظمی در عین ناباوریِ مقام آمریکایی، وقیحانه پیشنهاد کرد که آمریکایی ها برای رضایت خاطر

۱- تلگرام هورنی بروک (۱۲۳ اچ. ۱۴۹/۷۸۱)، مورخ ۱۵ مارس ۱۹۳۶؛ هورنی بروک در این تگلرام درباره مقاله ای که در نیویورک میرور به چاپ رسیده و در آن اشاره شده بود که رضا شاه «قبلاً در اصطبل سفارت انگلستان در تهران مشغول به کار بوده» نظر داده است. مقاله تایم در گزارش شماره ۱۰۱۰ مریام (۸۹۱.۶۳۶۳ امیرانیان/۲۷) مورخ ۱۰ مارس ۱۹۳۷ آمده است.

فصل دوم: رضا شاه پهلوی نمونه اعلای قساوت و طمع

اشاره

در طول دوره حکومت رضا شاه، اشاره نشریات خارجی به سطح پایین اجتماعی او چندین بار موجب قطع روابط دیپلماتیک با کشورهای متبوع آنها شد. در سال های ۱۹۳۶ و ۱۹۳۷، نشریه های تایم و نیویورک میرور به این مطلب اشاره کردند که رضاخان در گذشته مهتر بوده و سپس چندی به نگهبانی در جلوی دَرِ سفارتخانه های خارجی در تهران اشتغال داشته است.(۱) پس از انتشار این مطالب، وزیر خارجه ایران از وزیر مختار آمریکا در تهران خواست تا نشریات خطاکار را مجازات و از تکرار این قبیل ندانم کاری ها در آینده جلوگیری کند. وقتی وزیرمختار آمریکا به باقر کاظمی، وزیر خارجه ایران، توضیح داد که نشریات آمریکایی تحت حمایت قانون اساسی این کشور قرار دارند، کاظمی در عین ناباوریِ مقام آمریکایی، وقیحانه پیشنهاد کرد که آمریکایی ها برای رضایت خاطر

ملوکانه اعلیحضرت پهلوی قانون اساسی شان را تغییر بدهند. بسیار پیش می آمد که سفیران و وزرای مختار ایران صرفاً به دلیل آنکه پاسخ به موقع یا مؤثری به آنچه اصطلاحاً توهین نشریات خارجی به شاهنشاه ایران تلقی می شد نداده بودند، بدون مقدمه از کار بر کنار می شدند. همین آقای کاظمی که پیشنهاد تغییر قانون اساسی را به وزیرمختار آمریکا داد، وقتی سفیر ایران در ترکیه بود به دلیل انتشار مقاله ای که به اصل و نسب معمولی رضا شاه اشاره کرده بود، در سال ۱۹۴۰ بدون مقدمه از مقامش عزل شد. از اسناد و مدارک آن دوره چنین برمی آید که ایران به مضحکه ای بین المللی مبدل شده بود(۲)؛ هر چند برای مردم ایران که بیست

ص:۴۲

۱- تلگرام هورنی بروک (۱۲۳ اچ. ۱۴۹/۷۸۱)، مورخ ۱۵ مارس ۱۹۳۶؛ هورنی بروک در این تگلرام درباره مقاله ای که در نیویورک میرور به چاپ رسیده و در آن اشاره شده بود که رضا شاه «قبلاً در اصطبل سفارت انگلستان در تهران مشغول به کار بوده» نظر داده است. مقاله تایم در گزارش شماره ۱۰۱۰ مریام (۸۹۱.۶۳۶۳ امیرانیان/۲۷) مورخ ۱۰ مارس ۱۹۳۷ آمده است.

۲- خبر فراخواندن باقر کاظمی را سی. ون انگرت، کاردار موقت آمریکا، در گزارش شماره ۱۹۱۴ (۱۳/۷۰۱.۹۱۶۷)، مورخ ۲۲ سپتامبر ۱۹۴۰ آورده است. گزارش انگرت شامل خبر زیر می شود: «آقای باقر کاظمی، سفیر ایران در ترکیه، را از این کشور فراخوانده و هنوز به پست دیگری نگماشته اند. کاظمی در اکتبر ۱۹۳۹ به سمت فوق منصوب شده بود، بنابراین هنوز یک سال نیست که از انتصاب او در آنکارا می گذرد. تا بحال نتوانسته ام یقیناً به دلایل فراخواندن او پی ببرم، و نام جانشین او نیز هنوز اعلام نشده است.» دلایل برکناری کاظمی را جی. و. ای. مک موری، سفیر آمریکا در ترکیه، در گزارش ۱۵۸۵ (۱۴/۷۰۱.۹۱۶۷)، مورخ ۵ نوامبر ۱۹۴۰ خود ذکر کرده است: «سفیر ایران در اینجا چندی پیش به کشورش فراخوانده شد، که تازه به دلایل آن پی برده ام. ظاهراً، چند وقت پیش، نویسنده ای در روزنامه فرانسوی زبان ژورنال دُریان (Journal d'Orient) جرأت کرده و چیزهایی درباره زندگی شاهنشاه ایران نوشته بود؛ از جمله، این که شاه از سطوح پایین جامعه برآمده است. ظاهراً این بی احتیاطی ژورنال دُریان حتی از دید سفارت ایران نیز به دور مانده بود. با وجود این، به موقعش که

بریده این مقاله به تهران و رؤیت مقامات رسید، سفیر تلگرامی دریافت کرد که در آن به سبب عدم هوشیاری سرزنش شده و به طور تحکم آمیزی دستور یافته بود که قاطعانه به دولت ترکیه اعتراض کند و از آن دولت بخواهد تا برای جبران این خطاکاری اقدامات مقتضی اتخاذ نماید. اتفاقاً وقتی سفیر ایران بعد از انجام مأموریتش از دفتر وزیر امور خارجه ترکیه بیرون می آمده یکی از همکاران من که با وزیر کاری داشته وارد دفتر می شود. او می گوید که آقای سراج اغلو با حالتی نیمه مبهوت گفته است که ترکیه به خاطر آزادی نسبی مطبوعات به خود می بالد، ولی حالا ـ از طرف شاه یک مملکتِ دوست مصرانه از من می خواهند که مدیر یک نشریه را به خاطر چاپ چیزی مجازات کنم که، اگر درباره آتاتورک می نوشتند، از نظر مردم ترکیه در واقع نوعی تعریف و تمجید از توانمندی و قدرت شخصیت او به حساب می آمد.» واکنش وزارت امور خارجه آمریکا به این واقعه نشان می دهد که ایران تا سال ۱۹۴۰ تا چه اندازه مضحکه سایر کشورها شده بود. موری، که اخیراً زندگینامه «رسمی» رضا شاه را ویراسته بود، در یادداشتی به تاریخ ۱۷ دسامبر ۱۹۴۰ که برای دستیار وزیر، معاون وزیر، و شخص وزیر امور خارجه آمریکا ارسال داشت، می نویسد: «یقیناً خواندن مطلبی که در گزارش پیوست از آنکارا درباره فراخواندن سفیر ایران از ترکیه ارسال شده است، برایتان خالی از لطف نخواهد بود. من این اتفاق را برای سفیر ترکیه (که اگر به یاد داشته باشید در زمان قطع روابط مان با ایران حافظ منافع ایران بود) تعریف کردم، و او از خنده روده بُر شد.»

سال تحت سرکوب بیرحمانه [رضاخان] زندگی کردند، این مسئله به هیچوجه خنده دار نبود.

در سال ۱۹۳۸، پس از سه سال وقفه در روابط دیپلماتیک ایران و آمریکا که در طول آن ایران هیچ نماینده دیپلماتیکی در ایالات متحده نداشت، وزارت امور خارجه آمریکا از سفارت ایران که به تازگی بازگشایی شده بود خواست تا زندگینامه ای رسمی از رضا شاه در اختیار آنها قرار دهد. وزارت قصد داشت زندگینامه مزبور را در اختیار خبرنگاران بگذارد تا شاید خبط و خطاهای گذشته درباره اصل و نسب و پیشینه اعلیحضرت همایونی تکرار نشود. زندگینامه ای از طرف وزیر مختار ایران، الف. دفتری(۱)، به آن وزارتخانه ارسال شد، و پس از انجام برخی اصلاحات توسط وزارت امور خارجه آمریکا و تأیید دفتری، حکم زندگینامه رسمی رضا شاه را پیدا کرد. متن زندگینامه در ضمنِ یادداشتی که با مقدمه زیر شروع می شود، آمده است: «به پیوست ترجمه زندگینامه شاه که از طرف دکتر دفتری، کاردار موقت ایران، در اختیارمان قرار گرفته، به همراه خلاصه ای از آن که با مشورت و نهایتاً تأیید دکتر دفتری در بخش امور خاور نزدیک تهیه شده است، ایفاد می گردد.» با خواندن متن مزبور ناچار متوجه می شویم که زندگینامه رسمی این مرد بجز مشتی دروغ چیز دیگری نیست:

اعلیحضرت همایون رضاشاه پهلوی به خاندانی اصیل، سرشناس و

ص:۴۳

۱- در سال ۱۳۱۷ دکتر علی اکبر دفتری از فارغ التحصیلان مدرسه حقوق به عنوان کاردار ایران در آمریکا تعیین گردید.

نجیب زاده از منطقه سوادکوهِ استان مازندران واقع در شمال شرقی ایران تعلق دارد. رضا شاه در تاریخ ۱۶ مارس ۱۸۷۸ در قریه آلاشت از توابع سوادکوه چشم به جهان گشود. پدرش عباسعلی خانِ یاور فرمانده فوج اول سواد کوه بود که همه سربازانش را اهالی همان منطقه تشکیل می دادند. پدربزرگش در همان فوج درجه سلطانی [سروانی] داشت و در خلال محاصره هرات توسط قوای ایران در سال ۱۸۵۶ جان خود را از دست داد. پدر رضا شاه در تاریخ ۲۶ نوامبر ۱۸۷۸، فقط چند ماه پس از تولد فرزندش، درگذشت و عمویش سرتیپ نصرالله خان، فرمانده پادگان تهران و تیپی که فوج سوادکوه تحت فرمان آن بود، سرپرستی اش را برعهده گرفت. رضا شاه بنا به سنّت خانوادگی دوره آموزش های نظامی را در آنجا گذراند. در سال ۱۹۰۰، در سن بیست و دو سالگی وارد بریگاد قزاق ایران شد و با نشان دادن لیاقت تا درجه سرتیپی ترفیع یافت. رضاشاه (که در آن زمان به رضاخان شهرت داشت) از ضعف حکومت ایران که مملکت را سریعاً به سوی هرج و مرج سوق می داد ناراضی بود و به همین دلیل نقشی اساسی در کودتای ۲۱ فوریه ۱۹۲۱ ایفا کرد و سردار سپه شد. چند ماه بعد، در ۲۵ آوریل ۱۹۲۱، به وزارت جنگ رسید و در ۲۸ اکتبر ۱۹۲۳ رئیس الوزرا شد. متعاقب برکناری سلسله قاجار، در ۳۱اکتبر ۱۹۲۵ رئیس دولت موقت شد و در ۱۲ دسامبر همان سال از طرف مجلس مؤسسان به پادشاهی انتخاب گردید. رضا شاه در ۱۷ دسامبر ۱۹۲۵ سوگند وفاداری به قانون اساسی یاد کرد، و در ۲۵ آوریل ۱۹۲۶ رسماً در تهران تاجگذاری نمود. مطابق قانون اساسی ایران، پسر بزرگ شاه وارث تاج و تخت خواهد بود. ولیعهد کنونی مملکت والاحضرت همایون شاهپور محمدرضا هستند که در تاریخ ۲۶ اکتبر ۱۹۱۹ متولد شدند. فرزندان دیگر اعلیحضرت عبارتند از والاحضرتها شاهپور علیرضا پهلوی، شاهپور غلامرضا پهلوی،

ص:۴۴

شاهپور

عبدالرضا پهلوی، شاهپور احمدرضا پهلوی، شاهپور محمودرضا پهلوی، شاهپور حمید رضا پهلوی، و شاهدخت همدم خانم آتابای، شاهدخت شمس الملوک پهلوی، شاهدخت اشرف الملوک پهلوی و شاهدخت فاطمه خانم پهلوی.(۱)

گذشته و خُلق و خوی رضا شاه

حتی تاریخ تولدی هم که در این به اصطلاح زندگینامه رسمی آمده، دروغ است. گوردن پی. مریام(۲)، کاردار موقت آمریکا، در گزارشِ سال ۱۹۳۹ خود درباره وضعیت جسمانی رضا شاه می نویسد: «گویا سن شاه در حدود شصت و نه سال باشد، هر چند ظاهراً تلاش می کنند او را ده سال جوانتر نشان بدهند.»(۳) کمتر روزنامه نگار و نویسنده ای بود که به زندگینامه رسمی رضا شاه وقعی بگذارد. جک کالمر، روزنامه نگار واشنگتن پست، در مقاله ای که درباره سر ادموند آیرون ساید(۴)، ژنرال انگلیسی، در این روزنامه به چاپ رساند، رضا شاه را اینگونه معرفی کرد: «چهار سال بعد، رضاخان دهاتیِ نیمه قزاق و نیمه راهزن، تخت طاووس ایران را که با خلع احمد شاه خالی مانده بود، غصب کرد.»(۵) ولی پس از اعتراض شدید وزارت امور خارجه آمریکا، روزنامه واشنگتن پست سریعاً حرفش را پس گرفت و عذرخواهی کرد.

جان گونتر(۶) در کتابش با عنوان در درون آسیا(۷) که در سال ۱۹۳۹ منتشر ساخت، فصلی را هم به رضا شاه اختصاص می دهد. گونتر

ص:۴۵

۱- موری، یادداشت شماره (۸۹۱.۱۰۰۱ پی ۱۸۰/۱۵)، مورخ ۲۸ ژانویه ۱۹۳۹.

۲- Gordon P. Merriam.

۳- مریام، گزارش شماره ۷۵۸ (۸۹۱.۱۰۰۱ پی ۱۲۷/۱۵)، مورخ ۹ آوریل ۱۹۳۹.

۴- Sir Edmund Ironside.

۵- واشنگتن پست، مورخ ۹ ژوئیه ۱۹۳۹؛ مذکور در گزارش شماره ۸۹۱.۱۰۰۱ پی ۱۸۴/۱۵، مورخ ۱۵ ژوئیه ۱۹۳۹.

۶- John Gunther.

۷- Inside Asia.

درباره زنـدانیان سیاسـی می نویسـد: «نه محاکمه ای وجود دارد، و نه حُکم دادگاهی. خصم بایـد از میان برداشـته شود، و اگر مرگش بنا به مصـلحت ضـرورت یابـد، نه با تبر میرغضب و گلوله تفنگ جوخه اعـدام که با روش ملودرام تر خوراندن سَم به سراغش می آیـد. آنهایی که روش فوق را نمی پسـندند با ملالِ خاطر آن را مصون سازی به روش پهلوی می نامنـد. یک روزِ خوب و دلپذیر حبّی در چای ناشـتایی می اندازند و فاتحه. احتمالاً هم اعلام می کنند که بخت برگشته بر اثر سکته مغزی مرده است.» گونتر فاش می کنـد که حتی سگ ها هم از قساوت اعلیحضـرت بی نصـیب نمی ماندنـد: «وقتی شاه در سـفر است (که البته بی وقفه در سـفر است)، در هر روسـتا و قریه ای که شب را منزل می کند سگ ها را می کشـند، زیرا ایشان خواب سبکی دارنـد، و هر صـدایی خوابشـان را پریشـان می کنـد.» گونـتر همچنیـن اشـاره می کنـد که: «می گوینـد شـاه بزرگـترین ملّاک آسـیاست، البته احتمالاًـ بعـد از امپراتور ژاپن. در سرتاسـر ایران املاـک وسـیعی دارد که عمـدتاً از صاحبـان یـاغی سـابق شـان مصادره کرده است. ...از عجایب اینکه اعلیحضـرت همایونی تنها پادشاه این عالم هسـتند که به هتل داری اشـتغال دارند. امور سیر و سـیاحت در ایران در انحصـار دولت است؛ و اکثر هتـل ها، علی الخصوص هتل های حاشـیه دریای خزر، به شـخص شاه تعلق دارد.»(۱)

توصـیفاتی که معاصران رضا شاه، نظیر میلسپو، و همچنین مقامات سفارت آمریکا در گزارش های دیپلماتیک محرمانه اشان از او به دست می دهنـد، بـا زنـدگینامه «رسـمی» رضـا شـاه از زمین تـا آسـمان تفـاوت دارد. به گفته میلسـپو، رضـا «یـک دهاتی مازنـدرانی» اسـت؛ «موجـودی بـا غرایز بـدوی، تربیـت نیـافته و تجربـه ندیـده، در حلقـه نـوکرانی متملق، و مشـاورینی بزدل و خودخواه. ... قساوت و طمع، که قبلاً هم در خُلق و خوی او بارز بود، چنان رشد یافته که به صفات غالبش مبدل گشته

۱- گونتر، در درون آسیا، صص ۵۱۶-۴۹۹.

است. ... به مرور زمان، مشاوران کم و بیش شرافتمندش را کنار گذاشت و بدترین آدم های مملکت را به دور خود جمع کرد، و همه را همدست خویش ساخت. به آنها لطف و مرحمت می کرد و امتیاز می بخشید. با دقت حیرت آوری، رذایل را پاداش می داد و فضایل را مکافات می کرد. و در همان حال، شخصاً سرمشقی عالی از فساد گسترده را پیش روی مردمش می گذاشت که خیلی خوب از آن تقلید می کردند.»(۱)

شرح زندگانی رضا شاه در گزارش بسیار محرمانه ای که با زحمت به دست سفارت آمریکا در لندن افتاده بود، با زندگینامه رسمی او که از طرف دولت ایران ارایه شده و بخش امور خاور نزدیک وزارت امور خارجه آمریکا آن را ویراسته و اصلاح کرده بود، بسیار تفاوت داشت. نامه بسیار محرمانه مورخ ۲۹ می ۱۹۳۹ رِی اترتن(۲)، کنسول سفارت آمریکا در لندن، به والاس اس. موری(۳)، رییس بخش امور خاور نزدیکِ وزارت امور خارجه آمریکا، شامل بخشی از گزارش محرمانه آن وزارتخانه است. اترتن از هیو میلارد، دبیر دوم سفارت آمریکا در تهران در سال ۱۹۳۰ نام می برد.

والاس عزیز؛ عطف به نامه مورخ ۷ آوریل شما درباره گذشته شاه ایران، در زیر بخشی از زندگینامه بسیار محرمانه ای که سفارت با لطف خود در حق اینجانب اجازه تهیه رونوشت از آن را داده، و به موضوع نامه مربوط می شود، ایفاد می گردد.

«پهلوی، رضا شاه. متولد حدود ۱۸۷۳. فرزند خانواده ای کوچک از اهالی سوادکوهِ مازندران. پدرش ایرانی و مادرش زن قفقازی تباری بود که والدینش پس از الحاق بخش هایی از قفقاز به روسیه به موجب عهدنامه ترکمنچای به ایران پناه آورده بودند. در سن ۱۵ سالگی به بریگاد قزاق ایران پیوست و او را به اصطبل بانی گماشتند.

۱- میلسپو، آمریکایی ها در ایران، ۲۱-۳۷.

۲- Ray Atherton.

۳- Wallace S. Murray.

به

تدریج مدارج ترقی را طی کرد و به سبب شجاعت و بی باکی اش مورد توجه مربیان نظامی روس قرار گرفت، و ظاهراً هرگاه نیرویی برای دستگیری راهزنان و یا سرکوب آشوب ها به هر نقطه از کشور اعزام می شد، او نیز در آن شرکت داشت. در ابتدای جنگ به درجه سرهنگی ترفیع یافته بود، و در سال ۱۹۲۱ که بریگاد قزاق، که حال به لشگر تبدیل شده بود، در شمال کشور از داشتن افسران روس محروم شد و نیازمند فرماندهی قاطع بود، رضاخان برای این امر انتخاب شد.» در گزارش فوق به این مطلب که شاه قبلاً- «اصطبل بان سفارت بریتانیا در تهران بود» اشاره ای نشده است. میلارد می گوید که وقتی در تهران بوده از شخصی به نام ویلکینسن، که به گمان او رئیس بانک شاهنشاهی ایران بود، می پرسد که آیا حقیقت دارد که شاه زمانی که قزاق بوده در بیرون بانک نگهبانی می داده و یک عکس هم در حال نگهبانی از او هست، و او نیز این مطلب را تأیید می کند. میلارد همچنین می گوید که عکس دیگری هم از شاه در حال نگهبانی جلوی دَرِ سفارت بریتانیا وجود دارد. البته میلارد خودش هیچ یک از عکس های فوق را ندیده بود. او همچنین می گوید که آشپز ایرانی اش گفته است که قبلاً (احتمالاً قبل از جنگ) آشپز دوم سفارت آلمان بوده و چند بار در شب های سرد، وقتی که سفارت میهمانی داشته، برای رفیق قدیمی اش، رضاخان، که جلوی دَرِ سفارت نگهبانی می داده، یک فنجان قهوه فرستاده است.(۱)

در تاریخ ۱۶ ژوئن، موری این پاسخ محرمانه را برای اترتن فرستاد: «ری عزیز؛ از نامه مورخ ۲۹ مه ۱۹۳۶، که در آن قسمتی از زندگینامه بسیار محرمانه شاه را برایم نقل کرده بودی، بسیار سپاسگزارم. این خلاصه دقیقاً همان چیزی بود که به دنبالش بودیم، و اطلاعاتی را که

۱- اترتن به موری (۵۶۹/۷۰۱.۹۱۱۱، پرونده محرمانه)، مورخ ۲۹ مه ۱۹۳۶.

داشتیم تأیید کرد. اطمینان می دهم که این خلاصه و همچنین منبعی که از آن به دست آمده کاملاً محرمانه باقی خواهد ماند.»(۱) در سال ۱۹۳۹، همین موری زندگینامه «رسمی» رضاخان را که قرار بود بین روزنامه نگاران توزیع شود، ویراست و شسته و رفته کرد.

گزارش های دیپلماتیک سفارت آمریکا در تهران مملو از اشاراتی از این دست به دهاتی بودن رضا شاه و نداشتن تحصیلات رسمی و بی فرهنگی اش است. مثلاً، چارلز سی. هارت، وزیر مختار آمریکا، در گزارشی محرمانه رضا شاه را «یک دهاتی بی سواد از پدری به همان اندازه بی سواد» می نامد.(۲) هارت در گزارش دیگری می نویسد: «حتی پنج سال پادشاهی بر تخت طاووسِ شاهنشاهان ایران نیز خشونت و وقاحت سرگروهبانی بنیانگذار سلسله پهلوی را صیقل نداده است. البته گمان می کنم که نیازی به توضیح نباشد. از وقایعی که در گزارش هایم شرح داده ام، و آنهایی که پیش از من گزارش شده است، و همچنین نظر کلی ناظران ذیصلاح ایرانی این مطلب باید تقریباً بدیهی باشد.»(۳)

هارت در گزارشش از اولین ملاقاتی که در فوریه ۱۹۳۰ با رضا شاه داشت، می نویسد: «البته شاید نظرم عوض شود، ولی از نزد رضا شاه که برگشتم، ایمان داشتم مردی که ملاقات کرده بودم چند قدم بیشتر با توحش فاصله ندارد.»(۴) بخش های مبسوطی از گزارش اولین برخورد هارت با رضا شاه را در زیر خواهیم آورد. ولی در اینجا کافی است بگوییم که وقتی هارت چهار سال بعد ایران را ترک کرد، نه فقط نظرش عوض نشده بود، بلکه متقاعد بود که برداشت اولیه اش از شخصیت رضا شاه بسیار بلندنظرانه بوده است.

شرح موارد متعددی از رفتار وحشیانه و خشن شخص شاه با نوکران،

۱- موری به اترتن (۵۶۹/۷۰۱.۹۱۱۱، پرونده محرمانه)، مورخ ۱۶ ژوئن ۱۹۳۶.
۲- هارت، گزارش شماره ۲۸۲ (۳۶/بی ۸۹۱.۰۰)، مورخ ۱۰ ژانویه ۱۹۳۱.
۳- هارت، گزارش شماره ۷۶۵ (۱/۸۹۱.۴۵)، مورخ ۷ اوت ۱۹۳۱.
۴- هارت، گزارش شماره ۱۶ (۷۵/۲۵۵اچ ۱۲۳)، مورخ ۱۱ فوریه ۱۹۳۰.

باغبانان، مدیران سالخورده روزنامه ها، افسران ارشد ارتش، و وزیران کابینه در گزارش های دیپلماتیک سفارت آمریکا پراکنده است. طبق گزارش ها، هر وقت اعلیحضرت گمان می کرد کارگران راه آهن آنقدر که باید تن به کار نمی دهند، دستور می داد تا آنها را به باد شلاق بگیرند؛ خود شاه اگر از کار عمله و بنّاهایی که برای اعلیحضرت کاخ می ساختند راضی نبود، آنها را زیر مشت و لگد می گرفت؛ و با مدیران روزنامه ها نیز رفتار خشنی داشت.

سروان فرانک سی. جدلیکا(۱)، وابسته نظامی آمریکا در گزارشی با عنوان «خُلق و خوی رضاخان» می نویسد:

رضاخان، رئیس الوزرای جدید ایران، اگر چه به عالی ترین مقام سیاسی کشور رسیده است، هنوز نتوانسته لااقل یکی از اخلاق روزهای گذشته اش را که سرباز و افسر قزاق بود کنار بگذارد. ...رضاخان هنوز میل دارد اشخاصی را که خلاف اراده اش عمل می کنند شخصاً تنبیه کند. وقتی وزیر جنگ بود هم به هنگام غضب به صورت فرد مقابل سیلی می زد یا او را به باد کتک می گرفت؛ حال می خواست طرف رئیس الوزرا باشد یا رئیس نظمیه، مدیر روزنامه، افسر و یا هر مقام دیگر. طی دو هفته گذشته نیز وی از دست چند نفر غضبناک شد، که البته بلافاصله شخصاً آنها را کتک زد. طبق گزارش ها، تازه ترین قربانیانش یک افسر پلیس و یک ملای قلابی بودند. شکی نیست که عدم خویشتنداری رضاخان در مقابل این غرایز بدوی نفرت انگیز است. چنین رفتاری ذهنیت نامطلوبی، علی الخصوص در بین خارجی ها، ایجاد می کند. یک روزنامه تهرانی که جسارت کرده و از این رفتار رضاخان انتقاد کرده بود، بلافاصله توقیف شد. برای آنکه درک بهتری از رفتار رئیس الوزرا داشته باشیم، باید محیطی را که در آن بزرگ شده و شرایط جسمی و

ص:۵۰

۱- Frank C. Jedlicka.

ذهنی

این مرد را مد نظر قرار دهیم.(۱)

سرکوب روزنامه ها

وابسته نظامی آمریکا ضمن تشریح کتک زدن رضاخان به مدیران روزنامه ها، به توقیف سریع روزنامه های تهران نیز اشاره می کند: «از وقتی که رضاخان به مقام رئیس الوزرایی رسیده است [اکتبر ۱۹۲۳] چندین روزنامه عمده تهران توقیف شده، و برخی دیگر نیز کاملاً ساقط شده اند. با سر کار بودن رژیم کنونی، انتظار نمی رود که از سی و چند روزنامه فارسی زبانی که در طول دو سال گذشته شروع به کار کرده اند، بیشتر از ده تای عمده شان هم بتوانند به کار ادامه بدهند. می توان فرض کرد روزنامه هایی هم که باقی می مانند فقط به لطف طرفداری از رضاخان، و یا شاید هم عدم انتقاد از دولت بتوانند به کار ادامه بدهند.»(۲) رضاخان خیلی پیش از آنکه رئیس الوزرا شود سرکوب روزنامه ها را شروع کرده بود؛ ولی فضای وحشتی که بریتانیایی ها به دست رضاخان ایجاد کردند و همچنین روند ساکت کردن روزنامه ها بسیار اختناق آورتر از فضایی بود که دو یا سه سال پیش از آن وثوق الدوله ایجاد کرده بود. گزارشی که سی. وان اچ. انگرت، کاردار موقت آمریکا، در تاریخ ۱ مارس ۱۹۲۲ ارسال کرده است، شامل «خداحافظی نسبتاً ترحم انگیز روزنامه نجات(۳) ایران با خوانندگانش است. این روزنامه همراه با تعدادی از روزنامه های دیگر تهران، به دستور وزیر جنگ توقیف شدند؛ زیرا قدری آزادانه درباره نقش رضاخان در کودتای سال گذشته نظر داده بودند. یکی دوتایی از دبیران روزنامه ها نیز شلاق خوردند.» متن نامه اینطور ادامه می یابد:

۱- جدلیکا، گزارش شماره ۳۳۴، (۳۸- سی سی-۲۶۵۷)، مورخ ۲۸ نوامبر ۱۹۲۳.

۲- جدلیکا، گزارش شماره ۳۵۱، «محو شدن روزنامه های تهران» (۴۰-سی سی-۲۶۵۷)، مورخ ۱۰ دسامبر ۱۹۲۳.

۳- نجات ایران هفته ای دو شماره از طرف جمعیت قیام ایران منتشر می شد.

هموطنان:

الوداع!

روزنامه های ستاره ایران و ستاره شرق رفتند. ما نیز قلم ها را زمین می گذاریم و خودخواسته انتشار روزنامه نجات ایران را متوقف می کنیم و این وظیفه را بر عهده همکارانمان می گذاریم. در سالروز [کودتای] ۲۱ فوریه ۱۹۲۱، ما هم منتظر حبس و سرکوب هستیم. امروز ما می رویم، و فردا شما! اگر جرئت کنید و به دنبال رهبر اصلی کودتا بگردید، دستگیر می شوید، به زندان می افتید و مجازات می شوید. شما، وکلای مجلس، که گهگاه به شلاق خوردن دبیران روزنامه ها در اصفهان و تهران می خندید! اگر چنین وضعی ادامه یابد، خودتان را نیز در جلوی مجلس فلک می کنند! آنوقت مردم هستند که به شما می خندند! آقای مشیر الدوله، در طول ریاست وزرایی شماست که ما را تحت فشار و محدودیت قرار می دهند. این لکه ننگ همیشه بر تارک شما خواهد بود، و تاریخ آن را به یادها خواهد سپرد. سانسورِ همین هوایی هم که تنفس می کنیم اجازه نمی دهد نظراتمان را از این فاش تر بیان کنیم. هموطنان! الوداع!

۲۴

فوریه ۱۹۲۲(۱)

یک ماه بعد، انگرت بریده ای از روزنامه حقیقت مورخ ۳ آوریل را برای وزارت امور خارجه فرستاد.

چه امروز و چه دیروز، آیا قانون به دولت نظامی اجازه می دهد سخنرانان و روزنامه نگاران را به «بریدن زبانها» و «شکستن قلمها»یشان تهدید کند؟ آیا قانون دولت نظامی را مجاز به حبس و تخطئه مدیران روزنامه ها می کند؟ آیا چاپخانه ها به موجب قانون باید از چاپ مقالاتی که به دولت نظامی حمله می کنند، خودداری کنند؟ آیا قانون اجازه می دهد که یکی از اعضای کابینه [رضاخان]

۱- انگرت، گزارش شماره ۸۳۴ (۱۲۲۲/۸۹۱.۰۰)، مورخ ۱ مارس ۱۹۲۲.

هم

مقام وزارت جنگ را داشته باشد و هم فرماندهی کل قوای ارتش و ریاست کل مالیات های غیرمستقیم، و هم به نام حکومت نظامی در امور قضایی و سایر امور حکومت مداخله کند؟ آیا قانون اساسی چنین حقی را داده است؟ آیا این استبداد نیست؟ آیا قانون بود که به هنگام غارت مال و اموال مردم تبریز پس از شکست لاهوتی، حق شکایت را از آنها سلب کرد؟ آیا قانون است که مخبر السلطنه، قاتل شیخ محمد خیابانی، رهبر فقید حزب دموکرات آذربایجان، را بخشید و یک کرسی در مجلس به او اعطا کرد؟ این همان واکنشی است که فرّخی، مدیر روزنامه توفان، و فلسفی، مدیر روزنامه حیات، را مجبور به پناهندگی به سفارت شوروی و مرقد شاه عبدالعظیم می کند. ما می گوییم قانون اساسی، که به بهای ریختن خون شهدای وطن پرست ما در راه آزادی به دست آمده، نباید پایمال شود. ما می گوییم که یک عضو کابینه نباید اختیارات خودسرانه ای داشته باشد.(۱)

در آخر، روند ساکت کردن روزنامه های ایران با قتل وحشیانه شاعر و روزنامه نگار ضد انگلیسی، میرزاده عشقی، در ژوئیه ۱۹۲۴ به هنگام خروج از منزلش کامل شد (نگاه کنید به فصل ۳).

اگرچه سه قاتل نقابدار او موفق به فرار شدند، کمتر کسی درباره هویت قاتل اصلی شک و تردید داشت.(۲) با ساکت شدن روزنامه ها، یکی از موانع بزرگی که بر سر راه دیکتاتوری کامل رضا شاه وجود داشت، برداشته شد. انگلیسی ها اهداف خود را در ایران تقریباً تحقق یافته می دیدند: یعنی در دست گرفتن کنترل کامل سیاسی ایران، بهره کشی و غارت آزادانه منابع نفتی کشور، و توسعه اقتصاد ایران در مسیری منتهی به منافع انگلیس.

ص:۵۳

۱- انگرت، گزارش شماره ۸۴۸ (۱۲۲۳/۸۹۱.۰۰)، مورخ ۳ آوریل ۱۹۲۲.

۲- کورنفلد، گزارش شماره ۵۸۶ (۱۲۹۲/۸۹۱.۰۰)، مورخ ۹ ژوئیه ۱۹۲۴.

نمونه هایی از قساوت های شخصی

برنارد گوتلیب(۱)، کنسول آمریکـا، در سال ۱۹۲۳ در گزارشـی محرمانه شواهـدی از وحشـیگری های رضاخان به دست می دهد:

رئیس الوزرای

فعلی، یک دهاتی بی سواد با خوی ددمنشانه است که با هوشـمندی، قاطعیت و اسـتحکام شخصیت ذاتی خاصش که ندرتاً در ایرانی هـا یافت می شود، به مقام کنونی دست یافته است. مردی است با خشـمی مهارنشـدنی؛ او شـخصاً رییس الوزرای سابق، قوام السـلطنه، را مضـروب سـاخت (آن هم طبق گزارش ها در حضور شاه)؛ و همچنین با دست خودش کتک مفصلی به یک روزنـامه نگـار مسن و مـو سـفید ایرانی که خبطی کرده بـود، زد؛ آن هم در حضور یـک آمریکـایی که صـحنه مزبور را رقت انگیزترین و خفّت آورترین صـحنه وحشـیانه ای توصـیف می کند که تا بحال به چشم خودش دیده است. [رضاخان] از زمانی که رییس الوزراء شده به دفعات ملازمانش و یا مقاماتی را که خطایی از آنها سـر زده در پیش چشم همه مورد ضـرب و شـتم قرار داده است، از جمله کتک مفصـلی که به یک شـیخ سالخورده زد. شیخ در مجلسی نشسته بود و به سبب ضعف قوه باصره [رضا شاه را که وارد اتاق می شـد، ندیـد و] جلوی پایش بلنـد نشـد. تأکیـد می کنم که اصـلاً بعید نیست که با اولین مخالفت جزیی یک مقام مالیه، خوی حیوانی رییس الوزراء بر او مستولی شود، و اتفاقی بیفتد که عواقب وخیمی داشته باشد.(۲)

رضاخـان حتی پیش از رسـیدن به مقام رئیس الوزرایی نیز عادت داشت مـدیران روزنامه ها را وحشـیانه کتک بزنـد. گواه این ادعا وزیرمختار آمریکا، جوزف اس. کورنفلد(۳) است:

ص:۵۴

۱- Bernard Gotlieb.

۲- گـوتلیب، «وضــعیت سیاســی کنـونی ایران و تــأثیر آن بر مســتشاران آمریکــایی و چشــم انــداز تجــارت آمریکــا» (۱۳۷/الف ۸۹۱.۵۱)، مورخ ۲ دسامبر ۱۹۲۳.

۳- Joseph S. Kornfeld.

برای

نشان دادن وحشیگری های رضاخان، به شرح دو موردی که همین اخیراً اتفاق افتاده است، بسنده می کنم. دو روز قبل، یکی از روزنامه ها جرئت کرد و نوشت که وزیر جنگ هم باید مثل همه وزرای دیگر لایحه بودجه اش را به مجلس بدهد. [رضاخان] فوراً دستور داد مدیر روزنامه را به دفترش بردند، شخصاً کتک وحشیانه ای به او زد به نحوی که چند تا از دندانهایش شکست، و سپس او را به زندان انداخت. یک آمریکایی که با چشم خودش شاهد این ضرب و شتم وحشیانه بود ماجرا را برایم تعریف کرد. واقعه دوم را وزیر مختار بلژیک برایم تعریف کرده است، که خُلق و خوی رضاخان را روشن می کند. او گفت یکی از افسران قزاق به دفتر یک کارمند بلژیکی در وزارت مالیه می رود و به دستور وزیر جنگ تقاضای ۳۰۰۰ تومان پول می کند. کارمند مزبور هم پول را نمی دهد و می گوید تا وزیر مالیه سند پرداخت را امضاء نکند، نمی تواند این پول را بدهد. افسر قزاق با شنیدن این حرف مأمور را زیر مشت و لگد می گیرد، او را در دفترش حبس می کند، و آنقدر آنجا نگهش می دارد تا پول را به زور می گیرد و می رود.(۱)

حتی دوازده سال بعد از این هم از وحشیگری رضاخان علیه کسانی که توان دفاع از خود را نداشتند، هیچ کم نشده بود. در مارس ۱۹۳۵، ویلیام اچ. هورنی بروک، وزیر مختار آمریکا، اجمالاً به ضرب و شتم مدیر یک نشریه علمی به دست رضا شاه اشاره می کند: «همین یک یا دو ماه پیش بود که سیف آزاد، مدیر نشریه ایران باستان، به دستور اعلیحضرت شرفیاب شد و حسابی فحش و ناسزا خورد. البته شایع است که در پایان این دیدار شاه شخصاً کتک سیری هم به ایشان مرحمت کردند.»(۲)
از خشونت [رضا شاه] علیه زیردستانش حتی در مواقع شادمانی هم چیزی

۱- کورنفلد، گزارش شماره ۲۴۴ (۱۱۵/الف۸۹۱.۵۱)، مورخ ۲۱ اوت ۱۹۲۳.
۲- هورنی بروک، گزارش شماره ۳۹۳ (۱۱۵/۱۵پی ۸۹۱.۰۰۱)، مورخ ۲۵ مارس ۱۹۳۵.

کم نشده بود. در ماه مه ۱۹۳۶، رضا شاه برای استقبال از پسر و ولیعهدش، محمد رضا، که بعد از پنج سال تحصیل در سوییس به کشور برمی گشت، به بندر پهلوی (انزلی امروزی) رفت. در راه، توقفی هم در چالوس داشت:

در راه بندر پهلوی، شاه برای صرف ناهار در چالوس توقف کرد. باغبان ها تمام صبح سراسیمه مشغول آبیاری دار و درختان بودند تا همه چیز تر و تازه باشد. سرگرد پیبوس، وابسته نظامی انگلیس، که از پنجره هتلش ناظر این ماجرا بوده، تعریف می کند که شاه تقریباً به محض پیاده شدن از اتومبیلش، کشیده جانانه ای به گوش یکی از باغبان ها نواخت، و قبل از اینکه از آنجا برود حق دو باغبان دیگر را هم به همان ترتیب کف دستشان گذاشت، و دستور داد دو درخت را که جا و یا شکل شان باب میلش نبود، از ریشه درآوردند. وقتی شاه از آنجا رفت معلوم بود که همه نفس راحتی کشیدند.(۱)

رفتار وحشیانه شاه با مقامات عالی رتبه مملکتی به امری عادی مبدل شده بود. طبق گزارش هارت، یکی از هولناک ترین موارد وحشیگری شخص شاه، کتک مفصلی بود که در سال ۱۹۳۳ در زندان به تیمورتاش زد، به حدی که تیمورتاش از حال رفت (نگاه کنید به فصل ۳). در سال ۱۹۳۸، انگرت موارد دیگری را گزارش می دهد، از جمله سرتیپ امان الله جهانبانی. در ژوئیه ۱۹۳۷، بر سر زبان ها افتاده بود که هیأت نظامی فرانسوی مستقر در تهران قرار است جایش را به یک هیأت آلمانی بدهد. موسیو بُدار(۲)، وزیر مختار فرانسه، از سرتیپ جهانبانی، که تحصیلکرده فرانسه بود و به این کشور علاقه داشت، کمک خواست. جهانبانی نیز نظر وزیر مختار فرانسه را به عرض شاه رساند:

شاه از آنچه مداخله نا بجای وزیر مختار فرانسه تلقی می کرد چنان

ص:۵۶

۱- گوردن پی. مریام، کاردار موقت آمریکا، گزارش شماره ۷۹۷ (۱۲۸/۱۵پی ۸۹۱.۰۰۱)، مورخ ۱۵ مه ۱۹۳۶.
۲- Monsieur Bodard.

غضبناک

شد که کشیده ای به صورت جهانبانی نواخت، و به او دستور داد که اونیفورم نظامی اش را دربیاورد، و دیگر آن طرف ها پیدایش نشود. اتفاق فوق، هر چند از نظر ما قدری مضحک می آید، ولی دقیقاً نمونه ای از رفتارهای رژیم فعلی است. شاه چنان با مفاهیم آزادی و عدالت در غرب بیگانه است، و چنان سر در انزوای شرقی اش دارد، که هرگز کوچکترین وقعی به احساسات بشری نمی گذارد. بدخُلقی، عدم تحمل کوچک ترین مخالفت یا انتقادی، و وقاحت رفتارش او را صاحب اختیار بلامنازع رعایاش کرده است. سیاستمداران و دیپلمات ها برایش پشیزی نمی ارزند، و ظاهراً از داشتن رفتاری خشن و آمرانه همچون یک «دیکتاتور نظامی» با آنها لذت می برد. این مسئله که رفتار او اثرات تأسف انگیزی بر روابط دیپلماتیک ایران و برخی کشورها گذاشته معروف است، و در این مورد خاص همه تلاش ها برای بهبود روابط با فرانسه عملاً بر باد رفت.(۱)

موس هم کتک مفصلی را که سرتیپ رضا قلی امیرخسروی، وزیر مالیه، از رضا شاه خورد به طور مبسوط شرح داده است. امیرخسروی پیش از آنکه در سال ۱۹۴۰ وزیر مالیه شود، تقریباً ده سال رییس بانک ملی بود، و پیش از آن ریاست بانک پهلوی، بانک شخصی رضا شاه، را بر عهده داشت. «سرهنگ امیرخسروی، مدیر عامل بانک ملی ایران و مردی که روزی رؤیای امتیاز انحصاری تجارت اتومبیل و ریاست و مدیریت شخص خود را بر آن در سر می پروراند، در جشن های سال نو از طرف شاه به درجه سرتیپی ترفیع یافت.»(۲)

کمتر کسی به اندازه امیرخسروی به رضا شاه کمک کرده بود تا ثروتش را به بانک های خارجی انتقال دهد. رضا شاه چنان علاقه ای به

۱- انگرت، گزارش شماره ۱۲۱۲ (۸۹۱.۰۰/۱۶۷۶)، مورخ ۱۳ ژانویه ۱۹۳۸.

۲- هورنی بروک، گزارش شماره ۳۹۳ (۱۱۵/۱۵پی ۸۹۱.۰۰۱)، مورخ ۲۵ مارس ۱۹۳۵.

امیرخسـروی داشت که در گزارش های دیپلماتیک گاه به مزاح او را مادام پهلوی می خواندنـد. در تاریخ ۱۸ مه ۱۹۴۱، اعلام شد که عذر امیر خسروی از مقام وزارت مالیه خواسته شده، و عباسقلی گلشائیان جانشین او شده است.

جیمز اس. موس(۱)، کاردار موقت سفارت آمریکا، در این ارتباط گزارش می دهد:

هنوز

دلیل اصـلی تصـمیم رضا شاه برای برکناری سرتیپ خسروی مشخص نیست. شاه نیمه اول ماه مه را به گشت و گذار در استان های شمالی حاشیه دریای خزر رفته بود، و در تهران حضور نداشت. می گویند که وقتی به تهران آمد خُلقش خیلی تنگ بود. شاه در یکی از جلسات هیأت دولت سراغ برخی اوراق را می گیرد؛ وقتی سرتیپ خسروی نمی تواند اوراق مزبور را پیدا کند، شاه برای نشان دادن عصـبانیتش او را در حضور سایر وزراء با شـلاق اسب سواری اش کتک می زنـد، و می گوید که به خانه اش برود و همانجا بماند؛ که دستورِ مرسوم پهلوی برای برکنار کردن مقامات بود. ... عین همین خبر را منابع دیگر هم گزارش کرده اند، که با رفتار مرسوم شاه با صاحب منصـبانش کاملاً مطابقت دارد. بنابراین دلیلی ندارد که در صـحت آن شک کنیم. البته به دلیل التفات شاه به سرتیپ خسروی، مورد او یک استثناء بود.(۲)

اولین برخوردهای هارت با رضاشاه

در اواخر سـال ۱۹۲۹، وزارت امور خـارجه آمریکـا اعلاـم کرد که چـارلز کـامر هـارت، وزیرمختار سابق آمریکا در آلبانی، به سمت وزیرمختار جدید آمریکا در ایران منصوب شده است.

ص:۵۸

۱- James S. Moose.

۲- موس، گزارش شماره ۷۸ (۸۹۱.۰۰/۱۸۱۴)، مورخ ۲۸ مه ۱۹۴۱.

هارت و خانواده اش در اوایل ژانویه ۱۹۳۰ وارد تهران شدند. او طی چهار سالی که در ایران اقامت داشت، گزارش های بسیار مفیـدی دربـاره اوضـاع سیاسـی و مـالی مملکت به وزارت امور خـارجه ارسال کرد. هارت اولین ملاقات خود را با رضا شاه به هنگام تقدیم استوارنامه اش در مقام وزیر مختار و فرستاده فوق العاده ایالات متحده اینگونه توصیف می کند:

برغم همه این مشـغولیت ها، در روز ۶ فوریه اطلاع دادند که شاه سه روز بعد، یعنی شـنبه نهم [فوریه]، مرا در کاخ گلسـتان به حضور خواهنـد پـذیرفت. تنهـا چیزی که بـا آن حال و هوا جور در نمی آمـد دو اتومبیل سـلطنتی ساخت آمریکا بود که برای بردن من و کارمندانم به کاخ به دنبالمان فرستاده بودند. جدای از آنها، هیچ

چیز

دیگری نبود که بتواند آن فضای آکنده از حال و هوای منبعث از یک ذهنیت قرون وسطاییِ سرخورده و کج خُلق را برایمان قابل تحمل تر کند. تشریفات با دقت تمام انجام شد، ولی احساس کردم که شاه قدری مضطرب است. او با لکنت چند جمله ای را از روی کاغذ خواند، و سپس با لبخندی تصنعی به من دست داد و خوشامد گفت. شاید هم می ترسید که از موقع استفاده کنم و مسئله راه آهن را پیش بکشم. از سوی دیگر، قبلاً به من توصیه کرده بودند که خودم را آماده کنم تا اگر در اولین ملاقاتمان حرفی از راه آهن به میان آمد، بتوانم جواب بدهم. ولی هیچ حرفی نشد. معلوم بود که شاه حرفی برای گفتن ندارد، و در طول گپ و گفت کوتاهی که داشتیم بیشتر به سر و زبان داری وزیر دربارش [تیمورتاش] متکی بود، که البته در حضور اربابش اصلاً آن هارت و پورتی را که در سایر مواقع جلوی دیگران نشان می داد، نداشت.

برای سبک تر کردن فضای ملاقات، اجازه خواستم تا کارمندانم را به شاه معرفی کنم؛ از جمله آقای میلارد را که از نظر من انتصابش در این پست یکی از بهترین انتصاب های ممکن بود. شاه هم بنا به تشریفات چند کلمه ای صحبت کرد، و بعد از خداحافظی به طرف درب خروجی تالار بزرگی رفت که ما را در آنجا به حضور پذیرفته بود؛ خودش آن را گشود، و با عجله خارج شد. در دلم به روح آن کسی که این تشریفات را گذاشته بود دعا کردم. چقدر سخت بود اگر می خواستم با تعظیم و عقب عقب از آن تالار بزرگ خارج شوم. وقتی شاه به طرف در رفت، تیمورتاش، وزیر دربار، هم به دنبالش روانه شد تا در تالار را برایش باز کند و اربابش را به اتاق مجاور همراهی نماید؛ ولی شاه با تکان دست او را عقب راند. چیزی که اتفاق افتاد بیشتر مثل یک بی محلی وقیحانه بود، ولی بعدها سفیر ترکیه به من توضیح داد که رفتار آن روز شاه در واقع جزو همان بی ادبی های مرسوم او نسبت به اطرافیانش بوده است.

ص:۶۰

می دانم

رسم است که پس از ملاقات با یک پادشاه، و یا یک مقام مملکتی، معمولاً شرح خوشایندی از ماجرا بدهند. البته شاید نظرم عوض شود، ولی از نزد رضا شاه که برگشتم، ایمان داشتم مردی که ملاقات کرده بودم چند قدم بیشتر با توحش فاصله ندارد؛ و اینکه با نوعی تیزهوشی حیوانی و نبوغ بدوی بر ارتش تسلط یافته و از همین طریق به مقام سلطنت رسیده است. او همه اینها را برای اهداف شخصی اش به کار گرفته است، که باید بگویم چندان هم به نفع ایران و یا مردمش نیست؛ بلکه فقط برای تقدس و عظمت بخشیدن به شخص خودش بوده است. دبدبه و کبکبه شاهنشاهی، و املاک تقریباً نامحدودی که خریداری یا مصادره کرده، تأییدی بر این ادعاست. این املاک در مناطقی واقع است که شاه انتظار دارد بر اثر کشیدن خط آهن به سرعت ترقی کند.

ذهنیت بدوی این مرد را می شود از مطالبی فهمید که همتای آلمانی ام چند روز پیش در سفارت به من گفت. وزیر مختار آلمان هفت سالی است که در اینجا به سر می برد. او درباره خلق و خوی عجیب و غریب شاه می گفت که اگر شاه با اتومبیل به جایی برود و در راه اتومبیلش پنچر شود، بعید نیست که برای شوفر هفت تیر بکشد. ای. دبلیو. دوبوا، مدیر شرکت اولن و شرکا، می گوید که همین اواخر شاه در سرکشی فاجعه آمیزش به پروژه خط آهن جنوب، ناگهان به نظرش رسید که بعضی کارگرها خوب کار نمی کنند؛ آنها را نشان کرد و به سربازانش دستور داد که با شلاق به جانشان بیفتند. وقتی تعداد زیادی از کارگران حسابی شلاق خوردند، خاطر مبارک آسوده شد. تا این ساعت که برداشت خوبی از ایران نداشته ام. زیرا قبلاً در آلبانی بودم، که می گفتند «ذره ای از آسیاست که در اروپا ته نشین شده»، و حتی برخی ها آن را شرقی تر از ترکیه می دانستند، و انتظارم این بود که ایران خیلی بهتر باشد. باید اعتراف کنم که زوگ پادشاه آلبانی بیشتر از یک قرن از شاه

جلوتر است، و روستاییان آلبانی را در مقایسه با روستاییان بدبخت ایران باید اشراف زاده به حساب آورد. در آلبانی، روستایی ها لااقل در خانه های واقعی زندگی می کنند؛ در حالی که روستاییان ایران عملاً ژنده پوش هستند و در آلونک های کاه گلی خالی از اسباب واثاثیه زندگی می کنند. با وجود این، به اطرافم که نگاه می کنم می بینم که به همان اندازه که انتظارش را داشتم، جالب است، و از اینکه این پُست را به من داده اند بسیار قدردان هستم.(۱)

حرص و طمع رضاخان

بر اساس اسناد و مدارک وزارت امور خارجه آمریکا، رضاخان به محض دستیابی به قدرت به کمک انگلیسی ها، شروع به ثروت اندوزی کرد، که البته این روند شامل باج گیری و انوع اخاذی های دیگر از ثروتمندان هم می شد. از گزارش های انگرت درمی یابیم که رضاخان حتی درصدد اخاذی از احمد شاه نیز برآمده بود: «شاه رسماً اعلام کرده است که قصد دارد روز بیست و پنجم همین ماه به اروپا برود و مدت شش ماه ظاهراً برای معالجه از ایران دور باشد. طبق اطلاعات موثقی که سفارت به دست آورده، دلیل واقعی سفر شاه به خارج از کشور مطالبه مصرانه پول از طرف وزیر جنگ و امتناع شاه از پرداخت آن است.»(۲)

رضاخان مبالغ هنگفتی پول به بانک های خارجی انتقال داد. در سال ۱۹۲۶، سپرده های رضاخان در بانک های خارجی به چنان سطحی رسیده بود که شخص شاه نیز انکار آن را ضروری دید. هافمن فیلیپ(۳)، وزیر مختار آمریکا، به اعلامیه ای نظامی مورخ ۲۹ آوریل ۱۹۲۶، یعنی فقط چند روز بعد از تاجگذاری رضا شاه، اشاره می کند که «هر گونه سپرده گذاری از سوی شخص شاه و یا اعضای خانواده سلطنتی در

۱- هارت، گزارش شماره ۱۶ (۷۵/۲۵۵اچ ۱۲۳)، مورخ ۱۱ فوریه ۱۹۳۰.

۲- انگرت، تلگرام شماره (۸۹۱.۰۰۱/۴۴)، مورخ ۱۵ ژانویه ۱۹۲۲.

۳- Hoffman Philip.

بانک های خارجی یا داخلی را شدیداً تکذیب و، بدین ترتیب، افسران ارتش را اکیداً از انجام کارهایی که برخلاف مصالح مملکت است، منع می کرد. صدور این بیانیه از طرف شاه به حدس و گمان درباره منشأ ثروت هنگفت شاه دامن زده است.»(۱)

در سال ۱۹۲۴، کمتر کسی، از جمله والاس اس. موری، کاردار موقت آمریکا، شک و تردیدی درباره حرص سیری ناپذیر رضاخان در دل داشت: «در حالی که همگان اذعان دارند که او [رضاخان] با ده میلیون دلاری که سالیانه بدون حساب و کتاب در اختیارش گذاشته می شود کمتر از آنچه که ممکن بود خیلی های دیگر در موقعیت مشابه او بدزدند دست به دزدی زده است، با این حال واقعیت این است که او در طول دو سال گذشته به بهای ورشکست کردن مملکت، ثروت هنگفتی به جیب زده، و چنان رعب و وحشتی به جان همه انداخته است که هیچکس جرئت مخالفت با چپاول های او را ندارد، و حتی مستشاران مالی آمریکایی نیز نتوانسته اند از او حساب بکشند.» ده میلیون دلاری که موری به آن اشاره می کند بودجه سالیانه وزارت جنگ است، که تقریباً معادل نیمی از بودجه کشور بود؛ هیچ حساب و کتابی هم بابت چگونگی هزینه آن به کسی پس داده نشده است. موری در گزارش خود می افزاید: «اطمینان دارم اطلاع از گفتگویی که روز ۲۵ سپتامبر با روح الله خان یاور [سرگرد]، آجودان رئیس الوزرا، داشتم برای وزارت امور خارجه خالی از لطف نیست. این روح الله خان همان کسی است که پس از ماجرای ایمبری، در گزارش های سفارت به کرّات از او یاد شده است. در کمال حیرت و شگفتی من، روح الله خان یاور از نقشه هایش برای آینده صحبت کرد، و گفت که به سردار سپه [رضاخان] دیگر هیچ امیدی نیست. رضاخان یک تریاکی بیچاره است که همه فکر و ذکرش

این شده که ثروت هنگفتی به هم بزند، و در اروپا سرمایه گذاری کند، تا هر

ص:۶۳

۱- فیلیپ، گزارش شماره ۱۸۸ (۱۳۸۹/۸۹۱.۰۰)، مورخ ۱۷اکتبر ۱۹۲۶.

وقت گند قضیه در آمد، به خارج فرار کند.»(۱) این پیش بینی دقیقاً همان است که در سال ۱۹۴۱ اتفاق افتاد، که به آن هم خواهیم رسید.

روح الله خان یاور از جمله کسانی بود که به دلیل مشارکت در توطئه [سرهنگ محمودخان] پولادین برای ترور شاه زندانی شد.(۲) به دنبال تصویب قانون نظام وظیفه عمومی در تاریخ ۶ ژوئن ۱۹۲۵، موری سوء ظن خود را نسبت به اهداف اصلی قانون مزبور اینگونه ابراز می کند: «در تاریخ ششم ژوئن، مجلس لایحه نظام وظیفه عمومی در ایران را به تصویب رساند. امتیازات آشکاری که این قانون جدید برای شخص رضاخان دارد عبارتند از: ۱. قدرت و اعتبارش در مقام «فرمانده کل قوای بری و بحری ایران» به نحو چشمگیری افزایش می یابد؛ ۲. با استناد به قانون جدید می تواند اشراف ثروتمند ایرانی را که خواهان معافیت فرزندان و بستگانشان از خدمت نظام هستند، حسابی بدوشد.»(۳)

زمین خواری رضا شاه

در طول بیست سالی که رضاخان دیکتاتور ایران بود، نواحی وسیعی از کشور را که شامل ۷۰۰۰ روستا، آبادی، و مرتع می شد به تملک شخص خود درآورد. طبق نقشه ای که سفارت آمریکا در سال ۱۹۵۴ برای نمایش پراکندگی «املاک پهلوی» و بررسی فروش آنها از سال ۱۹۵۲ به بعد تهیه کرد، رضا شاه نواحی وسیعی از شمال و غرب کشور (عملاً همه لرستان و بخش اعظمی از شمال خوزستان) را به تملک خود درآورده بود که متعاقباً به پسرش رسید. ماجرای اسکان اجباری عشایر لُر و عرب [تخته قاپو]، یعنی همان هایی که رضا شاه به زور زمین هایشان را در لرستان و شمال خوزستان مصادره کرده بود، به تفصیل در گزارش های هارت ثبت و ضبط شده است که در پایین به آن اشاره

ص:۶۴

۱- موری، گزارش شماره ۶۶۳ (۱۳۰۶/۸۹۱.۰۰)، مورخ ۲۸ سپتامبر ۱۹۲۴.

۲- روح الله خان اعدام نشد. (ویراستار)

۳- موری، گزارش شماره ۱۱۶۰ (۲/۸۹۱.۲۲)، مورخ ۱۹ ژوئن ۱۹۲۵.

خواهد شد.

به عقیده هارت، رضا شاه در سال ۱۹۳۲ بزرگترین ملّاک جهان بود. هارت حدس می زند که رضا شاه در این رؤیا به سر می برد که عرض و طول املاـکش به صدها مایل برسد و تا چشم کار می کند در مالکیت او باشد.(۱) چنانکه از نقشه سفارت پیداست، رویای رضا شاه به حقیقت پیوسته بود. رضا شاه نه فقط بزرگترین ملّاک تاریخ ایران شد، بلکه به احتمال قوی در تاریخ ثبت شده بشر هم نظیری برای او نبود. برای شرح چگونگی غصب این زمین ها از صاحبانشان و ظلمی که به آنها روا شد، از اعدام و مرگ در زندان گرفته تا تبعید، کتاب ها باید نوشت. در جای دیگری شرح داده ام که در فاصله سال های ۱۹۳۲ تا ۱۹۳۵ که رضا شاه در گوشه کوچکی از مازندران شروع به غصب زمین کرد، چه اتفاقاتی افتاد.(۲)

از گزارش های دیپلماتیک سفارت آمریکا معلوم می شود که رضاخان روند تصاحب گسترده زمین ها را خیلی زود پس از رسیدن به سلطنت آغاز کرد. در گزارش فیلیپ به تاریخ مارس ۱۹۲۷ درباره «سفر زیارتی» رضا شاه به قم چنین آمده است: «شاه در شانزدهم ماه جاری، یعنی تاریخ ولادتش، ظاهراً با اتومبیل عازم زیارت قم شد. جدیدترین گزارش از این سفر شاه حاکیست که او به اصفهان رفته، و در تاریخ بیستم ماه جاری از آنجا عازم خرم آبادِ لرستان شده است. می گویند هدف اصلی شاه از این مسافرت سرکشی به املاکش در آن منطقه است.»(۳) این املاک همان زمین هایی بود که رضاخان از عشایر نگون بخت لرستان مصادره کرده بود.

کمی پس از این گزارش، در می یابیم (و البته تعجبی ندارد) که غصب

۱- هارت، گزارش شماره ۱۰۳۱ (۸۲/۶۶۱.۹۱۳۱)، مورخ ۲۹ ژانویه ۱۹۳۲.

۲- کتاب Mohammad Gholi Majd Resistance to the shah (گینزویل: انتشارات دانشگاه فلوریدا، ۲۰۰۰)، فصل ۳.

۳- فیلیپ، گزارش شماره ۲۹۵ (۴۶/۱۵پی ۸۹۱.۰۰۱)، مورخ ۲۱ مارس ۱۹۲۷.

زمین ها به املاک روستایی محدود نمی شد؛ بلکه اعضای فامیل و اطرافیان رضا شاه هم از زمین خواری او در امان نبودند. فیلیپ در گزارش خود می نویسد:

خیلی ها معتقدند که شاه، از زمان رسیدن به تاج و تخت، به جمع آوری ثروت از راههای غیرقانونی مشغول است، آنهم به هزینه دولت و اشخاص دیگر. می گویند یکی از این راهها مصادره مشکوک روستاها و زمین های مناطق مختلف مملکت از سوی رضا شاه و اعضای خانواده اش و همچنین پذیرفتن «پیشکشی»های مختلف است. در همین ارتباط باید بگویم که کاخ شخصی شاه- ملک بسیار بزرگی که به سر و وضع آن رسیده و زمانی که در تهران است در آن سکونت دارد- قبلاً- به شاهزاده فیروز قاجار، وزیر مالیه فعلی، تعلق داشت. طبق شایعات، این ملک را به رضا پهلوی «پیشکش» کرده اند.(۱) علاوه بر این، به من گفته اند که مخارج خانواده شاه کلاً از وجوهی تامین می شود که وزارت جنگ در اختیارش می گذارد؛ نتیجتاً، پولی که وزارت مالیه بابت مخارج زندگی خانواده سلطنتی می پردازد فقط به ثروت شخصی شاه اضافه می کند. به من گفته اند که احتمالاً شاه با تجدید قرارداد دولت [ایران] و میلسپو برای اعطای امتیازات خارجی مخالفت خواهد کرد، زیرا در فکر اعطای امتیاز بهره برداری از چند میدان نفتی شمال به روس هاست. میدان های نفتی اخیر در دست یک شرکت ایرانی موسوم به شرکت نفت سمنان (یا شرکت خوریان) است که ریاست اسمی آن را امیر منظّم، یکی از دوستان متمول شاه بر عهده دارد، و گمان می رود که شاه و تیمورتاش از سهامداران بسیار بزرگ شرکت باشند. دلیل ارسال این گزارش ها که تمامی

۱- خانه و باغی که پیشکش شده بود در واقع از املاک شاهزاده فرمانفرما، پدر نصرت الدوله، بود. نک: فرمان فرماییان، دختر ایران.

مطالب آن را ازمنابع موثق به دست آورده ام، مطلع کردن وزارت امور خارجه از «پیش زمینه» وضعیت واقعی حال حاضر ایران است.(۱)

البته گزارش ثروت انـدوزی چپاولگرانه رضا شاه به همین جا ختم نشد. در گزارش فیلیپ به تاریخ اکتبر ۱۹۲۷ آمده است: «به گمانم از نظر همه افرادی که دلمشغول اوضاع سیاسـی حال حاضر کشور هستند، وضع مملکت خراب و اساساً نامطلوب است. البته شـنیده ام که می گوینـد حالا که شاه ثروت شخصـی زیادی به هم زده، تمام تلاش خود را صـرف پیشبرد مصالـح مردم و مملکت می کنـد. شـخصاً بـدم نمی آید این حرف ها را باور کنم، ولی نمی فهم چرا شاه باید بجای اینکه خوش نام ترین آدم ها را دور خود جمع کنـد، دقیقاً بدترین شان را جمع کرده است.»(۲) فیلیپ در گزارش بعدی اش خبر می دهد که قرار اسـت خط آهن از زمین هایی که رضا شاه «تصـرف کرده» عبور کنـد و به همین دلیل ارزش آنها چند برابر خواهد شد. «شاه هنوز به همراه وزیر دربـار و رجـال دیگر در مازنـدران به سـر می برد. گزارش می رسـد که آنهـا از آسـتارا، بنـدر گز، و جاهای دیگر بازدیـد کرده انـد. گمـان می رود که شـاه زمین هـای زیادی را در مجاورت خط آهنی که قرار است از مازنـدران عبور کنـد، تصـرف کرده است. وزیر مختـار بریتانیـا خیلی محرمـانه به من گفت که شـنیده است دولت شوروی برای امضـای موافقت نامه های ایران و شوروی پیشکش های قابل توجهی داده است.»(۳)

اشارات هارت به اخاذی ها و زمین خواری های رضا شاه

هارت کمی پس از ورودش به ایران گزارش می دهـد که رونـد تجارت در کشور به دلیل اجرای کنترل های ارزی مختل شده است (نگاه کنید به

ص:۶۷

۱- فیلیپ، گزارش شماره ۳۷۸ (۳۷۹/الف ۸۹۱.۵۱)، مورخ ۲۷ ژوئن ۱۹۲۷.
۲- فیلیپ، گزارش شماره ۴۸۶ (۱۴۳۳/۸۹۱.۰۰)، مورخ ۱۹ اکتبر ۱۹۲۷.
۳- فیلیپ، گزارش شماره ۴۸۷ (۱۴۳۵/۸۹۱.۰۰)، مورخ ۱۲ نوامبر ۱۹۲۷.

فصل ۱۱)، و سپس مشکلاتی را که یکی از متمول ترین تجار مملکت به

نام حاج معین التجّار بوشهری با اعلیحضرت پیدا کرده بود، شرح می دهد:

جدای

از داســتان اختلالاـتی کـه کنـترل ارز در تجـارت بـه وجـود آورده، مـاجرای دیگری را در تهران شـنیده ام کـه کفیـل وابسته بازرگانی بریتانیا هم آن را تأییـد می کنـد. این ماجرا به مشـکلاتی مربوط می شود که حاجی معین التجّار بوشـهری، از متمول ترین بازرگانان ایران، پیـدا کرده است. بوشـهری که می گوینـد ثروتش به ۳ تا ۴ میلیون تومان می رسـد چنـد کشتی بخار در رود کارون و املاک در اندر دشتی در خوزسـتان دارد. علاوه بر این، امتیاز اسـتخراج اکسید آهنِ جزیره هرمز در خلیج فارس نیز برای اوست و تا همین اواخر هم امتیاز بزرگی برای درخت بُری در استان مازندران داشت. طبق اخباری که شنیده ام، همین دارایی اخیر بلای جانش شـده است. بوشـهری هم مثل شاه از درختانی که در جنگل های مازندران می بُرید، تراورس درست می کرد و به سـندیکا می فروخت، و می گویند از همین محل سود هنگفتی به یک اندازه نصـیب بوشـهری و سندیکا می شد؛ ولی شـاه فکر می کرد که فقـط بوشـهری سود می برد و به همین دلیـل کارخـانه هـای چوب بری و سـایر مال و اموال او را در مازندران مصادره کرد. طبق اخبار واصله، از بوشهری خواسته اند که ۶۰۰ هزار تومان به اعلیحضرت بپردازد و یا اینکه خیابانی را درست از وسط ملک زیبایش در تهران رد می کنند، تا خانه هایش خراب شود.(۱)

در گزارش های بعدیِ هارت به مشـکلات دیگر بوشهری نیز اشاره شده است. او در گزارش مربوط به افشاگری های آقابکف جزئیات یک مورد «خرید» ملک از سوی رضاشاه را نیز شرح می دهد:

[شاه] آدم پول دوستی است؛ ولی گویا فقط عشق شمردن آن را

ص:۶۸

۱– هارت، گزارش شماره ۳۶ (۱۲/۸۹۱.۵۱۵)، مورخ ۲۲ مارس ۱۹۳۰.

دارد، چون از وافورش که بگذریم، اهل ریخت و پاش و

خوشگذرانی

نیست. به جرئت می توانم بگویم که در سال ۱۹۳۰ نزدیک به ۲ میلیون دلار به املاکش اضافه کرد. بزرگترین شان یک قطعه زمین بسیار قیمتی در شمال ایران بود که از حاجی معین[التجار] بوشهری خرید. البته بوشهری هیچوقت دستش به ۳۵۰ هزار تومانی که بابت ثمن معامله تعیین شده بود نرسید. هرچند وزیر دربار ۵۰ هزار تومان حق کمیسیونش را از حلقوم بوشهری بیرون کشید. قضیه خیلی پنهان نماند، زیرا وقتی وزیر دربار حق کمیسیونش را از حاجی مطالبه و دریافت کرد و چک را برای وصول به بانک شاهنشاهی ایران فرستاد، مقامات به محض رویت چک ۵۰ هزار تومانی شصت شان از ماجرا خبردار شد.

هر چند این حاجی که زمینش را فروخت و چیزی عایدش نشد آدم بسیار متمولی است، ضرر و زیان های زیاد دیگری هم به همین ترتیب دید. بوشهری که پیرمردی ۹۰ ساله با ظاهری پدرانه است، دقیقاً از همان اشخاصی است که شاه باید برای مدرن سازی و صنعتی کردن کشور به خدمت می گرفت؛ که البته اینطور نکرد. بوشهری، به رغم کهولت سنش، حمل و نقل دریایی را در رود کارون و خلیج [فارس] به راه انداخت که کمک بزرگی به شرکت اولن و شرکا برای حمل مصالح جهت کشیدن خط آهن بود. علاوه بر این، چند کارخانه چوب بُری در شمال احداث کرد که برای خط آهن در آن منطقه تراورس می ساخت. به شاه خبر دادند که بوشهری با فروش غیر مستقیم تراورس ها به دولت سود زیادی به جیب می زند، و شاه هم امتیاز کشتیرانی در رود [کارون] و خلیج [فارس] را از او گرفت و زمین و کارخانه های چوب بُری اش را در مازندران مصادره کرد. اینجا همه چیز به نام شاه مصادره، و جزو دارایی های او می شود و نه دولت. با وجود این، کلاً می توانم بگویم آنطور که می دانم شاه فعلی ایران تقریباً از همه جهت بهترین آدمی است که

ص:۶۹

طی چند قرن اخیر بر ایران حکومت کرده است. او اهل آبادانی

است.

اگر به خاطر حرصِ و ولع کاملاً مشهود و معروفش نبود، می شد او را همپای پادشاهان کوچک تر اروپا دانست. و اگر قرار باشد مقایسه ای بکنم، مسلماً او را بالاتر از کارول، پادشاه رومانی، می دانم. اگرچه از پول پرستی و مال پرستی این آدم خبر داشتم، نمی توانستم باور کنم که همه این فسادهای کوچک و بزرگ زیر سر شاه باشد. ولی حالا دیگر شکی برایم نمانده، و این گزارش را جهت حفظ در آرشیو برایتان می فرستم.(۱)

ماجرای بوشهری از این جهت جالب است که نشان می دهد رضا شاه نه فقط زمین های کشاورزی را مصادره می کرد، بلکه روی کارخانه های صنعتی و حتی امتیاز کشتیرانی در رودها و دریاها نیز دست می گذاشت. با خواندن این ماجرا، می فهمیم که چرا ایران با داشتن درآمد نفتی هیچوقت نتوانست به یک اقتصاد صنعتی دست پیدا کند. رضا شاه، و پس از او پسر و جانشینش، حق و حرمت مالکیت خصوصی و قوانین را زیر پا گذاشتند. هارت در توضیح نقش تیمورتاش، وزیر دربار، در این ماجرا، نحوه دستگیری پسر بوشهری را شرح می دهد:

شاید وزیر دربار توهمی درباره محبوبیتش نداشته باشد، ولی شک دارم شاه هم واقعاً بداند که زیردستانش درباره او چه فکری می کنند. البته تعجبی هم ندارد، زیرا اطرافیانش جرئت نمی کنند هیچ حقیقت ناگواری را به عرض اعلیحضرت برسانند. کج خُلقی او شهره عام و خاص است، و در تنبیه زیردستانش هیچ تأمل یا رحم و شفقتی به خرج نمی دهد؛ بنابراین، هیچکس دلش نمی خواهد خاطر مبارک اعلیحضرت را برنجاند. البته نمی دانم وزیر دربار چقدر صداقت داشته، ولی از آن همه مال و اموالی که می گویند شاه ظالمانه از صاحبانشان گرفته و هنوز هم می گیرد معلوم می شود

۱- هارت، گزارش شماره ۲۸۲ (۳۶/بی ۸۹۱.۰۰)، مورخ ۱ ژانویه ۱۹۳۱.

که تیمورتاش هم هیچ کاری برای نشاندن حرص و ولع اربابش

نکرده

است. بیشتر همین حرص زدن های شاه برای مال دنیاست که منفورش کرده، و اگرچه کسی جرئت نمی کند حتی یک کلمه هم علیه او حرف بزند، شنیده ام که مردم همانقدر که از شاه می ترسند، از او نفرت هم دارند. چندی پیش که صحبت از مرد جوانی به نام بوشهری به میان آمد، از همسر یکی از مقامات عالی رتبه وزارت خارجه پرسیدند که آیا این جوان همان پسر بوشهری، تاجر پولدار، نیست که با شاه مشکل پیدا کرده بود. همسر آن مقام گفت چرا؛ و با لبخندی افزود، «همه آدم های پولدار با اعلیحضرت مشکل پیدا می کنند.» یکی دیگر از همکارانم با اشاره به شاه و حرص و ولعش برای تصاحب اموال، خیلی بی تعارف گفت: «نمی دانم چرا یکی پیدا نمی شود حساب این مردک را یکسره کند.»(۱)

بعدها معلوم شد که انگلیسی ها چقدر مراقب جان رضا شاه بودند. حضور پررنگ وابسته نظامی انگلیس در سفرهای رضا شاه خود شاهدی بر این مدعاست. با وجود این، هارت در پایان گزارشش می گوید: «در شجاعت شاه هیچ شک و تردیدی نیست، و به اعتقاد من برغم همه معایبش بهترین کسی است که می تواند شاه ایران باشد. حتی تصور اینکه بعد از مرگش چه اتفاقی در این مملکت خواهد افتاد مشکل است.»(۲) ولی یک سال بعد، بالاخره نظر هارت عوض شد.

سفرهای رضاشاه به استان های شمالی

رضا شاه در تاریخ ۹ آوریل ۱۹۳۱ به گیلان سفر کرد تا پلی را که بر روی رودخانه سفید رود زده بودند، افتتاح کند و بعد از آن، چنانکه هارت گزارش می دهد،

ص:۷۱

۱- هارت، گزارش شماره ۱۳۲ (۲۲۱/۸۹۱.۰۰)، مورخ ۱۱ اوت ۱۹۳۰.

۲- هارت، گزارش شماره ۱۳۲ (۲۲۱/۸۹۱.۰۰)، مورخ ۱۱ اوت ۱۹۳۰.

برای سرکشی به املاک وسیعش در ناحیه بارفروش [بابل]، روانه

آنجا

شد. شاه روز ۱۲ مه عازم تهران شد و وزیر دربار که ملازمش بود چند روز زودتر به تهران رسید. برادر زن یکی از ملازمان شاه اتفاقی را که در سفر افتاده بود برای یک آمریکایی در تهران حکایت کرد.

به

خاطر یک سوء تفاهم توأم با بدشانسی، حاکم و رئیس نظمیه بارفروش از قصد شاه برای رفتن به آنجا بی خبر ماندند و به هنگام ورودش به استقبال او نرفتند. همین مسئله موجب کج خلقی شاه شد، و بعد از سرکشی به ساختمان جدیدی که در ملکش بنا می کردند، نایب مسئول را صدا زد و این حرف ها بین آنها رد و بدل شد.

اعلیحضرت:

فکر نمی کنی گند زدی؟

نایب:

چرا اعلیحضرت.

اعلیحضرت:

چقدر برای این ساختمان پول فرستادم؟

نایب:

شش هزار تومان، اعلیحضرت.

اعلیحضرت:

لابد چکمه هایت را با آن پاک می کردی؟

نایب:

بله، اعلیحضرت.

اعلیحضرت:

خودت بگو، احمق و بی شعور نیستی؟

نایب:

چرا اعلیحضرت.

شاه که از کار دو نفر از بنّاها خوشش نیامده بود، آنها را کتک زد. کمی بعد، برای شفاعت مأموری که به خاطر تعلل در تکمیل یک ساختمان ۴۰۰ تومان جریمه شده و به زندان افتاده بود به الطاف ملوکانه متوسل شدند. مأمور بخت برگشته حبسش را گذرانده بود، و حاکم به شاه پیشنهاد کرد چون تقصیری نداشته ۴۰۰ تومانش را به او برگردانند. ولی شاه گفت «لازم نکرده است. از این به بعد کارش را بهتر انجام می دهد.» در ساری، والی که آدم بسیار چاقی است و غبغب بزرگی هم دارد، به استقبالش رفته بود. شاه هم رو

به جمعیت کرده و گفته بود که فکر نمی کنید قیافه والی تان قدری

مسخره

باشد. همین مسئله کارِ حضرت اشرف والی را خراب کرد و از آن به بعد دیگر خیلی مشکل توانست درخواست ها و توضیحاتی را که تقدیم شاه می کرد، به او بقبولاند. در همان ساری، هنگام سرکشی به ایستگاه و سایر ساختمان هایی که کنسرسیوم آلمانی ساخته بود، حرف های زیر بین شاه و مهندس ایرانی رد و بدل شد:

اعلیحضرت: آن ساختمانی که آنجا، آنطرف خط آهن، است چیست؟

مهندس:

اعلیحضرت، آنجا محل زندگی پرسنل راه آهن است.

اعلیحضرت:

فکر نمی کنم چنین ساختمان مجللی لازم بود، ضمن اینکه فکر نمی کنی ساختمان را در ملک من ساخته باشید؟

مهندس:

چرا اعلیحضرت. ولی وقتی آن ساختمان را ساختیم ملک اعلیحضرت نبود.

اعلیحضرت: خُب، حالا که هست؛ آن ساختمان هم ملک ماست. برو پلمپش کن.

مهندس:

به روی چشم، اعلیحضرت.(۱)

البته هارت توضیح نمی دهد که چه بلایی بر سر کارگران بیچاره ای آمد که در ملک اعلیحضرت سکونت داشتند، ولی گزارش را با این اظهار نظر روشنگر به پایان می رساند: «هر چند وقایعی از این نوع نشان از سنگدلی شاه دارد، ولی اصلاً فکر نمی کنم که ایرانی ها شایسته چنین خُلق و خویی از پادشاه خود نباشند.

نتیجه کار هم نشان می دهد که شاه خیلی خوب می داند با مردمش چه رفتاری داشته باشد.»(۲)

هارت در گزارش های متعدد به سفرهای مکرر رضا شاه به استان های شمالی اشاره می کند. مثلاً گزارش مورخ نوامبر ۱۹۳۱ هارت شامل

۱- هارت، گزارش شماره ۶۳۰ (۷۲/۱۵پی ۸۹۱.۰۰)، مورخ ۱۹ مه ۱۹۳۱.
۲- هارت، گزارش شماره ۶۳۰ (۷۲/۱۵پی ۸۹۱.۰۰)، مورخ ۱۹ مه ۱۹۳۱.

مطالب زیر است:

احتراماً

یک بار دیگر گزارش سفر شاه به استان های شمالی مملکت را به عرض می رساند. اعلیحضرت درست یک ماه بعد از آنکه از سرکشی هایشان بازگشتند، دوباره پایتخت را به قصد جایی ترک کردند که، احتمالاً به سبب آنکه زادگاهشان است، محبوبترین و مورد التفات ترین منطقه این شاهنشاهی است. اعلیحضرت بیشتر وقت خود را در استان سرسبز مازندران در حاشیه دریای خزر به سیاحت می پردازند. ایشان جاده قدیم و مال روی شمال را برای سفرشان انتخاب کردند، که البته هم اینک به جاده ای مدرن و، چنانکه دولت مباهات می کند، ماشین رو تبدیل شده است. این جاده به طول یک صد مایل در حاشیه شمالی و کوهستانی فلات مرکزی ایران از تهران به طرف شرق به فیروزکوه، با ارتفاع ۷۵۰۰ فوت بالاتر از سطح دریا، و از آنجا به طرف شمال و در طول دره ای به طول ۵۰ مایل به علی آباد و بارفروش در جلگه خزر کشیده شده است، که ارتفاع آن ۸۶ فوت پایین تر از سطح دریا است.

نزدیک

بارفروش، یک کاخ شاهی و ملک بسیار بزرگی متعلق به شاه وجود دارد. علی آباد، که هم اینک شاهی نام گرفته، در منتهی الیه غربی پروژه خط آهن سراسری ۸۰ مایلی ایران واقع است. فاصله بین دو شهر چیزی حدود ۲۰ مایل است. در شمال این منطقه با فاصله کمتری بندر ماهیگیری مشهد سر [بابلسر]، قرار دارد که خاویار، گراز، و ماهی آزادش معروف است. از مشهد سر تا رشت و آنطرف تر تا پهلوی، در گوشه جنوبی خزر، از طریق جاده ساحلی نزدیک به ۲۰۰ مایل راه است. در بین راه بندر جدید حبیب آباد قرار گرفته که قرار است منتهی الیه شمالی جاده موسوم به جاده چالوس باشد. با احداث این جاده فاصله پایتخت تا دریای خزر (با اتومبیل) به سه تا چهار ساعت کاهش پیدا می کند.

شاه املاک وسیعی در حبیب آباد، نزدیک زادگاهش، دارد که عمدتاً

ص:۷۴

بعد از سلطنتش صاحب شده است. او در طول سفر کنونی اش به

این

املاک هم سرکشی خواهد کرد. بعد از آن، اگر وضعیت هوا اجازه بدهد، چون باران های شمالی شروع شده و جلگه ساحلی را بیشتر به یک شالیزار بزرگ برنج، یعنی محصول عمده کشاورزی منطقه، تبدیل کرده است، اعلیحضرت به پهلوی خواهد رفت و از آنجا از طریق جاده رشت- قزوین که روس ها ساخته اند، به تهران برمی گردد.

در

اینجا خالی از لطف نیست که توضیحی بدهم. می گویند اعلیحضرت از سه راه، املاک وسیعشان را در نزدیکی حبیب آباد به دست آورده اند. برخی را خریده اند، یا آنطور که بعضی ها می گویند، به همان سنت دیرینه ایرانی ها مالکان آنها را مجبور کرده اند تا زمین های خود را به کسری از ارزش واقعی شان به شاه بفروشند. این دسته زمین ها که جزو اولین املاک متصرفی شاه است، اساساً پراکنده اند. طبق قوانین جدید ایران، املاک باید به ثبت می رسید. البته این اقدام صورت گرفت و زمین ها به ثبت رسیدند؛ ولی همزمان با آن، تمامی قطعه زمین های کوچکی که به دیگران تعلق داشت و در مجاورت چنین املاکی بود نیز به نام اعلیحضرت ثبت شد. و اگر املاکِ شاه کوچک بود، هر قطعه زمینی که بین آنها و یا در مجاورت املاک بزرگ تر اعلیحضرت قرار داشت نیز به نام او ثبت می شد. نتیجه اینکه، به من گفته اند، تقریباً تمامی این قسمت مازندران را به نام اعلیحضرت زده اند. البته شاه بزرگترین قطعه زمین متصرفی اش در این منطقه را خریده است، هر چند ثمن معامله را هیچوقت نپرداخته و مالک قبلی زمین حتی مجبور شده مبلغ ۵۰ هزار تومان بابت حق کمیسیون بپردازد.(۱)

ص:۷۵

۱- هارت، گزارش شماره ۹۳۷ (۷۶/۱۵پی۸۹۱.۰۰۱)، مورخ ۱۷ نوامبر ۱۹۳۱.

حرص و ولع جنون آمیز رضا شاه

هارت درباره هراس رضا شاه از کمونیسم، اینگونه می نویسد:

حرص و ولع ذاتی او به تنهایی کافی است تا وقتی به مصادره و ملی کردن اموال خصوصی فکر می کند، تنش از حرص به رعشه بیفتد. شاه واقعاً و عمیقاً به مالکیت خصوصی اعتقاد دارد.

رضا

شاه هیچ چیزی را بیشتر از املاک خصوصی دوست ندارد، منظورم املاکی است که مال خودش باشد. در واقع او به نوعی با ملی کردن موافق است. البته نه ملی کردن به نام دولت، بلکه ملی کردن به نام رئیس دولت، که خیلی فرق می کند. کوچک ترین تردیدی ندارم که اگر از انقلاب مردم نمی ترسید، وجب به وجب خاک ایران را به نام خودش می کرد. می گویند که همین حالا ـ هم احتمالاً ـ بزرگ ترین ملّاک کل دنیای قدیم(۱) است. اگر با کسی که زمین ها و املاک ایران را خوب می شناسد تقریباً به هر کجای ایران بروید، می بینید که مدام اشاره می کند که «این ده مال شاه است»، و یا آن زمینِ دَرَندشت «مال اعلیحضرت» است. به جرئت می توانم بگویم که صدها روستا و هزاران هکتار زمین دیگر را هم از همین حالا نشان کرده اند تا به محض اینکه بتوانند بدون بلند شدن سر و صدای مردم یا انزجارشان، مالکیت آنها را انتقال بدهند، و به نام شاهنشاه، که سلطنتش مستدام باد، بزنند.(۲)

در روز ۲۸ دسامبر ۱۹۳۲، در بحبوحه «دعوای» نفت با انگلیس، عبدالحسین تیمورتاش، وزیر دربار، عزل و دستگیر شد. هارت در گزارشی که با عنوان «محاکمه تیمورتاش: نظرات بسیار محرمانه درباره اعلیحضرت پهلوی» برای وزارت امور خارجه ارسال داشت، با دقت پیش بینی می کند که، «نظر بنده را بخواهید، وزیر دربار سابق هیچ بختی

۱- منظور از «دنیای قدیم» در اینجا، آسیا و اروپاست؛ در برابر «دنیای جدید» که آمریکاست. (ویراستار)

۲- هارت، گزارش شماره ۱۰۳۱ (۸۲/۶۶۱.۹۱۳۱)، مورخ ۲۹ ژانویه ۱۹۳۲.

برای خلاص شدن از بلایی که ممکن است بر سرش بیاورند، ندارد.» او

سپس درباره رضاشاه و حکومتش می گوید:

ده سال است که دنیا دلش را به داستان هایی که از افکار مترقی رضا شاه پهلوی ساخته اند خوش کرده است. گاهی اوقات من هم بی تقصیر نبوده و بیش از حد از کارهای او تمجید و تحسین کرده ام؛ مثل ساخت بلوارها، بزرگراهها و مدارس؛ موفقیتش در استقرار امنیت عمومی قابل ملاحظه در تمام استان های پهناور این مملکت با ضرب و زور ارتش؛ و همچنین پیشرفت قابل ملاحظه او در شکستن قدرت فئودال های زمین دار و سران عشایر. ولی حالا ـ واقعاً مطمئن نیستم که فریب نخورده باشم.

رضا

شاه هم درست به همان اندازه اسلافش طرز فکری شرقی دارد، و شاید کم سوادترین فرمانروای ایران در طول چند قرن اخیر باشد. من و امثال من خیلی از سیاست های تمرکز قدرت، بهبود وضعیت عمومی کشور، و غیره شاه تعریف و تمجید می کردیم؛ ولی گویا متأسفانه از اهداف نهایی این سیاست ها غافل بوده ایم.

برای

بسیاری از اسلاف [رضا] شاه، که حتی شاه عباس واقعاً کبیر نیز از آن مستثنی نیست، ساختن کاخ های باشکوه تنها نشانه پیشرفت بود؛ نه برای اینکه آن قصرهای زیبا و مجلل برای کشور، و یا هنری که در کنار آن تکامل می یافت به حال رعایا، فایده ای داشته باشد؛ بلکه فقط به این دلیل که چنین کارهای بزرگی بعدها بنای یادبودی تاریخی برای سازندگانشان به حساب بیایند. به این نتیجه رسیده ام که رضا شاه هم مثل سلاطین گذشته که برای پرآوازه کردن خود کاخ می ساختند، دست به احداث راه آهن، جاده و بلوار زده است، علاوه بر اینکه قصد بزرگنمایی شخصی هم دارد. منظورم را از بزرگنمایی شخصی توضیح می دهم.

به گمان من پیشرفت واقعی وضع زندگی رعایا و یا حفاظت از جان و مال آنهایی که از راه صواب به مال و مکنتی رسیده اند هرگز در

مخیله شاه فعلی مملکت نگنجیده و نمی گنجد. منظورم این است که

شاه

هرگز نجات توده های محروم و فقیر ایران، یعنی چهار پنجم جمعیت ۱۳ میلیونی این مملکت، را از زندگی نکبت بار شان جزئی از وظایف پادشاهی خود نمی داند.

با

توجه به حرص و ولع جنون آمیز شاه، که در تاریخ شاهان جهان نظیر ندارد- زیرا طی ده سال گذشته بی حد و حصر رشد یافته و پروار شده است- می توانم بگویم که او بیشتر بجای آنکه به دنبال تبدیل ایران به محل مناسبی برای ایرانی ها باشد، به دنبال آن است که ایران را محل مناسبی برای خودش بکند. شنیده ام که روزی نیست که شاه بدون سر و صدا در جایی از این مملکت دست روی ملک و املاک جدیدی نگذارد. معروف است که با تصاحب املاک شخصی دیگران به بزرگترین ملّاک جهان تبدیل شده است، که احتمالاً چندان هم دور از واقع نیست.

به احتمال قریب به یقین امروز تنها هدف او ایجاد یک امپراتوری شخصی است؛ یک باغ بهشت باشکوه، که خودش شاه آن است و حتی الامکان تا چشم کار می کند همه زمین های زراعی به او تعلق دارد؛ اینکه بتواند صدها، بلکه هزاران، مایل سفر کند و چشمش به هر چه که می افتد، بگوید «مال من» است. بنابراین، جاده ها و خط آهن هایی که دارد می کشد چیزی نیست جز راههای ارتباطی بین املاک وسیع خودش. علاوه بر تصاحب سریع املاک که از زمان پادشاهی اش بی وقفه ادامه داشته، آشکارا دارد آخرین قطره مال و منال طبقه متمول را نیز می چلاند. مثلاً خانواده سرشناس کازرونی را عملاً به دریوزگی انداخته است، و خاندان بوشهری هم دارد از زمره خانواده های ثروتمند خارج می شود. از سه سال پیش که بزرگترین املاک بوشهری را در مازندران تصاحب کرد و ثمن ۳۵۰ هزار تومانی معامله را نپرداخت- هر چند وزیر دربار وقت که حالا به زندان افتاده است، بوشهری را مجبور کرد ۵۰ هزار تومان حق

کمیسیونش را بپردازد- شاه دست از سر این خانواده برنداشته

است.

کمی بعد از آنکه شاه این معامله پر سود را با بوشهری انجام داد، دولت کارخانه های چوب بُری و زمین های مجاور آن را در مازنـدران، و همچنین لنـج هـایش را در رود کـارون مصـادره کرد، آنهم به بهانه اینکه بوشـهری با فروش تراورس به راه آهن شمال و حمل و نقل ملزومات به کارگاه شرکت اولن و شرکا در جنوب سود هنگفتی به جیب زده است.

چند

روز پیش از یک مقام ایرانی شـنیدم که مالیات علی الرأسی برابر با ۲ میلیون تومان برای خانواده بوشهری بریده اند، و هر چند آنها رسید پرداخت همه مالیات هایشان را داشتند، مجبورشان کردند که مالیات مزبور را بپردازند. طبق گزارش ها، که احتمالاً موثق هم هست، آقا رضا دهدشتی بوشـهری، یکی از اعضای جوانتر خاندان بوشهری، نماینده سابق مجلس و انسانی فرهیخته و تحصـیل کرده انگلیس، در طول دو هفته گذشـته به اتهام ارتباط با تیمورتاش به زندان افتاده است. همینطور شـنیده ام که چند هفته پیش در شـیراز، صولت الدوله، رییس ایل قشـقایی، به اسـتناد شواهد آشکار توطئه چینی علیه دولت بازداشت و در تهران به زندان افتاده است. کسی که این خبر را به من داد گفت که دستور بازداشت او به این سبب صادر شده است که شاه بتواند با فراغ بال بر روی همه زمین ها و املاک صولت الـدوله که هنوز جزو بزرگترین املاک باقیمانـده در جنوب ایران است، دسـت بگذارد.

می توانم بگویم که تیمورتـاش نمی توانـد هیـچ امیـدی به احساسـات یـا غرایز انسانی شاه داشـته باشـد، و مجازات او به همان انـدازه ای که شاهان گذشـته ایران بر ملازمان مغضوب خود روا می داشـتند وحشـیانه و ددمنشانه خواهد بود. در گزارش سال پیش خود به شماره ۱۶، مورخ ۱۱ فوریه ۱۹۳۰، که درباره تسلیم استوارنامه ام به شاه بود، نوشتم: از نزد رضا شاه که برگشتم، ایمان داشتم مردی که

ملاقات کرده بودم چند قدم بیشتر با توحش فاصله ندارد. بعدها

قدری

نظرم عوض شد، ولی در ماههای اخیر و با توجه به حجم شواهدی که البته بسیاری از آنها به هیچوجه شایعه نیست، فکر می کنم که همان برداشت اولم کاملاً درست بوده است. داستان وحشی گری های شخصی رضا شاه تمامی ندارد. شوفرها، خدمتکارها، آشپزها و نوکر ها، همه و همه داستان های مشابهی از رفتار وحشیانه شاه تعریف می کنند، و حتی وزرای مملکت نیز از تنبیهات بدنی او در امان نبوده اند.(۱)

سیاست رضا شاه در قبال عشایر

غالباً ادعا می شود که بزرگترین موفقیت رضاخان تشکیل یک ارتش «ملی» و متحد ساختن ایران با استفاده از آن بود. هارت در گزارشی که در سال ۱۹۳۰ ارسال کرده است، نظرات رایج درباره دستاوردهای ارتش را اینگونه توصیف می کند:

از نظر بسیاری از ناظران ذیصلاح اصلی ترین موفقیت رژیم کنونی تشکیل یک ارتش نسبتاً سازمان یافته و منظم به استعداد ۴۰ هزار نیرو، و استفاده مؤثر از آن در برقراری نظم و فرونشاندن هرج و مرج داخلی بوده است. بدون چنین ارتشی، عشایر ایران هرگز مطیع [دولت مرکزی] نمی شدند. مطیع ساختن عشایر، مقدمه ای ضروری جهت اجرای سیاست کنونی دولت بود؛ یعنی ساختن مدرسه برای عشایری که تقریباً صد در صدشان بی سواد بودند، و اسکان برخی از آنها در زمین های زراعی موجود در قسمت های مسکونی فلات ایران. شاید راست باشد که رضا شاه این ارتش را به وجود آورد. ولی مسلماً با حمایت همین ارتش بود که به پادشاهی رسید، و با

۱- هارت، گزارش شماره ۱۳۳۹ (۴/عبدالحسین خان تیمورتاش/۸۹۱.۴۴)، مورخ ۲۶ ژانویه ۱۹۳۳.

سیاست های تیمورتاش، وزیر دربار توانایش، است که از ارتش در

حکم

تنها وسیله کنترل کشور، و برداشتن اولین گام های مدرن سازی، استفاده کرده است. گاه انتقاد می کنند که بخش اعظمی از بودجه مملکت- بیشتر از نیمی از آن را- به ارتش اختصاص می دهد.(۱)

هارت در توصیف دلایلی که انگلیسی ها برای توجیه سیاست هایشان در ایران و حمایت از رضا شاه می آوردند، از قول ئی. ویلکینسن(۲)، «بانکدار برجسته خارجی» در تهران و رییس بانک شاهنشاهی ایران که متعلق به بریتانیا بود، می نویسد: «ارتش خرج خودش را درمی آورد؛ از صدقه سر همین ارتش است که می توانند مالیات های کشور را به طور منظم جمع کنند - که البته اندک و ناچیز است- اما افزایش درآمدهای مالیاتی خیلی بیشتر از هزینه های نگهداری ارتش است!»(۳)

از سخنرانی دکتر سموئیل ام. جردن [رئیس کالج آمریکایی تهران](۴) در مراسم فارغ التحصیلی دانشجویان در سال ۱۹۳۲ که هارت آن را گزارش کرده است می توان شناختِ بیشتری از نظرات برخی معاصران رضا شاه درباره سیاست های او در قبال عشایر و متحد ساختن کشور پیدا کرد: «سی سال پیش که به ایران آمدم، نظام ارباب و رعیتی در اوج خود بود. هر ایل و طایفه ای برای خودش رئیسی داشت که از دولت مرکزی حساب نمی برد. حالا وارد عصری جدید شده ایم. تحت رهبری توانای اعلیحضرت پهلوی، شاهنشاه ایران (کف زدن حضار) هم اینک کشور دارای یک دولت مرکزی قدرتمند و موفق است. هم اینک ایران ملتی متحد، دولتی واحد، کشوری واحد، و حاکمی واحد دارد. در نتیجه این اتحاد سیاسی، که با فداکاری شاهنشاه به دست آمده، اختلافات

۱- هارت، گزارش شماره ۶۶۶ (۱۵۲۷/۸۹۱.۰۰)، مورخ ۱۰ ژوئن ۱۹۳۰.

۲- E. Wilkinson.

۳- هارت، گزارش شماره ۶۶۶ (۱۵۲۷/۸۹۱.۰۰)، مورخ ۱۰ ژوئن ۱۹۳۰.

۴- Samuel M. Jordan.

قدیمی از میان رفته است.»(۱)

هارت اشاره می کند که همه ناظران خارجی با جردن موافق نبودند. برای مثال، او نظرات پروفسور ارنست هرتسفلد(۲) را، که ایران شناسی برجسته بود، ذکر می کند. «عواقبی» که هرتسفلد به آنها اشاره دارد تا سال ۱۹۷۹ به خوبی آشکار نشد: «این نظام دارد مراجع قدرت مستقر و دیرپای کشور را نابود می کند، بدون آنکه هیچ چیز دیگری جایگزین آنها سازد. همه جای ایران شاهد نابودی سازمان یافته سنت ها و احساسات مذهبی است، که نتیجه اش پدید آمدن شکافی است که عواقب آن یک روز آشکار خواهد شد. زیرا، متأسفانه، هر عملی ناگزیر عواقبی دارد.»(۳)

کوچ و اسکان اجباری عشایر لُر و عرب

سیاست رضا شاه در ارتباط با عشایر و متحد ساختن ایران، با وحشیگری و غارت اموال یک چهارم از جمعیت کشور همراه بود. ارتش رضاخان در سال های ۱۹۲۳-۱۹۲۴ بر عشایر آذربایجان چیره شد، زمین هایشان را مصادره، و مال و اموالشان را غارت کرد. البته سیاست رضا شاه در قبال عشایر فقط به انقیاد آنها و غارت اموالشان ختم نمی شد. دیوید ویلیامسن(۴)، کاردار سفارت آمریکا، در سال ۱۹۲۹، اطلاعاتی درباره کوچ اجباری عشایر از لرستان و سایر مناطق ایران به دست داده است: «دقیقاً معلوم نیست چند نفر مجبور به کوچ شده اند. در مطبوعات آمده است که ۱۱۰ خانوار، یا تقریباً ۶۰۰ نفر، را به روستاهای قزوین کوچ داده اند. ولی از اخبارِ منابع دیگر چنین برمی آید که تعداد رانده شدگان به مراتب بیشتر از چیزی است که گزارش کرده اند...

۱- هارت، گزارش شماره ۱۳۹۳ (۱۵۶۲/۸۹۱.۰۰)، مورخ ۲۵ مارس ۱۹۳۲.

۲- Ernst Hertzfeld.

۳- هارت، گزارش شماره ۱۳۹۳ (۱۵۶۲/۸۹۱.۰۰)، مورخ ۲۵ مارس ۱۹۳۲.

۴- David Williamson.

می گویند که وضعیت رانده شدگان اسفناک است.»(۱) هارت در گزارش مورخ ۱۹۳۱ فوریه خود از هزاران مرد و زن و پیر و جوان و کودکی می گوید که مجبورشان کرده بودند صدها مایل راه را از لرستان و خوزستان تا نقاط دور افتاده خراسان با پای پیاده طی کنند، که یادآور کوچ های اجباری دوران استالین در اتحاد شوروی بود.

شب اول فوریه ۱۹۳۱، وقتی تقی زاده، وزیر مالیه، لایحه ای «دو فوریتی» جهت تخصیص ۵۰ هزار تومان دیگر برای عمران لرستان ارایه داد، بخشی از زوایای تاریک کوچ اجباری لُرها در مجلس روشن شد. او توضیح داد که بودجه مزبور نه فقط صرف عمران این استان خواهد شد، بلکه برای کمک به هزاران تن از افراد عشایر، البته آمار دقیق آنها در دست نیست، که به مناطق دور افتاده، عمدتاً به استان خراسان، انتقال یافته اند نیز مورد استفاده قرار خواهد گرفت. تسلیم لایحه مزبور به مجلس اطلاعاتی درباره کوچ اجباری لُرها که مدتها در هاله ای از ابهام بود، به دست داد. روزنامه اطلاعات تهران از قول یاسائی، وکیل مجلس، در این ارتباط نوشت(۲)، «لُرهایی را که جابجا شده اند سربار رعیت ها کرده اند.» او افزود، «طبق گزارش ها، شکایات متعددی درباره کوچ اجباری لُرها، پرداخت نشدن جیره شان، هزینه حمل و نقل و هزینه های جنبی دیگر به دست مقامات رسیده است. خوب است آقای وزیر توضیح بدهند که مسئول این وضع و هزینه های آن کیست. مایلم بدانم کدام وزارتخانه به این شکایات رسیدگی می کند، و مرجع ذیصلاح برای رسیدن به داد این مردم کیست؟ لطفاً بفرمایید مبالغی که قبلاً مجلس به این کار اختصاص داده، چگونه خرج شده است. می گویند این اعتبارات مصوبه آن طور که باید هزینه نمی شود.» روزنامه اطلاعات

ص:۸۳

۱- ویلیامسن، گزارش شماره ۹۸۸ (۱۴۹۹/۸۹۱.۰۰)، مورخ ۱۳ دسامبر ۱۹۲۹.

۲- مطالب نقل شده از روزنامه اطلاعات، پس از تطبیق با متن انگلیسی کتاب، از اصل روزنامه اطلاعات آورده شده است. (مترجم)

همچنین

از قول یاسائی می افزاید، «مثلاً به شتردارها که اثاثیه آنها را حمل کرده اند پول نمی دهند که باعث شده این شتردارها به تمام مقامات شکایت کرده انـد و به آنها جواب تا حال داده نشـده. می خواستم توضیح بدهنـد که سر و کار این شتردارها با که است. بـا وزارت جنگ است یـا وزارت مـالیه؟» تقی زاده در پاسخ به سئوالات یاسائی گفت: «مخارج تحت نظر مأمورین لشکری و کشوری می شود. یک عـده از الوار به خراسان و عـده ای به زرنـد و ساوه و خوار کوچانده شده بودند که تا چندی پیش هنوز جابجا نشده بودند که حالا شده اند و اشخاص برای تهیه راپورت صورت مخارج اعزام شده که همیشه صورت ریز مخارج را می فرستند. در بدو امر یک جیره تعیین شده بود که آن هم از مالکین گرفته شود و بعد قرار شد که خود دولت آن مخارج را بکنـد و اراضـی تهیه شده و بذر و تخم و گاو در خراسان داده شده و وسایل راحتی آنها فراهم گردیده است و برای اعراب و الوار که به زرند و ساوه و خوار کوچانده شده اند طبیب فرستاده شده و شیر و خورشید سرخ هم کمک زیادی کرد به آنها لباس و پوستین داد و بعـد هم اعیانی برای آنها خریداری گردید و جابجا شدند و خیلی مراقبت برای حفظ امور صحی آنها شده و صحیه هم طبیب به اندازه کافی برای رفع مرض آنها اعزام داشته است ولی در لرستان کار خیلی مشکل تر از امور اینهاست برای آنکه بایـد آنهـا تخت قـاپو شونـد و هیـچ مأنوس به خـانه داری نیستند و دولت سعی دارد که آنها را آشنا به زندگی بکند و البته هم خواهند شد و شکایت شتردارها به بنده نرسیده. بدیهی است که رفع شکایت آنها می شود و مأمورین محلی هم مراقبت برای رفع شکایت آنها خواهد نمود.»

محیط لاریجانی، نماینـده خوار و ورامین، ابراز داشت انتقال لُرها به این مناطق موجب سلب آسایش و آرامش ساکنین بومی شده است. لاریجانی گفت، «خوب است این قضیه منظور نظر بوده و رفع

اهالی شود.» که داور، وزیر عدلیه، بلافاصله در پاسخ گفت: «برای حفظ انتظامات مملکتی و رفاه اهالی لازم است که این قبیل کارها بشود و البته ورامینی ها هم باید تحمل بکنند.»

لایحه در صحن علنی مجلس به رأی گذاشته شد و با رأی ۸۵ نفر از کل ۹۸ نماینده حاضر در مجلس به تصویب رسید. هیچ یک از نمایندگان به لایحه مزبور رأی مخالف نداد. گزارش فوق به شیوه معمول هارت خاتمه می یابد:

از چند ماه پیش که جابجایی لُرها شروع شد، هیچ اطلاعاتی درباره این موضوع از منابع دولتی در دست نبوده است. برآورد تعداد افراد عشایر نیز بر اساس گفته مسافرانی صورت گرفته که گروههای عظیمی از آنها را دیده اند که پای پیاده جاده لُرستان - تهران را طی می کنند و یا تا سیصد مایل در طول جاده مشهد پراکنده اند. برخی ها تعداد آنها را تا ۱۵۰۰۰ نفر، و برخی دیگر حتی بیشتر برآورد کرده اند. البته هنوز کسی دقیقاً نمی داند که منظور از عمران استان لرستان چیست؟ ولی گمان می رود که اکثر زمین هایی را که قبلاً در دست عشایر لُر بوده به رعایای ایرانی غیرکوچ نشینی خواهند داد که تجربه روستا نشینی و کشاورزی دارند. همچنین شنیده ام که دولت در انتقال این عشایر بین آنهایی که تمایل بیشتری به راهزنی داشته و آنهایی که بیشتر مایل به یکجانشینی بوده اند، تفاوت قائل شده است. البته نمی دانم دولت ایران چطور توانسته این کار را بکند، زیرا با توجه به سطح فکر کنونی لُرها، هیچ لُری نمی تواند آینده ای بدون راهزنی برای خودش متصور باشد.(۱)

کوچ و اسکان اجباری اکراد

هارت در گزارش بعدی خود ترجمه قسمتی از یک روزنامه را

۱- هارت، گزارش شماره ۳۳۸ (۱۵۱۵/۸۹۱.۰۰)، مورخ ۴ فوریه ۱۹۳۱.

می آورد که هنوز هم خواندنش پشت آدم را از سیاست های بی رحمانه رضاخان در قبال عشایر می لرزاند.

خبرنگار ویژه حکایت جابجایی طایفه کردان جلالی به شمال شرقی آذربایجان و تلاش فاجعه آمیز و نافرجام آنها را برای رهایی از وضعیت اسف بارشان شرح می دهد:

سال گذشته ژنرال ظفر الدوله [حسن مقدم]، فرمانده سابق لشگر آذربایجان، بخشی از طایفه سرشناس کُردان جلالی را که به شجاعت معروفند خلع سلاح کرد، و آنها را در منطقه اهر(۱) ساکن ساخت. به دلایلی که هنوز روشن نیست و هیچ توضیحی در مورد آن وجود ندارد، تعدادی از خانوارهای این طایفه (در حدود ۲۰۰ نفر) با گاو و گوسفندان خود از آنجا فرار کردند و تا نیمه شب از کوههای ایواوغلی در ۲۸ کیلومتری خوی گذشتند. در آنجا به سه گروه تقسیم شدند. یک گروه به طرف مارخانه رفت، یکی به طرف چله خانه در حدود شش کیلومتری خوی، و یکی هم به طرف روستاهای آل قویروق و روند روانه شد. فرمانده نظامی خوی، سروان حسین خان مقدم، با شنیدن این خبر، بی درنگ با ۲۰۰ سرباز به سوی مارخانه شتافت، که در محدوده ماکو قرار داشت، و واحدهایی را هم به چله خانه و ایواوغلی فرستاد. پیش از رسیدن قوای دولتی، ساکنین مارخانه راه را بر فراریان بسته بودند و جنگ سختی بین آنها درگرفته بود. پس از رسیدن قوای دولتی، درگیری شدت یافت، و از کُردها چندین کشته و مجروح بجای ماند، و از جمله ۳۰ زن و بچه به اسارت درآمدند، و بقیه موفق به فرار شدند. در همین حین، یک سرجوخه و یک سرباز که برای انجام مأموریت کاملاً متفاوتی به روستای حیدر آباد رفته بودند در راه با نُه مرد و

۱- منطقه حاصلخیزی در شمال شرقی تبریز که فاصله آن با دریای خزر تقریباً نصف فاصله آن تا تبریز است.

یک زن کُرد مواجه شدند که ناغافل به آنها حمله کردند. سرجوخه پشت یک تخته سنگ پناه گرفت و به مدت دو ساعت با مهاجمان جنگید، و هفت نفر از مردان و آن زن کُرد را به هلاکت رساند، و دو کُرد دیگر پا به فرار گذاشتند. گروه سوم که راه آل قویروق و روند را پیش گرفته بودند، به روستای روند حمله کردند و دام و احشام مردم را به غارت بردند. ساکنان روستای روند از روستای همسایه کمک خواستند. در میان کسانی که از روستای مجاور به کمک آمده بودند جوان ۳۰ ساله ای به نام ابراهیم آقا طاهری بود که گروهی از روستاییان را برای تعقیب راهزنان رهبری کرد. ولی وقتی به آنها رسیدند، روستاییان که به رگبار گلوله عادت نداشتند، وحشت زده پراکنده شدند، و رهبر جوانشان را زیر آتش گلوله ها تنها گذاشتند. او جانانه با کُردها جنگید، و چهار نفر از آنها را به هلاکت رساند، ولی نهایتاً ناجوانمردانه از پشت سر مورد اصابت گلوله قرار گرفت. در همین حین، نیروهای کمکی ارتش سر رسیدند. چند نفر از فراریان کشته و چند نفر دیگر اسیر شدند. ...

زنان و کودکان اسیر را با اسکورت نظامی به همانجایی برگرداندند که برای اقامت دایم انتقال یافته بودند. مردانشان را نیز به دست دادگاههای نظامی خواهند سپرد. شجاعت نیروهای نظامی درخور تحسین و تقدیر است.(۱)

هارت با ابراز نظر ذیل به گزارش خاتمه می دهد:

این حکایت، که مسلماً قسمت هایی از آن اغراق آمیز و نادرست است، و همچنین اشارات دیگری که در مطبوعات ایران به سیاست دولت برای اسکان عشایر شده است، من را بر آن داشت که طی نامه ای رسمی به وزارت خارجه ایران درباره تلاش هایی که برای

۱- ستاره جهان، ۱۶ سپتامبر ۱۹۳۱؛ ترجمه متن در گزارش هارت به شماره ۸۶۷ (۱۵۳۲/۸۹۱.۰۰)، مورخ ۲۳ سپتامبر ۱۹۳۱.

این سیاست صورت گرفته، سئوال کنم. در پاسخ به من گفته اند که آمار و ارقام دقیق آن را از وزارت داخله می پرسند و در موقع مقتضی به سفارت اطلاع می دهند. منبع دیگری برای کسب این آمار و ارقام نمی شناسم. این آمار و ارقام مسلماً در تخمین موفقیت آنچه که غالباً «سیاست شاه در قبال عشایر» نام گرفته است، بسیار جالب توجه و مفید خواهد بود.(۱)

در پاسخ به نامه هارت، محمد شایسته، مدیر اداره اروپا و آمریکای وزارت خارجه، نامه ای ارسال کرد که هیچ آمار و ارقامی درباره جابجایی عشایر و خانواده هایشان در آن نیامده بود.

نظرات دکتر سموئیل ام. جردن

تا سال ۱۹۳۶ برخی از ناظران خارجی به حرص و ولع رضا شاه و سایر معایب او عادت کرده بودند. سفارت آمریکا در این سال از قول دکتر سموئیل ام. جردن، رییس کالج آمریکایی تهران، گزارش داد که «اخیراً

از شدت فعالیت های چپاولگرانه از این دست کاسته شده است.» ادعای جردن مبنی بر اینکه ایرانی ها تلویحاً به ثروت اندوزی رضا شاه رضایت داده اند به عنوان مطلبی بسیار محرمانه در یادداشت گفتگوهای جردن و گوردن پی. مریام، کاردار آمریکا، آمده است:

دکتر جردن معتقد است که ایرانی های باهوشی که از مکنت و مقامی برخوردارند از نگرش کنونی شاه نسبت به آمریکا و دلایل آن، بخوبی به کمبودهای فرهنگی او پی می برند. ولی برداشت رایج و کلی شان این است که اعلیحضرت دارد به وضع مملکت می رسد و، لااقل فعلاً، مایلند برخی خلافکاری های او را در این رهگذر نادیده بگیرند، و چشمشان را بر اموال و ثروت عظیمی که شاه برای شخص خودش، و عمدتاً هم از راه زور، جمع کرده، ببندند. ضمناً

۱- هارت، گزارش شماره ۸۶۷ (۱۵۳۲/۸۹۱.۰۰)، ۲۳ سپتامبر ۱۹۳۱.

باید

عرض کنم که ظاهراً روش متداول شاه برای کسب املاک این است که فقط در حدود ۱۰ درصد ارزش آن را به مالک پیشنهاد می کند و می گوید که به هر حال ۱۰ درصد بهتر از هیچ چیز است، و اگر مالک مبلغ فوق را نپذیرد، ملک را بدون هیچ عوضی از دستش درمی آورد. با وجود این، دکتر جردن متوجه شده است که اخیراً از شدت فعالیت های چپاولگرانه ای از این دست کاسته شده است. او معتقد است که استقرار نوعی سلطنت مشروطه از سوی شاه باعث شده که رژیم کنونی قابل تحمل تر شود، هر چند در واقع یک رژیم استبدادی است. آدم های با نفوذ به خودشان می گویند: «درست است که فعلاً مجلس چیزی بجز یک نوکر بله قربان گو نیست. ولی به هر حال جلسه تشکیل می دهد، قانون تصویب می کند، و ما هم داریم مجلس دار بودن را یاد می گیریم. اگر تا چند سال دیگر شاه فوت کند، به پسرش خواهیم گفت: یا باید مثل یک شاه مشروطه حکومت کنی، و یا ناگزیر تو را کنار می گذاریم.» ظاهراً منظورشان این است که ایران بهای زیادی بابت خدمات شاه کنونی پرداخته است، ولی کلاً معتقدند که به قیمتش می ارزد. نظر دکتر جردن درباره روابط ایران و آمریکا این بود که شاه دارد با نگرشش نسبت به مردمی که، طی سالیان متمادی، دوستی بی توقع خود را به ایرانی ها نشان داده اند، لطمه بسیاری به کشورش وارد می کند. دکتر جردن پیشرفت های مادی ایران را در دوران حکومت اعلیحضرت بسیار تحسین کرد و برای مثال به این مطلب اشاره نمود که امروزه هیچ خیابانی در تهران نیست که بهتر از بهترین خیابان شهر در دو سال قبل نباشد.(۱)

متأسفانه نظرات دکتر سموئیل جردن اصلاً نشانی از حقیقت نداشت. ناگزیر باید ظنین شد که دکتر جردن نیز همچون خانم مود ردفورد

ص:۸۹

۱- مریام، گزارش شماره ۸۲۴ (۸۹۱.۰۰/۱۶۴۳)، مورخ ۸ ژوئیه ۱۹۳۶.

وارن(۱)، خبرنگار شیکاگو هرالد، دستورکار مخفی و شومی داشت؛ زیرا نه فقط مردم چشمانشان را بر روی اقدامات چپاولگرانه رضا شاه «نبسته بودند»، بلکه هیچ شواهدی دال بر اینکه از شدت این اقدامات کاسته شده بود نیز وجود نداشت. دقیقاً خلاف ادعای او صادق بود: با پیر شدن رضا شاه حرص و ولع او هم زیادتر شده بود. حکایت ابریشم بافان یزد و انتقال آنها به مازندران برای اثبات این ادعا کافی است.

کارخانه ابریشم بافی شاه در مازندران

رضا شاه علاوه بر تصاحب نواحی وسیعی از شمال ایران و ساختن جاده و راه آهن برای اتصال این نواحی به بازارهای داخلی و خارجی، کارخانه های نساجی متعددی نیز در مازندران احداث کرد. مشوق اصلی این کار ظاهراً قوانین انحصار تجارت و محدودیت شدید واردات منسوجات و در ارتباط با ابریشم، ممنوعیت کامل آن بود (نگاه کنید به فصل ۱۱).

روشن است که از این طریق سود هنگفتی عاید [شاه] می شد. هارت در روز ۱۴ فوریه ۱۹۳۲ افتتاح کارخانه نخ ریسی شاهی (علی آباد سابق)، نزدیک ساری در مازندران، را اینگونه گزارش می کند: «شاه مثل گذشته که در مراسم افتتاح کارخانه [قند] کهریزک حضور داشت، در مراسم افتتاح کارخانه نخ ریسی شاهی حاضر نشد. ولی به دلایل شخصی تر علاقه بیشتری به موفقیت آن دارد. لینگمن، وابسته بازرگانی سفارت بریتانیا، تأیید کرده است که از ۵۰۰ هزار تومان [۲۲۰ هزار دلار] سرمایه ای که برای ساخت و گشایش این کارخانه تعهد شده، دو پنجم آن را شخص اعلیحضرت؛ به همین مقدار را بانک ملی ایران، و یک پنجم باقیمانده را شرکت آلمانی زیمنس شوکرت که ماشین آلات کارخانه را تأمین و نصب کرده، پرداخته اند.» هارت همچنین قسمتی از نطق دکتر

۱- Mrs. Maude Redford Warren.

کورت لیندن بلات(۱)، رییس بانک ملی ایران، را که در مراسم افتتاحیه ایراد کرده بود، در گزارش خود آورده است: «من هم مثل نطق دکتر لیندن بلات به گزارشم خاتمه می دهم: بار الها، عمر اعلیحضرت همایونی را دراز بگردان، جانهایمان را قربانش بگردان، سلطنتش را مستدام بدار، و سایه اش را از سر ما کم نفرما.»(۲)

تا سال ۱۹۳۸، سایه وحشت اعلیحضرت آنقدر دراز شده بود که بر سر یک کارخانه نخ ریسی دیگر در چالوس که خودش مالک آن بود هم افتاد. گزارش بسیار محرمانه مورخ ۱۹۳۹ کنسول آمریکا، جیمز اس. موسِ پسر، (که کاملاً نقل خواهد شد) نشان می دهد که بر خلاف ادعای جردن، وحشیگری و تاکتیک های چپاولگرانه رضا شاه شدت بیشتری هم گرفته بود:

احتراماً

به عرض می رساند که دارند تعدادی از کارگران کارخانه ابریشم بافی یزد را اجباراً به مازندران انتقال می دهند. چنانکه وزارتخانه بدون شک اطلاع دارد، ابریشم بافی از صنایع مهم یزد به حساب می آید. پیش از روی کار آمدن شاه کنونی، همه صاحب منصبان و شخصیت های سرشناس ایران ردای ابریشمی می پوشیدند، که پارچه اش عمدتاً در یزد بافته می شد. با رواج لباس های اروپایی، استفاده از ردای ابریشمی نیز از مد افتاد، ولی کارخانه ابریشم بافی یزد توانست همچنان به کار خود ادامه دهد. در یزد نه درخت توتی رشد می کند، و نه آب کافی برای پرورش آن وجود دارد. در نتیجه پیله های ابریشمی را که در مازندران و گیلان تولید می شود به یزد می برند تا ریسیده و بافته شود؛ و پارچه ها را نیز در تهران و شهرهای دیگر ایران می فروشند.

چند سال پیش، به موجب قانون انحصار تجارت خارجی، واردات

۱- Kurt Lindenblatt.

۲- هارت، گزارش شماره ۱۰۶۱ (۱۶/۸۹۱.۶۵۵)، مورخ ۲۵ فوریه ۱۹۳۲.

به ایران ممنوع شد، و حدود یک سال پیش هم یک کارخانه ابریشم بافی که متعلق به شاه بود به دست شخص او در چالوسِ مازندران گشایش یافت. ظاهراً نتوانسته اند کارگران ماهری برای دستگاههای بافندگی شاه پیدا کنند، و اخیراً کارگران یزدی را به همین منظور به مازندران برده اند. یزد شهر بسیار مرتفع (نزدیک به ۳ هزار فوت بالای سطح دریا) و بسیار خشک و بی آبی است. اگر حتی سه روز در سال باران ببارد، مردم آن را سال پرآبی تلقی می کنند. ساکنان یزد معمولاً به دلخواه خود به مازندران نمی روند، زیرا به دلیل مه آلود بودن هوای استان های شمالی که ارتفاعی کمتر از سطح دریا دارند، به مالاریا، سل و سایر امراض مبتلاـ می شوند. مشکل اجبار یزدی ها برای مهاجرت به مازندران را نظمیه ایران حل کرده است. نظمیه همه آنهایی را که می گفتند ابریشم باف هستند دستگیر و در کلانتری جمع کرد تا تعدادشان به اندازه یک بار کامیون شد، و سپس همه را به مازندران فرستاد تا تقریباً بدون مواجب در کارخانه ابریشم بافی شاه کار کنند. البته می گویند روزی یک ریال (برابر با ۳ سنت بر اساس نرخ تجارتی ارز) به آنها پرداخت می شود، که اینجانب مبلغ فوق را به هیچوجه برای امرار معاش کافی نمی دانم.

عمده فعالیت ابریشم بافی یزد در کارگاههای خانگی صورت می گیرد، و به همین سبب مأموران نظمیه خانه به خانه مردم را به دنبال دستگاههای بافندگی و بافندگان تفتیش کرده اند. مأموران کسانی را که منکر مهارت کار با دستگاه بافندگی بودند آنقدر کتک می زدند تا اینکه یا اعتراف کنند و یا مأموران قانع شوند که بافنده نیستند. حدود ۳۵۰ نفر به مازندران تبعید شده اند، و تفتیش خانگی همچنان ادامه دارد. طبق اطلاع، هنوز هیچ زن و کودکی وادار به کار برای شاه نشده اند. اطلاعات فوق را یک تاجر اروپایی مورد وثوق که دو سال گذشته را در یزد زندگی کرده، تأیید کرده است.

ص:۹۲

او در توصیف روش استخدام کارگر برای کارخانه های ریسندگی اعلیحضرت، آن را «چیزی کمتر از بردگی» ندانست.»(۱)

ممنوعیت ورود ابریشم فرصت های زیادی را برای کسب سودهای هنگفت به وجود آورد. رضا شاه برای استفاده از این فرصت ها، نه فقط کارگرانی برای کارخانه ابریشم بافی اش در چالوس «استخدام» کرد، بلکه آشکارا درصدد نابود کردن صنعت ابریشم بافی در یزد برآمد، زیرا این صنعت رقیب کارخانه اعلیحضرت بود.

«مدرن کردن» شهرها

حکومت وحشت که همچون بلایی آسمانی بر سر مردمان روستاها و عشایر فرود آمده بود، در مناطق شهری نیز بی بدیل نبود، و خود را به صورت مدرن کردن اجباری شهرها و تعریض خیابان ها نشان داد. مالیات سالیانه املاک در مناطق شهری ۵ درصد ارزش ملک بود. در فوریه ۱۹۳۱، شورای وزیران لایحه ای را که از سوی شورای شهر تهران مبنی بر افزایش ۶۰ درصدی مالیات املاک تسلیم آن شده بود، به تصویب رساند. در ماده یک این لایحه آمده بود: «علاوه بر ۵ درصد مالیات املاک که مجلس شورای ملی به تصویب رسانده است، ۳ درصد مالیات شهرداری نیز اخذ خواهد شد.» در ماده ۳ نیز آمده بود که مالیات مذکور از تاریخ ۲۲ مارس ۱۹۳۱ قابل وصول خواهد بود؛ یعنی تقریباً بلافاصله بعد از تصویب لایحه.

تصویب لایحه مالیاتی جدید هارت را بر آن داشت تا نظرش را درباره سیاست شهرسازی رضا شاه اینگونه بیان کند: «حکایت مالیات ها و باز هم مالیات های بیشتر در ایران، علی الخصوص در تهران، قصه بی پایانی است. شهرداری با فشارهای بی امان شاه کوشش می کند که پایتخت ایران را مدرن کند، آن هم با چنان شتابی که مالکان تهرانی اصلاً

۱- موس، گزارش شماره ۱۵۴ (۴/۸۹۱.۶۵۵۲)، مورخ ۶ آوریل ۱۹۳۹.

نمی تواننـد خود را با سـرعت پیشـرفت آن تطبیق دهنـد. مـدرن کردن شـهرها بخش عظیمی از املاک آنها را می بلعـد، و اگر غرامتی بـابت آن پرداخت شود بسـیار ناچیز است. مالکان تهرانی، علاوه بر واگـذاری بخش عظیمی از املاک و مسـتغلاتشان، مجبور می شوند تا خانه هایشان را خراب کنند و بجای آن با هزینه خود ساختمان های بهتری بسازند که طرحش را کمیسـیون برنـامه ریزی شـهری تجویز کرده است. آنهـا را مجبور کرده انـد که بجای دیوارهای خشتی و گلی سابق، دیوارهای آجری بنا کننـد که طرح آن بایـد بـا معمـاری خـانه هماهنـگ باشـد.» آنگـاه هـارت از رواج بـاج گیری از خانوارها و اخـذ مالیات های غیرقانونی از مالکان سـخن می گویـد: «گهگاه یک مأمور نظمیه، به همراه یک سـرباز، بر در خانه های یک خیابان می آیـد و می گویـد که باید بابت نوسازی و یا مرمت معابر همان موقع یک یا دو تومان به ازای هر ساکن بپردازند. علی الظاهر سیاسـت مشابهی نیز در بیشتر نقاط ایران رایـج است، زیرا مأموران آمریکایی اعزامی به برخی نقاط ایران در این باره از سـفارت کسـب تکلیف کرده اند.»(۱)

تخریب اجبـاری و گسترده خـانه هـای قـدیمی در تهران و شـهرهای دیگر که به دسـتور رضـا شاه صورت گرفت، و جایگزین کردن آنهـا بـا ساختمـان هـای مـدرن به نـوعی تخریب میراث معمـاری و فرهنگی ایران نیز بـود. این مـدرن سـازی شامـل قطع درختان کهنسال و تنومندی نیز می شد که در طول خیابان های تهران سایه می انداختند، و به سـبب تعریض خیابان های تهران برای ساختن بلوار قطع آنها لازم بود. انگرت، کاردار آمریکا، که پیش تر با ناباوری پیشـنهاد فروش جواهرات سلطنتی تاریخی ایران به دسـتور رضـا شـاه را گزارش کرده بود (فصل ۱۱)، حالا بایـد حکایت تخریب سبکسـرانه ساختمان های قدیمی و قطع درختـان کهنسـال تهران را گزارش می داد. هـارت برای توضـیح این فاجعه فرهنگی نوشت وقتی انگلیسـی ها «فرزنـد بی سواد یک دهاتیِ به همان اندازه بی سواد» را

ص:۹۴

۱- هارت، گزارش شماره ۳۸۷ (۵/۸۹۱.۵۱۲۳)، مورخ ۲۰ فوریه ۱۹۳۱.

دیکتاتور مطلق ایران می کنند، دیگر چه توقعی می توان داشت؟(۱)

در ۶ مارس ۱۹۳۹، هیأت دولت با تصویب حکمی قطع درختانی را که بیشتر از ۱۰۰ سال عمر داشتند بدون مجوز وزارت داخله ممنوع کرد. انگرت در این باره می نویسد: «شاید این حکم به حفظ همان مقدار یادگار مطبوع گذشته که به شکل درختان چند صد ساله باقی مانده است، کمک کند؛ درختانی که معمولاً در اطراف مساجد و مقابر هستند و بر سر مسافران خسته از راه سایه می اندازند.» ولی این حکم برای نجات درختان کهنسالی که در جریان تعریض خیابان های تهران به دستور رضا شاه قطع می شدند، کافی نبود؛ ضمن اینکه وقتی حکم صادر شد دیگر کار از کار گذشته بود. انگرت با اندوه آشکار می افزاید: «فقط می توان گفت ای کاش چنین اقدامی سالها پیش صورت می گرفت. در واقع، هیچ چیز برای آنهایی که پس از غیبتی ده یا پانزده ساله به ایران بازمی گردند اندوه بارتر از این نیست که ببینند چگونه درختان باشکوه را بیرحمانه در قربانگاه «پیشرفت» ذبح کرده اند.»(۲)

انگرت در گزارشی دیگر تخریب خانه های قدیمی را شرح داده بود. او می نویسد:

احتراماً به اطلاع وزارت [امور خارجه] می رساند که طی شش ماه گذشته تلاش برای مدرن کردن تهران شدت گرفته است. زیباسازی پایتخت از مدتها پیش خواست قلبی شاه کنونی مملکت بوده و از زمانی که اعلیحضرت بر تخت نشسته، چهره شهر تهران متحول شده است. خیابان ها را عریض و سنگفرش کرده اند؛ درختان جدیدی بجای درختان کهنسالی که در جریان تعریض خیابان ها قطع شده بودند، کاشته اند؛ ساختمان های دولتی مدرنی در قسمت های مختلف شهر ساخته اند، و تعدادی پارک کوچک نیز در برخی محله های

ص:۹۵

۱- هارت، گزارش شماره ۲۸۲ (۸۹۱.۰۰۱۳/۳۶)، مورخ ۱۲ ژانویه ۱۹۳۱.

۲- انگرت، گزارش شماره ۱۶۳۱ (۸۹۱.۶۱۷۱/۶)، مورخ ۱۳ ژانویه ۱۹۳۹.

چمن کاری کرده اند. با وجود این، کارهایی که قبلاً صورت گرفته اصلاً با کارهایی که هم اینک با مدیریت کفیل رئیس بلدیه تهران، آقای غلامحسین ابتهاج، انجام می شود، قابل قیاس نیست. ظاهراً شاه قصد کرده که خیابان شاهرضا، که ادامه جاده قزوین است و غرب و شرق بخش شمالی تهران را به هم متصل می کند، و اتفاقاً چندان هم از سفارت دور نیست، باشکوه ترین معبر شهر باشد. دارند این خیابان را عریض و سنگفرش می کنند، و با گذاشتن بلوک های سیمانی به فواصل یکسان در وسط خیابان که درختان کوچکی در آن کاشته اند، به خیابان شکل می دهند. دارند ساختمان های قدیمی و همچنین بسیاری از ساختمان های نوساز دو طرف خیابان پهلوی تا جاده شمیران را خراب می کنند و بجای آنها آپارتمان های مسکونی زیبای دو و سه طبقه می سازند.

تخریب

ساختمان های قدیمی در نقاط دیگر تهران، به خصوص خیابان لاله زار، که مرکز خرید است، و همچنین سنگلج، که یک محله فقیر نشین پر جمعیت در مرکز تهران است، هم انجام می شود. تهرانی ها می گویند وقتی که کارگران مشغول خراب کردن خانه های محله سنگلج شدند، انبوهی عقرب از آنجا بیرون ریخت. قرار است اینجا یک بازار سهام بسازند. دارند خیابان شاه، که فعلاً خیابان اصلی شهر است؛ خیابان پهلوی، و سایر خیابان های اصلی شهر را نیز نوسازی می کنند. ساختمان های دو طرف خیابان های اصلی باید حداقل دو طبقه باشند تا ابهت بیشتری به شهر بدهند. خانه هایی که اخیراً خراب شده اند بین ۱۵ تا ۳۰ هزار باب برآورد می شوند، که چهره تهران را بیشتر به یک شهر زلزله زده تبدیل کرده است.

البته معلوم است که بلدیه دارد صرفاً دستورهای شاه را اجرا می کند. روش های بیرحمانه بلدیه برای کسانی که با ایران مدرن آشنا نیستند حیرت آور است. به همه مالکان می گویند که باید یک طبقه دیگر روی ساختمان یک طبقه اشان اضافه کنند، و یا اینکه

را خراب کنند و یک خانه جدید بجایش بسازند. اگر مالک نداشتن پول را بهانه کند، بلدیه به او پیشنهاد وام می دهد؛ و اگر توان گرفتن وام نداشته باشد، بلدیه خریداری برای ملک او پیدا می کند که پول کافی برای انجام اصلاحات لازم دارد، و مالک اصلی را مجبور می کند که ملکش را بفروشد، که معمولاً با ضرر و زیان فراوان همراه است. شاه عزمش را جزم کرده که شهری مدرن، با ابهت، و زیبا بسازد، و البته، اگر تغییرات حکم شده بلافاصله اجرا شود، چیزی که اهمیت ندارد هزینه ایست که بر دوش مالیات دهندگان و مالکان تحمیل می شود.

همزمان با تخریب خانه ها، خیابان ها را هم زیر و رو می کنند. البته خیابان های شهر به مرور به بلوارهای سنگفرش و زیبا تبدیل خواهند شد، ولی تا آن موقع پدر عابران و ماشین سواران هم درمی آید. ادونووان در کتابی با عنوان «واحه مرو»(۱) که در سال ۱۸۸۲ منتشر کرد، در توصیف تهران مکرراً به وضع اسف بار خیابان های شهر و چاله های آن اشاره می کند که اگر عابران مراقب نباشند درونش می افتند.(۲) این خطر امروز هم به قوت خود باقی است. مثلاً ـ ممکن است یک خیابان را که صبح سالم بوده تا شب زیر و رو کنند و چون هیچ هشداری هم با گذاشتن مانع و چراغ قرمز به مردم نمی دهند، همیشه خطر سقوط به درون یکی از این کانال ها و یا چاله ها وجود دارد. قنات هایی که آب شهر را تأمین می کند نیز قوز بالای قوز شده است. هر لحظه ممکن است قنات بلااستفاده ای که همه فراموشش کرده اند، زیر بار سنگین یک اتومبیل فرو برود و آن را در کام خود بکشد. همین دو سال پیش بود که یک قنات در وسط خیابانی ظاهراً صحیح و سالم دهان باز کرد و یک اسب

۱- The Merv Oasis.

۲- ادموند اُدونووان، واحه مرو: سیاحت ها و ماجراهای شرق حوزه خزر در سال های ۱۸۷۹ تا ۱۸۸۱، شامل پنج ماه اقامت در میان تکه های مرو، ۲ جلد. (لندن: اسمیت الدر، ۱۸۸۲).

متعلق به سفارت انگلیس را ۳۰ فوت به قعر خودش کشید. بالاخره بعد از پنج روز تلاش توانستند حیوان را از ته قنات بیرون بکشند، و با اینکه هر روز به آن آب و غذا می دادند، طی این مدت چه بر سر این حیوان زبان بسته که نیامد. ساکنان محل، خیابان دو مایلی شاهرضا را به مزاح «خط ماژینو»(۱) می نامند. پیاده روی یا ماشین سواری در تهران دشوارتر و خطرناک تر از گذشته شده است.(۲)

۱- منطقه ای در مرز شرقی فرانسه که در سالهای پیش از شروع جنگ جهانی دوم استحکامات دفاعی سنگینی در آن مستقر شده بود، ولی ارتش آلمان در سال ۱۹۴۰ با حمله از مرز بلژیک آن را دور زد.
۲- انگرت، گزارش شماره ۱۸۳۰، «تغییرات شهر تهران» (۳/۸۹۱.۱۰۱)، مورخ ۱۰ مه ۱۹۴۰.

فصل سوم: حکومت وحشت و کشتار

اشاره

ایجاد و حفظ دیکتاتوری نظامی و غارت ایران به دست انگلیس و رضاخان مستلزم حذف مخالفان فعال و بالقوه با حکومت وحشت بود. فهرست کسانی که باید با «جوخه های مسموم سازی» رضا شاه معدوم می شدند فهرست بلند بالایی بود.

تیمورتاش، سرداراسعد، فیروز، و مدرس از سرشناس ترین قربانیان این حکومت بودند که در زندان رضاخان به طرز فجیعی جان باختند. اشخاصی مثل تقی زاده، دادگر، و رهنما هم که قدری خوش شانس تر بودند، تبعید شدند. افرادی نیز مثل علی دشتی در بیمارستان زندان به تدریج تحلیل رفتند.

نقطه اوج حکومت وحشت، کشتار ۱۲-۱۴ ژوئیه ۱۹۳۵ بود که طی آن با تیربار به جان تظاهرکنندگان مشهد افتادند.

حکومت وحشت که از سال ۱۹۲۱ بر ایران سایه انداخته بود تا سال ۱۹۲۸، یعنی زمانی که رضا شاه غارت درآمدهای نفتی را جداً آغاز کرد، کاملاً در ایران نهادینه شد. هافمن فیلیپ، وزیرمختار آمریکا در ایران، اظهار می کند که دیکتاتوری سرکوبگر [رضاخان] تا سال ۱۹۲۸ کاملاً در ایران مستقر شده بود:

عدم

محبوبیت آشکار دولت فعلی و نارضایتی گسترده ای که در میان همه طبقات- بجز آنهایی که بی واسطه در کنف حمایت شاه قرار دارند- مشهود است، فضای اختناق آمیزی از ناآرامی و بلاتکلیفی ایجاد کرده که به هیچوجه خوشایند نیست. وزیر دربار، عبدالحسین تیمورتاش، زمام امور اجرایی دولت را در همه مسایل مملکت در دست گرفته و هم اینک عملاً- رئیس الوزرای ایران است، آنهم بدون داشتن منصب رئیس الوزرایی. سایر وزرای کابینه دولت نیز ظاهراً تسلیم محض رهبری و سیاست های تیمورتاش(۱) در مقام نماینده اصلی شاه هستند. به نظر می رسد که رئیس الوزرای اسمی کشور، یعنی آقای هدایت، به داشتن نقشی بسیار ناچیز در امور دولت، که حداقل به او فرصتِ نشاندن بسیاری از اعضای فامیل در مناصب رسمی را داده، بسنده کرده است. مجلس هم عملاً هیچ استقلال سازنده ای در امور قانونگذاری از خود نشان نمی دهد، و همیشه اکثریت قریب به اتفاق وکلای مجلس پشت سر کسانی هستند که لوایح قانونی مورد نظر شاه را برای تصویب به مجلس ارایه می کنند.

خلاصه

اینکه، دولت فعلی همان رنگ و بوی شدید نظام های سلطنتی مستبد شرقی را دارد. شکی نیست که عنصر اصلی استحکام نظام همان ارتش است.

علاقه

و توجه اصلی شاه به این وزارتخانه [وزارت جنگ] معطوف است- و سرداراسعد بختیاری، وزیر جنگ، در واقع فقط اسماً متصدی امور نظامی است.(۲)

ص:۱۰۰

۱- رضاشاه که زمانی درباره وزیر دربار مقتدر خود گفته بود «قول تیمور قول من است» پس از کشتن او گفت: از اول خلقت چنین آدم خائنی وجود نداشته است. ر.ک: صعود و سقوط تیمورتاش، دکتر جواد شیخ الاسلامی، ص ۴۵ و بازیگران عصر پهلوی از فروغی تا فردوست، ص ۱۹۶.
۲- فیلیپ، گزارش شماره ۵۴۳ (۸۹۱.۰۰/۱۴۳۹)، مورخ ۲۱ فوریه ۱۹۲۸.

قتل عشقی و ایمبری، ژوئیه ۱۹۲۴

بـا قتـل وحشـیانه عشـقی، شاعر و مـدیر ضـد انگلیسـی روزنامه [قرن بیسـتم]، و رابرت دبلیو. ایمبری(۱)، نایب کنسول سـفارت آمریکا، رونـد ساکت کردن کامل روزنامه های ایران تکمیل شـد. کورنفلـد در این ارتباط گزارش می دهد: «احتراماً به اطلاع وزارت امور خارجه می رساند که روز پنج شنبه، سوم ژوئیه [۱۹۲۴]، میرزاده عشقی، مدیر روزنامه اپوزیسیون به نام قرن بیستم ترور شد. نزدیک به ۳۰ هزار نفر در مراسم تشـییع جنازه او در روز چهارم ژوئیه شرکت کردند. مخالفان دولت بدگمانی خود را از احتمـال دست داشـتن دولت در این جنایت پنهان نمی کننـد. مـدیران دوازده روزنامه اپوزیسـیون در مجلس بست نشسـته اند.»(۲) به این مطلب اشـاره شـده است که عشـقی پیش از ترورش چنـدین مقاله ضـد دولتی و ضـد انگلیسـی در روزنامه اش نوشته بود. رابرت دبلیو ایمـبری، در گزارشـی که مورخ ۱۴ ژوئیه ۱۹۲۴ بـا عنوان «تظـاهرات سیاسـی و دینی در تهران» ارسال کرده بود، این مسئله را توضیح می دهد. گزارش مزبور، که اتفاقاً آخرین گزارش ایمبری هم بود، اهمیت خاصی دارد؛ زیرا نه فقط مسایلی را درباره قتل عشـقی روشن می کنـد، بلکه سـرنخ هایی را نیز درباره قتل وحشـیانه خودش در ۱۸ ژوئیه ۱۹۲۴ در آن می توان یافت. بلافاصـله پس از قتل عشـقی، تظاهرات ضـد دولتی گسترده ای به راه افتاد. ایمبری گزارش می دهـد که از ۱۵۰ هزار نفر جمعیت شهر نزدیک به ۳۰ هزار نفر در تظاهرات ضد دولتی شرکت کرده بودند:

دلیل اصـلی ناآرامی، ترورِ میرزاده عشـقی، روزنامه نگار، شاعر، و نویسـنده ضـد جمهوری بود که در صـبح روز سوم ژوئیه به دست سه مرد مسلح در منزلش، در تهران، به ضـرب گلوله کشته شد. اگرچه عشقی شخص انگشت نما و بدنامی بود که بعید نیست مرگش

ص:۱۰۱

۱- Robert W. Imbrie.

۲- کورنفلد، گزارش شماره ۵۸۶ (۱۲۹۲/۸۹۱.۰۰)، مورخ ۹ ژوئیه ۱۹۲۴.

عقوبت

خلافکاری هایش بوده باشد، اقلیتی در مجلس بلافاصله ترور او را سیاسی دانستند. مطبوعات نیز اشاره کرده اند که این مرد به تازگی چند مقاله و شعر علیه رهبران دولت به چاپ رسانده و خیلی ها نیز این مسئله را حائز اهمیت می دانند که آخرین کاریکاتوری که عشقی، درست قبل از ترورش، منتشر ساخت اشاره به انگلیس ها بوده است. در همین ارتباط، روزنامه قانون، ارگان حزب اقلیت در مجلس، در شماره مورخ ۶ ژوئیه خود نوشت: «جهان فراموش نخواهد کرد که عشقی به خاطر کاریکاتور جان بول [شخصیت تیپیک انگلیسی] و حمله اش به سیاست استعماری بریتانیای کبیر به قتل رسید.» ... البته نمی توان به یقین گفت که آیا این ترور با انگیزه های سیاسی صورت گرفته است یا خیر، ولی بی سبب هم نیست که بلافاصله پس از قتل او دوازده مدیر و نویسنده روزنامه های مخالف در مجلس بست نشستند.

میرزاده

عشقی در چهارم ژوئیه به خاک سپرده شد. در مراسم تشییع جنازه او، به تحریک ملاها، تظاهرات عظیمی به راه افتاد، که در آن سی هزار نفر از مردم خشمگینی که فریاد می کشیدند، شرکت داشتند. مردم، رضاخان را قاتل، عامل ترور و ظالم نامیدند. تظاهرات و ناآرامی تا شب هنگام ادامه داشت. تظاهرات ضد دولتی در طول روزهای پنجم و ششم ژوئیه نیز ادامه پیدا کرد.(۱)

روز دوشنبه، ششم ژوئیه، تظاهرات دیگری به پا شد که آن را دولت سازمان داده بود. هدف این تظاهرات منحرف کردن اذهان مردم از قتل عشقی بود. ایمبری ادامه می دهد که این تظاهرات،

که با کمک های مالی دولت انجام می شد، ظاهری ضد بهایی به خود گرفت. در هر چای خانه ای یک ملا با حرف های تندش مردم را تحریک می کرد، و جمعیت هم که نطق آتشین ملاها و حشیش در

۱- ایمبری، گزارش شماره ۵۷ (۱۲۹۷/۸۹۱.۰۰)، مورخ ۱۴ ژوئیه ۱۹۲۴.

اثر کرده بود، و پلیس جلودارشان نبود، به خیابان ها می ریختند، و علیه بهایی ها شعار می دادند. در بازار، همه بهایی ها دکان هایشان را بستند. تظاهرات بزرگی هم بر ضد دو مُبلغ بهایی آمریکایی در تهران برگزار شد، و اگر چه مردم به خانه شان حمله نکردند، ولی تا می توانستند آنها را هو کردند. با وجود این، تقاضای من برای حفاظت از جان این دو خانم به سرعت اجابت شد، و هم اینک یک نگهبان در اطراف خانه شان نگهبانی می دهد.

ایمبری خبر می دهد که این بی قانونی ها که به تحریک دولت صورت گرفته بود «تا دوازدهم ژوئیه ادامه یافت، و وقتی مقصود که همان منحرف کردن اذهان مردم از قتل عشقی بود برآورده شد، دولت گذاشت تا تظاهرات به تدریج فروکش کند و هم اینک، که دارم این گزارش را می نویسم، تهران تقریباً به حالت عادی برگشته است.»(۱)

در ۱۸ ژوئیه ۱۹۲۴، ظاهراً همان جماعتی که ایمبری توصیف شان کرده بود به او حمله کردند و او را کشتند. البته برخی حقایقِ قتل ایمبری محرز است. مثلاً اینکه همان جماعتی که «از دولت پول می گرفتند» درست بیرون سربازخانه اصلی هنگ پهلوی، یعنی همان هنگ رضاخان، به ایمبری حمله کردند، و قزاق های رضاخان نیز در ضرب و شتم ایمبری و همراهش شرکت داشتند. ایمبری که شدیداً مجروح شده بود، کمی بعد در حالی که بر روی تخت مریضخانه نظمیه در تهران دراز کشیده بود، به قتل رسید.(۲) شکی نمی ماند که قتل وحشیانه ایمبری، همچون ترور عشقی، به تحریک رضاخان صورت گرفت. سرهنگ دبلیو. ای. کی. فریزر، وابسته نظامی بریتانیا در تهران، در این ارتباط نوشت که قتل ایمبری «این بهانه را به دست رضاخان داد که حکومت نظامی اعلام کند و دست به سانسور مطبوعات بزند. ... چندین نفر تا بحال دستگیر

۱- ایمبری، گزارش شماره ۵۷ (۱۲۹۷/۸۹۱.۰۰)، مورخ ۱۴ ژوئیه ۱۹۲۴.
۲- زیرینسکی، «خون، قدرت و تزویر» ص ۲۷۶.

شـده انـد که عمدتاً از مخالفان سیاسـی رئیس الوزرا هسـتند.»(۱) سـر گرد شرمان مایلز(۲)، از افسـران ارتش آمریکـا، که برای انجـام تحقیقـات به ایران اعزام شـده بود، هیـچ شـکی نـداشت که قتـل ایمبری عامـدانه صورت گرفته است تا رضاخان «بتواند حکومت نظامی به راه بیندازد و قدرت ملاها را مهار کند.»(۳) اگرچه هیچ شواهد و مدارکی دال بر مشارکت مستقیم انگلیسی ها در این قتل ها وجود ندارد، ولی آنها مسـتقیماً از این قتل ها سود می بردند. علاوه بر این، ماجرای تظاهرات «ضد بهایی» که به تحریک و پول دولت اتفاق افتاد بسیار شبیه به «ماجرای محله کلیمی ها» بود که رضاخان در ۲۲ سپتامبر سبب شده بود.

ماجرای محله «کلیمی ها» سپتامبر ۱۹۲۲

در ۱۴ دسامبر ۱۹۳۱، شـموئیل حییم، نماینـده کلیمی مجلس پنجم، که از سال ۱۹۲۶ به اتهام توطئه بر ضـد شـخص رضاشاه و حکومت او دسـتگیر شده و به زندان افتاده بود، ناگهان پس از «محاکمه» در یک دادگاه نظامی، اعدام شد. چارلز سـی. هارت می نویسـد که حییم به اتهام همدستی با سـرهنگ محمود پولادین، فرمانده هنگ زبده پهلوی، یا همان هنگ رضا شاه، و روح الله خـان یـاور «در توطئه ای بر ضـد شـاه و حکومت رضـا شاه که مراسم تاجگـذاری اش با آن همه زرق و برق در ۲۵ آوریل همان سال برگزار شده بود»(۴) دستگیر شد. سرهنگ پولادین، و تعدادی دیگر در سال ۱۹۲۸ اعدام شدند؛ ولی حییم سه سال دیگر را در زنـدان گذرانـد. یکی از اتهامات حییم این بود که نا آرامی های سال ۱۹۲۲ در محله کلیمیـان تهران به تحریک او صورت گرفته است. ولی جوزف اس. کورنفلد، وزیرمختار آمریکا در تهران، مدعی بود که این ناآرامی ها را

۱- زیرینسکی، «خون، قدرت و تزویر» ص ۲۷۶.

۲- Shermun Miles.

۳- زیرینسکی، «خون، قدرت و تزویر» ص ۲۷۶.

۴- هارت، گزارش شماره ۹۹۸ (۱۵۳۷/۸۹۱.۰۰)، مورخ ۳۰ دسامبر ۱۹۳۱.

رضاخان به راه انداخته تا در کابینه دولت ایجاد بحران کند. علاوه بر این، حییم متهم بود که بر ضد رضاشاه توطئه کرده است. اعدام او در واقع شروع روندی بود که قربانیان زیادی گرفت.

از ۱۹ سپتامبر تا ۲۲ سپتامبر ۱۹۲۲، برخی محله های تهران شاهد وقایعی بود که رنگ و بوی ضدکلیمی داشت. کورنفلد که خودش یک خاخام بود شواهد دسته اولی به دست آورده بود که نه فقط قزاق ها و مأموران نظمیه هیچ کاری برای حفظ نظم و قانون نمی کردند، بلکه خودشان مردم را تحریک می کردند. کورنفلد شکی نداشت که رضاخان (و در نتیجه انگلیس) مسببان اصلی این ناآرامی ها هستند. کورنفلد در یکی از گزارش های خود می نویسد:

علت

اصلی ناآرامی هایی که از ۱۹ سپتامبر تا ۲۲ سپتامبر ادامه یافت، دعوایی بود که بین یکی از مستخدمین مدرسه کلیمی آلیانس اسراییلی با گماشته یک ملا درگرفت. طرفین را به کمیساریا جلب کردند، و پس از تحقیقات دقیق درباره علت دعوا، گماشته ملا مقصر شناخته شد. به محض اینکه خبر بین مسلمانان پخش شد، عده ای از این جماعت دور هم جمع شدند و به مدرسه آلیانس که در محله کلیمی هاست هجوم بردند، و بعد از اینکه به زور مدرسه را بستند، به خودِ کلیمی ها حمله ور شدند. وضع برای مدتی به گونه ای بود که گویی به کشتار عمومی [کلیمی ها] تبدیل می شود، ولی خوشبختانه هرگز به این مرحله نرسید.(۱)

یکی از کارمندان سفارت آمریکا نیز در این درگیری ها مجروح شد، و کورنفلد را وادار به مداخله کرد. او به وزارت خارجه ایران معترض شده بود که در شهری که دولت ۸۰۰۰ مأمور دارد این بی نظمی ها و بی قانونی ها واقعاً نوبر است. صبح فردای همان روز، کورنفلد به مترجم سفارت، به نام علی پاشا صالح، «که از یک خانواده سرشناس

۱- کورنفلد، گزارش شماره ۷۵ (۱۲۲۹/۸۹۱.۰۰)، مورخ ۲۹ سپتامبر ۱۹۲۲.

بود، دستور داد تا برای تحقیق به محله کلیمی ها برود. کورنفلد ادامه می دهد:

همانگونه

که حدس می زدم، اوضاع بهتر نشده بود. دکان های محله کلیمی ها هنوز بسته بود، و جماعت مردم هم به همان اندازه روز قبل پرخاشگر بودند. مترجم سفارت با نزدیک شدن به جماعت از آنها علت به هم ریختگی اوضاع را جویا شده بود. ولی یک افسر قزاق بلافاصله شروع به دادن فحش و ناسزا کرد و به او حمله ور شد، و اگر دو سوارِ ژاندارم به دادش نرسیده بودند، حتماً کتک مفصلی می خورد. بعد از اینکه مترجم خود را به آن دو ژاندارم معرفی کرد، او را از دست آن قزاق نجات دادند؛ ولی وقتی از آنها خواست که افسر قزاق را دستگیر، و یا لااقل هویت او را احراز کنند، از این کار امتناع کردند. با وجود این، مترجم توانست آنها را مجاب کند که او را به کمیساریا ببرند تا عریضه ای بنویسد؛ ولی حتی در کمیساریا نیز آن دو ژاندارم از اشاره به اقدامات غیرقانونی افسر قزاق خودداری کردند. مترجمِ سفارت پس از رفتن به خانه ماجرا را با تلفن برایم تعریف کرد. بلافاصله با وزیر خارجه تماس گرفتم و از او خواستم که فوراً به سفارت بیاید. او نیز خواسته من را اجابت کرد. صحبت هایمان خیلی جدّی بود. تذکر دادم که اوضاع دیگر قابل تحمل نیست، و مجبور شده ام که وضعیت را به دولتم گزارش بدهم، و اگر نظم و قانون به سرعت اعاده نشود، بیم عواقب بین المللی شدیدی می رود. همان شب جماعت یک بار دیگر به محله کلیمی ها حمله کردند. ولی این بار ژاندارم ها به طرف آشوبگران شلیک کردند و آنها نیز فوراً پراکنده شدند. از دیشب تا بحال آشوب جدیدی اتفاق نیفتاده، و شهر زندگی عادی اش را از سر گرفته است.

حالاـ برگردم به علت اصلی آشوب. [آشوب مردم] نتیجه غلیان ناگهانی خشم و انزجار مسلمانان از کلیمی ها نبود؛ بلکه رضاخان،

ص:۱۰۶

وزیر

جنگ، این توطئه کاملاً ـ برنامه ریزی شده را ریخته بود تا دولت را سرنگون کند. البته این اولین باری نیست که سعی دارد کودتا کند. او افتخار می کند که رهبر اصلی کودتای فوریه ۱۹۲۱ بوده است. علاوه بر این، همین رضاخان بود که مشیر الدوله، رییس الوزرا، را مجبور به استعفا کرد؛ ولی قبل از آن مشیر الدوله را وادار ساخت که تصدی اداره مالیات های غیر مستقیم را به او واگذار کند، تا بتواند از محل منابع مالی آن بدون اینکه هیچگونه نظارت و کنترلی از طرف وزارت مالیه اعمال شود برای امور قشون، که عملاً ـ قشون اوست، خرج کند. از زمانی که قوام السلطنه رئیس الوزرا شده، وزیر جنگ از وارد کردن هیچگونه فشاری فروگذار نکرده است تا بلکه کنترل ژاندارمری تهران را که هنوز تحت فرمان وزارت داخله است به دست بگیرد و بدین ترتیب فرماندهی مطلق همه نیروهای نظامی را در دست داشته باشد، و حمایت یکپارچه آنها را به خود جلب کند. البته تا کنون که موفق نشده است. برای همین هم هست که اینقدر عصبانی است. او کینه دیگری هم از کابینه و مجلس به دل دارد، و آن هم استخدام مستشاران مالی آمریکایی و دادن اختیار نظارت بر درآمدهای دولت است. به همین دلایل است که سخت در پی سرنگونی دولت است. شکی ندارم که رضاخان مستقیماً در این آشوب ها دست دارد، و امیدوار است که اوضاع به قدری وخامت پیدا کند که کابینه دولت سرنگون شود و او فرصتی برای اجرای نقشه هایش بیابد. به همین دلیل است که قزاق هایش بجای آنکه از جان و مال مردم محافظت کنند، یا بی اعتنا هستند و یا عملاً به این شورش ها رضایت می دهند. خوشبختانه توطئه اش نافرجام ماند.(۱)

روزنامه شفق سرخ یکی دیگر از اتهاماتی را که حییم بر اساس آن

۱- کورنفلد، گزارش شماره ۷۵ (۱۲۲۹/۸۹۱.۰۰)، مورخ ۲۹ سپتامبر ۱۹۲۲.

اعدام شد اینگونه توضیح می دهد:

پیش از جنگ جهانی اول، حییم کارمند اداره گمرکات ایران بود. کمی پس از شروع جنگ جهانی، از خدمتِ دولت ایران منفصل شد و به سرویس اطلاعات مخفی انگلیس (اینتلیجنس سرویس) پیوست. [پس از کودتای ۱۹۲۱] انجمنی صهیونیستی به راه انداخت، روزنامه ای به زبان فارسی و عبری انتشار داد، و تبلیغات گسترده ای را شروع کرد و نزدیک بود هموطنان کلیمی خود را با نقشه مضحکِ ترک کشور و رفتن به بیابان گرم و سوزان فلسطین بفریبد. ولی از آنجا که کلیمیان ایران هنوز برای ترک خانه و کاشانه شان مردد بودند، حییم برای آنکه آنها را علیه هموطنان مسلمان شان بشورانـد، زشت ترین حادثه محله کلیمیان تهران را نقشه ریزی کرد [۱۹۲۲]. ظرف مدت یک هفته، وحشت و بی نظمی بر کل محله حاکم شد، و نقشه او تا حدودی هم گرفت، زیرا تعدادی از کلیمیان راهی فلسطین شدند. او که در میان کلیمیان شهرت و محبوبیتی یافته بود به نمایندگی مجلس پنجم [۱۹۲۴-۱۹۲۶] انتخاب شد. با وجود این، از آنجایی که وکلای مجلس سابقه او را می دانستند، برای مدتها اصلاً او را قبول نداشتند، و برای نمایندگی مجلس ششم [۱۹۲۶-۱۹۲۸] هم انتخاب نشد. حییم که از این امر به خشم آمده بود نقشه توطئه انقلابی خطرناکش را کشید.(۱)

بر اساس مقاله شفق سرخ، حییم کاملاً به همدستی اش در توطئه اعتراف کرد. هارت از طریق پرفسور هریک بی. یانگ(۲)، از استادان کالج آمریکایی، خبردار شد که حییم زیر شکنجه اعتراف کرده است. خدمتکار شخصی یانگ پسر برادر حییم بود، و به اربابش گفته بود که حییم را شکنجه کرده اند. هارت ادامه می دهد:

ص:۱۰۸

۱- شفق سرخ، مورخ ۱۷ دسامبر ۱۹۳۱.

۲- Herrick B. Young.

علاوه بر این، سایر منابعِ عمدتاً با اطلاع ایرانی هم رأساً ادعای [شکنجه] را تأیید می کنند. درباره وقایعی هم که از زمان دستگیری حییم اتفاق افتاده است، تقریباً همگی اتفاق نظر دارند. حییم پنج سال گذشته را یکسر در حبس بوده، و مکرراً او را به دادگاه نظامی برده اند تا بازجویی و محاکمه کنند. هیچ کس را پیدا نکرده ام که جداً این احتمال آشکار را ردّ کند که در جریان محاکمه و بازجویی، همان بلایی را که ما «درجه سوم» [بازجویی فشرده خشن] می گوییم، مکرراً بر سرش نیاورده باشند. البته اینکه حییم تا این مدت طولانی توانسته در برابر بازجویانش مقاومت کند جداً مایه حیرت و شگفتی است.

هارت گزارشش را اینگونه به پایان می رساند:

اگر

بتوانم نتیجه ای از وقایع کنونی بگیرم این است که موقعیت رضا پهلوی پس از شش سال جلوس بر تخت شاهنشاهان ایران از همیشه محکمتر و استوارتر است. البته محبوبیت ملوکانه قوت و ضعف هم داشته و برخی اقدامات اصلاحی اعلیحضرت بیشتر از برخی دیگر مورد تمجید و تحسین قرار گرفته است. ولی به جرأت و بدون ترس از پیدا شدن نقیض برای حرفم، می گویم که ایران در سایه توجهات او واقعاً پیشرفت کرده است، چه در طول ده سال بعد از کودتای ۱۹۲۱، و چه در سالهای پس از جلوس به تخت پادشاهی.(۱)

البته یک سال دیگر و تا قتل وحشیانه تیمورتاش، رفیق شفیق هارت، زمان لازم بود تا هارت بفهمد که به اصطلاح پیشرفت دوره رضا شاه افسانه و سرابی بیش نبود.

عبدالحسین تیمورتاش

در ۲۲ دسامبر ۱۹۳۲، در بحبوحه دعوای ایران و شرکت نفت

ص:۱۰۹

۱- هارت، گزارش شماره ۹۹۸ (۱۵۳۷/۸۹۱.۰۰)، مورخ ۳۰ دسامبر ۱۹۳۱.

انگلیس و ایران به دنبال لغو امتیاز دارسی، حضرت اشرف عبدالحسین خان تیمورتاش، یا همان سردار معظّم خراسانی، وزیر دربار همایونی از سال ۱۹۲۵، ناگهان از وزارت منفصل شد. تیمورتاشِ قدَرقدرت، که اغلب رفیق گرمابه و گلستان و دست راست شاه توصیفش می کردند، به یکباره برکنار شد؛ و انحصار مذاکرات نفت که قبلاً در قبضه او بود، از دستش بیرون آمد. ولی کسی انتظار برکناری یکباره اش را نداشت. تیمورتاش را کمی پس از انفصالش دستگیر، و به چندین اتهام محاکمه کردند. او نهایتاً به ده سال زندان انفرادی محکوم شد. در اوایل اکتبر ۱۹۳۳، اعلام شد که تیمورتاش بر اثر سکته قلبی در زندان فوت کرده است.

تیمورتاش در حدود سال ۱۸۸۰ در خراسان به دنیا آمد و در مدرسه سواره نظام تزاری در روسیه تحصیل کرد. از قرار معلوم در سال ۱۹۲۰ از نیشابور به مجلس سوم راه یافت. هارت درباره انتخاب او می نویسد: «قابل ذکر است که چند سال پیش که [تیمورتاش] کسی در صحنه سیاست ایران نبود، به دیدن آقای هوارد [دبیر با سابقه امور شرقی سفارت انگلیس در تهران] آمد و درخواست کرد که کنسول انگلیس در سیستان از نفوذش برای انتخاب تیمورتاش به نمایندگی مجلس استفاده کند، که درخواست او اجابت شد.»(۱) با توجه به این سابقه، تعجبی ندارد که تیمورتاش با رضاخان، که مُهره اصلی انگلیس بود متحد شود. در اکتبر ۱۹۲۳ که رضاخان رئیس الوزرا شد، سردار معظّم (همان لقبی که تیمورتاش آن وقت ها به آن معروف بود) نیز در کابینه اول رضاخان به وزارت عدلیه رسید. در سال ۱۹۲۴، تیمورتاش وزیر فواید عامه شد، و با آغاز سلطنت پهلوی در ۱۹۲۵ به وزارت دربار رسید، و تا زمان برکناری اش در ۲۲ دسامبر ۱۹۳۲ در این پُست ماند. او به مدت هفت سال امور ایران را کاملاً در قبضه قدرت خود داشت.

ص:۱۱۰

۱- هارت، گزارش شماره ۴۱۰ (۶۷/۸۹۱.۲۰)، مورخ ۷ مارس ۱۹۳۱.

هارت ماجرای دستگیری و متعاقباً مرگ تیمورتاش را در مجموعه ای از گزارش های بسیار عالی خود شرح داده است. او در طول سالهایی که در سمت وزیرمختار آمریکا در تهران خدمت می کرد دوستی نزدیکی با تیمورتاش به هم زد.

اگرچه آشکارا به فساد تمام عیار تیمورتاش اذعان داشت، هوش و ذکاوت وافر رفیق شفیقش را تحسین می کرد و از رفتار [شاه] با او بسیار غصه دار و خشمگین شد.

«تیمورتاش برکنار شد و سقوط او بس سهمگین بود»

هارت در یکی از گزارش هایش دلایل برکناری ناگهانی تیمورتاش را که در آن موقع هنوز هیچ حقایقی درباره آن در دست نبود، بررسی می کند:

کسی دقیقاً نمی داند در چه لحظه ای دستور عزل صادر شد. حکایت ها متفاوت است. یوجین لاینز، خبرنگار خبرگزاری آمریکایی یونایتدپرس در مسکو، اولین کسی بود که از این اقدام بی مقدمه شاه خبردار شد، و فهمید که دستور انفصال وزیر در اواخر شب ۲۲ سپتامبر به وزارت دربار ابلاغ شده است. برخی دیگر می گویند که دستور عزل در اوایل صبح روز بعد صادر شد. چند ساعت پیش از انتشار این خبر بزرگ، اتومبیل های تیمورتاش را بدون پلاک های طلایی که مخصوص مقامات دربار شاهنشاهی بود با پلاک سفیدی که جایگزین آنها کرده بودند در خیابان های تهران گرداندند، که نشان می داد تصمیم شاه قطعی است. علاوه بر این، کمی بعد از تعویض پلاک ها، مأموران مسلحِ شاه وارد محل سکونت تیمورتاش شدند، و بدون آنکه کلید بخواهند، درب گاراژی را که در آن یک اتومبیل بزرگ پیرس- آرو بود شکستند. می گفتند که اتومبیل جزء اموال دولت است و به وزیر دربار تعلق ندارد، و آن را به کاخ شاه بردند. حرف و حدیث ها و شایعات

متعدد

و ضد و نقیضی درباره این تصمیم بی مقدمه شاه وجود دارد.(۱)

یکی از این شایعات آن بود که تیمورتاش، دکتر کورت لیندن بلات، رییس بانک ملی ایران، و فوگل، معاون لیندن بلات، مبلغ ۳ میلیون تومان (۱ میلیون دلار) اختلاس کرده اند. بر اساس یک شایعه دیگر، تیمورتاش قصد داشت سلطنت پهلوی را سرنگون کند. همچنین بین مردم شایع شده بود که تیمورتاش بیش از حد قدرت گرفته و در صورت فوت رضاخان، تهدیدی برای محمدرضا، که وارث تاج و تخت بود، به حساب می آمد. عده ای نیز می گفتند که تیمورتاش در مسئله لغو امتیاز دارسی شاه را به اشتباه انداخته است. هارت که هیچ کدام از دلایل فوق را برای عزل تیمورتاش قانع کننده نمی یافت، وضعیت را اینگونه جمع بندی کرد:

اگر چه هر کدام از دلایلی که درباره اقدام شاه می گویند به تنهایی [برای عزل تیمورتاش] کفایت می کند، ولی از نظر آنهایی که با ذهنیت دهاتی رضا آشنا هستند، احتمالاً حقیقت این است که ترکیبی از شرایط و وقایع مختلف منجر به تصمیم بی مقدمه شاه شده و بزرگترین، اگر نگویم تنها، غول روشنفکری ایران در طول یک قرن اخیر را به کنج عزلت انداخته است.

با کنار رفتن عبدالحسین خان تیمورتاش، وزیر دربار پهلوی از دسامبر ۱۹۲۵، غول فراموشی، لقمه بزرگی را قورت داد. به جرأت می توانم بگویم که کمتر مردانی در طول تاریخ همچون او مُهر شخصیت شان را اینچنین محکم و ماندگار بر سیاست یک کشور کوبیده اند. اگر این مرد وقتی که بر سر قدرت بود وجدان به خرج می داد، و استعدادش را در حوزه های بزرگتر و مهمتری به کار می گرفت، به سادگی می توانست به یکی از عجایب عصر خود

۱– هارت، «تیمورتاش برکنار شد و سقوطش بس سهمگین بود،» گزارش شماره ۱۳۱۰ (۱/ع. خ. تیمورتاش/۸۹۱.۴۴)، مورخ ۲۹ دسامبر ۱۹۳۲.

تبدیل

شود و نامش را جاودان کند. من در مقام عضو ارشد هیأت دیپلماتیک [آمریکا] می توانم بگویم که شاید بهتر از همه همتایان دیگرم او را می شناسم. باید اعتراف کنم که سه سال پیش با پیشداوری های خاصی نزد او رفتم. ولی طولی نکشید که هر بار که با او گفتگو می کردم خودم را در حضور یک نابغه بزرگ می یافتم.

چنانکه

مستحضرید، پیش از آنکه به خارج از کشور بیایم به اقتضای حرفه ام با مردان به اصطلاح بزرگی حشر و نشر داشتم، و برای انجام وظیفه ام باید با آنها آشنا می شدم و مصاحبه می کردم. من در میان آنها شخصیت های بسیار متفاوتی دیدم. عده ای فقط اسماً بزرگ بودند، ولی برخی دیگر واقعاً شایستگی مقام والایی را که در زندگی فکری، اجتماعی و سیاسی جهان به دست آورده بودند، داشتند.

فقط یک نفر از میان هر صد نفری که بزرگ نامیده می شوند واقعاً می تواند در حد و اندازه های تیمورتاش باشد. در همان اولین برخوردمان تیمورتاش را شخصیتی اصیل و هوشیارترین انسانی یافتم که تا آن موقع به یاد داشتم. از میان آنهایی که قبلاً ملاقات کرده بودم، تنها شخصیتی که می توانست از لحاظ قوای ذهنی اصلاً با او قابل قیاس باشد، لئونارد وود بود.(۱) ژنرال وود می توانست جزییات عظیمی را به خاطرش بسپارد، و ماهها بعد که به آنها احتیاج پیدا می کرد، بدون اینکه دنبال پرونده بفرستد، همه آن جزییات را بخوبی به یاد می آورد. ولی نباید فراموش کرد که این ژنرال آمریکایی فقط در یک حوزه مشغول کار بود. اگر چه مسایلی که با آنها سر و کار داشت بسیار پرشمار بود، ماهیت آنها چندان تفاوتی با یکدیگر نداشت. ولی تیمورتاش مغز فعال و متفکر

۱- سرلشکر لئونارد وود؛ نظامی و استراتژیست برجسته آمریکایی؛ وی ارتش آمریکا را در نبرد با اسپانیا (۱۸۹۸) پیروز میدان کرد؛ و پس از آن نیز ارتش نوین آمریکا را پایه ریزی کرد. ژنرال وود در اواخر عمر فرماندار کل فیلیپین بود. (ویراستار).

بود. او می توانست رشته امور را از دست همه وزیران کابینه بگیرد و به ریزترین جزییات هر مسئله ای واقف باشد، گویی که خودش انحصاراً درگیر مسئله بوده است.

بعد از چند ملاقات اولی که با او داشتم شک کردم که مبادا هوش و ذکاوتش ریشه در جنون داشته باشد. قوای ذهنی اش از نظر من عادی نبود. نظرم را در نامه شخصیِ مورخ ۹ ژوئیه ۱۹۳۰ به آقای موری اطلاع دادم، زیرا استعدادهای این مرد به قدری خارق العاده بود که طبیعی به نظر نمی رسید. فرقی نمی کرد که مسئله به امور خارجه مربوط باشد، یا احداث خط آهن یا بزرگراه، یا پُست باشد یا تلگراف، آموزش باشد یا مالیه؛ او بلااستثناء می توانست خیلی بهتر و هوشمندانه تر از به اصطلاح وزیران ذیربط در مورد آنها صحبت کند. علاوه بر این، او فرمول هایی برای بازسازی اقتصاد کشور ارایه می داد؛ وارد معاهدات می شد؛ بر مسایل بغرنجی چون نحوه برخورد با عشایر نظارت داشت؛ و هر آنچه را وزیر جنگ درباره سازماندهی یک سیستم دفاع ملی نمی دانست به او متذکر می شد. معاهده تجاری با شوروی و قوانین انحصار تجارت شاهدی ماندگار بر همه فن حریف بودن اوست. در آخرین گفتگویی که با او داشتم فرصتی شد که به برخی حرف های نه چندان مهمی که بیش از دو سال پیش به او زده بودم اشاره کنم. او گفت که آن حرف ها یادش هست و با تکرار همان کلماتی که از دهانم بیرون آمده بود ادعایش را ثابت کرد. هر جا که هست، اگر چه از منصب و مقام معزول شده، چه در زندان باشد یا حبس خانگی، می توانم یک چیز را به جرأت بگویم: مردی قدرتمند، کم کم به محاق می رود.

یقین دارم که او مرد قدرتمندی است. در طول یک قرن اخیر، حربه اصلی دیپلماسی ما در شرق این بوده که برداشت بدی را که رفتار ناشیانه و غلط یک دولت ممکن است در اذهان جهانیان ایجاد کند،

به

تصویر بکشیم و آن دولت را از آن رفتار بر حذر داریم. ولی با گفتن این حرف به تیمورتاش که حرکت دولت ایران در یک مسیر خاص تأثیر بدی [بر اذهان جهانیان] دارد، فقط خود را مسخره کرده بودیم. اگر می خواستیم به سرعت به هدفی برسیم، مسلماً دیپلماسی فشار [چکش و سندان] راهی نبود که باید انتخاب می کردیم. او بلافاصله تلاش طرف مقابل را برای اعمال فشار متوجه می شد، و خیلی رُک و صریح از این کار ابراز انزجار می کرد. چنانکه وزارت [امور خارجه] مستحضر است گاه مجبور می شدم مراتب اعتراض شدیداللحن دولت را به عرض تیمورتاش برسانم. در اوایلِ کار در چنین مواقعی، تیمورتاش ناگهان حرفم را قطع می کرد به نحوی که غالباً موضوع صحبت از آنچه در نظر داشتم بقدری دور می افتاد که مسایل لوث می شد. نهایتاً این شیوه را پیش گرفتم که از او بخواهم ابتدا اجازه بدهد حرفم را تمام کنم و سپس نکات مورد نظرش را توضیح بدهد. این شیوه کارگر افتاد. اگر می خواست حرفم را قطع کند، مؤدبانه می پرسید، «می توانم این نکته را همین الآن پاسخ بدهم؟» در پایان یکی از همین گفتگوهایمان بود که احساس کردم توضیحاتم حوصله اش را سر برده است، و سعی کردم با گفتن یک لطیفه فضا را عوض کنم. او همیشه و در همه حال حاضر بود با یک خنده احساسات سبعانه را از خود دور کند. بدین طریق بود که هویت همان اندک کسانی را که تیمورتاش با آنها حشر و نشر داشت کشف کردم؛ با گفتن لطیفه ای که خنداندش.

در اولین ملاقاتم با غفاری، معاون وزارت خارجه، وی به من گفت که وزیر دربار پیشنهاد کرده که از من بخواهد لطیفه را برای او هم بگویم. به استثنای دوستی با غفاری، هیچ دوستیِ نزدیکی بین تیمورتاش و کس دیگری ندیدم. عبدالحسین خان دیبا، سرحسابدار دربار، اگر چه به سبب روابط کاری ظاهراً با او دوست بود، ولی فکر می کنم که رابطه آنها را با دوستی اشتباه گرفته بودند.

ص:۱۱۵

تیمورتاش اصلاً نمی توانست دوست دیبا باشد؛ زیرا ذهنیت دیبا فقط برای درک زمختی های زندگی ساخته شده بود. او به هیچوجه شوخ طبعی سرزنده تیمورتاش را ندارد و به همان اندازه شیطان دلگیر و کسالت آور است، بدون آنکه حیله گری او را داشته باشد. عبدالحسین خان دیبا برای تیمورتاش فقط یک پای پوکر بود که می توانست به او ببازد ولی مجبور به دادن پولی نباشد. البته وظیفه دیبا در دربار چیزی بیشتر از این بود. حقوق مقامات دربار نسبتاً ناچیز است، ولی با تلاش های دیبا و محمد میرزا خسروانی، دربار توانسته بود خرج خانه های ییلاقی زیبای شمیران، و خرید یک دو جین اتومبیل مجلل آمریکایی را در بیاورد، و تازه مقداری هم برای بازی های پوکر و باکارا در ایران، و زمستان گذشته در پاریس، کنار بگذارد.

شک ندارم که اکثر همتایان فعلی ام از عزل تیمورتاش خوشحال اند؛ و یقین دارم که همه همتایانی که پیش از من در اینجا خدمت کرده اند از انفصال او خرسند هستند. ولی من واقعاً چنین احساسی ندارم. ایران هنوز بخش لاینفکی از شرق است و امیدی به احیای صداقت سیاسی و فکری در این بخش از دنیا نیست. ایران، لااقل عجالتاً، تنها دولتمرد واقعی اش را از دست داده است. شکی نیست اگر جانشینی برایش اعلام شود مسلماً فردی ریاکار خواهد بود. تیمورتاش حداقل این حُسن را داشت که آدم باهوش و زیرکی بود. من شخصاً ترجیح می دهم با آدم ریاکار ولی باهوش طرف باشم تا یک آدم درستکار تنبل و کُند ذهن. مثلاً، من فروغی را دوست دارم. فروغی آدم درستکاری است، ولی تنبل است و تحرک کافی را برای انجام وعده هایی که با حسن نیت داده است، ندارد. ...(۱) در

ص:۱۱۶

۱- ظاهراً سایر دیپلمات های مقیم تهران نیز درباره فروغی و تیمورتاش همین طور فکر می کردند؛ هدایت در خاطرات خود می نویسد: «سالمان پتروسکی سفیر روس می گوید: تیمورتاش فعال و سیاسی است تا زن و ورق چه به روز او بیاورد؛ فروغی مرد نظر است و در عمل سست... سفیر آلمان بر آن است که فروغی دانشمند است و در عمل نرم... تیمورتاش مجلس آراست و حوزه گرم کن و در سیاست چاره جو.» هدایت، صص ۳۹۶ و ۳۹۷. (ویراستار)

میان

تمامی برخوردهایی که داشته ام، شخصیت تیمورتاش را از همه آدم هایی که تا بحال شناخته ام سرزنده تر و مسحور کننده تر یافته ام. او که یک عملگرای مادرزاد است، ملاحتی دارد که بیشتر در افسانه ها می توان یافت تا دنیای واقعی. در یکی از ضیافت های ناهار که بودیم، با اینکه تمام روز سخت در دفترش کار کرده و آخرین نفری بود که به ضیافت رسید، به محض اینکه وارد شد، روح تازه ای در مجلس دمید. وقتی می دیدید که او چگونه وارد تالار پذیرایی شد و با، شاید، ۳۰ تا ۵۰ نفر از میهمانان دیگر دست داد واقعاً لذت می بردید. این حُسن معاشرت اجتماعی واقعاً در جای خود نمایشی بود که ارزش دیدنش را داشت.

بر سر میز که آمد به کسالت آورترین شخصیت هایی که تا آن روز از بخت بدم دیده بودم، روح و نشاط بخشید. نمی دانم چرا و به چه دلیل دولت های خارجی برای پر کردن پُست هایشان در تهران از کسالت آورترین آدم هایی که به دستشان می رسد استفاده می کنند. آنها اینجا می آیند و می مانند ولی هیچوقت گفتگوهایشان از این موضوع که «تهران عجب جای مزخرفی است» فراتر نمی رود. البته این آدم ها هر جای دیگر دنیا هم که بروند زندگی برایشان ملال آور خواهد بود زیرا ملالت از خود آنها می بارد. البته، بعضی از آنها واقعاً استثنا هستند.

تیمورتاش وقتی شخصیت جذابش را بر سر میز بزرگی یا در تالاری به نمایش می گذاشت، همیشه این احساس را به حضار القاء می کرد که واقعاً خوشحال است، و معمولاً ـ هم همینطور بود. هیچوقت، بجز یکبار، کوچکترین نشانه ای از اینکه واقعاً آنقدر که به

نظر می رسد خوشحال نیست، از او ندیدم. یک شب بین همه مردان و زنانی که خاموش نشسته بودند ولوله ای انداخت. سپس رو به من کرد و از اینکه چند زبان بلد نیستم به من تبریک گفت، و افزود: «حتماً باید کمک بزرگی باشد.»

در

گفتگوهای رسمی مان ندرتاً، اگر نگویم هیچوقت، مسئله ناسیونالیسم را پیش می کشید. البته اگر هم پیش می کشید، خیلی مهم نبود زیرا می فهمیدم که راست نمی گوید. بله می دانستم که راست نمی گوید، زیرا بیشتر شخصیت های برجسته ای که مسئولیت های بزرگی در دولت های شرقی دارند در شعارهای ناسیونالیستی شان صادق نیستند. توسل به ناسیونالیسم یکی از همان شیوه های فریبکارانه ای است که با آن به توده های نادان مردم القاء می کنند که سران مملکت دارند غیرت مندانه و چهار چشمی، از منافعشان محافظت می کنند. یک سیاستمدار آمریکایی با همین هدف، با سوز و گداز از لزوم عدالت اجتماعی دم می زند. از وقتی به ایران آمده ام داستان های زیادی درباره عیاشی و فسق و فجور تیمورتاش شنیده ام، آنهم از آدم هایی که اصلاً نمی فهمند زندگی چیست. چندین بار شنیدم که تیمورتاش «یک عرق خور حسابی» است،(۱) ولی باید اعتراف کنم که هرگز چنین چیزی از او ندیدم. نوشیدنی مورد علاقه اش شامپاین است که در دوران پیامبر اسلام اصلاً چنین چیزی نبود.

ولی تا آنجایی که به فسق و فجور مربوط می شود، مگر چنین اصطلاحی در این گوشه دنیا اصلاً معنایی هم دارد؟ یادمان نرود که تیمورتاش یک مسلمان زاده بود. با وجود این، اگر از تعالیم اسلام

۱- مخبرالسلطنه هدایت پس از اشاره به هوش و پشتکار و نکته سنجی و چاره جویی تیمورتاش، می گوید: «... دچار بعضی عادات هم بود که گاه آن همه معلومات را در پرده می افکند، چه بحث بر کسی در حالی که ندادند چه می گوید و چه می کند... انما الخمر و المیسر رجس من عمل شیطان؛ وای به آنکه تریاک هم ضمیمه شود». هدایت، ۳۹۶ (ویراستار)

فقط یکی را هم به رسمیت می شناخت و به آن عمل می کرد همانا نکاح و متعه در حد وُسعش بود، البته با رعایت همه موازین اسلامی. در ارتباط با زن عقدی، شریعت اسلام برای مؤمنان سهمیه مقرر کرده است. پیامبر به هر مؤمن اجازه داده است که تا چهار زن عقدی داشته باشد. تیمورتاش فقط سه تایش را دارد، البته هنوز جوان است و سنش از پنجاه نگذشته است. اسلام به مؤمنان اجازه داده است که تا حد وسع زن صیغه ای داشته باشند. شک دارم که تیمورتاش این محدودیت را رعایت نکرده و بیش از وسعش زن صیغه ای گرفته باشد، هر چند می گویند که خیلی از آنها را زیر پر و بال خود دارد. با وجود این، واقعاً نمی دانم که برداستریت و دان(۱) درباره وُسع او چه خواهند گفت. البته می توانم همچنان به شرح زندگی و خصوصیات این عجیب ترین آدم ادامه بدهم، ولی گویا طبق مقررات باید گزارش هایم را کوتاه بنویسم، و اجازه ندارم درباره هیچ موضوعی کتاب بنویسم، هر قدر هم که رومانتیک باشد.(۲)

دستگیری و سرنوشت مشکوک تیمورتاش: «او هیچ بختی ندارد»

روز ۱۸ ژانویه ۱۹۳۳، یک روزنامه تهرانی خبر داد که تیمورتاش دستگیر شده و قرار است محاکمه شود. گزارش های هارت را در این باره در این فصل، و ما بقی را که به حرص و طمع و کسب مال رضا شاه مربوط می شود در فصل دیگر بررسی خواهیم کرد.

احتراماً به عرض می رساند که هم اینک در ایران هیچ مسئله ای مهمتر از سرنوشت عبدالحسین خان تیمورتاش، که خبر عزل ناگهانی اش از وزارت دربار را در گزارش شماره ۱۳۱۰ مورخ ۲۹ دسامبر ۱۹۳۲ به عرض رساندم، نیست. در حالی که روزنامه ها، که

۱- نام دو شرکت معتبر مالی در آمریکا.

۲- همان.

واضح

است با حکم دولت از پرداختن به اخبار سقوط تیمورتاش منع شده اند، خود را سرگرم دعوای امتیاز کمپانی نفت انگلیس و ایران کرده اند، عموم مردم ایران بیشتر می خواهند بدانند که بالاخره چه بر سر این دولتمرد معزول و خوشگذران و خارق العاده می آید. یک روزنامه تهرانی سه هفته پیش در ۱۸ ژانویه با اعلام این خبر که تیمورتاش تحت حبس خانگی قرار گرفته است اولین لقمه اشتها آور را در کاسه این مردم گرسنه خبر گذاشت. گزارش مزبور شایعاتی را که دهان به دهان می گشت، و دوستان وزیر دربار سابق آن را رواج می دادند، خنثی کرد. طبق این شایعات تعلیق او از وزارت، امری موقت و چیزی شبیه به مجازات تأدیبی بود که دادگاه نوجوانان برای آنها تعیین می کند. خبر حبس خانگی او بسیار مختصر بود و فقط در یک روزنامه انتشار یافت، که نشان می داد مطبوعات هنوز درباره حد و حدود پوشش خبری این رویداد خاص مردد هستند. در عین حال، هر وقت مردم دور هم جمع می شوند، می خواهد باشگاه باشد یا میهمانی یا بازار، حرف تیمورتاش نقل مجلس است.

تا امروز که روزنامه کورش [کوشش] خبری با عنوان «محاکمه تیمورتاش» منتشر کرد، هیچ خبر تازه ای به گوش مردم نرسیده بود. این روزنامه در خبر بسیار کوتاهی اطلاع داد: «طبق اطلاع واصله تیمورتاش بزودی برای محاکمه در دادگاه حضور خواهد یافت.» حتی یک اشاره کوچک هم به اتهامات این مرد که زمانی وزیر والامقام دربار شاهنشاهی بود نشده است. با وجود این، آنچه بیشتر از هر چیز دیگری از دهانها شنیده می شود این است که تیمورتاش قرار است به اتهام اختلاس در وجوه بانک ملی ایران محاکمه شود. اگرچه تا به امروز دهان روزنامه ها بسته بوده، احتمال دارد اخبار بیشتری از ماهیت واقعی مشکلات تیمورتاش در روزهای آتی فاش شود. دلیل این پیش بینی هم آن است که روزنامه های بریتانیایی ظاهراً کفایت و

سیاسی این وزیر معزول را مورد تمجید و تحسین قرار داده اند. امروز تعدادی از روزنامه های تهران با طعنه به این نگرش مطبوعات بریتانیا اشاره کرده اند. صفوی مدیر روزنامه کوشش نوشت: «ابراز همدردی و جانب داری تایمز و سایر روزنامه های لندن خوانندگان را دچار بدگمانی و تردید می کند. بوی بدی به مشام می رسد و شاید حقایقی در آینده فاش شود.» می توان انتظار داشت که توجه مطبوعات بریتانیا به تیمورتاش، شاه را بر آن دارد که همان چراغ سبزی را که در ارتباط با دعوای شرکت نفت انگلیس و ایران به مطبوعات داخلی داد، درباره این موضوع هم به آنها بدهد.

از تعداد نگهبانانی که بیرون خانه تیمورتاش گماشته اند، معلوم می شود که اتهاماتی که متوجه وزیر دربار سابق است چندان هم کوچک نیست. اطلاع یافته ام که همسر ارمنی، خدمتکار خانه، و دو فرزندش نیز اجازه دیدن او را ندارند، و حتی مادرش که پا به سن هشتاد سالگی گذاشته، و دختر محبوبش، مادام قراگزلو(۱)، که از لندن آمده است، هم از زمان گماشتن نگهبان ها اجازه دیدن او را نیافته اند. خارجی ها هنوز اتهامات احتمالی و چشم انداز مجازات او را چندان جدی نمی دانند، ولی چنانکه اطلاع یافته ام ایرانی ها همگی بر این عقیده اند که به احتمال قوی تیمورتاش هم به سرنوشت همان صدراعظم ها، وزیران و شاهزادگانی دچار خواهد شد که در روزگاران گذشته شاهان را به خشم آورده بودند. یک ایرانی بسیار باهوش که با محافل طبقه بالای جامعه، به خصوص آنهایی که در زندگی سیاسی کشور نقشی دارند، حشر و نشر دارد به من اطلاع داده است که از هر ده ایرانی نُه نفر مطمئن هستند که وزیر دربار سابق حتماً از میان برداشته خواهد شد. جالب اینجاست که همگی

۱- منظور ایراندخت تیمورتاش است که در آن زمان همسر محسن قراگزلو، پسر ناصرالملک، بود. محسن قراگزلو، پس از افول ستاره اقبال تیمورتاش، ایراندخت را طلاق داد.

عزل او را با انفصال دو سال پیش وزیر مالیه، شاهزاده فیروز، مقایسه می کننـد. فیروز هم بیش از حد قدرت یافته بود و بیش از حد مستقل بود، و باید شکسته می شد. فیروز هم ابتدا تحت حبس خانگی قرار گرفت، که همان موقع گزارشش را دادم. نحوه حبس خانگی او با آنچه امروز رایـج است چندان بی شباهت نبود. فیروز را نهایتاً محاکمه کردند، و به اتهام گرفتن مبلغ ناچیز ۵۰۰۰ تومان رشوه مجرم شـناختند و از آن موقع در عمارت فرمانیه در نزدیکی تهران در حبس به سـر می برد. در مورد حاضـر نیز باید انبوهی از شایعات را سـبک و سنگین کرد تا در میان آنها ذره ای حقیقت یافت. در میان شایعاتی که در چند روز اخیر دهان به دهان می چرخید داسـتان های زیر نیز یافت می شد: اول، اینکه این زندانی سرشـناس ناپدید شده است؛ دوم، اینکه او را به زنـدان قصـر قاجار برده انـد؛ سوم، اینکه چنـد روز پیش او را از زنـدان به نظمیه برده انـد؛ چهارم، قرار بود او را به زندان ببرنـد ولی به علت بیمـاری اش شـاه از این کـار خودداری کرد؛ پنجم، طبق گفته دو نفر از شوهر خواهرانش، مادرش پریشـب اجازه یافته او را در خانه اش ملاقات کند.

اگر

نظر من را بخواهیـد، فکر نمی کنم وزیر دربار سابق حتی کوچکترین بختی برای فرار از سـرنوشت شومی که در انتظار اوست، داشته باشد.(۱)

هارت در ادامه گزارشـش اعتراف می کند که همه به اصطلاح پیشرفت هایی که در دوران حکومت رضا شاه از آن سخن می رود، ظـاهری، و افسـانه ایسـت کـه بـه دسـت انگلیسـی هـای زیرک بـافته شـده اسـت. او همچنیـن نظرش را دربـاره سرنوشـت تیمورتاش ابراز می کند:

می توانم بگویم که دل [شاه] هرگز برای نجات تیمورتاش از

ص:۱۲۲

۱- هارت، «تیمورتاش قرار است محاکمه شود: نظراتی کاملاً محرمانه درباره اعلیحضـرت پهلوی،» گزارش شماره ۱۳۳۹ (فایل محرمانه ۴/ع. خ. تیمورتاش ۸۹۱.۴۴)، مورخ ۲۶ ژانویه ۱۹۳۳.

مجازات

ظالمانه و سبعانه ای که شاهان بر مقامات مغضوب روا می دارند به رحم نخواهد آمد. ...البته شکی نیست که [شاه] وزیر دربار معزول را کور نمی کند و یا تا گردن در آب آهک نمی اندازد تا زنده زنده بپوسد، چنانکه شاهان دیگر با وزرای مغضوبشان می کردند؛ زیرا در های ایران همچون گذشته بر روی جهان خارج بسته نیست. رضا شاه از خشم و غضب «الله» ترسی ندارد، ولی از قضاوت جهان متمدن می هراسد. بنابراین به کشتن مقامات مغضوب با شلیک گلوله، «مسمومیت اشتباهی»، و یا کشته شدن «در حین فرار» هم راضی است.

تجربه

رضا شاه در مقام ریاست کشور شاهنشاهی ایران مسلماً وسعت دید او را گسترش داده است، ولی هنوز بدگمانی های ذهنیت شرقی را از او نزدوده است. بدگمانی و تردید شاه برابر است با قرار گرفتن فرد در مظّان اتهام که نتیجه طبیعی آن محکومیت اوست.

یادمان

نرود که نادر شاه به خاطر مشکوک شدن به پسرش رضاقلی میرزا دستور داد چشمهایش را در بیاورند. بعدها از این کارش پشیمان شد، و برخی مورخان نوشته اند که دستور داد همه آنهایی را که شاهد کور کردن پسرش بودند به قتل برسانند، و بهانه اش هم این بود که چرا جان خود را برای جلوگیری از کور کردن شاهزاده که چشم و چراغ ایران بود، پیشکش نکردند. نقل کرده اند که شاهزاده رضاقلی میرزا، که در زمان خود جوانی به غایت روشنفکر بود، به پدرش گفت: «این چشم های من نیست که درمی آوری بلکه چشم های ایران است.»

همچنین چون فکر می کردند قائم مقام با کفایت ترین وزیر محمد شاه، بیش از حد قدرت یافته است، یعنی همان اتهامی که گمان می رود امروز به تیمورتاش می زنند، دستور قتل او را صادر کردند. شاهرگ امیرنظام [امیرکبیر] را هم که بدون شک از شریف ترین

طول تاریخ ایران است، فقط به این خاطر که ظاهراً در میان نظامیان محبوبیت زیادی داشت به دستور شاه در باغ شاهنشاهی فین کاشان بریدند. تعدیاتی را که در بالا برشمردم شاهانی مرتکب شدند که به مراتب از رضا شاه باهوش تر بودند؛ شاهانی تربیت یافته و حتی با فرهنگ بودند، که برخی از آنها به اروپا و هند هم سفر کرده بودند.

اگر اخباری که می رسد صحت داشته باشد، مقامات دولت دارند همه آنهایی را که گمان می رود به نحوی با تیمورتاش مرتبط هستند دستگیر می کنند. قبلاً خبر بازداشت بوشهری(۱)، وکیل مجلس، را دادم. طبق شایعات چند نفری هم در زندان های مختلف در حبس به سر می برند. اخبار ضد و نقیضی هم درباره محل نگهداری عبدالحسین دیبا، مدیرمالی دربار، که پیش از همه مغضوب شاه شده بود وجود دارد. او مدتی پس از عزلش در زندان دادسرا حبس بود؛ ولی طبق شایعاتی که هم اینک دهان به دهان می گردد او را به یکی

۱- جواد بوشهری معروف به امیر همایون، متولد ۱۲۷۲ش، فرزند حاج محمد معین التجار بوشهری. تحصیلات او در اروپا در رشته تجارت و اقتصاد بود. از جوانی به شغل خانوادگی خود که تجارت بود پرداخت و در ضمن در محافل سیاسی تهران نیز رفت و آمد می نمود. در کودتای ۱۲۹۹ در زمره رجالی بود که بازداشت شد و در مدت حکومت سیدضیاء در زندان بود. در دوره هفتم از تهران به وکالت مجلس انتخاب شد، ولی نتوانست در ادوار بعدی انتخاب شود. برای اولین بار در ۱۳۲۶ ش، در ترمیم چهارم کابینه قوام السلطنه به وزارت پست و تلگراف و تلفن معرفی شد. در کابینه عبدالحسین هژیر وزیر کشاورزی بود. در کابینه دکتر محمد مصدق به وزارت راه برگزیده شد و در همین سمت بود که مهمانداری لرد استوکس لرد اول خزانه داری و وزیر مشاور انگلیس که برای مذاکره به ایران آمده بود، به عهده او قرار گرفت. در ادوار مختلف مجلس سنا، سناتور انتخابی تهران بود و از سال تأسیس مجلس سنا تا هنگام مرگ این سمت را دارا بود. دو دوره نیز نایب رئیس مجلس سنا گردید. ریاست جشن های ۲۵۰۰ ساله هم با او بود. در اواخر عمر دستش تهی بود. بانک ملی برای وصول مطالباتش علیه او اجرائیه صادر کرد و قسمتی از املاک و اموال او را بابت اصل و بهره های دریافتی تصاحب نمود. وی در سال ۱۳۵۱ درگذشت. (شرح رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران، ج ۱، ص ۳۱۹ – ۳۱۸).

از

استان ها، احتمالاً ـ آذربایجان که اصالتاً اهل آنجاست، تبعید کرده اند. به گمان من طی دو هفته آینده تحولات جالبی رخ خواهد داد.(۱)

محاکمه و محکومیت تیمورتاش

هارت فاش می سازد که ولیعهد محمدرضا پهلوی نیز از جمله کسانی بود که شفاعت وزیر دربار معزول را نزد شاه کرد. او با ارسال تلگرامی از سوییس به پدرش شفاعت تیمورتاش را کرده بود. پسر تیمورتاش همکلاس محمدرضا بود. هارت همچنین می گوید که علی اکبر داور، وزیر عدلیه، که در آن زمان در اروپا به سر می برد، به دیدن ولیعهد رفته بود و می گویند که ولیعهد تلگرام مزبور را به اصرار او فرستاد. البته این تلگرام تأثیری بر تصمیم رضا شاه نداشت. اتهام تیمورتاش رشوه خواری و اختلاس از وجوه دولتی بود. هارت می گوید که تیمورتاش را هفته پیش از محاکمه به زندان نظمیه انتقال داده بودند. هارت قبل از این خاطرنشان کرده بود که همه اموال و دارایی های تیمورتاش ضبط، خدمتکاران و آشپزش دستگیر، و همسرش تاتیانا چندین نوبت توسط پلیس مورد بازجویی های وحشتناک قرار گرفته بود. تیمورتاش در زندان دچار مرض قلبی شده و به بهداری زندان انتقال یافته بود. هارت درباره اتهامات تیمورتاش می نویسد:

اخبار

منتشره نشان می دهد که اتهامات او اختلاس در وجوه بانک ملی، به ویژه در ارتباط با معاملات ارزی است. جرم ادعایی او هم از امور رایج در ایران است، یعنی گرفتن غیرقانونی پول از دیگران. البته بدون شک این اتهام پوششی است برای اتهام جدی تر توطئه برای سرنگونی رژیم شاهنشاهی.

اطلاع یافته ام که مدعی العموم پیش از صدور حکم انتقال وزیر

۱- شرح رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران، ج ۱، ص ۳۱۹ – ۳۱۸.

سابق به زنـدان دو سه روزی را به بازجویی از او گذرانـده بود. یکی از مقامات مسئولی که نمی توانم نامش را ببرم گفت که وزیر معزول در جلسات بازجویی اش اصلاً قدرت و صلابت گذشته اش را از دست نداده بود. وقتی از او پرسیده بودند که آیا صحت دارد که پـول دزدیـده است، پاسخش این بـود که: «البته که من پـول دزدیـده ام، ولی سردسته دزدهـا یـک نفر دیگر است.(۱)» می گوینـد به خاطر همین حاضـر جوابی اش بود که او را به زنـدان انداختند. همچنین می گویند که قبلاً به یکی از دوستان معتمـدش گفته بود که خلافکـاری هـایش را فقـط محض خودش انجـام نـداده است و افزوده بود که محاکمه او کار خطرنـاکی است، «زیرا ممکن است دهـانش را بـاز کنـد.» همین دوست معتمـد، به حکم ایرانی بـودنش مثـل همه ایرانی هـای دیگری که حاضـرند از یک کشتی در حال غرق قطع امیـد کنند، ماجرا را برای شاه تعریف کرده بود، که نتیجه دلخراشش را دیـدیم. از آن موقع تـا بحـال نه فقـط تیمورتـاش را حبس، که اموال و دارایی های خصوصـی اش را نیز برای پرداخت دیون و تسویه اختلاس های هنگفت ادعایی توقیف کرده اند.(۲)

بنـا به گزارش روزنـامه هـا، «مقام برجسته سابق به کلاهبرداری، اختلاس و ارتشاء متهم شـده است. ادعا می شود که پای مبلغ ۱۸۰۰ پونـد انگلیس و ۱۰۰ هزار تومـان (برابر بـا ۳۵ هزار دلاـر بـه نرخ برابری آن روز) پـول در میـان است.» هـارت همچنین گزارش می دهـد که «در همین حال، خانواده تیمورتاش عملاً به دریوزگی افتاده است، و این مسئله که مادام تیمورتاش بیشترِ لبـاس هـای فاخرش را، اگر نگوییم همه آنها را، از جمله لباس های شب و میهمانی را که از پاریس خریـده بودنـد در یکی از فروشگاههای

۱- این موضوع صحت ندارد؛ و احتمالاً گزارشگر تحت تأثیر شایعات افواهی که در این گونه مواقع، شایع می شود قرار داشته است. تیمورتاش، برخلاف نصرت الدوله، در بازجویی ها و نیز در دادگاه به شدت از خود ضعف نشان داد.

۲- هارت، گزارش شماره ۱۳۶۶ (۶/ع. خ. تیمورتاش ۸۹۱.۴۴)، مورخ ۲۴ فوریه ۱۹۳۳.

معروف تهران به فروش گذاشته است، شاهدی بر این مدعاست.»(۱)

در این موقع انگلیسی ها علناً ضد تیمورتاش شده بودند. در ابتدا روزنامه های انگلیسی، «هوش و دولتمردی» او را تحسین می کردند. طبق گزارش هارت این تمجید و تحسین ها رضاشاه را بیشتر غضبناک می ساخت. ولی به نظر می رسد که انگلیسی ها ناگهان ساز دیگری سر دادند و شروع به ابراز نگرانی درباره مسئله جانشینی در ایران کردند. همه این اوضاع و احوال انسان را به شک می اندازد که شاید انگلیسی ها در سقوط تیمورتاش دست داشته اند، و شاید همان هایی بوده اند که به رضا شاه خبر می رساندند. در یکی از مقالات روزنامه تایمز، ظاهراً خبرنگار سابق این روزنامه در ایران می نویسد: «احتمالاً دوره نیابت سلطنت ذهن [شاه] را به خود مشغول کرده است. اگر نیابت سلطنت به دست مردی جوان، جاه طلب، و بی وجدان بیفتد، پسر ۱۳ ساله او چه بختی برای شاه شدن خواهد داشت؟»(۲)

محاکمه تیمورتاش روز ۱۷ مارس ۱۹۳۳ در یکی از محاکم عالی دولت شروع شد. ظرف فقط چند ساعت، اتهامات تیمورتاش اثبات؛ و او مجرم شناخته شد و به پنج سال حبس انفرادی محکوم گردید. در ماه ژوئن یک بار دیگر به اتهام ارتشاء محاکمه و مجرم شناخته شد و پنج سال دیگر به حکم حبسش اضافه کردند. تقاضایش از شاه و دیوان عالی کشور برای تخفیف مجازات رد شد. هارت همچنین گزارش می دهد که تیمورتاش را تحت الحفظ و با پای پیاده، همانند جنایتکاران عادی از خیابان های تهران گذراندند و از زندان به دادگاه بردند.

افزایش شدت سرکوب ها

همزمان با دریافت گزارش های هارت از تهران، والاس اس. موری،

ص:۱۲۷

۱- هارت، گزارش شماره ۱۳۸۰ (۷/ع. خ. تیمورتاش ۸۹۱.۴۴)، مورخ ۱۱ مارس ۱۹۳۳.

۲- هارت، گزارش شماره ۱۳۸۰ (۷/ع. خ. تیمورتاش ۸۹۱.۴۴)، مورخ ۱۱ مارس ۱۹۳۳.

کاردار سابق آمریکا در تهران (۱۹۲۴–۱۹۲۵) که حالا ـ ریاست بخش امور خاور نزدیک وزارت امور خارجه آمریکا را بر عهده داشت، به ارزیابی وضعیت سیاسی در ایران پرداخت. موری که از ۱۹۲۲ تا ۱۹۲۵ در ایران خدمت کرده بود، هیچ توهمی نسبت به رضاخان نداشت:

از

لحاظ سیاسی ایران یک سلطنت مشروطه است که البته بیشتر به یک نظام کاملاً دیکتاتوری می ماند. رضا پهلوی، بنیانگذار سلسله حاکم، هفت سال گذشته را بر کشور حکم رانده، و در طول این مدت یک دولت متمرکز قدرتمند، تحت کنترل خود و حمایت های ارتش ایجاد کرده است. نخست وزیر کشور [هدایت] یک مقام تشریفاتی بیش نیست؛ و وزرای کابینه اش فرقی با کارمندان یک دبیرخانه ندارند، و مجلس هم بیشتر به نهادی بله قربان گو می ماند تا مجلس. انتخابات مجلس از کاخ شاهنشاهی کنترل می شود و وکلای مجلس هم بنا به آنچه دربار به آنها دیکته می کند رأی می دهند. تا همین چند وقت پیش، صحنه سیاست ایران جولانگاه شخصیتی به همان بزرگی شاه بود؛ یعنی حضرت اشرف تیمورتاش، وزیر دربار، مشاور اصلی شاه و مجری اراده ملوکانه. او که فردی زیرک، هوشمند و بی پروا بود، چنان قدرتی یافته بود که به عزلش منجر شد؛ و هم اینک شاه به تنهایی ریاست همه جلسات هیأت دولت را بر عهده دارد و درباره همه مسایل به تنهایی تصمیم می گیرد. شاه برخلاف مشاور دست راستش [تیمورتاش]، فردی تربیت نیافته، تندخو، و بی رحم است که هیچ وسعت دید یا اطلاعی از جهان ندارد.(۱)

کمی پیش از فوت تیمورتاش، رضاخان کتک وحشیانه ای در زندان به او زد. وقتی هارت مشغول نوشتن گزارش زیر بود، و در آن مرگ قریب الوقوع تیمورتاش را پیش بینی می کرد، این محبوس تیره بخت مرده

ص:۱۲۸

۱– موری، یادداشت شماره (۸۹۱.۰۰/۱۸۲۱)، مورخ ۱۸ مارس ۱۹۳۳.

و یا در حال احتضار بود:

ماجرای

افتادن تیمورتاش به کنج سلولی تنگ و تاریک را از دو منبع ایرانی شنیده ام؛ که به گمانم منابع موثقی هستند. ماجرایی که این دو تعریف کرده اند کاملاً ـ با یکدیگر همخوانی دارد؛ از این قرار که چند هفته پیش وقتی شاه با اتومبیل خود از جاده شمیران عبور می کرد، دو نفر را می بیند که مجمعه بر سر به طرف زندان قصر قاجار روانه هستند. گویا در مجمعه ها ظروف غذا گذاشته بودند. شاه اتومبیل سلطنتی را متوقف می کند و از آن دو نفر می پرسد که کجا می روند و غذاها را برای چه کسی می برند. آنها هم می گویند که دستور دارند غذاها را برای تیمورتاش ببرند. شاه به حالت غیظ مجمعه ها را از سر آن دو نفر می اندازد و به زندان و مستقیماً به سلول تیمورتاش می رود و به او می گوید که آیا خیال کرده آنقدر با زندانی های دیگر فرق می کند که می تواند از امتیازات ویژه ای نظیر غذای بیرون و اثاثیه ای که خلاف مقررات است برخوردار باشد. می گویند بعد از آن به جان تیمورتاش می افتد و آنقدر او را کتک می زند که، به قول یکی از منابع خبری من، این زندانی برجسته بیهوش بر کف سیمانی سلولش می افتد.

همانجا

شاه دستور می دهد که تختخواب مخصوص، فرش و همه اثاثیه منقول سلول، و همچنین همه کتاب ها و کاغذها و لوازم خواندن و نوشتن و یا هر چیز دیگری را که می توانست تیمورتاش را سرگرم کند از سلول بیرون ببرند؛ و اینکه با وزیر دربار سابق همان رفتاری را داشته باشند که با پست ترین جنایتکاران زندان قصر قاجار دارند.(۱)

مثل همیشه طولی نکشید که خبر خشونت شاه به گوش ایرانی ها

ص:۱۲۹

۱- روزی شاه به حبس می روند، مختصر وسایل آسایش و نظافت که برای او مهیا بود امر می کنند بیرون بریزند. (هدایت، ۳۹۷). (ویراستار)

رسید؛

هر چند ظاهراً خارجی های مقیم تهران از جزییات ماجرا خبردار نشده اند. البته ایرانی ها هیچ شکی در صحت این ماجرا ندارند، احتمالاً- به این دلیل که یکی از زندانبان ها آن را برای شان تأیید کرده است. این خبر ترس زیادی به جان دوستان زندانی انداخته، و بین مردم شایع شده است که بعید نیست همین چند روز آینده اعلام شود مردی که روزی وزاری هیأت دولت را سر انگشت خود می چرخاند ناگهان بر اثر سکته مغزی یا بیماری قلبی درگذشته است.

با

وجود این، آنهایی که چنین چیزی را محتمل می دانند منظورشان این نیست که زندانی واقعاً به چنین مرضی خواهد مرد. بلکه منظورشان این است که دولت راهی برای خلاص شدن از دست وزیر دربار سابق پیدا می کند، و البته اجازه کالبد شکافی هم برای یافتن علت اصلی مرگ به هیچ کس نمی دهد.

با

بلایی که اخیراً بر سر صولت الدوله، رئیس ایل قشقایی، آمده حق هم دارند که وحشت کرده باشند. می گویند چند هفته پیش جسد او را در سردخانه دیده اند، ولی هنوز مرگش اعلام نشده است. حتی بعضی ها می ترسند که تیمورتاش مرده باشد ولی خبر مرگ او را اعلام نکرده باشند. این ترس یا ظن، و یا هر کدامشان را که بشود برای توصیف این احساس به کار برد، آنقدر قوی است که شایعه مرگ تیمورتاش همه تهران را پر کرده است.

البته

اینجا هیچ کس باور نمی کند که صولت الدوله به مرگ طبیعی مرده باشد، و با توجه به بلایی که سر آن بیچاره آمد به تیمورتاش حق می دهند که اصرار داشته باشد که حتی الامکان غذای بیرون زندان را برایش ببرند.(۱)

۱- هارت، گزارش شماره ۱۵۴۲ (۱۱/ع. خ. تیمورتاش ۸۹۱.۴۴)، مورخ ۱۳اکتبر ۱۹۳۳.

پیش بینی هــارت در گزارش ۱۳اکتبرش درست از آب درآمد. هـارت روز شــشم اکتبر تلگرام زیر را ارسـال کرد: «جسـد تیمورتـاش از زنـدان منتقل، و دیروز به خاک سپرده شـد. احتمالاً روز ۳ یا ۴ اکتبر فوت کرده باشـد ولی مرگ او و تـا امروز به طور رسمی و یا در مطبوعات اعلام نشده است.»(۱) هارت فردای همان روز گزارش زیر را ارسال کرد:

روند

رویدادها هم اینک بنده را ناگزیر ساخته است که گزارش پیشگویانه شـماره ۱۵۴۲ مورخ ۱۳اکتبر ۱۹۳۳ خود را با خبر مرگ عبدالحسـین خان تیمورتاش در زندان در فردای روز گزارش، یعنی ۱۴اکتبر تکمیل کنم. او به دسـتور شاه در ۲۲ دسامبر ۱۹۳۲ دستگیر شده و به زندان افتاده بود. هیچکس تاریخ دقیق مرگ تیمورتاش را نمی داند.(۲) برخی معتقدند که او روز سوم اکتبر مرده و برخی دیگر می گوینـد که روز بعـد جـان سپرده است. خبر مرگ تیمورتاش ابتـدا در ۱۵اکتبر در تهران شایع شـد، ولی این خبر نه از طرف مقامات رسـمی زنـدان و یا مقامات دولت، که از سوی خدمتکارانش اعلام شده بود. جسد او را روز پنجم اکتبر در شاه عبدالعظیم به خاک سپردند و زن اول و دومش هم برایش عزاداری کردند.

دو روز از خاکسپاری تیمورتـاش می گـذرد، ولی هنوز دولت خبر مرگ او را اعلام نکرده و معلوم است که روزنامه ها نیز از اعلام این خبر منع شده اند. مردم تهران آشکارا انتظار این خبر را داشتند و به همین خاطر چندان شوکه نشده اند؛ زیرا از مدتها قبل در مکالمات خصوصی شایع بود که نمی گذارند تیمورتاش پایش را زنده از زندان بیرون بگذارد.

۱- هارت، تلگرام شماره (۱۲/ع. خ. تیمورتاش ۸۹۱.۴۴)، مورخ ۱۶اکتبر ۱۹۳۳.

۲- آفتاب عمر او [تیمورتاش] به هر وسـیله روز ۹ مهر ۱۳۱۲ خاموش. کسان او را خبر کردند. جنازه را بدون هر تشـریفاتی به امامزاده عبدالله برده به خاک سپردند. هدایت، ۳۹۷. (ویراستار)

شایع

کرده انـد که مرگ او بر اثر حمله قلبی بـوده، که البته تـا به حـال همه مرگ هـا همینطور بوده است. شـک دارم که هیـچ فرد تهرانی، یا مسلماً فرد خارجی مقیم تهران، باور نداشته باشد که قتل پنهانی دیگری نظیر آنچه قرن ها در تاریخ شاهان ایران رخ داده، اتفاق افتاده است. البته همه قبول دارنـد که تیمورتاش بر اثر ایسـتادگی قلب مرده، ولی اگر اجازه بدهنـد تحقیقی در این باره صورت بگیرد شـکی نـدارم که همگان به دنبال علت حمله قلبی خواهنـد گشت. یکی از خـدمتکاران به هنگام اعلام خبر مرگ تیمورتاش گفته بود که اربابش «از خوردن یک حب سفید مرده است.»

اگر

وزیر معزول به همان ترتیبی که مردم تهران گمان می کنند به قتل رسـیده باشد، مقدمات کار از چند هفته پیش چیده شده بود که شاه دسـتور منع ملاقات پزشک خصوصـی تیمورتاش را با او در زندان صادر کرد. هر گونه خدمات پزشـکی باید از طریق پزشـک زنـدان که منصوب سیاسـی رئیس نظمیه است صورت می گرفت. این دسـتور را رضـا شـاه بعـد از آن صـادر کرد که کتک مفصلی در زندان قصر به تیمورتاش زد، که گزارشش را به شماره ۱۵۴۲ برایتان ارسال کردم.

خبر بهت آور مرگ تیمورتاش دوباره به حـدس و گمان هایی که درباره سـقوط او شایع بود دامن زده است. تقریباً همگان بر این باورنـد که بخشـی از دلایل اقـدام بی رحمانه شاه علیه وزیر دربار بی نظیر و متنفذش هراس از قدرت و نفوذ رو به رشد او بوده است. ولی بعضـی ها هم معتقدنـد که فقط این نیست. برخی از ایرانی های مطلع می گوینـد که شاه از اسـتقبال گرمی که در مسـکو از تیمورتـاش شـده بود بسـیار ناراحت بود. تیمورتاش به هنگام بازگشت از سـفری که در اوایل سال ۱۹۳۲ به اروپا داشت، دیداری هم از مسـکو انجام داد، و در پاسخ به اسـتقبال گرم و مودت آمیز مقامات عالی شوروی سـخنان غرائی درباره لزوم همکاری نزدیک بین شوروی و ایران

ص:۱۳۲

ایراد

کرد.(۱) در حین ایراد این سخنان از لیتوینُف، کمیسر امور خارجی شوروی، هم دعوت کرده بود که در مقام میهمان شاه به تهران بیاید. البته لیتوینف هرگز به تهران نیامد؛ ولی در روز مرگ تیمورتاش، معاون کمیسر امور خارجی شوروی، کاراخان، در حال آماده کردن فهرست بلند و بالایی از شخصیت های برجسته برای دعوت به مراسم رسمی و ضیافت های شام در تهران بود. کاراخان را دوست صمیمی تیمورتاش می دانستند که رابط اصلی او با دولت مسکو بود. با همین کاراخان بود که تیمورتاش مذاکرات تکمیلی معاهده تجاری ایران و شوروی را انجام داد. ...حتی می گویند که دیدار کاراخان از زندان قصر قاجار در آخرین روز مأموریتش در اینجا فقط برای آن بود که مراتب دوستی خود را به رفیق قدیمی اش نشان بدهد، رفیقی که روزی وزیر دربار شاهنشاهی بود و حالا در سلول تنگ و تاریکی در باستیل ایران گرفتار شده بود.(۲) ...

البته

او دشمنانی هم داشت که از قضا بسیار سفت و سخت بودند. شک دارم کسی در ایران پیدا شود که کمترین آشنایی ای با رفتار و کمالات تیمورتاش داشته باشد و انکار کند که او واقعاً در مقام خردمندترین شخصیتی که در طول دو قرن گذشته در ایران ظهور کرده است جایی در تاریخ این کشور دارد. صرف نظر از خباثت هایی که [تیمورتاش] با استخوان هایش به گور برد، به اعتقاد من وقتی خاطره این مستبد، یعنی رضا شاه، در ذهن مردم کمرنگ شود، مردم تیمورتاش را تقدیس خواهند کرد.(۳)

ص:۱۳۳

۱- در این اثنا کاراخان به تهران آمد. تسویه بعضی امور معوقه بهانه بود و توسط از تیمورتاش نشانه؛ مزید بر سوءظن شد. هدایت، ۳۹۵ و ۳۹۶. (ویراستار)

۲- آفتاب عمر او [تیمورتاش] به هر وسیله روز ۹ مهر ۱۳۱۲ خاموش. کسان او را خبر کردند. جنازه را بدون هر تشریفاتی به امامزاده عبدالله برده به خاک سپردند. هدایت، ۳۹۷. (ویراستار)

۳- هارت، گزارش شماره ۱۵۵۰ (۱۲/ع. خ. تیمورتاش ۸۹۱.۴۴)، مورخ ۱۷اکتبر ۱۹۳۳.

نهایتاً فـاش شـد که کاراخان قصـد داشـته در زنـدان به دیـدن تیمورتاش برود، که شایـد همین امر مرگ تیمورتاش را به جلو انـداخته باشد. ویلیام اچ. هورنی بروک، جانشـین هارت در مقام وزیر مختار آمریکا در تهران، مرگ تیمورتاش در زندان را با مرگ سردار اسعد بختیاری، که می گویند علما قصد شفاعتش را نزد شاه داشتند، مقایسه کرده است:

شکی

نیست که شـباهت هـایی بین جزییـات آنچه بر سـر تیمورتـاش آمـد و واقعه ای که الاـن رخ داده است، وجود دارد. اسـتحضار داریـد که در آن مـاجرا، به هنگـام دیـدار معـاون کمیسـر امور خـارجی اتحاد جماهیر شوروی، کاراخان، از تهران بود که کار تیمورتاش را یکسـره کردنـد، و همان موقع هم می گفتند که تیمورتاش را از ترس اینکه مبادا کاراخان بخواهد وساطت کند و یا رفیق شفیقش را ببیند و اطلاعات محرمانه ای از او کسب کند که برای دولت ایران خجالت آور باشد، به قتل رسانده اند.(۱)

جوخه مسموم سازی پهلوی

هارت اعلام رسمی مرگ تیمورتاش را اینگونه شرح می دهد:

احتراماً به عرض می رسانـد که پس از منع انتشار خبر مرگ عبدالحسـین خان تیمورتاش در زنـدان به مـدت سه روز، روزنامه تهرانی اطلاعات در بعـد از ظهر هفتم اکتبر این خبر کوتاه را منتشـر ساخت: «تیمورتاش که در زندان قصـر قاجار حبس بود دو شب پیش بر اثر آنژین صـدری و بیمـاری قلـبی که به آن مبتلاـ بـود و پزشـکان پیش بینی می کردنـد که ممکن است منجر به سکته مغزی شود، در گـذشت.» روزنامه شـفق سـرخ نیز در روز هشـتم اکتبر گزارش داد که تیمورتاش روز چهارشـنبه، چهارم اکتبر، درگذشت و افزود «جسدش پس از معاینه توسط پزشکی قانونی [وزارت عدلیه]

ص:۱۳۴

۱- هورنی بروک، گزارش شماره ۲۹ (۱۵۹۲/۸۹۱.۰۰)، مورخ ۱۴ آوریل ۱۹۳۴.

در

امامزاده عبدالله به خاک سپرده شد.» تاریخ فوت او ظاهراً چهارم اکتبر بوده است، یعنی یک روز پس از آنکه من با تأسف گزارش پیشگویانه شماره ۱۵۴۲ خود را نوشتم، و مطالب آن گزارش به نحوی است که گویی جوخه مسموم سازی شاه قبلاً ماجرا را به من اطلاع داده بود.

بدرفتاری

سلطنت با این زندانی سرشناس حتی تا لب گور هم ادامه داشت. جسد او را همچون جنایتکاران معمولی به همراه چهار آژان از قماش آنهایی که ماهی ۱۴ تومان حقوق می گیرند به آرامگاه ابدی اش روانه کردند، و حتی اجازه ندادند کلمه ای در ارتباط با زندگی و خدمات ارزنده این مرد ذکر شود. صحنه ای که دختر بزرگش ایران خانم که تحصیل کرده مدرسه آمریکایی است در گورستان ایجاد کرد به قدری دلخراش بود که یارای توصیف آن را ندارم.

یکی از خصوصیات عجیب این واقعه اسفناک آن بود که تا چند روز مردم از اقشار مختلف جامعه به خانه تیمورتاش، که زن اول و ایرانی اش آنجا ساکن است، می آمدند تا به خانواده اش تسلیت بگویند. چند روز اتومبیل ها و کالسکه ها از اوایل صبح جلوی دَرِ خانه تیمورتاش جمع می شدند و در پایان روز خیابان از ازدحام آنها بسته می شد.

یک زن آمریکایی که فارسی را خیلی خوب صحبت می کند و با زنان ایرانی زیادی حشر و نشر دارد به من گفته است که زنان ایرانی که در غیبت و شایعه سازی دست همه را از پشت بسته اند آشکارا از مسموم شدن تیمورتاش سخن می گویند. یک ایرانی به من گفته است که هیچیک از رعایای رضا شاه در تهران یا شهرهای دیگر ایران نیست که مرگ ناگهانی و اسف بار تیمورتاش را نتیجه جنایتی نداند که تحت اوامر صادره از کاخ شاه صورت گرفته است.

ص:۱۳۵

چنانکه

در گزارش شماره ۱۵۵۰ ابراز کردم، معتقدم که نام تیمورتاش در طول اعصار زنده خواهد ماند و علت مرگ او در کتاب های تاریخی که آیندگان درباره ایران خواهند نوشت، به دقت و درستی ثبت خواهد شد؛ همانطور که امروز در تاریخ می خوانیم که شاهرگ آن مرد بزرگ، امیرکبیر صدر اعظم، را به دستور ناصر الدین شاه در باغ شاه در فین، نزدیک کاشان بریدند.

اگر چه شاهان ایرانی از همان ابتدای شکل گرفتن سلسله های شاهنشاهی در ایران در کار هلاک جان و نابودی جسم انسان ها استاد بوده اند، ولی حتی رضا شاه سرسخت نیز تا بحال نتوانسته روح انسان ها را نابود کند. شنیده ام که بسیاری از دشمنان تیمورتاش چنان اعتقاد راسخی به قدرت فوق بشری این مرد که روزی بر همه ایران سایه انداخته بود، داشتند که سخت حساب کارشان را می کردند. حتی پس از دستگیری اش نیز حرفی نزدند که به گوش این زندانی سرشناس برسد؛ زیرا نمی توانستند خود را قانع کنند که نبوغ بی نظیر او بالاخره راهی برای بیرون آمدن از حبس پیدا نکند و او را به فعالیت های رسمی اش بازنگرداند و نفوذ سابقش را تضمین نکند. شاید هم هنوز عده ای باشند که نمی خواهند باور کنند که واقعاً این [جسد] تیمورتاش بوده که پنهانی داخل قبر گذاشته اند، و به همین دلیل اصلاً باورشان نمی شود که این جادوگر ایرانی عصر روزی به شیوه اسرارآمیز خودش از قبر بیرون نیاید.

و چنین آدم های محتاطی بدون شک هر وقت که راهشان به قبرستان قدیمی مسلمان ها در شاه عبدالعظیم بیفتد، چه شب باشد و چه روز، با خودشان سوت می زنند [که زهره شان نترکد.](۱)

ص:۱۳۶

۱- هارت، گزارش شماره ۱۵۵۳ (۱۲/ع. خ. تیمورتاش ۸۹۱.۴۴) مورخ ۱۲ اکتبر ۱۹۳۳.

صولت الدوله قشقائی، سردار عشایر

وقتی که بالاخره تاریخ مفصل مقاومت شجاعانه عشایر جنوب در مقابل تجاوز انگلیسی ها به جنوب ایران نوشته شود، بدون شک از میرزا اسماعیل خان قشقائی، معروف به صولت الدوله، به نیکی یاد خواهد شد. هارت در گزارش مورخ ۱۳اکتبر ۱۹۳۳ خود (که در بالا آمد) به او اشاره می کند، ولی پیش از این گزارش، و پس از سفر به شیراز، هم از دستگیری صولت الدوله خبر داده بود: «چند هفته پیش در شیراز شنیدم که صولت الدوله، رئیس ایل قشقائی، نه به این خاطر که شواهدی [علیه او] دالّ بر توطئه بر ضد دولت به دست آورده اند دستگیر و در تهران به زندان افتاده است، بلکه به باور قاطع دستور دستگیری او را داده اند تا شاه آزادانه همه ملک و املاکش را که از سرسبزترین مناطق باقیمانده در جنوب ایران است ببلعد.»(۱) هارت اطلاعات بیشتری در ارتباط با دستگیری و مصادره اموال صولت الدوله و قوام الملک شیرازی در گزارش مارس ۱۹۳۳ ارایه می دهد.(۲)

در ۲۰ اکتبر ۱۹۳۲، مجلس قانون زیر را تصویب کرد: «مقدمه: گاه مقتضیات کشور مستلزم تبادل منافع آب و ملک برخی اشخاص، از جمله سران عشایر و سایرین، با قطعه زمین های خالصه دولتی است. تصویب شد: به مدت دو سال از تاریخ تصویب این قانون دولت مختار است هر گاه مقتضیات سیاسی کشور مستلزم انتقال املاک برخی اشخاص از یک منطقه به منطقه دیگری باشد زمین هایی را که جزو اراضی دولتی است به این اشخاص منتقل کند.»(۳)

این اقدام با دو هدف صورت گرفت. اول اینکه رضا شاه را قادر ساخت تا اراضی مواتی را که به دولت تعلق داشت با اراضی کشاورزی ارزشمندی که جزو املاک خصوصی بود «مبادله» کند، و سپس آنها را از

۱- هارت، گزارش شماره ۱۳۳۹ (۴/ع. خ. تیمورتاش ۸۹۱.۴۴)، مورخ ۲۶ ژانویه ۱۹۳۳.

۲- هارت، گزارش شماره ۱۳۹۳ (۱۵۶۲/۸۹۱.۰۰)، ۲۵ مارس ۱۹۳۳.

۳- هارت، گزارش شماره ۱۳۹۳ (۱۵۶۲/۸۹۱.۰۰)، ۲۵ مارس ۱۹۳۳.

دولت «بخرد». دومین هدف آن نیز محروم ساختن سران عشایر از مال و اموال و دارایی شان بود. این قانون پس از اجرای یک طرح آزمایشی در فارس، به تصویب رسید. هارت در هفتم ژوئن ۱۹۳۲ گزارش داد که مجلس «لایحه ای برای مصادره اموال یکی از بزرگترین ملّاکان باقیمانده فئودال نواحی شیراز، یعنی قوام الملک، رئیس موروثی ایل عرب خمسه، به تصویب رسانده است.» هارت بخشی از لایحه مزبور را نیز در گزارش خود ذکر کرده بود: «وزارت مالیه مجاز است که به موجب سند رسمی تمامی منافع آب و ملک میرزا ابراهیم قوام واقع در استان فارس را در مقابل اراضی خالصه دولتی، شامل زمین، حق آب، قنات و غیره در اشرف، سمنان، دامغان، نیشابور، کاشان و تورقوزآباد بر اساس برابری عواید مبادله کند.»(۱)

هارت گزارش می دهد که پس از مبادله (بخوانید مصادره) زمین های قوام با اراضی دور افتاده خراسان و دامغان که قوام هیچگونه نفوذ سیاسی در آنجا نداشت، «مبارزه جدی با نفوذ دومین ایل بزرگ فئودال شیراز، یعنی ایل قشقائی، که صولت الدوله رییس و نماینده آن در مجلس بود شروع شد.» او همچنین روند مقابله با رؤسای تیره بخت ایل بختیاری را توصیف می کند.

به پیشنهاد وزیر داخله، مجلس در ۳۰ اوت ۱۹۳۲ به سلب مصونیت پارلمانی «اسماعیل خان قشقائی (صولت الدوله) و ناصر خان (یکی از پسرانش)» رأی داد و «تعقیب کیفری آنها را از سوی دولت مجاز ساخت.» خبر انتخابی من درباره این تحول گزیده ای از اظهارات وزیر مزبور در زمان ارایه این لایحه به مجلس است: «دولت شواهد متقنی در دست دارد دالّ بر اینکه این دو نماینده در توطئه و دسیسه برای خنثی کردن تلاش هایی که با هدف برگرداندن ثبات و آرامش به جنوب ایران صورت می گیرد، دست داشته اند. خشکسالی کنونی

ص:۱۳۸

۱- هارت، گزارش شماره ۱۳۹۳ (۱۵۶۲/۸۹۱.۰۰)، ۲۵ مارس ۱۹۳۳.

در

فارس وضعیت بسیار حساسی به وجود آورده است و کسانی که افکار شیطانی در سر می پرورانند در پی سوء استفاده از این فرصت برآمده اند. از آنجایی که تعداد دیگری هم در این ارتباط متهم شناخته شده اند، جزئیات این دسیسه باید محرمانه بماند.» طبق شایعاتی که در آن زمان رواج داشت انگیزه این اتهامات، که همگان آن را ساختگی می دانستند، این بود که صولت الدوله، بر خلاف قوام که در برابر اراده ملوکانه تسلیم شده بود، هیچ نرمشی برای مبادله املاکش در شیراز نشان نداده بود. از زمان تصویب این لایحه در مجلس، مقامات رسمی مطلقاً در ارتباط با سرنوشت این دو نماینده سکوت اختیار کرده اند، ولی باور عمومی بر این است که آنها هنوز در زندان قصر قاجار در تهران محبوس هستند.(۱)

تنها خبری که پس از این درباره صولت الدوله، سردار عشایر، می شنویم وقتی است که جسدش در سال ۱۹۳۳ در دست غسالان سردخانه تهران دیده شد. اگر چه خبر مرگ صولت الدوله اعلام نشده بود، هارت مرگ او را تأیید می کند: «گفته می شود که میرزا اسماعیل خان قشقائی (که بیشتر به لقب سابقش سردار عشایر و صولت الدوله شناخته می شود) رئیس ثروتمند و انگلیسی ستیز ایل قشقائی که سال گذشته به حکم مجلس به زندان افتاد (گزارش شماره ۱۳۹۳ مورخ ۲۵ مارس ۱۹۳۳) هفته گذشته در زندان درگذشته است. خبر مرگ او در هیچیک از روزنامه های داخلی به چاپ نرسیده است.»

هارت در همان گزارش (شماره ۱۳۹۳) نظراتی درباره سیاست تمرکز رضا شاه، که مستلزم سرکوب وحشیانه عشایر بود، ابراز می کند. هارت سیاست تمرکز را اینگونه توصیف می کند:

شاید بتوان مشخصه بارزی که رژیم پهلوی را از اسلاف قاجاری رضا شاه متمایز می سازد. در کلمه تمرکز خلاصه کرد. تمرکز

ص:۱۳۹

۱- هارت، گزارش شماره ۱۳۹۳ (۱۵۶۲/۸۹۱.۰۰)، ۲۵ مارس ۱۹۳۳.

قدرت

در دستان اعلیحضرت، تمرکز منابع مالی، و یک پایتخت اروپایی شده که نه فقط مرکز اداری مملکت است بلکه محل استقرار یک ارتش منظم مدرنیزه و سیستم جاده های کمربندی برای تحرک بخشیدن به هسته رژیم جدید است. در اینجاست که می خواهم به موضوع اصلی گزارش حاضر اشاره کنم، یعنی متلاشی شدن نظام فئودالی و جابجایی عشایری که حداقل یک چهارم جمعیت کشور را تشکیل می دهند. این امر یکی دیگر از ارکان اصلی سیاست تمرکز شاه را تشکیل می دهد. اِعمال تدریجی این سیاست در سرتاسر مملکت از زمانی که پهلوی حتی پیش از اینکه شاه شود، کاملاً مشهود است و اجرای این سیاست به هیچ وجه کُند نشده است. اعتقاد شاه همیشه بر این بوده است که قدرت فئودالی سران عشایر، چه مطیع قدرت مرکزی باشند و چه نباشند، باید شکسته شود.(۱)

دعوت شاه: سرنوشت علی خان قشقائی

هارت در گزارش مرگ صولت الدوله، بخشی از خبر روزنامه شفق سرخ مورخ ۳۱ ژوئیه ۱۹۳۳ را درباره دستگیری اخیر برادر جوانتر صولت، علی خان قشقائی، آورد:

مهمترین خبر این مملکت تسلیم شدن علی خان قشقائی به نیروهای دولتی است. این رویداد بهانه ای برای جشن و پایکوبی عمومی شده، زیرا تسلیم شدن او به معنای خاتمه اغتشاش و یاغی گری در جنوب کشور است. در طول چند سال گذشته، علی خان قشقائی مکرراً آرامش و امنیت استان فارس را بر هم زده است. طرفداران او روستاها و مسافران را غارت کرده اند، و گاه حتی دست به کشتار و اقدامات بی رحمانه دیگر زده اند. در اوایل تابستان نیروهای دولتی

۱- هارت، گزارش شماره ۱۳۹۳ (۱۵۶۲/۸۹۱.۰۰)، ۲۵ مارس ۱۹۳۳.

یافتند که به تعقیب و سرکوب این گروه بپردازند. عملیات آنها موفقیت آمیز بوده، و گروه علی خان قشقائی شکست خورده و پراکنـده شـده و خود علی خان هم مجبور به تسـلیم شده است. سایر گروههای کوچک یاغی هم که از راهزنی های علی خان جرئت یافته بودند، سرکوب شده اند.(۱)

هارت درباره سـرنوشت مخوف صولت الـدوله، برادر بزرگتر علی خان، می نویسد: «واقعاً کسـی نمی داند برادر کوچکتر چند وقت در بند خواهد ماند.» هارت در گزارش مورخ ۱۴ اکتبر خود شرایط «تسلیم» و «اسارت» علی خان قشقائی را توصیف کرده است:

علی خـان قشـقائی، رئیس یـاغی و معززِ [یکی از ایلات] اسـتان بزرگ جنـوبی فـارس- که البته صـفت معزز را حسـاب شـده اسـتفاده کردم- در ژوئیه گذشـته «تسـلیم» نیروهای نظامی رضا شاه شد. حداقل این همان اصـطلاحی است که در گزارش بالا [شماره ۱۵۰۸] از آن استفاده کرده بودم. ولی حالا از آقای فریدریش کرفتر، کفیل مدیریت گروه باستان شناسی آمریکایی در تخت جمشید، که از شیراز تا تهران را در معیت علی خان سفر کرده بود، حکایت متفاوتی می شنوم. حکایت از این قرار است که علی خان هم، مثل ماشاالله[خان کاشـی] و سـیمکو(۲)، تسـلیم نیروهای نظامی ایران نشـده بلکه دعوت شاه را برای سـفر به تهران در حکم یـک میهمـان گرانقـدر پـذیرفته بود. او به همراه یک گارد احترام راهی تهران شـده و در طول سـفر مکرراً در ملک دوسـتان برجسـته اش توقف کرده بود و همه مقامات لشـکری و کشوری محل به او ادای احترام می کردنـد. کرفتر برای پیگیری مسایل مربوط به گروه باستان شناسی در تخت جمشید روانه تهران بود و طبق مقررات اجازه سفر در شب را

۱- هارت، گزارش شماره ۱۵۰۸ (۳۳۵/۸۹۱.۹۱۱۱)، مورخ ۱۱ اوت ۱۹۳۳.

۲- اسماعیل آقا سیمیتقو شورشی کرد.

نداشت.

ولی علی خان مقررات را رعایت نمی کرد، و به همین سبب کرفتر با کمال میل دعوت علی خان را برای همراهی اش پذیرفته بود. برای کرفتر دبدبه و کبکبه کاروان و ساده لوحی میزبان گرانقدرش، که ظاهراً ندانسته به سوی سرنوشتی محتوم گام برمی داشت، بسیار جالب بود. هم اینک در محافل معمولاً مطلع ایرانی شایع است که شاه به استقبال علی خان نیامد، بلکه او را به همان خانه ای بردند که یک سال پیش برادر نماینده اش صولت الدوله را به آنجا برده بودند، و زنده از آن بیرون نیامد، یعنی قصر قاجار یا سینگ سینگ(۱) ایران. هیچ کس را در تهران نمی شناسم که شک داشته باشد علی خان هم به همان سرنوشت برادر بزرگتر و سرشناس ترش گرفتار نشود.(۲)

دستگیری سران عشایر بختیاری، ۱۹۳۳

جعفرقلی خان، معروف به سردار اسعد بختیاری، که اسماً وزیر جنگ بود هم از جمله کسانی بود که شفاعت تیمورتاش را نزد رضا شاه کردند:

اطلاع یافته ام چون از قرار معلوم هیچ نرمشی در محاکمه تیمورتاش در کار نیست، سردار اسعد، وزیر جنگ، عملاً وساطت را کنار گذاشته است. در میان تمام اطرافیان شاه ظاهراً فقط یک نفر از رأی و نظر شاه درباره وزیر دربار معزولش اطلاع یافته و یا اصلاً چیزی درباره مراحل مختلف رسیدگی به پرونده او می داند. این مرد همان سردار اسعد است که روزی شاه تحت امرش بود. رضا شاه، که در روزهای پس از اعلان مشروطیت به رضاخان معروف بود، پنج سال با درجه سرباز صفری تحت فرماندهی وزیر جنگ فعلی خدمت کرد

ص:۱۴۲

۱- Sing sing – زندانی مشهور و مستحکم و به شدت حفاظت شده در ۵۰ کیلومتری شهر نیویورک در آمریکا.

۲- هارت، گزارش شماره ۱۵۴۳ (۱۵۷۹/۸۹۱.۰۰)، مورخ ۴ اکتبر ۱۹۳۳.

و

همیشه از الطاف سردار نسبت به خودش سپاسگزار بود(۱) (سردار یک لقب بختیاری به معنای فرمانده کل است). سردار اسعد از صمیمی ترین دوستان تیمورتاش در دوران وزارت دربار بود. می گویند پس از دستگیری تیمورتاش او بارها نزد شاه وساطت کرده بود که به وزیر مغضوبش سخت نگیرد. می گویند که دوبار نزدیک بود التماس هایش کارگر بیفتد، که ناگهان فاش شدن موارد بیشتری از اختلاس های هنگفت در بانک ملی، که نزد هیچکس بازگو نشد؛ دسیسه های سیاسی؛ و تمجید و تحسین روزنامه های انگلیسی از کفایت این زندانی سرشناس، همه امیدهای او را نقش بر آب کرد.(۲)

کمی پس از دفن تیمورتاش، نوبت خود سردار اسعد بختیاری بود که دستگیر شود و در زندان جان بسپارد. جورج ودزورث(۳)، کاردار موقت آمریکا در تهران، ماجرای دستگیری سردار اسعد و بسیاری از بستگان نزدیک او را در ۲۸ نوامبر ۱۹۳۳ اینگونه شرح می دهد:

سردار اسعد، وزیر جنگ و دوست قدیمی و حامی شاه بازداشت شد؛ تحت الحفظ به پایتخت انتقال یافت و در زندان قصر قاجار محبوس گردید. روز بعد نیز نزدیک به ده نفر از اعضای خانواده خان های بختیاری ساکن در تهران- که سردار اسعد هم یکی از آنهاست- به همین ترتیب توسط پلیس دستگیر و یا در «آسایشگاه» هنگ هایشان محبوس شدند. در میان این اشخاص سردار بهادر،

ص:۱۴۳

۱- در آن دوران سرداراسعد از رؤسای نظامی ایران بود. در یکی از اردوکشی ها همین رضاخان از سربازان قزاق اردوی او بود. در زمان نخست وزیری رضاخان، اتفاق افتاد که سرداراسعد در حضور رضاخان خاطره یکی از اردوکشی های خود را می گفت و به حضور رضاخان در اردو هم با این جمله «در آن اردو در خدمت حضرت اشرف [منظورش رضاخان بود] بودیم...» اشاره کرد. رضاخان نگذاشت حرف سرداراسعد تمام شود و گفت: «ما در خدمت شما بودیم.» (ویراستار).
۲- هارت، گزارش شماره ۱۳۶۶ (۵/ع. خ. تیمورتاش ۸۹۱.۴۴)، مورخ ۲۴ فوریه ۱۹۳۳.
۳- George Wadsworth.

برادر

سردار اسعد، که سرهنگ یکی از هنگ های سواره نظام مستقر در تهران است، نیز دیده می شود. «چرا؟»؛ سئوالی است که همه تهرانی ها از زمان اعلام این خبر در روز گذشته از خودشان می پرسند. من هم از منابع معمولاً ـ مطلع نظیر همتایان و مبلغان آمریکایی چیزی دستگیرم نشده است.(۱)

ودزورث با ادوارد ویلکینسن، مدیر بانک شاهنشاهی ایران، و جورج مک گیل، نماینده یکی از تولیدکنندگان انگلیسی در ایران، در اینباره صحبت کرد. مک گیل معتقد بود که دستگیری سردار اسعد به دلیل چاپ مقاله ای از دوبات، خبرنگار تایمز لندن در تهران، صورت گرفته است. طبق اظهارات مک گیل، نویسنده مقاله «شاه، وزیرانش، مقاماتش، دستاوردهایش، و برنامه اش را به باد انتقاد گرفته؛ و در گزارش ناآرامی های موجود در بین عشایر- که امری بسیار طبیعی است- مبالغه، و پیش بینی یک انقلاب را کرده است.(۲)» ودزورث سپس می افزاید: «ولی آقای ویلکینسن معتقد است که باید چیزی بیشتر از مقاله دوبات در کار باشد. او عجالتاً مسئله خیانت سردار اسعد به شاه را رد می کند. تجربه بیست سال گذشته چنین فرضی را مردود می شمارد. علاوه بر این، از نظر او هیچ دلیل جدی هم برای نارضایتی بختیاری ها وجود نداشت. البته در آن سوی قضیه این فرض انکار ناپذیر هم وجود داشت که یکی از سیاست های اساسی شاه «معدوم» کردن همه آنهایی است که نفوذشان

۱- ودزورث، گزارش شماره ۱۵۸۳ (۲/۷۴۱.۹۱۱۴)، مورخ ۱ دسامبر ۱۹۳۳.

۲- مخبرالسلطنه هدایت که در زمان دستگیری سرداراسعد نخست وزیر نبود، اما هنوز به دربار رفت و آمد داشت درباره دستگیری اسعد چنین می نویسد: «سرداراسعد همراه [شاه] است و قوام الملک مصاحب او شبها تا مدتی در خدمت شاه به صحبت می گذرانند. هفته بعد خبر توقیف سرداراسعد و قوام رسید، در حالی که شب تا دیروقت با شاه و مورد مهربانی بوده اند... سرداراسعد را به قصر آوردند... ۱۲ فروردین ۱۳۱۳، معروف شد که اسعد فوت کرده است، کار به محاکمه نکشید. گفته شد محرمانه اسلحه ای به بختیاری وارد شده بوده است. بعدها در ملاقات از شاه شنیدم «بلی می خواهند محمدحسن میرزا را بیاورند...» (هدایت، ۴۰۳). (ویراستار)

به هنگـام مرگ شاه تهدیـدی برای تـداوم سلسـله پهلوی باشـد؛ و سرداراسـعد، رئیس ایل قدرتمنـد و هنوز مسـلح بختیاری، به سادگی می توانست در زمره کسانی قرار بگیرد که به طور بالقوه تهدیدی برای تحقق این آرزوی شاه بودند.»(۱)

سه وکیـل مجلس هم که مصونیت پارلمـانی شان در تاریـخ ۱۰ دسامبر ۱۹۳۳ از سوی مجلس لغو شـده بود از جمله بازداشـت شـدگان بودنـد: محمـدتقی خـان اسـعد بختیاری (امیر جنگ)، امیرحسـین خان ایلخان بختیاری، و میرزا ابراهیم خان قوام (قوام الملـک)، رئیس ایلات خمسه در فارس. ودزورث بخشـی از مباحثات مجلس در ارتباط با لغو مصونیت پارلمانی این اعضاء را در گزارش خود آورده است. روز دهم دسامبر ۱۹۳۳، وزیر داخله طی نطقی در مجلس گفت:

حضار

محترم اسـتحضار دارند که از زمان شـروع حرکت های مترقیانه کشور تحت اوامر اعلیحضرت همایونی چه جانفشانی هایی که در راه امنیت کشور صورت نگرفته است. متأسفانه در برخی موارد و مناطق برخی افراد این وضعیت را بر خلاف منافع شخصی شان یافته و به اقـدامات عبثی متوسل گشـته اند که بیشتر به حرکات مذبوحانه می ماند (تأیید حضار). جای بسـی تأسف اسـت که سه تن از وکلای مجلس یعنی امیرحسـین خـان ایلخـان، محمـدتقی خان اسـعد (امیر جنگ سابق) و میرزا ابراهیم خان قوام شیرازی (قوام الملـک سابق)به دست داشـتن در وقایع اخیر متهم هسـتند. از آنجایی که این سه تن بایـد قانوناً تحت تعقیب قرار بگیرنـد، بدینوسـیله از مجلس شورای ملی تقاضا دارد که از آنها سـلب مصونیت پارلمانی نماید تا دولت بتواند طبق قانون آنها را مورد پیگرد قانونی قرار دهد.(۲)

چنانکه انتظار می رفت، مجلس نیز (به اتفاق آراء) به سلب مصونیت

۱- ودزورث، گزارش شماره ۱۵۸۳ (۲/۷۴۱.۹۱۱۴)، مورخ ۱ دسامبر ۱۹۳۳.

۲- ودزورث، گزارش شماره ۱۶۵۶ (۱۵۸۷/۸۹۱.۰۰)، مورخ ۱۰ فوریه ۱۹۳۴.

پارلمانی این سه تن رای داد. ودزورث دلیل دستگیر ی های گسترده را اینگونه شرح می دهد:

هنوز

معلوم نشـده است که بر اساس چه شواهدی این اتهام خیانت را وارد کرده اند. پروفسور اچ. بی. یانگ، استاد کالج آمریکایی تهران، که چندین دانشجوی بختیاری در کلاسهایش دارد، این داستان را برایم نقل کرده است: ریش سفیدان ایل طبق معمول برای صحبت درباره مسایل ایل، که قرار بود از ییلاق در غرب اصفهان به چراگاه قشلاقی در خوزستان راهی شوند، جمع شده بودند. متعاقب این جلسه، نامه مفصلی به «برادر»شان، خان بابا خان، رئیس بزرگ ایل نوشتند؛ ولی این نامه، که توسط یک پیک مخصوص فرستاده بودند، در اصفهان به دست مأموران دولتی افتاد. در آن حداقل به دو نکته اشاره شده بود که برای ایل عاقبت خوشی نداشت: یکی اشاره به محل ذخیره مهمات جنگی ایل، و دیگری به وضعیت سیاسی کشور؛ که در ارتباط با نکته اخیر افزوده بودند در صورت وقوع هر رویداد پیش بینی نشده- احتمالاً فوت شاه- موضع آنها، که سعی می کنم عبارت فارسی را لغت به لغت ترجمه کنم، این خواهد بود: «یکی برای همه، همه برای یکی.» سایر منابع نیز این داستان را با اختلافات اندکی در محتویات نامه، و همچنین داستان های دیگری را که درباره کشف مقادیر زیادی مهمات از دو یا چند اقامتگاه ییلاقی بر سر زبان هاست، تأیید کرده اند. طبق گزارش ها یک هیأت تحقیق درباره این مسئله در وزارت جنگ تشکیل شده است؛ همه زندانیان توسط دادستان نظامی مورد بازجویی قرار گرفته اند؛ و حکم اعدام برای پنج تن از سران بختیاری شامل سردار اسعد، برادرش امیر جنگ، و برادرزاده اش امیرحسین درخواست شده است.

این دستگیری ها دوباره به بحث داغ جانشینی شاه در بین مردم دامن زده است. مردم روزهایی را به یاد می آوردند که پدر سردار اسعد

در سال ۱۹۰۹ جداً به فکر سرنگونی قاجارها و تأسیس یک سلسله بختیاری در ایران افتاده بود، و نیروهای بختیاری به سوی پایتخت راه افتادند و بیشترین تأثیر را در اعاده مشروطه و خلع محمدعلی شاه داشتند. به گفته یکی از منتقدان: «مسئله جانشینی سلطنت به دغدغه ذهنی بزرگی برای شاه مبدل شده است.» البته نفسِ سئوال چیز تازه ای نیست. در طول سه سالی که در این پُست خدمت کرده ام، شاید مکررترین سئوالی که از کارکشتگان مسایل این کشور شده است این بوده که: «بعد از فوت شاه چه اتفاقی خواهد افتاد؟» پاسخ شاید این باشد که: «ممکن است هر چیزی اتفاق بیفتد. مسلماً دسیسه از هر طرف دور از انتظار نیست. حتماً در درون و بیرون ارتش چند دستگی ایجاد می شود. حتی شاید یکی از ژنرال های ارتش بر تخت پادشاهی بنشیند. البته ولیعهد ایران هم بدون حامی نیست، ولی مسلم است که منافع شخصی برای این حامیان هم انگیزه ای بسیار قوی خواهد بود.» می توانم نظری را که سال گذشته ابراز کرده بودم، حالا با اطمینان بیشتری به این پاسخ اضافه کنم: «تیمورتاش، وزیر سابق و قدر قدرت دربار، نابود شد زیرا شاه احساس می کرد که نمی تواند از وزیرش انتظار وفاداری داشته باشد، که چندان هم بی دلیل نبود. اگر شاه به کسی مظنون شود، او هم به سرنوشت مشابهی گرفتار خواهد شد. [در ایران] با یک مستبد شرقی سر و کار داریم که هیچ رحم و شفقتی ندارد؛ کسی که ذهنیت مردمش را خیلی خوب می داند، و ذاتاً فردی خشن و وحشی است؛ ولی وحشی به معنای غربی آن تا شرقی اش؛ و مهمتر از همه اینکه در سرسختی حسابگرانه و سلطه جویانه برای رسیدن به اهدافش تقریباً در میان ایرانی ها بی نظیر است.»(۱)

۱- ودزورث، گزارش شماره ۱۶۵۶ (۱۵۸۷/۸۹۱.۰۰)، مورخ ۱۰ فوریه ۱۹۳۴.

مرگ سردار اسعد در زندان

کمی پس از ارسال این گزارش، آمریکا وزیر مختار جدیدی به نام ویلیام اچ. هورنی بروک، که از طرف شخص روزولت منصوب شده بود، به ایران فرستاد. هورنی بروک پیش از ترک آمریکا به قصد تهران، در معیّت والاس اس. موری به کاخ سفید رفت. رییس جمهور آمریکا که علاقه خاصی به مسایل ایران و خاورمیانه داشت از هورنی بروک خواست مستقیماً و به طور مرتب گزارش هایی درباره وضعیت ایران برایش ارسال کند. هورنی بروک در اولین گزارشش نظری مساعد درباره رضا شاه و پیشرفت و مدرنیزه سازی ایران تحت رهبری او ابراز و در آن به رهایی ایران از سلطه و کنترل بریتانیا اشاره کرده بود. با وجود این، خیلی زود همچون سلفش هارت، از این توهمات رهایی یافت.

مرگ سردار اسعد در زندان، که به همان شیوه مرگ تیمورتاش اتفاق افتاد، حقیقت حکومت وحشتی را که بر ایران حاکم بود برایش مکشوف ساخت. هورنی بروک کمی بعد از ارسال گزارش «سکته قلبی» سردار اسعد در زندان، گزارش اعدام سران ایل بختیاری و احکام سنگین سایر متهمان را نیز به واشنگتن ارسال کرد. چندی طول نکشید که مجبور شد حکایت قتل عام زائران مرقد مقدس امام رضا در مشهد بین روزهای ۱۲ تا ۱۴ ژوئیه ۱۹۳۵ را که با تیربار و سرنیزه به قتل رسیدند نیز گزارش کند. او پس از آن دیگر هیچ گزارشی درباره پیشرفت ایران تحت حکومت رضا شاه به واشنگتن ارسال نکرد.

هورنی بروک در تلگرامی مورخ ۲ آوریل ۱۹۳۴ گزارش داد: «بر اساس خبر کوتاهی که بدون هیچگونه توضیح در مطبوعات به چاپ رسیده است وزیر جنگ سابق جمعه شب بر اثر گیومه باز(۱) سکته مغزی گیومه بسته(۲) درگذشته است.»(۳) او در گزارش مورخ ۷ آوریلش مرگ

ص:۱۴۸

۱- عیناً در متن اصلی گزارش به همین شکل آمده است. (ویراستار)

۲- عیناً در متن اصلی گزارش به همین شکل آمده است. (ویراستار)

۳- هورنی بروک، تلگرام شماره ۱۵۰۹/۸۹۱.۰۰)، مورخ ۲ آوریل ۱۹۳۴.

سردار اسعد را اینگونه شرح می دهد:

اگرچه

رایـج ترین اخبـار درباره حوادث منتهی به دسـتگیری سـردار اسـعد و سایر سـران ایل بختیاری در گزارش فوق [شـماره ۱۶۵۶، مورخ ۱۰ فوریه ۱۹۳۴] ذکر شد، کمتر کسـی حاضـر است به بختیاری ها، چه فرداً و چه جمعاً، وصـله داشتن نقشه های خیانت کارانه بچسباند؛ حداکثر چیزی که به آنها نسبت می دهند نگاه داشتن جانب احتیاط و آماده بودن برای هر نوع اتفاقی پس از مرگ شاه است. آنهایی که با سـردار اسـعد آشـنا هستند شک دارند که او واقعاً چنین نقشه ای در سر داشته و یا صاحب چنان قوت شخصـیتی بوده که به فکر تأسـیس سلسـله پادشـاهی در ایران افتاده باشـد، بلکه او را شـخص بی آزار و گوشه گیری می دانند که با الطاف شخصـی شاه به پست مهم وزارت جنگ رسـیده است. چند هفته پیش از انتشار مرگش شایع شده بود که او هم به سـرنوشت صولت الـدوله قشـقائی و تیمورتـاش دچار شـده است. دیگر هیـچ خبری از او نبود تا اینکه در روز ۳۱ مارس ۱۹۳۴خـبر کوتـاهی در گوشه پرتی از روزنـامه اطلاعـات به چـاپ رسـید، که ترجمه اش به این ترتیب است: «جعفر قلی خـان اسـعد بختیـاری جمعه شب در مریض خانه زنـدان قصـر قاجار بر اثر سـکته مغزی درگـذشت.» همین و بس. حتی یک کلمه یا یـک سـطر بیشتر هم در اطلاعـات و یـا روزنامه های دیگری که این خبر را به نقل از اطلاعات منتشـر کردنـد چاپ نشـد؛ ولی مسلم است که مردم تعبیر و تفسیرهای زیادی داشتند.

هورنی بروک سپس شرح می دهد که چگونه انگلیسی ها سعی داشتند مرگ سردار اسعد را به علل طبیعی نسبت بدهند:

طبق گفته دبیر بخش شـرقی سفارت بریتانیا، سردار اسعد نزدیک به یک سال پیش هم دچار سکته مغزی شده بود و به احتمال ضعیف مرگش در نـتیجه همـان علت طبیعی بوده است. ولی کمتر کسـی این نظر را قبول دارد. مردم عموماً بر این باورنـد که سردار اسعد یکی

دیگر

از قربانیان دو سیاست بی رحمانه شاه است: یکی محو عناصر فئودال در ایران که عشایر و سران عشایر نمونه آن هستند؛ و دیگری نابودی هر کسی که شاه تصور می کند ممکن است مستقیم یا غیرمستقیم مانع از تداوم سلسله پهلوی بشود. البته، سیاست اول طبیعتاً بخشی از سیاست دوم و جامع تر از آن است.

مهمترین

سئوالی که امروز ذهن مردم ایران را به خود مشغول کرده همان سئوالی است که یکی

از سران بختیاری از آقای هریک یانگ، استاد کالج آمریکایی تهران پرسید- و به همین دلیل می توان گفت که ربط بیشتری با سرنوشت اسفناک سردار اسعد پیدا می کند- اینکه این وضع تا چند وقت دیگر می خواهد ادامه پیدا کند؟ و سئوال دوم، که در دل سئوال اول نهفته است، اینکه قربانی بعدی چه کسی است؟ اگرچه تمام اشخاصی که درباره وضعیت فوق با آنها صحبت کرده ام متفق القول هستند که شاید در تمام ایران کسی پیدا نشود که از شاه شدیداً منزجر و متنفر و مرعوب او نباشد، ولی ظاهراً داستان مرگ سردار اسعد حتی در میان بختیاری ها هم خون کسی را به جوش نیاورده است. شاید بتوان ریشه پذیرش خاموش و خویشتن دارانه این وضعیت را در ماهیت جبرگرایانه مذهب ایرانی ها پیدا کرد که نگرش این مردمان را به زندگی شکل می دهد و روح می بخشد. صرف نظر از این مسئله، هیچ واکنش قابل ذکری در مقابل این رویداد که دارد ماهیت یک سنت ثابت را از سوی شاه به خود می گیرد، صورت نگرفته است. با وجود این، تاریخ گذشته ایران نشان داده است که بالاخره کاسه صبر این مردم لبریز می شود، و من بر اساس مشاهدات اندک خودم و اطلاعاتی که از همکاران و سایرین به دست آورده ام شخصاً بر این باورم که ثمره بذر بغض و کینه ای که هم اینک در دل ایرانی ها کاشته می شود، محو شخصیت سلطه جوی شاه از صحنه ایران [در یک قیام] بر ضد سلسله پهلوی خواهد بود.

هورنی بروک سپس ماجرای آزادی ابراهیم قوام را از زندان قصر قاجار شرح می دهد:

با

وجود این، چند روز قبل از نوروز یا همان اواسط ماه مارس، تهرانی ها در کمال تعجب شاهد آزادی قوام الملک، معروف به میرزا ابراهیم خان قوام، از زندان قصر قاجار بودند. او همزمان با سردار اسعد به زندان افتاده بود. آنهایی که پس از آزاد شدنش او را دیده اند می گویند با اینکه چهل و چند سال بیشتر ندارد همه موهایش سفید شده است. در عین حال، خود قوام الملک می گوید که در زندان رفتار خوبی با او داشتند و هر چه می خواست در اختیارش می گذاشتند، ولی هیچ وقت کوچکترین اشاره ای به دلایل حبسش نکردند.(۱)

هورنی بروک در یک گزارش دیگر به شرح ماجرای مرگ و تدفین سردار اسعد می پردازد:

از

منابع دیگر شنیده ام که جسد سردار اسعد را بلافاصله با اسکورت نظامی از تهران به اصفهان فرستادند، و جسد را بیرون شهر نگاه داشتند تا اعضای خانواده و فامیلش را خبر کنند؛ سپس به آنها گفتند که مراسم تدفین فقط باید با حضور تعداد بسیار اندکی از فامیلِ نزدیک انجام شود و هیچ کس حق معاینه جسد را ندارد. کاردار هلند خیلی بجا گفت که «فقط در آلمان نیست که چنین رفتاری با اجساد مردگان می کنند» و معلوم است که اشاره اش به «وان در لوب(۲)» بود.

یکی از شایعاتی که درباره علت مرگ [سردار اسعد] وجود دارد، و یک همکار نیز تا حدودی آن را تأیید می کند- البته تا آنجایی که

ص:۱۵۱

۱- هورنی بروک، گزارش شماره ۲۲ (۱۵۹۰/۸۹۱.۰۰)، مورخ ۷ آوریل ۱۹۳۴.

۲- مارینوس وان درلوب؛ انقلابی کمونیست هلندی الاصل که در ۱۰ ژانویه ۱۹۳۴ در آلمان به اتهام آتش زدن رایشتاگ (مجلس آلمان) از طرف دولت نازی آلمان اعدام شد؛ و جنازه اش در محلی نامعلوم دفن شد. (ویراستار)

در این کشور شایعه خیز که منابع موثق اطلاعاتی محدودی دارد امکان داشته- این است که مرگ سردار اسعد متعاقب اطلاع شاه از قصد روحانیون برای شفاعت از او صورت گرفته است. ماجرا از این قرار است که روحانیون تصمیم داشتند به مناسبت برگزاری جشن نوروز در کاخ گلستان در ۲۱ مارس ۱۹۳۴ از شاه بخواهند که سردار اسعد را عفو کند. می گویند که شاه، پیش از ورود به سالنی که روحانیون طبق روال معمول در آنجا به انتظار ورود شاه می نشستند، از قصد آنها اطلاع یافت. به هر حال، شاه بعد از ورود به سالن با حدت و شدت تمام به ملامت یکی از روحانیون پرداخت که در ماه اوت برای بلند شدن از جای خود در حضور اعلیحضرت سستی کرده بود. شاه چنان برافروخته بود و کلمات رکیکی در اشاره به بی احترامی ادعایی به کار می برد که می گویند روحانیون چنان ترسیدند که دیگر جرئت نکردند شفاعت سردار اسعد را بکنند. چند روز بعد، در شب ۲۹ مارس، اجل سردار اسعد سر رسید.(۱)

سرنوشت سایر سران زندانی عشایر

هورنی بروک احکام کسانی را که با سردار اسعد دستگیر شده بودند نیز در گزارش خود شرح داده است. سی و پنج نفر در دادگاههای نظامی محاکمه شدند، و احکام صادره از سوی دادگاه «طی دو روز متوالی در روزنامه های فارسی زبان منتشر شد»:

اولین خبر مربوط به احکام صادره [از سوی دادگاه] در شماره عصر اطلاعات مورخ ۲۷ نوامبر منتشر شد، که ترجمه آن از این قرار است: «خیانت کاران و شورشیان بختیاری، قشقائی، بویر احمدی، و ممسنی زیر که در دادگاه نظامی به خیانت علیه کشور و شورش

۱- هورنی بروک، گزارش شماره ۲۹ (۱۵۹۲/۸۹۱.۰۰)، مورخ ۱۴ آوریل ۱۹۳۴.

مسلحانه

محکوم شده بودند، اعدام شدند:

۱-

محمدرضاخان بختیاری (سردار فاتح)

۲-

محمدجواد خان اسفندیاری (سردار اقبال)

۳-

علیمردان خان چهار لنگ

۴- آقا گودرز احمد خسروی بختیاری

۵-

سرتیپ خان بویر احمدی

۶-

شکرالله خان بویر احمدی

۷-

حسین خان دره شیری قشقائی

۸-

امام قلی [رستم] خان ممسنی

روزنامه

ستاره جهان در شماره ۲۹ نوامبر خود پس از آوردن اسامی اعدام شدگان افزود که «حکم شورای جنگ اجرا شده و خیانت کاران فوق الذکر تیرباران شدند.» در روز ۲۸ نوامبر ۱۹۳۴، روزنامه اطلاعات و به دنبال آن روزنامه های دیگر، فهرستی از سایر اشخاصی که در دادگاه نظامی محاکمه شده بودند و احکام صادره برای آنها را منتشر ساخت، که به قرار زیر است:

-۱

محمدتقی خان اسعد (امیر جنگ)، حبس ابد

-۲

اسماعیل خان زراسوند بختیاری، حبس ابد

-۳

موسی خان بختیاری (بهادرالسلطنه)، حبس ابد

۴- ملا خیرالله جنقی بختیاری، حبس ابد

۵- منوچهر خان اسعد، ده سال حبس با اعمال شاقه

-۶

احمدخان ایلخان، ده سال حبس با اعمال شاقه

-۷

یوسف خان امیر مجاهد، ده سال حبس انفرادی

۸- نصرت الله خان ایلخان، هشت سال حبس با اعمال شاقه

۹- آقا اسکندر بابا احمدی بختیاری، هشت سال حبس با اعمال شاقه

۱۰- مصطفی خان عجمی بهداروند بختیاری، هفت سال حبس انفرادی

۱۱- خان بابا خان اسعد، شش سال حبس با اعمال شاقه

۱۲- علی محمد خان ایل بیگ بختیاری، شش سال حبس با اعمال شاقه

ص:۱۵۳

۱۳- محمدخان اسعد (سالار اعظم)، پنج سال حبس با اعمال شاقه

۱۴- عبدالکریم خان اسفندیاری بختیاری، پنج سال حبس با اعمال شاقه

۱۵- میرزا آقا ایل بیگ بختیاری، پنج سال حبس با اعمال شاقه

۱۶-

آقا لطف احمد خسروی بختیاری، پنج سال حبس انفرادی

۱۷-

امیرحسین خان ایلخان، سه سال حبس با اعمال شاقه

۱۸-

آقا نصر الله خان سولمولی بختیاری، سه سال حبس تأدیبی

۱۹-

تیمورخان بختیاری، یک سال حبس تأدیبی

این

عده هم تبرئه شدند:

۱-

حاجی سلطان علی خان (شهاب السلطنه)

۲-

محمدقلی خان اسعد (سردار بهادر)

۳-

رحیم خان امیر بختیاری

۴-

اسماعیل خان اسفندیاری

۵-

پرویزخان اسفندیاری

۶-

حبیب الله خان اسفندیاری

۷-

علیمحمدخان ایلخان

۸-

الیاس خان ایلخان

البته روزنامه ها فقط به ذکر نام این اشخاص بسنده کردند و هیچگونه توضیحی درباره احکام صادره ندادند.

با وجود این، هورنی بروک خودش درباره احکام صادره و برخی از این اشخاص نگون بخت چنین نظر می دهد:

چنانکه از گزارش های قبلی سفارت که ذکر آنها رفت استحضار دارید، دستگیری سردار اسعد و همتایان بختیاری و ایلاتی دیگرش ظاهراً در پی لو رفتن نامه بابا خان صورت گرفت که هم اینک به هفت سال حبس محکوم شده است. هر چند باید اذعان داشت که محتوای نامه قدری غیرمحتاطانه بوده، ولی عموم مردم بر این باورند که چیزی بیشتر از یک پیش بینی عادی درباره اقداماتی که ایل باید در صورت فوت شاه انجام دهد، یعنی وحدت عمل در صورت

وقوع

چنین اتفـاقی، از آن نامه بر نمی آیـد. از همین اطلاعات انـدکی که توانسـته ام به دست بیاورم چنین بر می آیـد که دولت که نتوانسـته محبوسـین بختیـاری و عشایر مجاور را در ارتباط با حادثه ۱۹۳۳ به خیـانت محکوم کنـد، سـعی دارد با توسل به بهانه شورش در سال ۱۹۲۹ که شـرح آن در گزارش های مورخ ۱۳ و ۱۹ ژوئیه ۱۹۲۹ سفارت رفته است، آنها را مجرم بشناسد. در آن موقع، به علت نارضایتی برخی از سران عشایر ساکن در منطقه بختیاری و مجاور آن از رهبرانشان که بیشتر وقت خود را در تهران می گذراندنـد، شورشـی بر ضـد آنهـا آغاز شـد و دولت، سـردار اسـعد و برادرش محمـدتقی خان اسـعد بختیاری (امیر جنـگ) را برای خوابانـدن غـائله به آنجـا فرسـتاد. از آنجـایی که آنها موفق به سـرکوب شورش نشدنـد، دولت ناچار نیروهای نظامی خود را به محل اعزام کرد. همه هشت نفری که اعـدام شـده اند از سـران شورشـی بودند، از جمله سـردار اقبال، سـردار فاتح (متولد ۱۸۸۶، پسر فرهیخته ایلخان سابق و برادر ایلخان فعلی)، علیمردان خان، سرتیپ خان و شکرالله خان، که این دو نفر اخیر مردان جوانی بودند.

از آن عـده ای هم که به حبس محکوم شـده انـد سالاراعظم، برادر امیر جنگ، آدم کاملاً بی آزاری است که به سوزن دوزی اعتیاد دارد و می گویند که دارد یک روبالشی با تصویر شاه می دوزد و مطمئن است که وقتی کامل شود و شاه آن را ببیند، از زندان آزادش می کند. بریدن فقط هفت سال زندان برای باباخان که ادعا می کنند مخاطبِ اصلی نامه لو رفته سال ۱۹۳۴ بوده حُکم نسـبتاً سـبکی به نظر می رسـد که مردم آن را به خـاطر زیرکی بیش از حـدش می داننـد. می گوینـد چنـد سال پیش که تعـدادی از مقامات به خانه اش رفته بودند از اینکه هیچ عکسـی از اعلیحضـرت بر دیوار خانه اش نبوده گله کردند، و خان بابا هم دستش را روی سینه اش گذاشته بود و با شور و حرارتی تصنعی گفته بود: «درست است، ولی من از آنهایی

هستم

که عکس شاه را همیشه در قلبم نگاه می دارم.»

می گویند در میان تمام اقداماتی که شاه بر ضد عشایر و قبایل ایران انجام داده، که با تلاش برای تضعیف قدرت شیخِ محمره آغاز شد و با اقداماتی بر ضد کردها، ترکمن ها، قشقایی ها، لرها و قوام ها ادامه یافت، کارهایی که علیه بختیاری ها و عشایر مجاورشان کرده از همه خشونت آمیزتر بوده است. از قرار معلوم دولت به محاکمه اعضای سرشناس عشایر جنوب در دادگاههای نظامی بسنده نکرده و طی دو ماه گذشته ارزیاب هایی نیز به زمین های ایل بختیاری فرستاده است تا املاک متعلق به سران سرشناس بختیاری را با هدف معامله اجباری آنها با املاک دیگری در گوشه و کنار ایران ارزش گذاری کنند. بعید است اقدام فعلی دولت موجب شورش عشایر بختیاری شود؛ زیرا ارتش به قدری مطیع شاه است که اجازه نمی دهد هیچگونه شورشی سر برآورد. علاوه بر این، شاید بد نباشد نظر فرزند تحصیل کرده یکی از سران بختیاری را هم نقل کنم که معتقد است «هیچ کاری از دستمان بر نمی آید». که می توان آن را نظر همه کسانی دانست که مستقیم یا غیرمستقیم درگیر این مسئله هستند. «خواست خداست.» این همان جمله ایست که بختیاری ها و ایرانی ها وقتی کاری از دستشان برنمی آید برای پوشاندن ضعفشان می گویند، ولی وقتی آتشِ فروخورده خشم ملت زبانه بکشد، آن وقت «خواست خدا» احتمالاً به شکل دیگری خود را نشان خواهد داد. در گزارش شماره ۲۲ مورخ ۷ آوریل ۱۹۳۴ سفارت به این نکته اشاره کردم که اعدام سردار اسعد بیانگر اجرای یک سیاست دوگانه از سوی شاه است: یکی محو عناصر فئودال در ایران که عشایر و سران عشایر نمونه آن هستند، و دیگری نابودی هر کسی که شاه تصور می کند ممکن است مستقیم یا غیرمستقیم مانع از تداوم سلسله پهلوی شود، که البته سیاست اول طبیعتاً بخشی از سیاست دوم و جامع تر از آن است. تنها مرور ایام می تواند نشان

دهد که آیا شاه با اقداماتش بذر زوال سلسله اش را کاشته و یا واقعاً سلسله پهلوی را مستحکم تر ساخته است. از این دو شق، اولی محتمل تر است.(۱)

[هورنی بروک] واکنش انگلیسی ها به همه این وقایع را نیز کاملاً ثبت و ضبط کرده است:

طی

صحبت هایی با دبیر بخش امور شرقی سفارت بریتانیا، آقای ترات، که چند سالی در ایران خدمت کرده است، مراتب تأسف بسیار عمیقم را از اقدامات دولت [ایران] ابراز کردم و آن را بیش از حد خشونت آمیز خواندم. به نظر دبیر بخش امور شرقی سفارت بریتانیا، که احتمالاً از هر عضو دیگر سفارت بریتانیا با شرایط ایران آشناتر است، اقدام دولت ایران در این مورد خاص بجای آنکه جانشینی موروثی- یعنی هدف احتمالی اش- را تضمین کند، به احتمال قوی به نارضایتی در میان عشایر دامن خواهد زد که این آتش خشم تا زمان مرگ شاه زیر خاکستر خواهد ماند و آنگاه خود را به صورت شورش علنی نشان خواهد داد.(۲) ، (۳)

باستیل ایران

گزارش های متعددی مؤید آن است که متعاقب قتل ها و دستگیری های سال های ۱۹۳۱ تا ۱۹۳۴، رضا شاه بی محابا دست به وحشت افکنی در میان مردم و ارعاب اشخاص سرشناس و شهروندان عادی زد. برخی از زندانیان سیاسی این دوره سیاه در زندان قصر قاجار محبوس بودند، که هارت آن را باستیل ایران و یا سینگ سینگ ایران

ص:۱۵۷

۱- هورنی بروک، گزارش شماره ۲۷۵ (۱۵۹۸/۸۹۱.۰۰)، مورخ ۲۸ نوامبر ۱۹۳۴؛ گزارش شماره ۲۸۱ (۱۵۹۹/۸۹۱.۰۰)، مورخ ۴ دسامبر ۱۹۳۴.

۲- هورنی بروک، گزارش شماره ۲۷۵ (۱۵۹۸/۸۹۱.۰۰)، مورخ ۲۸ نوامبر ۱۹۳۴.

۳- این پیش بینی ترات، که از قضا پس از شهریور ۲۰ نقش های مهمی در ایران بازی کرد، بسیار جالب توجه است. (ویراستار)

نامیده بود. طرح زندان قصر قاجار را که در سال ۱۹۲۹ بنا شد، تیمورتاش پس از بازدید از چند زندان در اروپا داده بود تا «منزل مناسبی برای زندانیان سیاسی باشد.» در همین جا بود که خودِ تیمورتاش نیز محبوس شد و نهایتاً درگذشت. «این ساختمان عظیم یک طبقه که از بارزترین نشانه های حومه شمالشرق تهران است» آشکارا با این هدف طراحی شده بود که بر دل «مجرمان سیاسی» احتمالی رعب و وحشت بیندازد.(۱)

بر اساس گزارش کاردار موقت سفارت آمریکا جیمز اس. موسِ پسر، نام زندان در سال ۱۹۳۸ به دستور شاه تغییر کرد: «احتراماً به عرض وزارت [امور خارجه] می رساند که به دستور شاه از امروز نام زندان مجرمان سیاسی ایران معروف به قصر قاجار به بی سیم (معادل wireless انگلیسی) تغییر کرد. یک ایستگاه بی سیم نظامی دقیقاً در ضلع شمالی زندان مستقر شده است. این نام به فرهنگستان زبان فارسی ارجاع نشده است، ولی ردّ آن بعید می نماید.»(۲)

در آوریل ۱۹۳۵، کاردار سفارت آمریکا جی. ریوز چایلدز(۳) به همراه عده ای از دانشجویان جامعه شناسی کالج آمریکایی از این زندان بازدید کرد:

زندان گنجایش ۱۲۰۰ تا ۱۵۰۰ زندانی را دارد و معمولاً همین تعداد زندانی هم در آن محبوس هستند. نظم و نظام حاکم در زندان قصر قاجار و امکانات انسانی که در اختیار زندانیان قرار می گیرد، و همچنین فهم و شعور رئیس آن من را شدیداً تحت تأثیر قرار داد. متوجه شدم که چند سلول به زندانیان سیاسی اختصاص دارد و تعدادی از زندانیان سیاسی را نیز دیدم؛ از جمله بسیاری از زندانیان

۱- جی. ریوز چایلدز، کاردار موقت، گزارش شماره ۴۱۶ (۴/۸۹۱.۱۳۱)، مورخ ۱۵ آوریل ۱۹۳۵.

۲- موس، گزارش شماره ۱۳۶۲ (۸/۸۹۱.۱۳۱)، مورخ ۴ اوت ۱۹۳۸.

۳- J. Rives Childs.

بختیاری که اخیراً به حبس به مدت های مختلف محکوم شده بودند؛ و امکاناتی که در اختیار آنها بود فقط یک حمام خصوصی و دستگاه رادیو کم داشت. مگر اینکه چند روز قبل از بازدید ما به زندانی ها غذای ویژه داده باشند تا ظاهری سر حال و شکم سیر پیدا کنند، والّا باید بگویم که آدم با دیدن آنها ناچار به این نتیجه می رسید که وضع شان از این نظر کم و کسری ندارد. در آخر هم میهمان رئیس زندان بودیم که به همه سئوال های ما پاسخ داد. وقتی یک نفر از رییس زندان پرسید که زندانیان سیاسی چند ساعت حق ملاقات با دوستانشان دارند، او پاسخ داد که «مگر زندانیان سیاسی دوست هم دارند؟»(۱)

میهمانان تازه قصر قاجار: دشتی، رهنما، و دیگران

چایلدز فقط چهار روز بعد از ارسال گزارش بازدیدش از زندان قصر خبر داد که نام چند شخصیت سرشناس دیگر هم به فهرست میهمانان زندان اضافه شده است. دو تن از تازه واردان علی دشتی و زین العابدین رهنما، از وکلای برجسته مجلس و مدیر روزنامه بودند. برادر رهنما، الف. ر. تجدد (شیخ العراقین زاده) را نیز برای خالی نبودن عریضه به زندان انداخته بودند. از آن عجیب تر دستگیری فرج الله بهرامی، «وزیر سابق پست و تلگراف، که اخیراً استاندار خراسان شده، و دستیارش میرزا موسی خان مهام» بود چایلدز ادامه می دهد:

تنها اعلان عمومی در ارتباط با اقدام دولت یک خبر کوتاه در مطبوعات فارسی زبان در ۱۶ آوریل بود که از بسته شدن روزنامه شفق سرخ از سوی وزارت معارف، و ابطال مجوز مدیر مسئولی رهنما در روزنامه ایران خبر می داد؛ با این توضیح که روزنامه ایران با یک مدیر مسئول جدید همچنان به کار خود ادامه خواهد داد.

۱- چایلدز، گزارش شماره ۴۱۶ (۴/۸۹۱.۱۳۱)، مورخ ۱۵ آوریل ۱۹۳۵.

استحضار

داریـد که هم دشتی و هم رهنمـا در انتخابات مجلس دهم رأی نیاوردنـد و مصونیت پارلمانی شان به اعتبار نماینـدگی مجلس نهم نیز همین چنـد روز پیش منقضـی شـد. رهنمـا بیشتر زنـدگی حرفه ایش را وقف روزنـامه نگاری کرده است. از همکارش دشتی نیز همین بس که بگویم زندگی حرفه ای او نیز همانند رهنما عمدتاً وقف روزنامه نگاری بوده، هر چند شـفق سرخ هیچ وقت به انـدازه ایران که حکم بلندگوی نیمه رسـمی دولت را داشت و رهنما مدیرش بود، معروف نشد. از همان جشـنی که به مناسبت نوروز در کاخ شاه برگزار شد و طی آن اعلیحضـرت علناً زبان به شـکوه از روزنامه های فارسی زبان پایتخت گشود، می شد نشانه هایی از ناخشـنودی شاه از رهنما و دشتی یافت. بعضـی ها علت مغضوب شدن دشتی را یک سلسـله مقالات طنز درباره مالیات بندی می دانند که با امضای «درشـکه چی» در روزنامه شـفق سـرخ به مدیریت دشتی به چاپ می رسید. چنانکه وزارت امور خـارجه اسـتحضار دارد، به رغم سـانسور شدیـد مطبوعـات توسـط نظمیه، اخیراً مـدیران روزنـامه هـا آزادی عمل بیشتری برای انتخاب مطالب قابل چاپ به صلاحدید خود پیدا کرده بودند.

شاید

جرم اصلی تجدد این بوده که برادر رهنماست؛ هر چند که قبلاً وکیل مجلس و مدیر روزنامه تجدّد، که دیگر منتشر نمی شود، نیز بود. [قبلاً نیز] در سپتامبر ۱۹۲۶ او را به همراه چند افسر ارتش به اتهام توطئه برای سوء قصد علیه شاه دستگیر کرده بودند. پس از آزادی از زنـدان مجبـور شـد کشـور را ترک کنـد و در عراق سـاکن شـد. ولی بعـد از مـدتی بـا اجـازه دولت به ایران بازگشت و در کسوت قضاوت مشغول به کار شد.

چایلدز علت احتمالی بازداشت بهرامی و دستیارش، مهام، را نیز شرح می دهد:

میرزا فرج الله خان بهرامی از ماه مارس ۱۹۳۲ تا سپتامبر ۱۹۳۳

ص:۱۶۰

وزارت پست و تلگراف را بر عهـده داشت، در حـالی که پیش از این نیز منشـی خصوصـی شـاه، فرمانـدار اصـفهان و اسـتاندار فارس بود. از سال ۱۹۳۳ تا نیمه دوم ۱۹۳۴ هم عهده دار استانداری خراسان بود که درست قبل از دیدار شرق شناسان خارجی از مقبره فردوسـی از کـار بر کنـار شـد و این مسـئله در همان موقع هم سـر و صـدای زیادی به پا کرد. آن موقع می گفتنـد که برکناری اش به این دلیل بوده که وقتی شاه به او دسـتور داده بود تدارک اقامت شـرق شـناسان خارجی را ببیند به شاه گزارش داد که در آن فرصت کم نمی تواند محل مناسبی در مشهد برای آنها فراهم کند. با وجود این، برخی دیگر می گویند که عزل او دلیـل مهمـتری داشـته اسـت. از ایـن قرار کـه بهرامی بی عقلی کرده و محتویـات نـامه بی امضـایی را کـه پیش از دیـدار اعلیحضـرت از مشهد خبر از توطئه سوء قصد به جان شاه را می داد، مستقیماً به عرض خودِ شاه رسانده بود. می گویند که شاه از اینکه بهرامی ظـاهراً بـدون اتخـاذ تـدابیر امنیتی لازم برای حفـاظت از جـان اعلیحضـرت، آنگونه که شـخص شـاه لازم می دانست، مسـئله را مسـتقیماً به عرض خودِ او رسانده است از دستش بسیار عصبانی شده بود. بازداشت میرزا موسی خان مهام به همراه بهرامی نیز ظاهراً به این دلیل بوده که آنها رابطه دوستی دراز مدتی داشـته اند. مهام قبلاً در اصفهان هم با بهرامی بوده و سپس در دوره تصدی وزارت پست و تلگراف معاون وزیر شده و پس از انتصاب بهرامی در پست استانداری خراسان، شهردار مشهد شده بود.

البته چایلدز خاطرنشان می کند که همه این دلایل چیزی جز حدس و گمان نیست. هیچکس دلیل واقعی را نمی دانست، حتی وزرای عالی رتبه:

البته همه این دلایلی که برای مغضوب شـدن بازداشت شـدگان نزد شاه آوردم بر پایه حـدس و گمان است. فقط شـخص شاه، که معمولاً آدم توداری است، دلیل واقعی خوار و خفیف شدن آنها را

می داند.

وقتی از یک مقام بلندپایه پرسیدم که دستگیری این افراد واقعاً چه دلیلی داشته، گفت «مگر کسی واقعاً می داند چرا تیمورتاش به آن حال و روز افتاد؟» و با این پاسخ هوشمندانه نشان داد که دریافتن حقیقت در چنین شرایطی چقدر دشوار است. در ارتباط با دستگیری های اخیر، مغضوب شدن این اشخاص احتمالاً دلایل مختلفی داشته، از جمله چنانکه می گویند این دلیل که اشخاص فوق با تیمورتاش دوستی داشته اند. خبر موثقِ صحبتهای شاه با یک مقام ایرانی که به هنگام دیدار شاه از مشهد برای شرکت در هزاره فردوسی به استقبالش رفته بود علاوه بر روشن کردن برخی زوایای شخصیت شاه، مشکل پی بردن به دلایل واقعی خوار و خفیف شدن بازداشت شدگان را خیلی بهتر نشان می دهد. می گویند که این مقام ایرانی برای چاپلوسی نزد اعلیحضرت گفت که فقط شاید یکی از شاهان سابق ایران، یعنی نادر شاه، را بتوان تا حدودی با اعلیحضرت مقایسه کرد. شاه با شنیدن این تملق گفت: «چی؟ آن مردکه راهزن را می گویی؟» و افزود که نه زندگی ما و نه شخصیت ما با هم هیچ شباهتی ندارد. شاه همچنین گفت: «بزرگترین ایراد نادر شاه این بود که نمی توانست جلوی زبانش را نگه دارد، ولی من خیلی خوب فایده این کار را می دانم.»(۱)

این پنج نفر از بختِ بلندشان فقط مدت کوتاهی میهمان قصر قاجار بودند و به سرنوشت تیمورتاش و سردار اسعد گرفتار نشدند.(۲) هورنی بروک مجازات آنها را اینگونه گزارش می کند: «سفارت از طریق

۱- چایلدز، گزارش شماره ۴۲۲ (۸۹۱.۰۰/۱۶۰۱)، مورخ ۱۹ آوریل ۱۹۳۵.

۲- ظاهراً مخبرالسلطنه برای آنها وساطت کرده بود: «رهنما، تجدد برادرش، بهرامی رئیس اسبق دفتر مخصوص و دشتی به عللی که نمی دانم توقیف بودند، با رهنما خصوصیتی داشتم. چند ماه هم معاون من بود. روزی به خیال من رسید که توسطی بکنم. در شرفیابی عرض کردم... رهنما و دشتی و بهرامی اگر تقصیرشان قابل عفو است استدعای عفو دارند... فرمودند آنها را بخشیدم. بروند به ولایت خودشان؛ و منظور رهنما و تجدد بود توطیناً عراقی اند. بهرامی و دشتی هم بنا شد از تهران بروند.» (هدایت، ۴۱۲). (ویراستار)

یـک منبع موثق ایرانی اطلاع یافته است که وزیر سابق پست و تلگراف، بهرامی، به ملایر تبعیـد شـده است؛ دشتی، مـدیر سابق شفق سـرخ، که مریض حال و در مریضـخانه نظمیه بستری است، بعد از بهبود حالش به بوشـهر که نماینده آن شـهر در مجلس نهم بود تبعیـد خواهـد شـد؛ و به رهنما، مدیر روزنامه ایران و برادرش تجدّد هم اجازه خروج از ایران داده اند و این دو نفر هم اینک در لبنان به سر می برند.»(۱)

قربانی بعدی: حضرت اشرف دادگر

طبق گزارش چایلـدز در همان روز ارسال خبر مربوط به حبس دشتی و رهنما (۱۹ آوریل ۱۹۳۵) و یا حوالی آن، «مقامات بی مقـدمه دست به کار اقداماتی بر ضد حضـرت اشـرف دادگر، رییس مجلس، شدند.» با وجود این، ظاهراً این بار انگلیسـی ها با مداخله خود جان این نوکرشان را نجات دادند:

یـک یـا دو روز پس از حبس آقایان دشتی، رهنما و بهرامی ظاهراً یک نگهبان پلیس حوالی خانه دادگر گماشـتند. می گویند به محض اینکه دادگر خبردار شـد که ناگهـان تحت نظر پلیس قرار گرفته است، با شاه تماس گرفت و از او خواست که اجازه خروج از کشور را به او بدهـد، و قول داد که هرگز به کشور بازنگردد. همه متفق القول می گویند که به هر حال اجازه خروج از مملکت را به او دادند و یک گذرنامه هم برایش صادر کردند، و او هم در حدود ۲۱ آوریل به همراه پسرش عازم مرز شد. طبق برخی شایعات او را لب مرز دسـتگیر کرده و برای حبس به تهران آورده اند؛ ولی کسی این شایعات را تأیید نکرده است، کما اینکه وزیر مختار بریتانیا هم می گوید که معاون وزارت خارجه ایران اطمینان داده که دادگر از کشور خارج شده است.

ص:۱۶۳

۱- هورنی بروک، گزارش شماره ۴۸۲ (۱۶۰۸/۸۹۱.۰۰)، مورخ ۲۲ ژوئن ۱۹۳۵.

چایلدز سپس تلاش می کند دلایل مغضوب شدن دادگر را که سابقه همکاری اش با رضا شاه به کودتای ۱۹۲۱ بر می گشت پیدا کند:

بیشتر

مردم گمان می کنند که اقدام بی مقدمه علیه دادگر به همان دلایلی صورت گرفته که دشتی و رهنما حبس شدند. در گزارش قبلی ام به مشکل پی بردن به دلایل واقعی شاه برای اقدام علیه این شخصیت های سرشناس اشاره کرده بودم. ناظران بدبین تر مسئله ملک و املاک عظیم دادگر در تهران و شهرهای دیگر را پیش می کشند و دلیل تمایل شاه به خلاص شدن از شرّ او را تصاحب این املاک می دانند؛ در حالی که برخی دیگر می گویند با توجه به اخلاق شاه کاملاً طبیعی است که از هر فرصتی برای خلاص شدن از شرّ کسانی مانند رهنما و دشتی که در قدرت گرفتن یاری اش کرده بودند، استفاده کند. رهنما در مجلس موسسان که در سال ۱۹۲۵ تشکیل شد، پیشنهاد پادشاهی رییس الوزرای سابق را داده و دشتی هم از این پیشنهاد حمایت کرده بود.

چایلدز نظر غالب درباره دلایل اقدامات شاه علیه دشتی، رهنما و دادگر را اینگونه بیان می کند:

دلیلی که برای اقدام شاه می آورند و هم اینک دارد طرفداران زیادی هم پیدا می کند، این است که تلاش رهنما و دشتی در مجلس برای اعاده تمامیت و استقلال دوباره این نهاد، شاه را به اقدام بر ضد آنها واداشته است. می گویند که عده ای از مجلسی ها از وضع مجلس ناراضی و خواهان اعاده تمامیت و استقلال این نهاد بودند. می گویند که این مجلسی ها از اینکه شاه بیش از پیش مجلس را به نهادی فرمایشی تبدیل کرده، به ویژه برای تصویب طرح های مالیاتی اش بسیار دلخور هستند. می گویند این گروه مقالاتی را که در گزارش قبلی ام اشاره کردم که در روزنامه شفق سرخ به چاپ رسیده و در آنها از اقدامات مالیاتی دولت به نرمی انتقاد شده بود، نوشته اند تا نقطه آغازی برای یک حرکت سازمان یافته در مجلس با

هدف

اعاده قـدرت و مرجعیت این نهاد باشد. هر چند ادعا می کنند که دادگر با این عده همدست نبوده، می گویند شاه به این دلیل از دستش عصبانی شده است که تلاش های دشتی و رهنما را برای به راه انداختن چنین حرکتی به او گزارش نکرده بود.

چایلدز گزارش خود را با صحبت درباره واقعیت «مشروطه» تحت حاکمیت رضا شاه خاتمه می دهد:

کم

نیستند نمایندگانی که معتقدند شاه به خاطر نگرانی از اقدام مستقل دشتی و رهنما شاید تشکیل مجلس دهم را که قرار است تا چنـد هفته دیگر کارش را شـروع کنـد به مدت نامعلومی به تعویق بیندازد. برخی دیگر هم که با گروه اول مخالفند می گویند شاه ظاهر و شـبح یک نظام مشـروطه را که در وجود مجلس تبلور می یابد به نفع خود دانسته و احتمالاً نهاد بی خاصیتی را که کاملاًـ زیر سـلطه اش است، و برای سـاده لوحـانی که هنوز سایه یک چیز را از خودِ آن تشـخیص نمی دهنـد، توهم یک نظام مشروطه را ایجاد می کند، به این سادگی منحل نخواهد کرد.(۱)

تبعید مصدق و تقی زاده

یکی از تبعیدشدگان سال ۱۹۲۷، یعنی دکتر محمد مصدق، که وکیل مجلس بود، طی نطقی از اقدامات مالی دربار شاهنشاهی انتقـاد کرده بود. سـیدحسن تقی زاده هم که یکی دیگر از وکلاـی مجلس بود از رویه تصویب لوایـح مالی با قیـد دو فوریت- یعنی بـدون بحث و بررسـی نماینـدگان پیش از رای گیری شدیـداً انتقـاد کرده بود. این هر دو وکیـل مجلس خشم ملوکانه را برانگیختنـد. هـارت در گزارش خود شـرح می دهـد که چه بلاـیی بر سـرشان آمـد: «در این ارتباط، وزارت امور خارجه حتماً سرنوشت مصدق را که شخصی ثروتمند، تحصیل کرده و با کفایت، و

ص:۱۶۵

۱- چایلدز، گزارش شماره ۴۳۷ (۱۶۰۳/۸۹۱.۰۰)، مورخ ۴ مه ۱۹۳۵.

وکیـل سـابق مجلس و چنـدین بار وزیر کابینه دولت بود به خاطر دارد. مصـدق سه سال پیش در صـحبت هایش درباره لایحه بودجه به سوء استفاده های مقامات دربار هم اشاره کرد. او سپس به نزد شاه احضار شد و در آنجا توضیح داد که از گفتن این حرف ها فقط صـلاح اعلیحضرت را در نظر داشته است. البته توضیحاتش هیچ فایده ای نداشت و پس از چند ماه آزار و اذیت به روستای زادگاهش تبعید شد که هنوز هم در آنجا به سر می برد.»(۱)

هـافمن فیلیپ متن سـخنرانی تقی زاده را که در ۲۹ فوریه ۱۹۲۸/۱۹ اسفند ۱۳۰۶ در مجلس ایراد کرده بـود، در گزارش خـود آورده است:

در سـایر کشورها، دولت برای اطلاع عموم ابتـدا لوایحش را در مطبوعات منتشـر می کنـد. در مملکت ما حتی وکلای مجلس هم چیزی درباره این لوایح نمی دانند. لوایح با قید فوریت و ناگهان به مجلس ارایه می شوند. طبق اصول بنیادین قانون اساسی لایحه بودجه باید شـش ماه قبل از پایان سال تسـلیم مجلس شود. ولی ما باید تا آخرین روزهای ماه آخر سال انتظار بکشـیم تا بالاخره لایحه بودجه را با قید فوریت به مجلس تسـلیم کنند و آن وقت هم از ما انتظار دارند بدون آنکه حتی بدانیم درون این لاـیحه چه نوشـته است آن را تصویب کنیم. یکی از مهمترین وظـایف مجلس نظارت بر بودجه است. مجلس بایـد درباره همه جزییات بودجه اظهار نظر کند. سه ماه پیش بررسـی کلیات بودجه شاهنشاهی در دستور کار قرار گرفت و سپس از دستور کار مجلس خارج شـد. لایحه بودجه احتمالاً با این قصـد و غرض از دسـتور کار خارج شد تا دوباره آن را در پایان سال به مجلس ارایه بدهند و از ما بخواهند که فوراً تصویبش کنیم. لایحه بودجه اصول کلی سـیاست های مملکت را مشخص می کند و باید مورد بحث و بررسی قرار بگیرد. شاید خود

ص:۱۶۶

۱- هارت، گزارش شماره ۱۳۲ (۲۲۱/۸۹۱.۰۰)، مورخ ۱۱ اوت ۱۹۳۰.

من با ۹۹ درصد لوایحی که تا بحال به رای گذاشته شده مخالف بوده ام. نظرم هم این بود که همه اقلام بودجه در ردیف های جداگانه ای نوشته شوند تا بتوانیم آنها را یک به یک مورد بحث و بررسی قرار بدهیم.

خوشبختانه

مملکت موانع عدیده ای را پشت سر گذاشته است. حالا زمان آن است که طرح هایی عملی برای پیشرفت و سعادت کشور تدوین شود. مملکت ما در یک مقطع حساس تاریخی است. هم اینک فرصتی استثنائی، تاریخی و فوق العاده پیش روی ماست که باید از آن استفاده کنیم. یکصد سال پیش این کشور در قید و بندهایی بود که ریشه در [قرارداد] ترکمنچای داشت. کل بودجه باید در اختیار مجلس قرار بگیرد تا مشخص کند کدام اقلام مهم و کدام اقلام مهمتر هستند. وظیفه وجدانی خود می دانم که این نکته را به آقایان محترم متذکر شوم. نظام آموزش و پرورش عمومی را باید گسترش داد و وقتی توده مردم در مسیر آموزش و رشد قدم بردارند آنگاه نگرانی ها از بین خواهد رفت. آموزش و پرورش شرط لازم برای هر گونه اصلاحاتی است. تا جایی که به لایحه بودجه مربوط می شود، به اعتقاد من باید مفصلاً مورد بحث و بررسی قرار بگیرد. هیچ وقت فکر نمی کردم که لایحه بودجه در این موقع شب ناگهان از آسمان به صحن مجلس می افتد و ظرف یک ساعت هم کارش تمام می شود و از مجلس بیرون می رود. به نظر من مجلس باید ده روز روی لایحه بودجه کار کند، چون لایحه مزبور مبنا و اساس همه اصلاحات مملکت را تشکیل می دهد.(۱)

هارت «مشکلاتی» را که تقی زاده بعد از نطقش در مجلس با آنها مواجه شد شرح می دهد:

[وزارت امور خارجه] حتماً به خاطر دارد که تقی زاده، که دوست

ص:۱۶۷

۱- فیلیپ، گزارش شماره ۵۶۶ (۴۱۴/۸۹۱.۵۱)، مورخ ۲۴ مارس ۱۹۲۸.

مصدق بود، نیز به سبب بیانات متهورانه اش در مجلس در همان زمان مورد آزار و اذیت های فراوان قرار گرفت. آقای صالح، مترجم سفارت، می گوید که تقی زاده در طول آن مدت چند بار به خانه اش سر زده و حتی گفته است از آن می ترسد که مبادا آنقدر گرسنگی اش بدهند تا بمیرد. اگرچه مشکلات تقی زاده ظاهراً کمتر شده است، ولی به نظر نمی رسد که هیچ کسی جرئت کرده باشد از زمان اتفاقاتی که در بالا به آن اشاره شد بی پرده با شاه صحبت کند، که البته در چنین شرایطی چندان هم تعجبی ندارد. از نظر ممدوح شوکت بی، سفیر ترکیه، این مسئله خیلی مهم است؛ او اعتقاد دارد با ترسی که اعلیحضرت به جان زیردستانش می اندازد، که گاه تقریباً به رعب و وحشت بیشتر نزدیک است، دیگر امکان ندارد کسی جز مجیزگویی های متملقانه چیز دیگری به او بگوید. سفیر ترکیه گفت که ژنرال کریم آقا [بوذرجمهری]، وزیر سابق فواید عامه، که هم اینک شهردار تهران است، هر حرفی را که از دهان شاه بیرون می آید تمجید و تحسین می کند و به همین خاطر نفوذ خطرناکی بر روی شاه دارد.(۱)

با وجود این، در سال ۱۹۳۵ سیدحسن تقی زاده، که به هنگام امضای قرارداد امتیاز نفت در سال ۱۹۳۳ وزیر مالیه بود، باز هم به دردسر افتاد. یک روزنامه فرانسوی اخباری منفی درباره ایران منتشر کرده بود، و تقی زاده که در آن زمان وزیر مختار ایران در پاریس بود، تلاش کافی برای «سرکوب» روزنامه خطاکار مبذول نکرده بود. البته شانسی که داشت این بود که وقتی او را به ایران فراخواندند در کشور نبود؛ از دستور سرپیچی کرد و چون زنش آلمانی بود به آلمان رفت. البته مشکل بتوان باور داشت که رضا شاه واقعاً فکر می کرد می تواند همانطور که با مطبوعات ایران رفتار می کند با مطبوعات فرانسه هم رفتار کند. از نظر

۱- هارت، گزارش شماره ۱۳۲ (۲۲۱/۸۹۱.۰۰)، مورخ ۱۱ اوت ۱۹۳۰.

هورنی بروک، «کفـایت و دولتمردی [تقی زاده] بر اکثر مردم ایران پوشـیده نبود، و او بقـدری محبوبیت داشت که مسـلماً نمی توانست برای مـدتی طولانی در یک پُست عالی در این رژیم خـدمت کنـد. شاه هم از این اتفاق اسـتفاده کرد تا یکی دیگر از مـدعیان احتمـالی تـاج و تخت و یـا ریـاست ِ جمهوری ایران را عزل و بی آبرو کنـد.» اتفاقی که برای تقی زاده افتاد به هورنی بروک فرصـت داد تـا حکـومت وحشت [رضـا شـاه] را توصـیف کنـد و بگویـد که دسـتگاه جاسوسـی اش روی دسـتگاههای جاسوسی دیگری را که «دولت ها در زمان جنگ دارند» سفید کرده است:

از

زمـان جلوس رضا شاه به تخت پادشاهی تاریـخ سیاسـی ایران مشـحون از حوادث مشابهی بوده است. البته لازم نیست فهرسـت طویـل مرگ هـای ناگهـانی، محبوسـین و یا آنهایی را که از کشور تبعیـد شـده انـد، در اینجا بازگو کنم. بایگانی وزارت امور خارجه حاوی گزارش های متعددی درباره این موارد است، ولی شاید ذکر حوادث مشابهی که طی دو یا سه ماه گذشته اتفاق افتـاده است خـالی از لطف نباشـد. دادگر، رئیس سابق مجلس، به اروپا تبعیـد شـد. دشتی، وکیل سابق مجلس و مـدیر روزنامه شفق سـرخ که بسته شده است، هم اینک در مریضخانه نظمیه بستری است. رهنما، وکیل سابق مجلس و مدیر روزنامه ایران، به همراه برادرش تجدد به عراق تبعید شده است. بهرامی، استاندار سابق خراسان، هم هنوز در زندان به سر می برد.

از موارد فوق، که می توان فهرست طویلی از وقایع ناخوشایند دیگری از جمله مرگ تیمورتاش، ژنرال شـیبانی و سـردار اسـعد را نیز به آن افزود، کاملاً پیداست که این حوادث بخشـی از طرح و برنامه سلسله کنونی است که می خواهد همه آنهایی را که توانایی، میهن پرستی و یا جاه طلبی شان ممکن است تهدیدی برای جانشـینی بدون دردسـر پسـر شاه کنونی بعد مرگش باشد، از صحنه فعالیت سیاسی کشور حذف کند. یک دستگاه جاسوسی در ایران شکل

گرفته

است که واقعاً روی دستگاههای جاسوسی دیگری را که دولت ها در زمان جنگ دارند سفید کرده است. وزرای کابینه و وکلای مجلس به آلت دست رضا شاه مبدل شده اند، و فقط در حکم جلوه های ظاهری دولت عمل می کنند. ارتش و نظمیه کاملاً دگرگون شده اند و افسران سالخورده و باتجربه عمدتاً جایشان را به مردان جوان و وابسته داده اند و هیچ کس جرئت نمی کند حتی یک کلمه انتقاد یا شکایت کند. شاه کنترل کامل و مطلق را در دست دارد و کوچکترین هوسش فوراً به قانون مملکتی مبدل می شود.

هورنی بروک سپس به نارضایتی روز افزون مردم و عداوت آنها با رژیم پهلوی اشاره می کند:

ولی در زیر این ظاهر آرام احساس عداوت شدیدی نسبت به رژیم کنونی وجود دارد. هر چند کسی آن را ابراز نمی کند، ولی این احساس نقش بسزایی در شکل دادن به نظرات مردم دارد. آنچه خیلی ها پیشرفت های بی فایده ای می دانند که منجر به وضع مالیات های سنگین، حبس گسترده، قتل قانونی و تبعید شهروندان برجسته شده است – البته اگر نخواهیم به تغییر کلاه مردان و کشف حجاب زنان مسلمان به شیوه اروپایی اشاره کنیم – تأثیر نامطلوبی بر اذهان مردم داشته و ممکن است در آینده به حوادثی بینجامد که کار رژیم کنونی را یکسره کند. بسیاری از مردم معتقدند که شاه آنقدر جایش محکم است؛ و ارتش آنقدر به او وفادار است؛ و مردم آنقدر از او می ترسند که هیچ اتفاقی برای این رژیم نخواهد افتاد. شاید این باور عجالتاً درست باشد؛ ولی شورش های اخیر مشهد، مخالفت روحانیان با ترویج آداب و رسوم فرنگی و همینکه یک سال پیش در تهران مراسم مذهبی سادیستی ای برگزار شد که هیچ چیز از تبلور بدترین نوع تعصب و خشک مغزی کم نداشت، به هیچوجه طبقه فرهیخته تر ایرانی و اروپاییان ساکن این کشور را، به ثبات آتی مملکت امیدوار نکرده است.

ص: ۱۷۰

هورنی بروک از شرح مکالماتش با وزیر مختار انگلیس نیز غافل نیست:

همین

چند روز پیش بود که محرمانه موضوع مرگ رضا شاه و پیامدهای احتمالی آن را با وزیر مختار بریتانیا در میان گذاشتم. هم من و هم وزیر مختار بریتانیا سعی کردیم یک ایرانی فعال در صحنه زندگی عمومی کشور را که دارای آموزش ها، خُلق و خو و کفایت لازم برای رهبری کشور در صورت وقوع چنین اتفاقی باشد پیدا کنیم. نام هیچ کسی که بتواند این وظیفه طاقت فرسا را بر عهده بگیرد به ذهنمان نرسید. هر دویمان به این نتیجه رسیدیم که شاید در تلاطم پیامدهای مرگ احتمالی رضا شاه یک شخصیت نسبتاً ناشناس، احتمالاً ـ یک افسر ارتش، از میان مردم برخیزد و بتواند سکان کشتی دولت را با موفقیت به دست بگیرد.

اتفاقاً آخرین جمله هورنی بروک در گزارشش بعدها درست از آب درآمد: «احساس من این است که ترویج گسترده آداب رسوم اروپایی از سوی شاه، خصومتش با روحانیان، [و] شیوه های بی رحمانه ای که به کار می بندد می تواند پس از مرگش موجب بروز احساسات شدیداً ضد خارجی [در ایران] بشود.»(۱)

ص:۱۷۱

۱- هورنی بروک، گزارش شماره ۵۱۰ (۱۶۱۳/۸۹۱.۰۰)، مورخ ۱۸ ژوئیه ۱۹۳۵.

فصل چهارم: کشتار در مشهد

اشاره

کشتاری که در روزهای ۱۲ تا ۱۴ ژوئیه ۱۹۳۵ در داخل و اطراف حرم مقدس امام رضا در مشهد اتفاق افتاد از خونین ترین و بی رحمانه ترین وقایع تاریخ ایران بود. تنها واقعه دیگری که شاید تا حدودی با آن قابل مقایسه باشد سرکوب تظاهرکنندگان و قتل بسیاری از آنها به دست نیروهای مسلح در روزهای ۵ تا ۸ ژوئن ۱۹۶۳ بود.(۱) کشتار مشهد به ویژه از این جهت اهمیت داشت که در حرم مقدس یکی از امامان شیعه صورت گرفت. چنانکه هورنی بروک گزارش داده است، با تیربار تظاهرکنندگان و زائران را مورد هدف قرار دادند که منجر به «تلفات هولناکی شد.» پس از آن واقعه مردم گفتند، «از حرم مقدس امام رضا هتک حرمت شده،» و پیش بینی کردند که آخرِ کار رضاخان رسیده است.

پیش بینی آنها شش سال بعد تحقق یافت؛ ولی آنچه مردم فکرش را نکرده بودند این بود که اربابان انگلیسی رضاخان او را نجات می دهند و از چنگال عدالت می رهانند. در همان زمان هم بروز وقایع ۱۲ تا ۱۴ ژوئیه ۱۹۳۵ مشهد شدیدترین بحرانی تلقی می شد که در تاریخ معاصر

۱- منظور سرکوب قیام خونین ۱۵ خرداد است. (ویراستار)

ایران رخ داده است. نتیجه این کشتارها تشدید فضای خفقان حاکم بر کشور، از جمله دستگیری و مجازات آنهایی بود که ادعا می شد در تحریک مردم دست داشته اند.

کلاه فرنگی، ممنوعیت عزاداری در روز عاشورا،

و کشف حجاب زنان؛ سال ۱۹۳۵

برنامه رضا شاه برای کشف حجاب زنان مسلمان و اجبار مردان برای کنار گذاشتن کلاه های سنتی و پوشیدن کلاه «فرنگی» در تابستان ۱۹۳۴ با جدیت بیشتری دنبال شد. در ماه ژوئن ۱۹۳۴، نخست وزیر وقت، فروغی، با انتشار اعلامیه ای دلیل غیرموجهی برای این امر برشمرد: «حسب الامر ملوکانه اعلیحضرت همایونی شاهنشاه ایران، هیأت دولت، کلیه وزارتخانه ها و ادارات را موظف می سازد که به دستگاههای تابعه خود ابلاغ نمایند کارگرانی که کارشان در فضای باز و در آفتاب است، از این پس باید کلاهی با لبه بر سر بگذارند که صورتشان را از تابش آفتاب حفظ کند.»(۱)

در مراسم افتتاحیه مجلس دهم در ماه ژوئن ۱۹۳۵، رسماً اعلام شد که پوشیدن کلاه پهلوی قدغن است و مردها باید کلاه فرنگی به سر کنند.(۲) هورنی بروک در این ارتباط می نویسد: «اطلاع یافته ام که شاه بعد از قدغن کردن کلاه پهلوی گفته است که پوشیدن کلاه فرنگی برای مردان با چادر پوشیدن زنان ایرانی اصلاً جور در نمی آید. از قرار معلوم، در نتیجه این اظهار نظر شاه که البته برای مشاورشان حکم دستور دارد، در میان نسل جوان تر زنان ایرانی جنبشی برای کشف حجاب به راه

۱- ستاره جهان، مورخ ۲۹ ژوئن ۱۹۳۴؛ هورنی بروک، گزارش شماره ۱۴۳ (۱۵/۸۹۱.۴۰۵۱)، مورخ ۱۲ ژوئیه ۱۹۳۴.

۲- مردم ایران در حقیقت دو بار مجبور به تغییر کلاه شدند؛ یک بار که کلاه سنتی و مرسوم به کلاه پهلوی تغییر یافت؛ و بار دیگر که کلاه پهلوی به شاپوی فرنگی یا به قول مردم آن روز «کلاه لگنی» تبدیل شد. (ویراستار)

افتاده است.»(۱)

هورنی بروک گزارش می دهد که تلاش برای «عملی ساختن منویات اعلیحضرت» برای ممنوع ساختن حجاب اسلامی رسماً از سوی فروغی که در مقام رئیس الوزراء قرار بود روز ۲۸ ژوئن ۱۹۳۵ در باشگاه ایران میهمانی بدهد، آغاز شد. همه وزرای کابینه و معاونان به همراه همسرانشان به این میهمانی دعوت شده بودند، و زنان باید بدون حجاب در مجلس حاضر می شدند. هورنی بروک اضافه می کند: «از قرار معلوم به دنبال این میهمانی سایر اعضای کابینه و همسرانشان هم میهمانی های مشابهی برای همکارانشان خواهند داد.»(۲) و سپس همکارانشان میهمانی های مشابهی برای زیردستان و همسرانشان می دهند و این میهمانی ها همینطور ادامه پیدا می کند.

استعمال کلاه فرنگی و کشف حجاب زنان بخشی از برنامه غربی کردن ایران بود که با هدف تضعیف اسلام و علماء صورت می گرفت. در اوایل آوریل ۱۹۳۵، دولت محدودیت های سفت و سختی برای عزاداری در روز عاشورا وضع کرد. راه افتادن دسته های عزاداری ممنوع شد. جی. ریوز چایلدز، کاردار موقت آمریکا، این ممنوعیت ها و «ناآرامی های» بعد از آن را در چندین شهر اینگونه گزارش کرده است:

از قرار معلوم امسال پلیس راه افتادن دسته های عزاداری در خیابان ها به شیوه سال های گذشته را ممنوع کرده بود. می گویند که چند روز قبل از فرارسیدن عاشورا، که امسال به ۱۴ آوریل افتاده بود، برخی ملاها مستقیماً به شاه تلگرام زدند و از او خواستند که محدودیت های فوق را بردارد. می گویند ملاهایی را که در کرمانشاه و تهران دست به اقداماتی زده بودند فوراً بازداشت کردند و تا فردای عاشورا در حبس نگاه داشتند. به همین ترتیب در بابل، که

۱- هورنی بروک، گزارش شماره ۴۷۸ (۱۹/۸۹۱.۴۰۵۱)، مورخ ۱۸ ژوئن ۱۹۳۵.
۲- هورنی بروک، گزارش شماره ۴۸۷ (۸۹۱.۴۰۵۱)، مورخ ۲۷ ژوئن ۱۹۳۵.

می گویند

بیشترین ناآرامی ها را داشته، ظاهراً ملاها از مقامات شهر خواسته بودند که اجازه راه افتادن دسته های عزاداری در خیابان ها را بدهند، ولی مقامات از دادن اجازه خودداری کردند، و از قضا شب ۱۳ آوریل در بابل زلزله آمد. در نتیجه مردم خشمگین بابل که حالا ـ باید برای واقعه ای ملموس تر از شهادت [امام] حسین[ع] در هزار سال پیش عزاداری می کردند به خیابان ها ریختند و با نادیده گرفتن حکم دولت، دسته های عزاداری به راه انداختند. مأمورانی که قصد متفرق ساختن عزاداران را داشتند با مردم درگیر شدند و می گویند که در این معرکه حداقل دو مأمور پلیس کشته شدند. می گویند ناآرامی های کوچکتری هم در برخی نقاط دیگر کشور روی داده است؛ از جمله مشهد، قم، کرمان و یزد.

در تهران، عزاداری های روز عاشورا به تجمع عزاداران در مساجد و خانه ها محدود بود و حتی در این موارد هم عزاداران مواظب بودند که عزاداری شان از حد سینه زنی فراتر نرود.(۱) ظاهراً تنش مداومی که بین شهروندان و مأموران سرکوبگر پهلوی وجود داشت همه کشور را فرا گرفته بود. تحمیل اصلاحات و روند مدرن کردن شهرها غالباً موجب بروز مخالفت ها و درگیری ها خشونت آمیز می شد. آگوستن دبلیو. فرین(۲)، کنسول آمریکا در تبریز، مخالفت مردم این شهر با قانون سربازگیری در سال ۱۹۲۸ و واکنش رژیم را شرح داده است:

طبق خبری که همین الآن حسنعلی خان آصف، کارمند کنسول گری تبریز، به من داد، بعد از ظهر ۱۲ اکتبر در این شهر اعلام کرده اند که قانون سربازگیری به مورد اجرا گذاشته خواهد شد. ولی صبح فردای همان روز مردم بازارها را بسته و در مسجدها تجمع کردند و برخی هم در منازل مجتهدان شهر، میرزاصادق آقا و حاج میرزا

۱- چایلدز، گزارش شماره ۴۲۹ (۸۹۱.۴۰۴/۴۰)، مورخ ۲۹ آوریل ۱۹۳۵.

۲- Augustin W. Ferrin.

عبدالحسن

آقا، از رهبران مذهبی شهر، جمع شدند. تلگرام هایی هم در اعتراض به سربازگیری، و همچنین پوشیدن کلاه پهلوی و کشف حجاب به تهران فرستاده شد. در ۱۴ اکتبر، سربازان با شلیک تیر هوایی جمعیتی را که به سوی مرکز سربازگیری در حرکت بود متفرق کردند. در ۱۷ اکتبر جمعیت دیگری به سوی کنسول گری روسیه حرکت کرد، که البته نیت اصلی شان معلوم نبود، و ظاهراً قصد داشتند در آنجا پناه بگیرند. سربازان هم با شلیک هوایی چند گلوله جمعیت را متفرق کردند. همان شب مجتهدان فوق به همراه چند تن دیگر از تجار سرشناس شهر، از جمله کرباسی، بازداشت شدند. روز ۱۸ اکتبر بازاری ها به سر حجره هایشان برگشتند و گمان می رود که جنبش مردم خاتمه یافته است. جمعیت تبریز دست خالی است و نیروی نظامی مستقر در این شهر انبوه و ورزیده است.(۱)

آنچه کشف حجاب را متمایز می ساخت گستردگی مخالفت های مردم با چنین اقدامی بود که گویا انگلیسی ها و رضا شاه را غافلگیر کرده بود. هورنی بروک با لحنی کاملاً متفاوت با آنچه در گزارش مربوط به میهمانی های پنج روز پیش نوشته بود از مقاومت مردم در برابر این اقدام سخن گفت. ظرف کمتر از یک هفته، وضعیت کاملاً به هم ریخته بود:

احداث شبکه مدرن بزرگراههای عمومی به قیمت تحمیل مالیات های سنگین بر دوش مردم، پهن کردن خیابان ها به قیمت تخریب املاک مجاور، و پروژه کشیدن خط آهن از دریای خزر به خلیج فارس برای انتقال سریع محصول مزارع خصوصی شاه در شمال ایران، همه و همه را مردم این مملکت همچون تجملاتی پرهزینه به جان خریدند. ولی اعلیحضرت همایونی با پیشنهاد کشف حجاب زنان مسلمان پا بر چیزی گذاشت که برای مردم مسلمان

۱- فرین، گزارش شماره ۲۰ (۱۴۷۵/۸۹۱.۰۰)، مورخ ۲۲ اکتبر ۱۹۲۸.

اهمیتی

بس فراتر از سنگین تر شدن بارِ مالیات ها دارد. او می خواهد سنتی را پایمال کند که ریشه ای بس عمیق دارد، و صدها سال است که در این مملکت رواج داشته، و [این کار او] احساسات مردم را جریحه دار می کند. به رغم موافقت های اجباری و ابراز همدلی عمومی با عزم شاه برای اجرای این اصلاحات، خصومتی پنهان با کل این برنامه در دل عده کثیری از مسلمانان موج می زند. البته وزرای دولت که مایل نیستند پُست هایشان را از دست بدهند مسلماً همسران خود را وادار به کشف حجاب خواهند کرد و مقامات دون پایه و سایر شهروندانی که دلبسته رژیم گذشته نیستند نیز از آنها پیروی خواهند کرد. با وجود این، بسیاری از مقامات رسمی که در انظار عموم با چهره ای گشاده از این اقدام استقبال می کنند، در خلوت با اخم به آن می نگرند. روحانیون که از آنچه «لامذهبیِ شاه» می نامند به سر حدّ جنون رسیده اند، حالا حربه جدیدی برای جنگ مخفیانه خود دارند، و دوستان صمیمی و فامیل نزدیک زندانیانی که به مرگ های مرموز در زندان جان باخته اند و یا کسانی که بدون محاکمه تبعید شده اند حالا ترکش پُرتری برای مقابله با سلسله حاکم به دست آورده اند.(۱)

هورنی بروک در گزارش تکمیلی اش همچنان از مخالفت مردم با کشف حجاب می نویسد:

هیچیک از اصلاحات دوران رضا شاه به اندازه پیشنهاد کشف حجاب با احساس اضطراب و بلاتکلیفی، و یا انزجار علنی از رژیم کنونی در میان مردم همراه نبوده است. به جرئت می توان گفت که روحانیون با حذف چادر شدیداً مخالفند و اکثر مسلمانان هم از این امر به خشم آمده اند. گرچه پوشیدن کلاه به اصطلاح «بین المللی» با توسل به ارعاب و خشونت به اقشار پایین تر جامعه تحمیل شد،

۱- هورنی بروک، گزارش شماره ۴۹۱ (۲۲/۸۹۱.۴۰۵۱)، مورخ ۲ ژوئیه ۱۹۳۵.

اکثر

ایرانی های متعلق به طبقات بالا و متوسط بجای آنکه از کلاه پهلوی، که اتفاقاً دیگر نام «پهلوی» بر خود ندارد، استفاده کنند با سعه صدر و خوش خُلقی این کلاه را بر سر گذاشتند. حتی برخی از شخصیت های متجدد و روشنفکر از این امر استقبال کردند، ولی بسیاری از آنهایی که شاید در رواج کلاه فرنگی برای مردان محاسنی هم متصور بودند در پیشنهاد تغییر پوشش زنان فقط شرّ می دیدند و بس. حاج آقا حسین قمی، یکی از سه ملای عالی رتبه خراسان، در اعتراض به کشف حجاب زنان، و تا حدودی تغییر کلاه مردان، ابتدا نظراتش را برای شاه تلگرام کرد و سپس عازم تهران شد تا شخصاً مراتب اعتراضش را به عرض شاه برساند. وقتی به شاه عبدالعظیم در مجاورت پایتخت، رسید حضورش حادثه ای ایجاد کرد که به همان اندازه اهمیت داشت. خبر ورود او خیلی زود به گوش مسلمانان متدین رسید و در ۴ ژوئیه بیشتر بازاری ها حجره هایشان را بستند، و صدها نفر به سوی مسجد روانه شدند تا نظرش را درباره اصلاحات اخیر جویا شوند. بلافاصله عده ای مأمور یونیفورم پوش و لباس شخصی به مسجد اعزام و بدینوسیله مانع از تماس مردم با ملا شدند. از آن زمان تاکنون عده زیادی پلیس در این محل مستقر هستند و فکر نمی کنم تا زمان عزیمت ملا از آنجا تکان بخورند. روز ۶ ژوئیه یک بار دیگر بازار تعطیل شد، ولی مأموران پلیس بازاری ها را تهدید کردند که اگر حجره هایشان را باز نکنند مقامات دولت همه اجناس شان را به حراج می گذارند، و آنها هم اجباراً حجره هایشان را باز کردند. هنوز شایعه شورش مردم تبریز تأیید نشده است.

می گویند حاج شیخ عبدالکریم(1)، از ملایان قم، تلگرام مؤدبانه ای برای شاه فرستاده و از او خواسته از انجام اعمالی که در اسلام

۱- حاج شیخ عبدالکریم حائری مؤسس حوزه علمیه قم.

است جلوگیری کند. می گویند شاه هم بلافاصله پاسخ داده که برداشتن کلاه پهلوی هیچ ربط مستقیم یا غیرمستقیمی با دین ندارد و اینکه هنوز هیچ دستوری برای کشف حجاب نداده است. همچنین شایع است که شاه دستور داده از این به بعد هیچ افسری حق ندارد با زنان محجبه به خیابان بیاید. اگر چنین حرفی صحت داشته باشد، که یکی از افسران عالی رتبه ارتش صحت آن را تأیید کرده است، معلوم است که شاه خطر بزرگ افتادن تفرقه در بین نیروهای نظامی اش را به جان خریده است. البته در این که خصومتی عمیق و روزافزون نسبت به برنامه شاه وجود دارد شکی نیست. اخباری که به دست کنسول گری رسیده، اخبار واصله به سفارت را تایید می کند و به گمان من فقط تغییر برنامه کنونی می تواند خصومت علنی روحانیون و عده کثیری از جمعیت ایران با شاه را فرو بنشاند. البته واقعاً کسی نمی داند که آیا شاه حاضر است برنامه اش را کنار بگذارد یا خیر، که اگر کنار بگذارد بدون شک حیثیتش به باد خواهد رفت. تا وقتی نظامیان و مأموران پلیس به شاه وفادار هستند، و تا زمانی که این عده برای دولت مشکلی ایجاد نکنند، مردم مجبورند هر اصلاحاتی را که به میل رضا شاه باشد، بپذیرند.(۱)

خبر شورش در مشهد: سانسور شدید

روز ۱۲ ژوئیه ۱۹۳۵، مردم و سفارت آمریکا حس کردند حادثه بدی رخ داده، هر چند نمی دانستند کجا. هورنی بروک گزارش داد که کنسولگری های ترکیه و انگلیس در تبریز شایعه شورش مردم شهر را تکذیب کرده اند.(۲) علاوه بر این، دکتر اشمیت، مدیر حفاری گروه باستان شناسی آمریکایی در شیراز نیز خبر شورش مردم این شهر را تأیید

۱- هورنی بروک، گزارش شماره ۵۰۳ (۲۳/۸۹۱.۴۰۵۱)، مورخ ۹ ژوئیه ۱۹۳۵.

۲- هورنی بروک، گزارش شماره ۵۰۷ (۲۴/۸۹۱.۴۰۵۱)، مورخ ۱۲ ژوئیه ۱۹۳۵.

نکرده بود. مأموران نظمیه هم «پیام تلگرافی رمز ی» هورنی بروک به دکتر دونالدسن از مبلغان مسیحی آمریکایی در مشهد را ردگیری کردند و جلوی رسیدن آن را به مقصد گرفتند. این امر نشان از شدت سانسوری دارد که حتی نگذاشت سفارت آمریکا با مشهد ارتباط بر قرار کند و حدود یک هفته از شورش مردم در این شهر بی خبر ماند.

خبر تظاهرات مردم بالاخره توسط تلگرام مورخ ۱۸ ژوئیه به سفارت رسید؛ هر چند سفارت از تاریخ دقیق و جزئیات حادثه بی خبر ماند: «شورش ۸ ژوئیه در مشهد که در اعتراض به کلاه فرنگی و پیشنهاد کشف حجاب صورت گرفت به مرگ چندین مأمور پلیس انجامید و در نهایت برای برقراری نظم از نیروهای نظامی کمک خواسته شد. تا به امروز که اعلامیه وزارت داخله ایران شایعات را تأیید کرد سانسور شدید مانع از تأیید اخبار واصله بود. حکم شاه برای پوشیدن کلاه فرنگی به شدت اجرا می شود. هنوز حکم رسمی برای کشف حجاب صادر نشده است. شورشی در تهران صورت نگرفته و دولت کاملاً کنترل اوضاع مشهد را در دست دارد.»(۱)

اعلامیه ای که دولت در ارتباط با وقایع مشهد منتشر ساخت، و در آن تاریخ دقیق حادثه ذکر نشده بود، نیز همان روز ۱۸ ژوئیه صادر شد که هورنی بروک در گزارشش به آن اشاره کرده است:

شورشی که می گفتند در تبریز صورت گرفته و مقامات دولت ایران به شدت آن را تکذیب می کردند در واقع در روز هشتم ژوئیه در مشهد رخ داده است و وزارت داخله ایران امروز رسماً این مسئله را تأیید کرد. در اعلامیه وزارت داخله اشاره ای به تعداد کشته ها و مجروحین نشده و سانسور شدیدی که بلافاصله به دنبال بروز شورش بر اخبار ارسالی از مشهد اعمال شد، اطلاع از جزییات بیشتری از آنچه از سوی وزیر داخله منتشر شده را بسیار دشوار

۱- هورنی بروک، تلگرام شماره (۸۹۱.۰۰/۱۶۰۵)، مورخ ۱۸ ژوئیه ۱۹۳۵.

ساخته

است. لازم به ذکر است که طی ده روز اخیر شایعاتی درباره شورش مردم تبریز، شیراز و قم وجود داشت، ولی هیچ خبری از ناآرامی در مشهد نبود. شایعات مربوط به سه شهر اول خیلی زود تکذیب شد، ولی فضای حاکم بر تهران سنگین است و ظاهراً یک حس بلاتکلیفی بر مردم حاکم شده است.

هورنی بروک ترجمه اظهارات وزیر داخله را نیز در گزارش خود گنجانده است:

بنا به گزارش واصله از استاندار خراسان در شب هشتم ژوئیه ملایی به نام شیخ بهلول که سابقه آشوبگری و توطئه داشت و قبلاً نیز تحت پیگرد قرار گرفته بود عده ای اوباش ساده لوح و بی سواد را دور خود جمع کرده و برای آنها سخنرانی کرد، و جلسات سخنرانی او سه روز ادامه داشت. عده ای اراذل و اوباش دور او جمع شدند و بهلول به یاوه گویی درباره کلاه و لباس جدید پرداخت. وقتی که این شخص زبان به فحاشی و هتاکی گشود، مقامات نظمیه سعی کردند او را از ایراد یاوه هایی که می توانست موجب شورش و بی نظمی وناامنی شود منصرف کنند ولی موفق نشدند. مردم از این امر نگران بودند و مقامات نظمیه تصمیم گرفتند جمعیتی را که در برابرشان مقاومت می کرد متفرق سازند، که منجر به قتل و جرح تعدادی [از مأموران پلیس] شد. نظمیه ناچار از نیروهای نظامی کمک خواست. آشوبگران هم با سلاح های مهلکی که در دست داشتند با سربازان درگیر شدند. سربازان نیز برای اعاده نظم ناچار به شلیک گلوله روی آوردند. اراذل و اوباش یا دستگیر و یا پراکنده شدند، ولی مسبب این اغتشاش ها، یعنی شیخ بهلول، توانست فرار کند. نظم و امنیت بار دیگر برقرار شده است. مأموران نظمیه هم اینک در حال تحقیق برای یافتن حقایق هستند.

روزنامه ژورنال دُ تهران برای آنکه از قافله عقب نماند، پس از چاپ اعلامیه وزیر داخله، افزود:

چرا

این توطئه گر با آن سابقه نفرت انگیزش روز ۱۱ ژوئیه را برای این حادثه اسفناک انتخاب کرد؟ زیرا بعد از ۲۵ سال که از به توپ بستن گنبد حرم امام رضا به دست نیروهای تزاری در روز ۱۱ ژوئیه می گذرد، هر ساله مردم مشهد برای ادای احترام و تأثر خود از این واقعه در صحن مسجد جمع می شوند. شیخ و اراذل و اوباشش در صحن مسجد مزبور، که مأمن مردم است، تجمع کردند؛ ولی برای حفظ جانشان مجبور به فرار شدند. البته او فرد آرمانگرایی نبود، بلکه شخص خائنی بود که بازداشت و به جرم آدمکشی یا تبهکاری مجازات خواهد شد. این هم یک جنبش مردمی نبود، زیرا مردم مشهد با آشوبگران مخالف بودند. این یک توطئه است، عمل ننگین یک مرتجع بی دین و بی آبرو که متأسفانه مسبب مرگ عده ای مأمور پلیس و سرباز شد که در راه ادای وظیفه جان باختند، و [ما هم] به احترام شان سر فرود می آوریم.

حتی اشاره ای هم به تلفات سنگین غیرنظامیان نشد. بیداد و پوچی اجبار مردان به پوشیدن کلاه فرنگی بجای کلاه پهلوی از این گزارش بخوبی پیداست:

حداقل

عجالتاً شاه عزم خود را جزمِ اجرای حکم ممنوعیت کلاه پهلوی کرده است. نظمیه با هوشیاری تمام حکم شاه را اجرا می کند و دیگر شک و تردیدی نیست که مردان ایرانی بعد از این کلاه های فرنگی به سر می کنند، و بدین ترتیب حداقل ظاهر تمدن اروپایی را به خود می گیرند. مأموران نظمیه کلاه شهروندان را از سرشان برداشته و در ملأ عام پاره کرده اند. در این ارتباط هیچ کوتاه نیامده اند و حتی نشانه ای از آن بروز نداده اند، و نتیجه این بوده است که صدها آدم خشمگین ناچار سرِ بی کلاه به محل کارشان رفته و به منزل بازگشته اند. همین چند روز پیش در لاله زار یک پلیس سوار با سرعت می تاخت و کلاه پهلوی را تکه تکه می کرد و به طرف جمعیت می انداخت.

هورنی بروک که هنوز از وسعت خونریزی های مشهد خبر نـداشت، گزارشـش را با این نظر طنز آمیز به پایان می رساند: «تا وقتی کلاه پهلوی کاملاً و قطعاً از کل ایران محو نشـده است نباید انتظار داشت که کشف حجاب به مسئله مهمی تبدیل شود. از نظر مـن، اجرای چنیـن حکمی تهران را بـه یکی از جـالب ترین محـل هـای مـأموریت در سـرویس خـارجی تبـدیل خـواهد کرد.»(۱)

هورنی بروک ابتدا از سفیر افغانستان جزئیات حادثه هولناک مشهد را شنید:

در گفتگویی که درباره اخبار ارسالی از سـرکنسول افغانسـتان در مشـهد به سـفیر افغانسـتان با او داشتم، اطلاعات زیر به دست آمـد: سـفیر به من اطلاع داد که از طریق یـک پیام رمزی از سوی سـرکنسول افغانسـتان در مشـهد شـرح مفصلی از اوضاع به دسـتش رسـیده است؛ اینکه در جریان شورش هشت افغانی کشـته شده، پانصد نفر از مردم جان باخته اند، هشتصد نفر مجروح شده اند و تقریباً دو هزار نفر یا به زندان افتاده اند یا ناپدید شده اند. اطلاعات واصله از سرکنسول افغانستان حاکی از آن است که بر خلاف آنچه در اعلامیه وزارت داخله ایران آمـده بـود، شـورش در ۸ ژوئیـه صـورت نگرفته، بلکه روز دوازدهم ژوئیه شروع شـده و تـا پاسـی از شـب ۱۳ ژوئیـه ادامـه یـافته اسـت. طبـق گزارش سـفیر، پلیس از جمعیت کـثیری که در اعـتراض به تصـمیمات جدیـد شـاه در مسـجد جمع شـده بودنـد، خواست که متفرق شونـد و آنهـا هم خودداری کردنـد. آنوقت اسـتاندار خراسـان بـا ارسـال تلگرامی برای شـاه از او کسب تکلیف کرده بود. پاسـخ آمـد که یـک بار دیگر از آنها بخواهیـد تا به طور مسالمت آمیز حرم را ترک کنند و چنانچه خودداری کردند از نیروهای نظامی کمک بگیرید و آنها را به زور متفرق کنید.

ص:۱۸۴

۱- هورنی بروک، گزارش شماره ۵۰۹ (۱۶۱۰/۸۹۱.۰۰)، مورخ ۱۸ ژوئیه ۱۹۳۵.

سربازان

ابتدا برای بیرون راندن مردم از پناهگاهشان از تفنگ استفاده کردند، و سپس با تیربار آنها را به گلوله بستند که منجر به تلفات هولناکی شد.

ارتش

هم اینک کنترل کامل و مطلق اوضاع را در دست دارد، ولی فضای حاکم بر شهر بسیار سنگین و پر تنش است. هیچ یک از اتباع آمریکایی یا اروپایی در این ماجرا کشته نشده اند. سفیر افغانستان از سرکنسول این کشور در مشهد خواسته است تا نام و شماره گذرنامه هشت زائر افغانی را که ادعا می کند در جریان این شورش کشته شده اند در اختیار او بگذارد تا به محض انتشار این اطلاعات مراتب رسمی اعتراض خود را به دولت ایران ابلاغ نماید.

هورنی بروک شرح گفتگوهایش با دکتر دونالدسن، از مبلغان آمریکایی، را که روز ۲۰ ژوئیه وارد تهران شده بود چنین گزارش می دهد:

دکتر دونالدسن، که پیش از آمدنش به تهران سعی کرده بودم از طریق تلگراف با او تماس بگیرم ولی موفق نشده بودم، اطلاعات زیر را در اختیارم گذاشت. شورش صبح روز ۱۲ ژوئیه شروع شد؛ و یک ملای ایرانی که در حرم بالای منبر رفت و سخنان تندی بر ضد اصلاحات پیشنهادی شاه ایراد کرد، شورش را تشدید کرد. نگهبانان او را از منبر پایین کشیدند و موقتاً حبس کردند. مردم ناگهان سر به شورش گذاشتند و ملا را از دست نگهبانان نجات دادند. او هم دوباره برای جمعیتی که هر لحظه به تعدادشان افزوده می شد شروع به سخنرانی کرد. نیروهای کمکی پلیس به صحنه شتافتند و تلاش های نافرجامشان برای متفرق کردن جمعیت تا پایان روز منجر به کشته و مجروح شدن چند نفر شد. استاندار خراسان اوایل صبح روز بعد تلگرامی برای شاه فرستاد و از او کسب تکلیف کرد و در پاسخ تلگرامی دریافت کرد به این مضمون که همه نیروهای نظامی موجود را به کمک بگیرید و جمعیت را به زور

متفرق

کنیـد حتی اگر این امر مسـتلزم ویران کردن حرم باشـد. به محض دریافت این تلگرام متن آن را برای آشوبگرانی که هر لحظه تعدادشان زیادتر می شد خواندند. تا بعد از ظهر روز ۱۴ ژوئیه جمعیت حاضر در حرم و اطراف آن به بیش از ۱۰ هزار نفر می رسـید. نیروهای نظامی مشـهد چندان منظم نبودند و برخی از آنها از فرمان افسران مافوق برای شلیک به مردم سرپیچی کردند. یکی از آنها خودکشی کرد و بعداً چندین افسر به اتهام ناتوانی در مطیع کردن افراد زیردست خود بازداشت شدند.

به

همین دلیل به سـرعت پانصد نظامی کادر را از شـهر مجاور به مشـهد آوردند و همین نیرو بود که بعداً به روی جمعیت حاضـر در حرم آتش گشود و بالاـخره آنها را متفرق ساخت. مجموعاً بیش از دو هزار نیروی نظامی در این درگیری شـرکت داشـتند. ابتدا با تفنگ و تیربار به سوی مسـجد آتش گشودند که صدمه جدی ولی قابل جبرانی به مسـجد وارد کرد. ابتدا به بالای سـر جمعیت شـلیک می شـد ولی به تدریج لوله ها پایین تر آمد و تلفات هولناکی به جای گذاشت. طبق برآورد مبلغان مقیم محل بین چهارصد تا پانصد نفر کشـته یا مجروح شدند و دست کم بین پانصد تا ششـصد نفر هم دستگیر شدند. البته تعدادی مأمور پلیس و سرباز نیز در میان کشته ها و مجروحین دیده می شد، ولی بیشترشان غیرنظامی بودند.(۱)

برآورد تلفات از سوی انگلیسی ها

انگلیسـی ها در ابتـدا سـعی داشـتند این تراژدی را کوچک جلوه دهند. درست همانگونه که مرگ سـردار اسعد و دیگران در زندان را به علل طبیعی نسبت داده بودند، حالا هم سـعی داشـتند تعداد تلفات را بسـیار کم جلوه دهند. هورنی بروک تفصـیل صحبت هایش با سفارت انگلیس را

ص:۱۸۶

۱- هورنی بروک، گزارش شماره ۵۱۲ (۱۶۱۱/۸۹۱.۰۰)، مورخ ۲۱ ژوئیه ۱۹۳۵.

اینگونه حکایت می کند:

وقتی خبر شورش به تهران رسید وزیرمختار بریتانیا شمیران را به قصد کمپینگ ترک کرده بود و زیردستانش هم تمایلی نداشتند پیش از اینکه بتوانند با او تماس بگیرند و اجازه افشای محتویات گزارش واصله از کنسول بریتانیا را کسب کنند، اطلاعاتی در اختیار من قرار دهند. وقتی اجازه او را کسب کردند، دبیر سفارت کل گزارش را در اختیارم گذاشت. گزارش مزبور کلاً اظهارات سفیر افغانستان و دکتر دونالدسن را، به استثنای تعداد کشته، مجروح و دستگیرشدگان، تأیید می کرد. برآورد سفارت بریتانیا به ترتیب زیر است: آمار و ارقام به دست آمده از نظمیه مشهد توسط کنسول بریتانیا به شرح زیر است: بیست و پنج نفر کشته و شصت نفر مجروح.(۱)

با وجود این، انگلیسی ها در برآورد خود از تعداد کشته و مجروح تجدیدنظر کردند. هورنی بروک گزارش می دهد:

امروز

صبح با سفیر افغانستان صحبت کردم و او ابراز داشت که سرکنسول افغانستان در مشهد آمار کشته ها، مجروحین و محبوسین را تغییر نداده و شخصاً معتقد بود که برآوردها تقریباً درست است. علاوه بر این، محتویات آخرین گزارش های رسمی ارسالی از مشهد را از وزیرمختار بریتانیا دریافت کردم. گزارش های مکتوب و تلگرافی به سهولت در اختیارم قرار گرفت و به طور کلی با اطلاعاتی که قبلاً به وزارت امور خارجه تسلیم کرده بودم مطابقت داشت. وزیرمختار بریتانیا هم اینک تعداد کشته ها و مجروحین را بین چهارصد تا پانصد نفر تخمین می زند. در زیر برخی اظهارات کنسول بریتانیا در مشهد را که وزیر مختار بریتانیا به طور محرمانه در اختیارم قرار داده است نقل می کنم.

هورنی بروک گزیده ای از گزارش کنسول را ذکر می کند:

ص:۱۸۷

۱- هورنی بروک، گزارش شماره ۵۱۲ (۱۶۱۱/۸۹۱.۰۰)، مورخ ۲۱ ژوئیه ۱۹۳۵.

مقامات

نظامی یکصد و بیست و هشت کشته را در گودال هایی دفن کرده اند. شمار مجروحین هم از دویست یا سیصد نفر کمتر نیست. هم اینک پانصد و چهار نفر در سربازخانه ها محبوس هستند، که از این تعداد دویست نفرشان مجروحند. در زندان های غیرنظامی نیز سیصد و یازده نفر محبوسند که از این تعداد بیست و هشت نفرشان مجروح هستند. هر روز محبوسین سربازخانه ها را در گروههای سی نفره به فلک می بندند. دو افسر و هجده سرباز هم کشته و چهارده نفر دیگر مجروح شده اند. سیزده زائر افغان هم جان باخته اند (سفیر افغانستان تعداد آنها را هشت نفر ذکر کرده است). تعداد بازداشت شدگان هم اینک از مرز هشتصد نفر هم می گذرد. اولین خونریزی ها در شب یازدهم رخ داد که آشوبگران فرمانده سربازان را درون جوی آب انداختند، و همین کار باعث شد که او به زیردستانش فرمان آتش به سوی جمعیت بدهد. در اثر این تیراندازی ها هجده نفر کشته و پنجاه نفر مجروح شدند. جمعیت در روزهای دوازدهم و سیزدهم بیشتر و شورش فراگیرتر شد که نهایتاً به قتل عام شب چهاردهم انجامید.

نارضایتی

قشون مشهد موجب شد که فرمانده قشون بسیاری از آنها را خلع سلاح و در طول دو روز بعدی در سربازخانه ها محبوس کند. ملاهای حاضر در حرم علناً به شاه می تاختند و از نوآوری های اروپایی و مالیات های سنگین به خدا پناه می بردند. آشوبگران داخل و خارج حرم نیز با آنها همدلی می کردند...

علاوه بر این، [وزیرمختار بریتانیا] تلگرامی را به من نشان داد که از کنسول بریتانیا در تبریز به دستش رسیده بود. در تلگرام آمده بود که پناهندگان مشهدی وارد تبریز شده اند و خبر قتل عام اخیر را نیز با خود به شهر آورده اند و اینکه مردم شدیداً از دست شاه خشمگین هستند. ...آستان قدس امام را به خون کشیده اند. این جمله ای است که همه مسلمانان متدیّن در تهران به یکدیگر می گویند، و بدون

تأثیر زیادی بر اذهان مردم داشته است. به جرئت می توانم بگویم که شاه قطعاً محبوبیت خود را در بین مردم عادی، و تا حدود کمتری بین مقامات کشور از دست داده است. خیلی از آنهایی که تا چنـد ماه پیش او را «رضا شاه کبیر» می خواندند، حالا در خلوت به خاطر قتل عام مشـهد تقبیـح می کنند. اطلاع یافته ام که حتی ایرانی های فرهیخته و متجددی که دارای مناصب عالی نیز هسـتند علناً معتقدنـد که [شاه] مرتکب اشـتباه بزرگی شـده و به همین دلیل آبرو و حیثیت خود را تا حدود زیادی از دست داده است.(۱)

اعدام نایب التولیه آستان قدس

به محض وقوع این واقعه اسـفناک جسـتجو برای یـافتن سپر بلا شـروع شـد. بنا به گزارش روزنامه ها، رضاشاه در جمع وکلای مجلس که در ۲۴ ژوئیه ۱۹۳۵ به کاخ سـعد آباد رفته بودند «سـخنان بسـیار مهمی ایراد کرد». هورنی بروک این سخنان را در گزارش خود آورده است:

از منبعی که به نظرم موثق است اطلاع یافتم که در دیدار فوق شاه سخنان زیر را ایراد کرده است: حرم باید محل عبادت باشد، نه فتنه و آشوب. اعلیحضـرت به روشـنی ابراز داشـتند که با توجه به رفتار فتنه جویانه بسـیاری از آنهایی که در حرم پناه گرفته بودند، هر گونه اقدامی، حتی تخریب بنای آن، تحت چنان شـرایطی موجه بود. ایشان مشخصاً به ملای جوانی اشاره کردند که رهـبری شـورش را داشـت و او را متهم ساختنـد که در سـوریه مشـغول تبلیغـات مخربی علیه دولت ایران بـوده است. سـپس به مقامات بی کفایت مشهد شدیداً تاختند و آنها را بی عرضه و بزدل خواندند. ایشان اعتقاد داشتند اگر مقامات غیرنظامی ابتکار عمل و جسارتی را که از چنین مقاماتی انتظار می رود از خود نشان داده بودند، به سادگی می شد از

۱- هورنی بروک، گزارش شماره ۵۱۸ (۱۶۱۲/۸۹۱.۰۰)، مورخ ۲۵ ژوئیه ۱۹۳۵.

پرهیز و جمعیت را متفرق ساخت. شاه در آخر اسدی، فرزند نایب التولیه آستان [قدس] را مخاطب قرار داد و او را در حضور وکلای دیگر مجلس شدیداً تحقیر کرد.(۱)

کاملاً روشن بود که شاه، اسدی را سپر بلا قرار داده و آخر کار اسدی نزدیک است. هورنی بروک در گزارشی با عنوان «بازداشت گسترده مقامات دولتی– اعدام محمدولی اسدی» سرنوشت نایب التولیه نگون بخت آستان، و ادامه حکومت وحشت را چنین شرح می دهد:

رسماً اعلام شد که محمد ولی اسدی، که تا همین اواخر نماینده شاه در تولیت آستان قدس در مشهد بود، در ۲۱ دسامبر اعدام شد. یک دادگاه نظامی، اسدی را محّرک اصلی آشوب گران در مشهد شناخت و او را به اتهام خیانت به کشور مجرم اعلام کرد. مقامات می گویند که پیش از صدور حکم، اسدی به جرم خود کاملاً اعتراف کرده بود. در ارتباط با اعدام اسدی قابل ذکر است که می گویند رئیس الوزرای سابق [فروغی] از اسدی نزد شاه شفاعت کرده بود. ولی یکی از دوستان نزدیک رئیس الوزرای سابق می گوید که او هرگونه تلاش برای آزادی اسدی را شدیداً تکذیب می کند. وقایع دو هفته اخیر از این جهت اهمیت دارد که عده ای از مقامات دولت دستگیر و عده ای دیگر هم از پُست های خود منفصل شده اند. سلمان اسدی، پسر محمدولی اسدی، از پُست مدیرعاملی بانک کشاورزی ایران برکنار شد. علی اکبر اسدی، پسر نایب التولیه اعدام شده آستان، ترجیح داده که در جلسات مجلس حاضر نشود و شکی نیست که همکارانش او را استیضاح خواهند کرد. محمد رضوی، معاون وزارت پُست و تلگراف و تلفن نیز بازداشت، ولی بعداً آزاد شد. حجازی از وزارت مالیه، هم بازداشت و بعداً آزاد شد. هر دوی این اشخاص به اتهام اختلاس دستگیر شده بودند، ولی بعد از آزادی به

۱– هورنی بروک، گزارش شماره ۵۱۸ (۱۶۱۲/۸۹۱.۰۰)، مورخ ۲۵ ژوئیه ۱۹۳۵.

برگشتند. عبدالعلی لطفی، رئیس دادگستری خراسان، نیز هم اینک در یک دادگاه نظامی تحت محاکمه است و تعدادی از مقامات دون پایه نیز که اتهام بیشترشان اختلاس است بازداشت شده اند. حاجی قائم مقام التولیه، آقازاده و عده دیگری از ملایان مشهد نیز بازداشت و از خراسان تبعید شده اند.(۱)

امنیت شخصی رضاشاه: نقش انگلیس

هورنی بروک در انتهای گزارش ۲۵ ژوئیه اش به اقداماتی اشاره می کند که انگلیسی ها برای حفظ امنیت شخصی رضا شاه و محفافظت از او در برابر ترور انجام داده بودند. بنابراین نباید تعجب کرد که چرا انگلیسی ها در سال ۱۹۴۱ جان رضاشاه را با آن سرعت نجات دادند و او را به منزل امن رساندند. در فصل سوم به همراهی سرگرد پیبوس، وابسته نظامی انگلیس، با شاه در سفرش به چالوس و بندر پهلوی در سال ۱۹۳۶ اشاره کردیم. حالا می توانیم علت نزدیکی وابسته نظامی انگلیس به شخص شاه را در طول این سفر درک کنیم: این امر برای تضمین امنیت رضا شاه بود. علاوه بر این، انگلیسی ها با حفاظت از او ادامه کشتارها را نیز تضمین می کردند. از اسدی و داور که بگذریم، نصرت الدوله و مدرس هم خیلی زود به سرنوشت دیگران دچار شدند:

همه دیپلمات هایی که درباره این مسئله با آنها صحبت کردم موافقند که شورش مشهد مهمترین حادثه ای بود که در طول حکومت شاه فعلی رخ داده است، و هر چند شاه توانست قانون و نظم را برقرار کند، ولی محبوبیت و آبرو و حیثیتش را کاملاً از دست داد. وزیر مختار بریتانیا اوضاع کنونی را از بحرانی ترین اوضاع طول تاریخ این مملکت می داند. البته او هیچ شکی به توانایی شاه برای حفظ

۱- هورنی بروک، «بازداشت گسترده مقامات دولتی- اعدام محمد ولی اسدی،» گزارش شماره ۶۶۰ (۱۶۲۹/۸۹۱.۰۰)، مورخ ۲۴ دسامبر ۱۹۳۵.

نظم و قانون ندارد، بلکه از احتمال ترور او می ترسد. او اخباری را که قبلاً به دستم رسیده بود تأیید کرد؛ مبنی بر اینکه نگهبانان کاخ شاه در شمیران دو برابر شده و مردمی را که در تپه های مجاور کاخ سلطنتی بودند نیز از آنجا دور کرد ه اند.

از

گفته های یکی از اعضای گروه باستان شناسی آمریکایی در ری این طور فهمیدم که مقامات نظامی برای جلوگیری از کشیده شدن وقایع مشهد به سایر شهرهای بزرگ و کوچک کشور هیچ چیز را به بخت و اقبال واگذار نکردند. او گفت که فردای شورش های مشهد دیده است که چهل کامیون سرباز روانه قم هستند، که از نظر تعصب مذهبی فقط مشهد از آن جلوتر است.(۱)

ص:۱۹۲

۱- هورنی بروک، گزارش شماره ۵۱۸ (۱۶۱۲/۸۹۱.۰۰)، مورخ ۲۵ ژوئیه ۱۹۳۵.

فصل پنجم: ادامه حکومت وحشت و کشتار

اشاره

در تاریخ دهم فوریه ۱۹۳۷، علی اکبر داور، وزیر مـالیه، دار فـانی را وداع گفت. او سالیان دراز در مقام وزارت مالیه و وزارت عـدلیه خـدمت کرده و از باکفـایت ترین مـدیران ایران تلقی می شـد. اگرچه در اعلان رسـمی، علت مرگ او را سـکته مغزی عنوان کرده بودند، داور خودکشی کرده بود تا به سرنوشت دوستانش تیمورتاش و سردار اسعد گرفتار نشود.

از همـان سال ۱۹۳۴ روشن بـود که سـرنوشت هولنـاکی در انتظـار داور است. هورنی بروک، وزیرمختـار آمریکـا، در گزارش مرگ سردار اسعد نابودی داور را نیز پیش بینی کرده بود. او در گزارشش نوشته بود که در شرفیابی نوروز:

شـاه در حضـور وزرای دیگر از عملکرد داور، وزیر مـالیه، شدیـداً ابراز ناخشـنودی کرد؛ بـدین ترتیب که از او تعـداد مـدیران اجرایی وزارت مالیه را پرسـید. وقتی گفتنـد که در وزارت مالیه یک معاون و دو مـدیر کل زیر دست وزیر کار می کننـد، شاه ابراز داشت با اینکه تعـداد آنها به نسـبت مـدیران اجرایی وزارتخانه های دیگر بیشتر است نمی فهمد چرا با چنین وضـعی وزیر مالیه کارش را خوب انجام نمی دهد. چنین اظهار نظری را فقط می توان نشانه بوالهوسی شاه، و

با

توجه به کفایت داور که شایسته ترین عضو کابینه دولت تلقی می شود، دل چرکینی روزافزون او از دستیاران توانمندش دانست. شاید همین شایستگی داور، همچون دوستش تیمورتاش، بود که نهایتاً قاتل جانش شد.(۱)

در سال ۱۹۳۴، برای هورنی بروک تردیدی باقی نمانده بود که داور نیز به سرنوشت تیمورتاش گرفتار خواهد شد و اینکه «به دلیل کفایت و قابلیتش هدف قرار گرفته بود.» گزارش هورنی بروک اینگونه ادامه می یابد:

از

منابع موثق خبر رسیده است که تازه ترین تحول در روابط داور و شاه چند روز پیش از عزیمت شاه به ترکیه رخ داد. می گویند شاه به دلیل کاهش عواید گمرکی داور را ملامت کرده و از او خواسته است که دلیل این کاهش را توضیح بدهد. وزیر مالیه هم در پاسخ شاه توضیح می دهد که کاهش عواید گمرکی به سبب بحران اقتصاد جهانی است که ایران را نیز به اندازه کشورهای دیگر گرفتار ساخته است. شاه که بر اثر تملق و چاپلوسی اطرافیانش که ایران به سبب نبوغ ملوکانه همایونی از تأثیرات بحران جهانی جسته است، گوشش به این حرف ها بدهکار نبود، فریاد می کشد که در ایران بحران اقتصادی نداریم. چنانکه به من گفته اند، پایین انداختن دشمن از پنجره طبقه دومِ یک ساختمان برای فرونشاندن خشم یک ایرانی کافی نیست، بلکه باید او را به بلندترین نقطه ممکن ببرند و از آنجا به زیر پرتش کنند.

هورنی بروک در گزارش خود احتمالات پیش روی داور را بررسی می کند. دو احتمال اول، یعنی باقی ماندن در مقام وزارت مالیه و یا انتصاب به سفارت کبری در مسکو، غیر واقعی به نظر می رسید:

سومین احتمالی که می تواند سرنوشت داور را تعیین کند، حبس در

ص:۱۹۴

۱- هورنی بروک، گزارش شماره ۲۹ (۱۵۹۲/۸۹۱.۰۰)، مورخ ۱۴ آوریل ۱۹۳۴.

قصر قاجار به همان شیوه آشنای حبس مقامات پیشین نظیر تیمورتاش، وزیر دربار، و سردار اسعد، وزیر جنگ است. چنین احتمالی کاملاً در راستای سیاستی است که شاه تاکنون برای حذف همه مقامات باکفایت و توانمندی به اجرا گذاشته است که از نظر اعلیحضرت ممکن است حمایت مردم را به خود جلب کنند و جانشینی پسرش را به خطر بیندازند.

پاراگراف پایانی گزارش پیشگویانه از آب درآمد:

علاوه

بر این، با توجه به ارتباط و دوستی صمیمی داور با تیمورتاش و فیروز، و چنانکه وزارت امور خارجه استحضار دارد این امر که این سه نفر زمانی مثلث زندگی سیاسی ایران را تشکیل می دادند، نگرش شاه را نسبت به آخرین ضلع مثلث، یعنی داور که هنوز نفس می کشد و نفوذی دارد، خیلی راحت تر می شود درک کرد. ذکاوت فوق العاده داور و فروتنی اش در برابر شاه که حتی همزمان با تصدی پُست وزارت عدلیه در مجازات دوستان قدیمی اش شاهد آن بودیم، عواملی است که تا بحال او را در مقامش حفظ کرده است؛ ولی باید منتظر ماند ودید که این وضع تا چه وقت ادامه می یابد.

دوام آوردن داور برای دو سال و نیم دیگر را باید به قابلیت هایش نسبت داد. علاوه بر این، بعد از داور نوبت فیروز بود.(۱)

خودکشی داور

گوردن پی. مریام، کاردار موقت آمریکا، خودکشی داور در روز ۱۰ فوریه ۱۹۳۷ را در گزارش شرح داده است. معلوم است که داور چند هفته پیش از مرگش در فکر خودکشی بوده است:

۱- هورنی بروک، «شاه شخص وزیر مالیه را برای قربانی کردن آماده می کند،» گزارش شماره ۱۴۰ (۱۵۹۵/۸۹۱.۰۰)، مورخ ۱۲ ژوئیه ۱۹۳۴.

چند

هفته قبل، داور مقداری مرفین را که وزارتخانه اش از قاچاقچیان ضبط کرده بود پیش خود نگاه داشته بود. چند روز پیش از مرگش هم قدری از تریاکی را که وزارتخانه برای فروش تهیه کرده بود برداشت و از مقامات مسئول درباره خلوص آن پرسید تا خیالش راحت شود. او هر دو پاکت را به اتاق کارش در خانه برد؛ ولی زنش متوجه پاکت ها شد و از او پرسید که در پاکت ها چیست و اینکه آیا برای بچه ها خطری ندارد، و داور پاسخ داد «هیچ چیز» و آنها را درون کشوی میزش انداخت. روزهای قبل از دهم فوریه، همکاران و دوستانش هیچ چیز مشکوکی در رفتار داور ندیدند؛ در واقع همه می گویند که تصمیمات داور در طول این مدت از همیشه منطقی تر و روشن تر بوده است. او شب نهم فوریه به منزل آمد و گفت که رختخوابش را در اتاق کارش بیندازند چون می خواهد تا دیر وقت کار کند، و گفت که فردا صبح ساعت هفت بیدارش کنند. دفترش در خانه پر از پرونده های مختلف بود؛ چون داور عملاً هیچوقت دست از کار نمی کشید. تا ساعت ۲ یا ۳ صبح صدایش می آمد که در دفترش این طرف و آن طرف می رود، و بعد از آن که احتمالاً تریاک و مُرفین را مصرف کرده بود رفت تا بخوابد؛ البته نه در دفترش، بلکه در هال مجاور که گفته بود یک رختخواب هم آنجا برایش بیندازند؛ زیرا می دانست که به محض اینکه جسد بی جانش را پیدا کنند فوراً عده زیادی به خانه اش می ریزند و در چنین شرایطی هال جای بهتر و آبرومندتری است.

در ساعتِ مقرر خدمتکار برای بیدار کردن اربابش پشت در اتاق رفت؛ بعد از اینکه چند بار محکم به در اتاق کوبید و جوابی نشنید خانم داور را خبر کرد. او هم سراسیمه از تختخواب بیرون پرید و وارد اتاق کار شوهرش شد، و وقتی نتوانست او را از خواب بیدار کند، با همان لباس خواب به در خانه دکتر سمیعی، برادر وزیر خارجه که همسایه شان بود رفت، و خیلی زود عده زیادی دکتر و

دیگر در خانه شان جمع شدنـد. یکی از مدیر کل های وزارت مالیه به نام آقای الله یار صالح که قبلاً مترجم سـفارت بود و در همان محله زندگی می کند با شنیدن این خبر فوراً برادرش دکتر جهانشاه صالح را که فارغ التحصیل دانشگاه سیراکوس است، برداشـت و بـه خـانه داور رفت. آنهـا به محض ورود به اتـاق مشاهـده کردنـد که داور بـا صـورتی کبـود در احـاطه دکترهـا و دوسـتانش است و فهمیدند که دکترها وضـعیت او را ناشـی از نوعی مسـمومیت تشـخیص داده اند، ولی کسی نمی دانست چه نوع مسمومیتی است و باید چه کار کرد. ظاهراً دکتر صالح با دیدن او فوراً مسمومیت را ناشی از مصرف تریاک تشخیص داده بود؛ ولی بقیه سـرهایشان را به علامت نفی تکان داده بودنـد، زیرا ایرانی ها این نوع خودکشـی را چنـدان آبرومنـد نمی دانند (شاید هم داور از این راه می خواسـته که خانواده اش شاهد صـحنه هولناک تیرخوردگی نباشند.) دهانش را باز کردند و بوی تریاک که از آن بیرون می آمـد کاملاً قابل تشـخیص بود. ترتیبات مقتضـی اتخاذ شـد، ولی دیگر خیلی دیر شده بود. داور که بی هوش در آغوش آقـای الله یار صالـح آرمیـده بود، و او طبق دسـتور برادرش داشت شـقیقه های داور را می مالیـد تا جریان خون به مغزش قطع نشود، ناگهان چشـمانش را باز کرد، رعشه ای بر انـدامش افتاد و در حدود ساعت ۹ صبح از دنیا رفت. به دسـتور شاه، علت مرگ [برغم اینکه در ابتدا سـکته مغزی گزارش شده بود] سکته قلبی اعلام شد. علاوه بر این، هیچ دیپلمات یـا شخصـیت دیپلماتیـک، از هر درجه و رتبه، در تهران نیست که حقیقت را ندانـد؛ تـا جایی که به هنگام صـحبت درباره این مسـئله حتی نمی گویند طبق شایعات اینطور بوده زیرا این حرف را توهین به شـعور و آگاهی شان می دانند، و صحبت ها فوراً به این سو می رود که چرا داور خودکشی کرده است.

البته هیچکس بجز شاه دلایل اصلی خودکشی او را نمی داند و

هم به باز شدن دهان شاه نیست. فرضیات و شایعاتی که در بین مردم شایع شده به قرار زیر است:

۱-

چندی پیش یک درگیری لفظی بین شاه و داور پیش می آید که در حین آن شاه یقه داور را می گیرد و سخت تکانش می دهد. اعلیحضرت شاکی بود که طبق عرایض و اخبار واصله از تجار، برنامه اقتصادی داور تمام کسب و کار آنها را از دست شان درآورده و در دست دولت قرار داده است؛ به تجار غرامتی پرداخت نشده و آنها نیز قادر به امرار معاش نیستند. داور فهمید که برنامه اقتصادی اش متزلزل شده است و پیش از آنکه برنامه اش شکست بخورد و موجب بی آبرویی و حتی مرگش شود، خودش به زندگی اش خاتمه داد. اقدام اخیر داور در لغو انحصار تجارتِ برخی کالاهای نه چندان مهم این فرضیه را قوت بخشیده است.

۲- طبق یک فرضیه دیگر که باز هم صحنه درگیری بالا در آن نقش دارد، علت عصبانیت شاه کمبود گندم در خراسان بوده است. ولی در واقع این داور بود که توانست با اقدامات فوق العاده و مؤثری که انجام داد مردم خراسان را از بروز قحطی نجات بدهد. داور بهترین مقامات زیردستش را به اقصی نقاط مملکت فرستاد تا با گشودن راههای کشور صدها کامیون حامل گندم را که مدتها در برف گیر کرده بودند به راه اندازد و حمل گندم به خراسان را ممکن کند. او همچنین کامیون های شرکت نفت انگلیس و ایران را کرایه کرده و گاراژداران عاجز را مجبور ساخته بود که گندم را با قیمتی کمتر از قیمت کرایه بازار حمل کنند. حالا اگرچه بحران را از سر گذرانده بودند، خیلی طبیعی بود که شاه بپرسد: «این چه سیاستی است که می گوید گندم را از خراسان به روسیه صادر کنید (که اتفاقاً آنقدر در بندر شاه می ماند تا بپوسد) و آنوقت در خراسان قحطی گندم می آید؟»

۳- می گویند داور برای دادن امتیاز نفت و احداث خط لوله به

شرکت های

بزرگ آمریکایی از آنها ۵۰ هزار تومان رشوه گرفته بود.

۴- می گویند شاه از داور می ترسید، البته نه به خاطر خودش بلکه به خاطر ولیعهد. ارتش نشان داده بود که برای قدرت و اختیارات آینده اش به وزیر مالیه چشم دارد. اگر این مرد که زندگی اقتصادی کشور را در کف دستش داشت به هنگام مرگ شاه می توانست ارتش را با خود همراه کند، آنوقت جانشینی ولیعهد واقعاً به خطر می افتاد. بنابراین، طبق این استدلال، شاه تصمیم گرفت که داور را از قدرت خلع کند؛ داور هم که سرنوشت خود را محتوم می دید ترجیح داد در اوج قدرت به زندگی اش خاتمه بدهد تا اینکه منتظر بی آبرویی و مرگ تقریباً مسلم بنشیند. دستگیری و حبس [ابوالقاسم] فروهر، وزیرمختار ایران در پاریس و دوست صمیمی داور، که اخیراً از پاریس احضار شده بود(۱) به این فرضیه قوت می بخشد. فروهر دقیقاً صبح همان روزی دستگیر شد که داور وفات یافته بود، و هر چند داور نمی توانست از این دستگیری خبر داشته باشد ولی احتمالاً اوضاع را بو کشیده و یا کسی محرمانه به او خبر داده بود.

هر چه می گذرد روشن تر می شود که فرضیه چهارم درباره انگیزه های خودکشی داور از همه به حقیقت نزدیک تر است. گمان می رود که شاه واقعاً با وزیر مالیه اش درگیر شده باشد(۲)، ولی موضوع صحبت هایشان به هنگام درگیری چندان مهم نیست. این درگیری برای داور کافی بود تا بفهمد که شاه خدمتش خواهد رسید. ولی داور خودش درباره این مسئله چه گفت؟ داور شب قبل از فوتش سه نامه نوشت: یکی به شاه، یکی به همسرش، و یکی هم

۱- در ژانویه ۱۹۳۷/۱۳۱۶ روزنامه اکسلسیور، چاپ پاریس با انتشار عکس و مقاله ای رضاخان را مورد توهین قرار داده بود؛ بر همین اساس رضاخان، ابوالقاسم فروهر را احضار و قطع مناسبات سیاسی را اعلام نمود.
۲- دو روز پیش شاه به او پرخاش کرده بود و از او خبری نشد تا جنازه اش را به مسجد ناصری (سپهسالار) آوردند...، خاطرات و خطرات، ص ۵۳۱. هدایت.

به

مادرش. دو نامه آخر در واقع نامه های شخصی بودند، ولی نامه ای که خطاب به اعلیحضرت نوشته بود برای هیأت وزرا قرائت شد. در این نامه، داور صرفاً گفته بود که به علت خستگی این کار را کرده است.

شاید کلیه ماجراهای فوق را بتوان با این اظهار نظر بدبینانه برخی از دیپلمات ها خلاصه کرد: «خُب، به هر حال، او بیشتر از دیگران دوام آورد.» لازم به ذکر است که بعد از آن که مقدمات بزرگداشت او به نحو احسن چیده شد، وقتی شاه به عمق احساسات عمومی پی برد، ناگهان همه مراسم لغو گردید. از یک منبع موثق و به طور کاملاً محرمانه شنیده ام که روزنامه ها مطالب مبسوطی درباره داور تهیه کرده بودند که قصد داشتند کل صفحه اول شان را به آن اختصاص بدهند، ولی به دستور پلیس شاهنشاهی این کار صورت نگرفت. مطالبی که از روز وفات داور در روزنامه ها منتشر شده سرسری و کوتاه بوده است. حتی لقب «حضرت اشرف» را هم از جلوی نام او برداشته اند، و فقط با عبارت «مرحوم داور» به او اشاره می کنند. مرگ وزیر مالیه و نحوه آن همه مقامات عالی رتبه دولت را مشوش ساخته است. حتی یک نفر هم پیدا نمی شود که ادعای داشتن قابلیت و جسارت داور را داشته باشد. آنها شاهد بودند که یک انسان فوق العاده و فداکار، قابلیت ها و توان خود را بی دریغ در خدمت منویات شاه قرار داد. او اصلاً شبیه تیمورتاش نبود که از کشیدن قدرتش به رخ ایرانی و خارجی جماعت فخر بفروشد. داور ساکت و آرام، بی وقفه، با انرژی، و بدون فراغت کارش را می کرد. از هر نوع محفلی دوری می جست، علی الخصوص محفل خارجیان؛ وانگهی، اصلاً وقت این کارها را نداشت. ولی پاداش داور چه بود؟ در وضعیتی قرار گرفت که نابودی اش را به صلاح و مصلحت خودش دید. شاه با دادن چنین پاداشی نمی تواند انتظار داشته باشد که زیردستانش بهترین قابلیت هایشان را به معرض نمایش بگذارند.

نیست که شیوه مرگ داور قدری از عزت و احترام او کاست. البته مردم نمی توانند قبول کنند که خودکشی داور به این دلیل بوده که واقعاً کم آورده بود، مگر اینکه دیگر توانی برای مبارزه برایش باقی نمانده بود. احساس مردم این است که او باید مقاومت می کرد. فرض بگیریم که او هم مثل تیمورتاش و دیگران به زندان می افتاد. بعید نبود که یک جنبش مردمی برمی خاست و شاه را از تخت پایین می کشید. در همین ارتباط، می گویند که اگر ایرانی ها می توانستند دست به یک اقدام مشترک بزنند و به قدر کافی به یکدیگر اعتماد داشتند تا ایران را از این زندان مخوف آزاد کنند، خیلی وقت پیش این کار را کرده بودند.(۱)

شاید تاریخ قضاوت بی رحمانه ای درباره داور داشته باشد. او که خود آلت فعل اصلی بی رحمی ها وفساد رضا شاه بود در نهایت ساده ترین راه را برای خلاص کردن خود انتخاب کرد.

قتل نصرت الدوله فیروز

کمتر از یک سال بعد از مرگ داور، نوبت به نصرت الدوله فیروز پسر ارشد شاهزاده فرمانفرما رسید که به دست جوخه مسموم سازی پهلوی دارفانی را وداع بگوید. سی. ون اچ. انگرت، کاردار موقت آمریکا، مرگ فیروز را در تلگرام مورخ ۱۵ ژانویه ۱۹۳۸ خود گزارش داد: «از یک منبع کاملاً موثق اطلاع یافته ام که شاهزاده فیروز، پسر ارشد فرمانفرما، چند روز پیش در حالی که تحت نظر نیروهای دولت بود به طور مرموزی به قتل رسیده است. با مرگ او مردی از میان رفت که شاه همیشه به قابلیت هایش حسرت می خورد و از نفوذ بالقوه اش هراس داشت.»(۲) والاس اس. موری، رئیس بخش امور خاور نزدیک، یادداشت زیر را برای وزیر امور خارجه

۱- مریام، گزارش شماره ۹۹۲ (۸۹۱.۰۰/۱۶۵۴)، مورخ ۱۵ فوریه ۱۹۳۷.
۲- انگرت، تلگرام شماره (۸۹۱.۰۰/۱۶۶۸)، مورخ ۱۵ ژانویه ۱۹۳۸.

آمریکا فرستاد:

قتل

مرموز شاهزاده فیروز آن هم وقتی تحت نظر مأموران دولت است، مستلزم توضیحاتی است که می تواند وضعیت کنونی ایران و به ویژه ذهنیت شاه را تا حدودی روشن کند. شاهزاده فیروز از نوادگان بلاواسطه شاهان قاجار بود که رضا شاه پهلوی فعلی طومار سلسله آنها را در سال ۱۹۲۵ در هم پیچید. شاهزاده فیروز همان کسی است که می گویند آلت فعل اصلی قرارداد نافرجام سال ۱۹۱۹ بین انگلیس و ایران تحت نظارت لُرد کرزن بود؛ که اگر به فرجام می رسید، ایران را عملاً ـ به مستعمره بریتانیا تبدیل می کرد. این شاهزاده، که در آن زمان وزیر امور خارجه بود، با رئیس الوزرا [وثوق الدوله] و وزیر مالیه وقت [صارم الدوله] در رشوه ۱۳۱ هزار پوندی که بریتانیا در مقام قدرشناسی از خدمات خائنانه این سه دولتمرد ایرانی پرداخت، سهیم بود. در طول دوره ای که هیأت مالی آمریکا به سرپرستی دکتر میلسپو در ایران مشغول به کار بود [۱۹۲۲-۱۹۲۷]، شاهزاده فیروز سرسخت ترین دشمن هیأت به حساب می آمد و نهایتاً هم از تجدید قرارداد میلسپو در سال ۱۹۲۷ جلوگیری کرد. شاهزاده پس از کسب موفقیت در این هدف همان سال به وزارت مالیه رسید، و دو سال بعد به اتهام توطئه و اختلاس دستگیر شد. با اثبات اتهاماتش در سال ۱۹۳۰، از حقوق مدنی محروم و به حبس محکوم شد. او بعدها از زندان بیرون آمد، ولی از آن زمان تا کنون تحت نظارت شدید دولت در ملکش در حومه تهران زندگی می کرد. یکی از شروط آزادی شاهزاده این بود که سهم خود را از رشوه ای که در سال ۱۹۱۹ از بریتانیایی ها گرفته بود به شاه بدهد.

شاهزاده قاجار از زمان مغضوب شدن و حبسش در سال ۱۹۳۰ شاهد بود که همدستان فاسدش یکی پس از دیگری فرو می افتند و نابود می شوند. البته فهمیدن این مسئله که چرا شاه این قدر با

خصومت داشت هیچگاه کار ساده ای نبوده است. توضیح احتمالی این است که شاه با گذشتن از کشتن شاهزاده برای مدتی طولانی توانست پول هنگفتی از پدر پیر و ثروتمندش به جیب بزند. عموماً شاهزاده فیروز را از هوشمندترین و با استعدادترین جوان های نسل خودش می دانستند، ولی او به همان اندازه فاسد هم بود. سرنوشت شاهزاده فیروز نمونه خوبی از مشکلاتی است که شاه در تلاش برای مدرن کردن کشور با آن روبروست. مشکل او نبود استعداد در کشور نیست، بلکه قحطی صداقت و درستکاری است. این است تراژدی ایران، و متأسفانه الگویی که شاه از خود نشان داده است هم چندان تعریفی ندارد.(۱)

تقسیم ثروت با رضا شاه

دیوید ویلیامسن، کاردار موقت آمریکا، الگویی را که شاه از خود نشان داده و باجی را که برای گذشتن از کشتن پسر فرمانفرما، شاهزاده فیروز، گرفته بود در گزارشش شرح داده است. او همچنین توضیحاتی درباره سفر شاه به استان های غربی آذربایجان، کرمانشاه و کردستان در اکتبر ۱۹۲۹ داده است:

اخبار محرمانه حکایت از آن دارد که اعلیحضرت حداقل در قسمتی از طول سفرش بسیار بد خُلق بوده است. می گویند بجای اینکه وجهه یک پادشاه رئوف و پدر باگذشت را از خود نشان بدهد، همچون یک مستبد غاصب بر شهرها فرود می آمد، شلاقی در یک دست و کاسه باج و خراج در یک دست دیگرش، به همه چیز و همه کس مظنون و از همه چیز و همه کس عیب جو. شایع شده است که سفر شاه به کردستان با حبس شاهزاده فیروز ارتباط دارد. می گویند که فرمانفرما، پدر فیروز، سند تعدادی روستا را در شمال

۱- موری، یادداشت برای وزیر امور خارجه، مورخ ۱۷ ژانویه ۱۹۳۸.

کرمانشاه به نام شاه زده است تا پسرش را آزاد کند، و شاه می خواهد پیش از آزاد کردن فیروز قیمت ملک و املاک انتقالی را ارزیابی کند؛ و اینکه اگر رضایت شاه جلب شده باشد، به محض برگشتنش به تهران، فیروز آزاد خواهد شد. ادعا می کنند ارزش باجی که فرمانفرما به شاه پرداخته حدود یک میلیون تومان است.(۱)

در ماه مارس ۱۹۳۰، علی اکبر داور، وزیر عدلیه، لایحه ای به مجلس ارایه داد که طبق آن دیوان عالی اجازه می یافت نصرت الدوله را به دلیل گرفتن ۵۰۰۰ تومان رشوه در زمان تصدی وزارت مالیه محاکمه کند. هیو میلارد، دبیر دوم سفارت [آمریکا] بر این باور صحه می گذارد که دستگیری نصرت الدوله و «محاکمه» و «اثبات جرمش» فقط برای آن بود که پدر نصرت الدوله را مجبور به تقسیم ثروتش با رضاشاه بکنند:

از

آنجایی که داور و فیروز دوستان نزدیک و هر دو از رفقای صمیمی تیمورتاش هستند، که می گویند هوای فیروز را خیلی دارد، همگان بر این باورند که شاه [شخصاً] دستور بردن این لایحه را به مجلس داده است. جی. تی. هاوارد، دبیر بخش امور شرقی سفارت بریتانیا هم همین عقیده را دارد. البته هنوز برای قضاوت در این باره قدری زود است، ولی مسئله در آینده نزدیک روشن تر خواهد شد. من لاجرم گمان می کنم که این کار صرفاً برای وادار کردن فیروز به تقسیم ثروتش [با شاه] باشد. هر چند تا بحال هیچ نشانه ای از دخالت تیمورتاش در این مسئله دیده نشده است، و می گویند مکرراً هوای دوستش را داشته؛ و چنانچه فیروز مجرم شناخته شود مسلماً موقعیت تیمورتاش هم به خطر خواهد افتاد.(۲)

روز اول مه ۱۹۳۰، نصرت الدوله به اتهام گرفتن ۵۸۰۸ تومان رشوه مجرم شناخته شد. او به چهار سال «حبس تأدیبی»، پرداخت جریمه

۱- ویلیامسن، گزارش شماره ۹۶۷ (۱۴۹۵/۸۹۱.۰۰)، مورخ ۳۱اکتبر ۱۹۲۹.

۲- میلارد، گزارش شماره ۳۷ (۲۱۲/۸۹۱.۰۰۲)، مورخ ۲۲ مارس ۱۹۳۰.

نقدی، و محرومیت از خدمات دولتی محکوم شد.(۱)

قتل نصرت الدوله در سال ۱۹۳۸ ضربه مهلکی به پدر پیرش وارد کرد. انگرت خبر درگذشت فرمانفرما در ۲۲ نوامبر ۱۹۳۹ را در گزارش خود چنین آورده است:

احتراماً

به عرض می رساند که امروز صبح، حضرت والا شاهزاده فرمانفرما در سن ۹۳ سالگی بدرود حیات گفتند. ایشان از خاندان قاجار و از نوادگان بلافصل (نوه) فتحعلی شاه بودند که از سال ۱۷۹۷ تا ۱۸۳۴ بر ایران حکومت کرد. با فوت او، شخصیتی بازمانده از عصر گذشته نیز از میان رفت. اگرچه او پس از روی کار آمدن رضا شاه نقش فعالی در سیاست نداشت، گاه در مراسم رسمی شرکت و همیشه با وقار و عزت نفس رفتار می کرد. سابقه آشنایی ام با او به سال های ۱۹۲۰ تا ۱۹۲۲ برمی گردد که در اینجا خدمت می کردم و آخرین بار حدود یک سال و نیم پیش بود که او را دیدم. او به رغم ناشنوایی تا آخرین لحظات عمرش شخصیتی جالب توجه باقی ماند. البته می گویند که او پس از مرگ اسفناک پسر ارشدش، شاهزاده فیروز، دیگر آن آدم قبلی نشد.(۲)

فرستاده انگلیس نیز مرگ فرمانفرما را گزارش کرد. مقایسه گزارش هایی که آمریکایی ها و انگلیسی ها در این ارتباط ارسال کردند، دروغگویی انگلیسی ها را بخوبی روشن می کند. چون انگلیسی ها می دانستند که نهایتاً مسئولیت وحشی گری های پهلوی بر عهده آنهاست، سعی داشتند تأثیر سبعیت های این رژیم را پنهان کنند و یا کمتر از واقع نشان بدهند. در این مورد خاص هم، انگلیسی ها سعی داشتند با القای این مطلب که قتل نصرت الدوله در زندان هیچ تاثیری بر پدر سالخورده اش نداشته است، هر دو قربانی را فاقد احساسات بشری جلوه

ص:۲۰۵

۱- هارت، گزارش شماره ۷۷ (۲۱۷/۸۹۱.۰۰۲)، مورخ ۳ مه ۱۹۳۰.

۲- انگرت، گزارش شماره ۱۷۲۷ (۹/۸۹۱.۴۴)، مورخ ۲۲ نوامبر ۱۹۳۹.

بدهنـد. طبق گزارش انگلیسـی هـا، فرمانفرمـا به رغم قتل فرزنـدش «سالهای واپسـین عمر خود را با آزادی و آرامش کامل در ملکی در تهران گذراند، و به حد کمال از قدرت تولید مثل خود لذت برد. ...تقریباً تا واپسین روزهای عمرش به همخوابگی و تولید مثل مشغول بود.»(۱) در تصور انگلیسی ها، عزت و حقوق بشری مردم ایران پشیزی ارزش نداشت.

آیت الله سیدحسن مدرس

پس از قتـل فیروز، قتـل آیت الله سـیدحسن مـدرس، پیرمرد تقریبـاً هشـتاد و پنـج ساله ای که ده سال آخر عمرش را در زنـدان سپری کرده بود، حتی بـا معیارهـای رضاخـان هم تکـان دهنـده بود. در میـان همه کسـانی که بـا دیکتـاتوری نظـامی رضاخان مخالف بودنـد و با او مقابله کردنـد هیـچ کـدامشان به اندازه مدرس کارآمد نبودند و از خود جسارت به خرج ندادند. کوپلی اموریِ پسر(۲)، کاردار آمریکا، خلاصه ای از زندگینامه او را در گزارشش آورده است.

مـدرس در حدود سال ۱۸۵۵ در اصـفهان (در قریه اصفه(۳)) به دنیا آمـد. در اصـفهان و نجف درس فقه خوانـد و در نجف به اجتهاد رسـید، و سال ها در حوزه های علمیه اصـفهان مشـغول به تـدریس بود. در سال ۱۹۰۶ و ۱۹۰۷، پس از تصویب قـانون اساسـی، به عضویت در انجمن ایالتی اسـتان اصفهان انتخاب شد. بین سال های ۱۹۰۹ تا ۱۹۱۱ از طرف علمای نجف به عنوان عالم طراز اول در دوره دوم مجلس تعیین شد.

مدرس فعالیت سیاسی جدی خود را در سال ۱۹۱۱ با رهبری مخالفان ناصر الملک که در آن زمان نایب السلطنه بود آغاز کرد. او ناصر الملک را متهم ساخت که عامداً برگزاری انتخابات مجلس سوم را

ص:۲۰۶

۱- کل گزارش سفارت انگلیس، مورخ ۲۵ نوامبر ۱۹۳۹، فرمانفرماییان و فرمانفرماییان، خون و نفت، صص ۴۸۲-۴۸۱.

۲- Copley Amory Jr.

۳- مدرس در قریه کچوسرابه از توابع اردستان اصفهان به دنیا آمد. (ویراستار)

به تعویق می اندازد. مدرس به مجلس سوم، چهارم، و پنجم نیز راه یافت. آموری زندگینامه مدرس را اینگونه ادامه می دهد:

پس از مجلس سوم [۱۹۱۴-۱۹۱۵] مدرس به جمع ملیّونی پیوست که در اعتراض به تهاجم روس دست به مهاجرت زدند. پس از بازگشت مدرس به تهران [۱۹۱۸] وثوق الدوله به کمک او توانست بر مسند رییس الوزرایی تکیه بزند. ولی دوستی سیاسی آنها دیری نپایید، و در سال ۱۹۱۹ که وثوق الدوله قرارداد انگلیس و ایران را امضاء کرد مدرس در تهران به مخالفت با آن پرداخت، و با موفقیتش وجهه ای برای خود کسب کرد.(۱) پس از کودتا [۲۱ فوریه ۱۹۲۱] به دستور رییس الوزرای وقت، سید ضیاء الدین، به اتهام فعالیت های ضد انگلیسی دستگیر شد و به زندان افتاد. در مجلس چهارم [۱۹۲۱-۱۹۲۳] رهبر اکثریت مرتجع بود و از کابینه قوام السلطنه حمایت می کرد. در مجلس پنجم [۱۹۲۴-۱۹۲۶] مدت زیادی رهبری فراکسیون اقلیت مخالف با رضاخان را بر عهده داشت. با شروع به کار مجلس [مارس ۱۹۲۴] جنبش جمهوریخواهی به رهبری رضاخان را شکست داد. بعدها، در سال ۱۹۲۵، که رضاخان نتوانسته بود نظام جمهوری برقرار کند، روابط مودت آمیزتری با رضاخان پیدا کرد و توانست برخی از دوستانش را به وزارت برساند: مثلاً شاهزاده فیروز [وزیر عدلیه]، میرزا شکرالله خان صدری [قوام الدوله، وزیر داخله]، و فاطمی [وزیر معارف]. مدرس بی نهایت جسور و یکدنده است؛ و فردی محافظه کار است، که البته در بین رهبران روحانی ایران امری طبیعی است. مدرس سخنوری بی بدیل است که می تواند ماهرانه عوامفریبی

ص:۲۰۷

۱- وجهه و محبوبیت آیت الله شهید سیدحسن مدرس فقط ناشی از مخالفت او با قرارداد مزبور نبود. او با تقوا و پاکدامنی همه جانبه ای که داشت و نیز مقام علمی برجسته اش و هوش و ذکاوت و شجاعتش قبل از قرارداد هم از چهره های برجسته و محبوب عرصه سیاست ایران محسوب می شد. (ویراستار)

در بین توده های مردم دارد.(۱) او قلباً فردی ملی گرا و ضدبیگانه است، و علی الخصوص خصومت خود را با انگلیسی ها پنهان نمی کند. گاه با آمریکا ابراز دوستی کرده است. مدرس خود را فردی فقیر نشان می دهد، ولی می گویند املاک قابل توجهی دارد.(۲) ، (۳)

از گزارش محرمانه میلسپو درمی یابیم که مدرس بعدها رهبری حرکتی را در مجلس برعهده گرفت که خواهان کاهش بودجه ارتش بود.(۴) اما چندی نگذشت که جسد بدون سر یکی از حسابداران وزارت جنگ که اطلاعاتی درباره منابع مالی ارتش به مدرس می داد در بیرون از دروازه های مجلس پیدا شد. پیام رضاخان برای مخالفانش کاملاً واضح و روشن بود.

مدرس از یک سوء قصد نافرجام نیز جان به در برد. در ساعت ۶ صبح ۳۰ اکتبر ۱۹۲۶، سه مرد مسلح نقابدار به مدرس حمله و او را شدیداً مجروح کردند. اگرچه پلیس توانست دو نفر از ضاربان را دستگیر کند، نتایج «تحقیقات» کاملاً محرمانه ماند. برغم عیادت رضاخان از مدرس در بیمارستان هیچکس شک نداشت که این سوء قصد با دستور رضا شاه صورت گرفته است.(۵) در سال ۱۹۲۸، مدرس نتوانست به

۱- مدرس هیچ گاه مردم را فریب نداد. او همواره با شجاعت و صراحت عقاید سیاسی خود را که در جهت منافع ملی ایران بود، بیان می داشت؛ معلوم نیست، نویسنده گزارش (کوپلی آموری) چه چیزی در زندگی مشحون از پاکی و صداقت مدرس دیده است که او را فریبکار می داند. (ویراستار)

۲- آموری، گزارش شماره ۱۲۱۳ (۱۳۶۵/۸۹۱.۰۰)، مورخ ۱۴ سپتامبر ۱۹۲۵.

۳- این دروغی بزرگ است. زندگی ساده و فقیرانه و زاهدانه مدرس زبانزد دوست و دشمن بود. آن مرد بزرگ به مال دنیا بی اعتنا بود و به هنگام شهادتش نیز دیناری از خود برجای نگذاشت. (ویراستار)

۴- میلسپو به دالس شماره (۲۰۲/ای.۸۹۱.۵۱)، مورخ ۲۰ سپتامبر ۱۹۲۴.

۵- ترور مدرس به دستور رضاخان انجام شد؛ و رضاخان برای اینکه رد گم کرده باشد، پس از صدور فرمان ترور به مازندران مسافرت کرد و در زمان ترور در تهران نبود. بنابراین نمی توانست از او در بیمارستان عیادت کرده باشد. البته پس از آن که خبر ناموفق بودن ترور مدرس به وی رسید با ارسال تلگرامی برای مدرس، از سلامتی او اظهار خوشوقتی کرد! مدرس نیز در جواب او جمله مشهوری گفت: «به کوری چشم دشمنان مدرس زنده است». نک: مدرس قهرمان آزادی؛ ج ۱؛ ص ۱۰۰ و ج ۲؛ ص ۷۲۴.

مجلس هفتم راه پیدا کند(۱)، و چنانکه آگوستین دبلیو. فرین، کنسول آمریکا در تهران گزارش داده است، دستگیر و کمی پس از آن تبعید شد. فرین در بخش پایانی گزارش خود درباره ناآرامی ها در تبریز می نویسد: «تهران آرام است.

در حدود ۱۰ هزار نیروی نظامی در تهران مستقر شده و هر گونه مخالفت علنی با دولت را سریعاً سرکوب می کند. حدود ۱۰ روز پیش، سید حسن مدرس، ملایی که نماینده مجلس بود، دستگیر و به اتهام آشوب گری تبعید شد.»(۲)

در اواخر سال ۱۹۳۱، شایع شد که مدرس را در زندان به دار آویخته اند، و همین امر دولت را بر آن داشت تا تکذیبیه ای رسمی در روزنامه شفق سرخ به چاپ برساند. چارلز سی. هارت در اینباره گزارش می دهد:

«مدرس»؛ احتراماً به عرض می رساند که این نام اخیراً بار دیگر به تیتر روزنامه های داخلی راه یافته و موضوع بحث محافل دیپلماتیک در تهران شده است. سرمقاله روزنامه داخلی شفق سرخ چاپ سوم نوامبر یک بار دیگر توجهات را به این شخصیت که روزی برای هر بازاری و صاحب منصب و ایرانی و خارجی ساکن پایتخت شناخته بود، جلب کرد. در ذیل به مضمون این سرمقاله اشاره خواهم کرد. از نظر من، نکته قابل توجهی که در این سرمقاله بود این نیست که یک روزنامه کمونیستی فارسی زبان که در آلمان منتشر می شد بسته

۱- در انتخابات فرمایشی و تقلب آمیز دوره هفتم، آراء مدرس خوانده نشد؛ و حتی یک رأی هم به نام او ثبت نشد. مشهور است که مدرس گفته بود من به خودم رأی داده ام؛ آن یک رأی که خودم به خودم دادم کجاست؟

۲- فرین، گزارش شماره ۲۰ (۱۴۷۵/۸۹۱.۰۰)، مورخ ۲۲ اکتبر ۱۹۲۸.

شده

است؛ و یا اینکه افکار عمومی در ایران هنوز از تز زنـده بودن مـدرس حمایت می کند. بلکه در این مباحثات بار دیگر اهمیت تحولا ـتی را احساس می کنم که «دیکتاتوری گروهبان مآبانه» شاه فعلی (به تعبیر یک ناظر سیاسی) در این کشور ایجاد کرده است.

سیر

زندگی سیدحسن مدرس، اگر خیلی کلی به آن نگاه کنیم، می تواند سیر تحول تاریخ ایران معاصر باشد. مدرس که از زمان تشکیل مجلس دوم در سال ۱۹۰۸ تا خاتمه دوره مجلس ششم در سال ۱۹۲۷ وکیل مجلس و سخنگوی اصلی فراکسیون روحانی بود، در سال های سرنوشت سازی که سلطنت مطلقه جای خود را به مشروطه پارلمانی می داد نقشی اساسی در زندگی سیاسی این مملکت ایفا کرد. در طول یک دهه پس از کودتای ۱۹۲۱ [سید]ضیاءالدین، که ایران شاهد درخشش ستاره بخت و اقبال رضاخان از اردوگاه انقلابیون در قزوین، و سپس دست یافتن او به وزارت جنگ و رییس الوزرایی و نهایتاً تخت شاهی بود، مدرس همچنان رهبری روحانیون محافظه کار را حفظ کرد.

سپس

نوبت سقوط او هم رسید. شاید او بیشتر از هر کس دیگری در شکست جنبش جمهوریخواهی رضاخان در سال ۱۹۲۴ نقش داشت. در سال ۱۹۲۵، سفارت گزارش داد که ظاهراً رضاخان و مدرس با یکدیگر آشتی کرده اند. ولی در سال ۱۹۲۸، شاه کینه توز که در طول دو سال اول حکومتش نفوذ سلطه جویانه خود را تحکیم کرده بود نگذاشت مدرس به مجلس هفتم راه پیدا کند؛ آنهم، اگر بخواهم عبارتی را که در گزارش آن سال درباره همین مسئله به کار رفته بود استفاده کنم، «به دلیل مخالفت علنی و صریحش با دولت».

یک سال بعد، مدرس به شهر کوچکی در چند مایلی جنوب مشهد نزدیک مرز افغانستان، «تبعید» شد. در آن زمان، شرایط مملکت در گزارشی که از سوی سفارت ارسال شد (گزارش شماره ۸۲۱، ۱۴۷۲/۸۹۱.۰۰۱، مورخ ۲ مه ۱۹۲۹ دیوید ویلیامسن، کاردار موقت)

اینگونه

توصیف شده بود: «شاه دارد همچنان به جنگ خاموش ولی مؤثرش بر ضد قشر روحانی ادامه می دهد. روش او ساده ترین روش است. ملاها یا دراویشِ با نفوذ را پنهانی بازداشت می کنند و به زندانی دور از محل سکونت شان می برند. لازم به ذکر است که غالباً اشخاصی که به این ترتیب ربوده می شوند هرگز برنمی گردند. در میان رجال سرشناسی که اینگونه ناپدید شده اند می توان به مدرس اشاره کرد؛ هر چند شایع شده است که او دیگر در قید حیات نیست. در میان سایر کسانی که می گویند در Helat، نزدیک مشهد، زندانی هستند نام آقا سیدمحمدصادق طباطبائی، سفیر اسبق ایران در ترکیه، و نصراسلام، که هر دو از سیاستمداران مهم روحانی و در رأس مخالفان دولت هستند نیز به چشم می خورد. البته اتهام آنها بر هیچکس معلوم نیست.»(۱)

از زمان نگارش آن گزارش تا بحال از مدرس بجز یک خاطره مبهم از شهر فرنگ تحولات سیاسی ایرانِ پس از جنگ در اذهان باقی نمانده است. البته برای خارجیانی که مدت بیشتری در اینجا اقامت کرده اند، نام مدرس هنوز یادآور رویدادهای مهمی است. ولی برای تازه واردان و دانشجویان علم سیاست تطبیقی، مدرس اهمیت کمتری نسبت به نیتی(۲) در ایتالیای فاشیستی امروز دارد.

۱- این بخش از گزارش چندان مفهوم نیست. جایی به نام Helat نزدیک مشهد، شناسایی نشد. شاید منظور کلات (= کلات نادری) بوده است که مرسوم بود اشخاص را به آنجا تبعید کنند. همچنین در زندگینامه هایی که درباره سیدمحمدصادق طباطبایی موجود است، گزارشی از تبعید یا مغضوبیت وی در دوران رضاشاه نیامده است. نصر اسلام نیز شناسایی نشد؛ احتمالاً ناصرالاسلام (ناصر ندامانی) بوده است؛ که گزارشی درباره تبعید وی نیز پیدا نشد. شاید خانه نشین بودن این دو نفر در آن دوران موجب بروز شایعاتی در محافل سیاسی تهران شده؛ و این گزارش بر اساس آن شایعات تنظیم شده است. علاوه برهمه اینها، هیچ یک از این دو، «روحانی» به مفهوم مصطلح آن نبودند. (ویراستار)

۲- فرانچسکو پائولا نیتی؛ سیاستمدار معروف ایتالیایی که از مخالفان سرسخت فاشیسم و دیکتاتوری بود. (ویراستار)

هر دوی آنها در زیر خرمنی از رویدادها که یکی پشت سر دیگری اتفاق می افتد مدفون می شود، و هر دوی آنها کاملاً تحت الشعاع شخصیت های مثبتی قرار می گیرند که در کشورهایشان تاریخ مملکت شان را رقم زده اند.

بنابراین، نکته مهم در سرمقاله روزنامه مزبور این بود که خاطرات گذشته را زنده کرد. با وجود این، به گمان من به دلیل همین نکته و برخی نکات دیگر ارزش آن را دارد که اشاره کوتاهی به مضمون سرمقاله بکنم. «روزنامه کمونیستی پیکار که سابقاً به زبان فارسی در برلین به چاپ می رسید و از سوی دولت آلمان بسته شد، در یکی از آخرین شماره های خود گزارش داده بود که رهبر سابق و سرشناس اپوزیسیون، سیدحسن مدرس، در زندانی در خراسان خفه شده است. ما این گزارش کذب را تکذیب می کنیم؛ و تأیید می نماییم که مدرس هنوز زنده است و در روستای خواف که به دستور دولت به آن تبعید شده بود به سر می برد و هر هفته نامه هایش به دست خانواده اش می رسد. همچنین روزنامه فارسی زبان چهره نما چاپ قاهره در اقدامی مضحک، اخیراً نامه ای را از یک خبرنگار به چاپ رسانده و آنچه را «شایعه خفه کردن مدرس» نامیده تکذیب کرده است، ولی با اطمینان گفته است که مدرس به مرگ طبیعی جان باخته است. ولی از روزنامه کمونیستی پیکار و کشوری که این روزنامه سنگ آن را به سینه می زند می پرسیم: پس قتل ها، اعدام ها، تبعید ها و حبس هایی که در روسیه کمونیستی صورت می گیرد و خبرش را می شنویم چه؟ آنها با چه اجازه ای چنین مجازاتی را بر مخالفان بولشویک ها روا می دارند؟ چرا زندان های چکا و یا گ.پ.اُ(1) در هر شهر روسیه پر از زندانی سیاسی است؟ آیا بهانه آنها

۱- چکا (Cheka) سازمان اطلاعاتی مخوف و بی رحم روسیه شوروی بود. بعد از چندی به گ.پ.اُ (G.P.U) تغییر نام داد.

این

نیست که مخالفان دولت شوروی باید محو و نابود شوند؟ باید اذعان کنیم که ضرورت تبعید مدرس موجب تأسف ما هم شد؛ ولی مصالح کشور ایجاب می کرد که مدرس در پایتخت نماند. با وجود این، آنچه اهمیت بیشتری دارد این است که می دانیم عده ای که چشم دیدن پیشرفت ایران را ندارند برای فریب توده های مردم با توسل به هر حربه ای دست به ساختن خبرهای کذب می زنند.»

شاید

دو اظهار نظر دیگر در ارتباط با موضوع فوق شایان ذکر باشد. اولین اظهار نظر از سوی دبیر سفارت آلمان ابراز شده است؛ بدین مضمون که دولت آلمان از مدتها پیش چشم انتظار بود تا اتفاقی بیفتد و فرصت بستن روزنامه کمونیستی پیکار را پیدا کند. دومین اظهارنظر نیز مربوط به کنت مونته فورته، وابسته سفارت ایتالیا در امور شرق است. بعد از آنکه [به وی] گفتم رویداد بالا نشان می دهد که از نظر عموم مردم مدرس هنوز نمرده است، او حرفم را تأیید کرد و گفت که قویاً احساس می کند که یک جریان مخالف و توطئه کاملاً پنهان بر ضد رژیم دیکتاتوری رضا شاه دارد در محافل عالی نظامی و غیرنظامی شکل می گیرد. او گفت که فعلاً ـ همه مخالفت های علنی سرکوب شده اند. پس از به اصطلاح تبعیدهای سال ۱۹۲۹، که مدرس هم یکی از قربانیان آن بود، کمتر شخص بانفوذی در تهران باقیمانده است که حداقل به ظاهر طرفدار سرسخت شاه نباشد. از میان شخصیت های با نفوذ، فیروز باقیمانده است که او را هم بی آبرو کرده اند در کنج خلوت خود روزگار می گذراند؛ و ژنرال شیبانی را هم که روزی مورد توجه شاه بود و با عملیات نظامی اش بر ضد قشقائی ها در سال ۱۹۲۹ شهرتی به هم زد، به علت اینکه محبوبیتی در بین ارتشی ها پیدا کرده بود به زیر کشیده اند.

نتیجه ای که کنت مونته فورته از این حرف ها گرفت این بود که پیشرفت ایران مدرن در دوران رضا شاه بر پایه های محکم همکاری

داوطلبانه

شاه، مقامات دولتی و مردم نیست. با وجود این افزود که رونـد پیشـرفت ها ممکن است ادامه پیـدا کند زیرا شاه هنوز ارتش را در کنترل کامل خود دارد؛ بی شک روحیه تازه ای، در حـداقل مقامات عالی رتبه اش، دمیده است، و حامیان سرسـختی دارد؛ نه فقـط هم قطـاران ارتشـی سـابقش، بلکه رجـال واقعـاً توانمنـدی نظیر تیمورتاش، وزیر دربار، و داور، وزیر عـدلیه [حامیان او هسـتند] او گفت: «در ایران اینطوری است. باید به ایرانی ها دسـتور داد، باید به آنها یاد داد که چگونه خود را با سـیاست های مدرن سازی شاه که الهام گرفته از غرب است سازگار کنند. البته شاید دردسرهایی هم داشته باشد، ولی مسلماً شاهد تحولات و پیشرفت های عظیمی خواهیم بود؛ که الآن نمی دانم چه تحولات و پیشرفتی است.»

به

جرئت می توانم بگویم که هیچ چیزی در این اظهارنظر غیررسمیِ جالب و ارزشمند نیست که با اشارات فراوان من در گزارش های قبلی به تحولات و پیشـرفت های حاصـله در زندگی و نهادهای این کشور در طول ده سال بعد از کودتای ۱۹۲۱، به ویژه نیمه دوم این دوره که همزمـان بـا پادشـاهی رضـا شـاه بود، تضـاد داشـته باشـد. بسـته به زاویه دیـدی که اتخـاذ می کنیم، این «دیکتـاتوری گروهبان مآبانه» می توانـد برای ایران هم ضـرر داشـته باشـد و هم سود. من شـخصاً بر این باورم که در وضـعیت کنونی سود آن بیشتر از ضررش است.(۱)

کمی پس از ارسال این گزارش، ناگهان نظر هارت درباره سود و زیان دیکتاتوری حاکم بر ایران عوض شد.

او در گزارش بعدی اش خود را به سبب اینکه فریب ظواهر را خورده سرزنش می کند:

احتراماً عطف به گزارش شـماره ۹۴۷ مورخ ۲۷ نوامبر ۱۹۳۱ در ارتباط با توجه اخیر ایرانی ها به سـرنوشت سـیدحسن مدرس، یکی

ص:۲۱۴

۱- هارت، گزارش شماره ۹۴۷ (۱۵۳۴/۸۹۱.۰۰)، مورخ ۲۷ نوامبر ۱۹۳۱.

از

رهبران سابق فراکسیون های مجلس و از رجال سیاسی قدرتمند کشور، بدینوسیله در همین ارتباط یادداشتی را که مترجم توانای سفارت، آقای علی پاشا صالح، درباره برخی مراحل قانونی «حبس» مدرس تهیه کرده است، در زیر به عرض می رسانم: به عبارت دقیق تر باید گفت چنانکه تصور می شود مدرس در چهاردیواری یک «زندان» حبس نیست. زندان، در معنای خاص کلمه، به یک ساختمان دولتی اشاره دارد که به منظور حبس اشخاص، چه از بابت حصول اطمینان از حضور آنها در محکمه و چه از بابت مجازات مجرمین، از آن استفاده می شود (رجوع شود به فرهنگ حقوقی بوویه). به عبارت دیگر، «زندان» شامل هر محلی است که برای حبس [اشخاص] به موجب رویه های حقوقی یا بازداشت قانونی استفاده می شود. با وجود این، در معنای عام کلمه، شهر کوچکی نظیر قائن یا خواف در استان خراسان، که می گویند مدرس به آن تبعید شده است، و یا حتی شهرهای بزرگتر از آنها، برای مرد بلند پروازی چون او مسلماً چیزی بجز زندان نیست؛ به ویژه اگر طبق معمولِ چنین مواردی تحت نظر دایم پلیس یا ارتش، و از آزادی محروم باشد و نتواند از محدوده تنگ و کوچک آن خارج شود.

اگر درست فهمیده باشم، تبعید مجازاتی است که با اخراج اجباری مجرمین از یک شهر، مکان یا کشور برای مدت معین و یا تا آخر عمر اجرا می گردد. این نوع مجازات فقط زمانی وجهه قانونی دارد که بر اساس فرمان شاه یا حکم دادگاه باشد. بنابراین، به گمان من هر دو کلمه، یعنی تبعید و زندان، را می توان در معنای عام شان برای توصیف وضعیت مدرس به کار برد. در معنای خاص کلمه، مدرس نه زندانی است و نه تبعیدی، زیرا حکمی دال بر محکومیت او صادر نشده است. ولی عملاً هم زندانی است و هم تبعیدی؛ جدای از ملاحظات فنی فوق، موارد زیر که از متمم قانون اساسی ایران

مصوب ۷ اکتبر ۱۹۰۷ انتخاب کرده ام به گمان من وضعیت مدرس را روشن تر خواهد کرد: «اصل نهم: افراد مردم از حیث جان و مال و مسکن و شرف محفوظ و مصون از هر نوع تعرض هستند و متعرض احدی نمی توان شد مگر به حکم و ترتیبی که قوانین مملکت معین می نماید.» «اصل دهم: غیراز مواقع ارتکاب جنحه و جنایات و تقصیرات عمده هیچکس را نمی توان فوراً دستگیر نمود مگر به حکم کتبی رئیس محکمه عدلیه برطبق قانون و در آن صورت نیز باید گناه مقصر فوراً یا منتهی در ظرف بیست و چهار ساعت به او اعلام و اشعار شود.» «اصل دوازدهم: حکم و اجرای هیچ مجازاتی نمی شود مگر به موجب قانون.» «اصل چهاردهم: هیچیک از ایرانیان را نمی توان نفی بلد یا منع از اقامت در محلی یا مجبور به اقامت محل معینی نمود مگر در مواردی که قانون تصریح می کند.»

بنابراین،

کمترین چیزی که می توان گفت این است که رویه مورد استفاده در مورد مدرس به وضوح غیرقانونی بوده، درست شبیه به رویه ای که در ارتباط با موارد دیگر به کار گرفته شده است. گمان می کنم که وزارت امور خارجه نیز با نتیجه گیری این گزارش موافق خواهد بود.(۱)

نتیجه گیری

کمی پس از سقوط رضا شاه در سپتامبر ۱۹۴۱، لوییس دریفوسِ پسر، وزیرمختار وقت آمریکا، درباره حکومت طولانی وحشت و کشتار اینگونه اظهارنظر کرد: «رضا شاه صدها نفر را بدون دلیل و محاکمه، و فقط از روی بوالهوسی شخصی و یا به سبب قدرت گرفتن آنها، به زندان انداخت. برخی از آنها را چنان از پیش پای خود برداشت که هرگز

۱- هارت، گزارش شماره ۹۴۸ (۸۹۱.۰۰/۱۵۳۵)، مورخ ۲۸ نوامبر ۱۹۳۱.

بازنمی گردند.»(۱) او درباره شکنجه در زندان های رضا شاه می افزاید: «روزنامه کوشش در شماره ۳۰ اکتبر خود به شکنجه زندانیان توسط رئیس نظمیه اشاره کرد و خواستار آن شد که شکنجه زندانیان بلافاصله متوقف و ابزار و آلات شکنجه معدوم شود.»(۲)

دریفوس در همان گزارش می نویسد که همگان خواستار مجازات عاملان شکنجه و قتل زندانیان هستند: «گروه اپوزیسیون مجلس شدیداً خواستار دستگیری و مجازات مقامات و پزشکانی هستند که در این رویه زشت دست داشته و بسیاری از زندانیان را به قتل رسانده اند. در نتیجه، ژنرال مختار(۳)، رئیس سابق کل تشکیلات نظمیه مملکتی، دستگیر شده است. همچنین اعلام شده است که سرهنگ مصطفی راسخ، زندانبان سابق، عربشاهی، رئیس آگاهی، و جوانشیر و اعیان، مقامات عالی رتبه نظمیه، دستگیر شده و تحت محاکمه قرار گرفته اند. ...اپوزیسیون هم اینک خواستار دستگیری فردی به نام پزشک احمدی شده است. می گویند این پزشک قلابی در واقع عامل شاه برای زدن «آمپول» به بسیاری از زندانیانی بوده که هم اینک نام آنها در میان مفقودین است.»(۴) ریچارد فورد، کاردار آمریکا، در سال ۱۹۴۴ شاهد اعدام «دکتر» احمدی بود که گزارش و نظراتش را در اینباره در فصل دوازده آورده ام.

در ژانویه ۱۹۴۳، میلسپو به ایران بازگشته بود: «به محض بازگشت به ایران اطلاع یافتم که [رضا شاه] هزاران نفر را حبس کرده و صدها نفر را کشته بود، و بعضی ها را با دست های خودش به قتل رسانده بود.»(۵) از گزارش دریفوس چنین برمی آید که هر چند یکی از مقامات نظمیه به جرم قتل مدرس دستگیر شده است، ولی احتمالاً مدرس نیز همانند

۱- .. دریفوس، گزارش شماره ۱۴۶ (۱۸۰۹/۸۹۱.۰۰)، مورخ ۳ نوامبر ۱۹۴۱.

۲- .. دریفوس، گزارش شماره ۱۴۶ (۱۸۰۹/۸۹۱.۰۰)، مورخ ۳ نوامبر ۱۹۴۱.

۳- سرپاس رکن الدین مختاری رئیس نظمیه وقت. (ویراستار)

۴- .. دریفوس، گزارش شماره ۱۴۶ (۱۸۰۹/۸۹۱.۰۰)، مورخ ۳ نوامبر ۱۹۴۱.

۵- میلسپو، آمریکایی ها در ایران، ص ۳۷.

برخی دیگر به دست خود شاه به قتل رسیده بود: «رئیس نظمیه قم، جهانسوزی، به جرم قتل مدرس، رهبر فراکسیون مجلس که ادعای قتلش به دست شاه جار و جنجال زیادی به راه انداخت، دستگیر و حبس شده است.»(۱) ، (۲)

ص:۲۱۸

۱- دریفوس، گزارش شماره ۱۴۶ (۱۸۰۹/۸۹۱.۰۰)، مورخ ۳ نوامبر ۱۹۴۱.

۲- قاتلان و مباشـران قتل مدرس، پس از سـقوط رضاشاه دسـتگیر و محاکمه شدند؛ و در بازجوییها نیز جزئیات قتل مدرس را افشا کردند و به نظر می رسد گزارشکر آمریکایی در این سند به شایعات مربوط به قتل مدرس اشاره داشته است. (ویراستار)

فصل ششم: انگلیس و نفت ایران، ۱۹۵۱-۱۹۱۱ چهل سال غارت و چپاول

اشاره

مطالب زیادی در ارتباط با تاریخچه نفت ایران نوشته شده است؛ از جمله چندین جلد کتاب درباره تاریخچه شرکت نفت انگلیس، توسط خودِ آن شرکت منتشر شده است.(۱) ولی نقص عمده این کتب تاریخی، فقر داده هاست. علاوه بر این، برخی از این مورخان عمدتاً بر اسناد و مدارک منتشره از سوی انگلیس تکیه کرده و بدین ترتیب از اعتبار کار خود کاسته اند. با وجود این، گزارش محرمانه «ملی شدن صنعت نفت ایران،» که ظاهراً توسط بانک جهانی تهیه شده بود و در آرشیو وزارت خزانه داری ایالات متحده پیدا شد، منبعی غنی از داده ها را درباره نفت ایران از سال ۱۹۱۱ تا ۱۹۵۱ به دست می دهد.(۲) تاریخ این گزارش، یعنی فوریه ۱۹۵۲، نشان می دهد که سند فوق احتمالاً در طول بحران نفتی سال های ۱۹۵۱ تا ۱۹۵۳ برای آشنایی با وضعیت نفت ایران مورد استفاده

ص:۲۱۹

۱- مثلاً نک: نفت، قدرت، و اخلاق؛ فرمانفرماییان و فرمانفرماییان، خون و نفت؛ الول-ساتن، نفت ایران.

۲- بانک جهانی، «ملی شدن صنعت نفت ایران: چکیده ای از ریشه ها و مسایل» مورخ ۱۹ فوریه ۱۹۵۲؛ در وزارت خزانه داری آمریکا، پرونده شماره ۳۶۲/۷/۳۰۶، سند شماره ۵۴۱.

قرار گرفته، و جزئیات مندرج در سند حکایت از توجه مفرط دولت آمریکا به نفت ایران دارد.

مطالب زیادی نیز درباره به اصطلاح توسعه اقتصادی و مدرنیزه کردن ایران توسط رضا شاه در بین سال های ۱۹۲۱ تا ۱۹۴۱ نوشته شده است. بانک جهانی در گزارشش به بررسی تأثیر صنعت نفت ایران بر اقتصاد کشور می پردازد: «در طول ۴۰ سال اخیر، جمعیت ۱۳ تا ۱۸ میلیون نفری ایران عمدتاً به کشاورزی و تجارت و تولید منسوجات اشتغال داشته اند. برغم وفور مواد خام، نیروی کار و دسترسی به دریا، هیچگونه صنایع سنگین یا کارخانه تولید یا فراوری مواد خام بجز نفت در این کشور وجود ندارد. شاید هیچ کشور دیگری در جهان نباشد که با داشتن منابع قابل مقایسه با ایران از لحاظ توسعه اقتصادی به این اندازه عقب افتاده باشد. معهذا، این کشور بدون شک دارای بزرگترین عملیات نفتی منسجم با پایین ترین هزینه تولید در جهان است. ولی این صنعت نفت چه سهمی در اقتصاد ایران داشته است؟» این گزارش فقدان پیشرفت در ایران را با پیشرفت اقتصادی سریع «سی سال اخیر در ترکیه- که به اندازه ایران از موهبت منابع طبیعی برخوردار نیست» مقایسه می کند.(۱) متأسفانه، اقتصاد ایران هیچ سودی از نفت نبرده بود.

تولید نفت در ایران در سال ۱۹۱۱ شروع شد. از سال ۱۹۱۱ تا ۱۹۲۰ درآمدی بالغ بر ۳۲۵ هزار لیره (معادل ۶/۱ میلیون دلار) از محل دریافت حق الامتیاز نفت نصیب ایران شد. از سال ۱۹۲۱ تا ۱۹۳۱ این مبلغ به ۶۰ میلیون دلار رسید؛ از سال ۱۹۳۱ تا ۱۹۴۱ به ۱۲۵ میلیون دلار، و از سال ۱۹۴۱ تا ۱۹۵۱ به ۲۵۰ میلیون دلار رسید. در دوره حکومت رضا شاه (۱۹۲۱-۱۹۴۱) درآمد ایران از محل دریافت حق الامتیاز نفت بالغ بر ۱۸۵ میلیون دلار بود.

درآمد حاصله از محل دریافت حق الامتیاز در طول کل دوره ۴۰ ساله

ص:۲۲۰

۱- میلسپو، آمریکایی ها در ایران، ص ۳.

(۱۹۱۱ تا ۱۹۵۱) بالغ بر ۱۱۳ میلیون لیره یا ۴۳۵ میلیون دلار می شد. کل سود اعلام شده شرکت نفت انگلیس و ایران، منهای سود شرکت های تابعه، در طول این دوره پنج میلیارد دلار بوده است. به عبارت دیگر، فقط نزدیک به هشت درصد از کل سود محاسبه شده از سوی شرکت نفت عاید ایران شد.

گزارش بانک جهانی آشکار می سازد که: «بر اساس این برآوردها، شرکت [نفت انگلیس و ایران] با عدم اجرای درست و توأم با حسن نیّت تعهداتش در چارچوب امتیاز دارسی؛ و با مهندسی کردن نحوه تعویض امتیاز دارسی با قرارداد نامطلوب سال ۱۹۳۳، ایران را از درآمدی بالغ بر ۱۲۰۰ میلیون دلار [معادل ۲/۱ میلیارد دلار] محروم ساخت.»(۱) با معیارهای سال های ۱۹۱۱ تا ۱۹۵۱، و برای کشور فقیری مثل ایران، ۲/۱ میلیارد دلار درآمدی غیرقابل تصور بود. مثلاً در سال ۱۹۲۵، کل مخارج دولت ایران فقط ۲۰ میلیون دلار بوده است. این گزارش می افزاید که میزان واقعی چپاول ثروت نفتی ایران به دست انگلیس به مراتب بیشتر از ۲/۱ میلیارد دلاری است که بر اساس آمار و ارقام منتشره از سوی خود شرکت برآورد شده است.

در این فصل ابتدا به بحث درباره امتیاز دارسی و تعویض آن با قرارداد سال ۱۹۳۳ می پردازیم، و سپس درباره نحوه سرقت نفت ایران توسط انگلیس توضیح می دهیم.

در فصول باقیمانده نیز نشان خواهیم داد که در طول سال های ۱۹۲۱ تا ۱۹۴۱ رضا شاه چگونه بخش عمده ای از ۱۸۵ میلیون دلاری را که انگلیسی ها به ایران پرداخته بودند، سرقت کرد و آنها را به حساب های بانکی خود در لندن، سوییس و نیویورک ریخت. تاریخ سی ساله نفت ایران از سال ۱۹۱۱ تا ۱۹۴۱ را به درستی می توان سی سال غارت و چپاول نامید.

۱- میلسپو، آمریکایی ها در ایران، ص ۲۱.

امتیاز دارسی

در ماه مه ۱۹۰۱، یک تبعه انگلیس به نام ویلیام ناکس دارسی، امتیاز شصت ساله ای برای حق انحصاری اکتشاف، استخراج، و تصفیه فراورده های نفتی، و همچنین حق انحصاری احداث خط لوله نفت در کل ایران بجز پنج استان شمالی هم مرز روسیه را به دست آورد. حوزه این امتیاز مساحتی در حدود ۴۰۰ هزار مایل مربع از خاک ایران را در بر می گرفت. «در عوض، صاحب امتیاز [دارسی] موافقت نمود که مبلغی معادل ۲۰ هزار لیره [در حدود ۱۰۰ هزار دلار] را نقداً و سهام پرداخت شده ای معادل ۱۰ درصد مالکیت «شرکت اول بهره برداری» را به ایران تأدیه کند. علاوه بر این، صاحب امتیاز موافقت نمود که حق الامتیازی برابر با ۱۶ درصد کل سود به ایران بپردازد. پس از انقضای مدت این امتیاز، «کل دارایی های شرکت، چه در ایران و چه در خارج از ایران، در اختیار دولت ایران قرار خواهد گرفت.»(۱) ، (۲) در شرایط امتیاز، صاحب امتیاز از پرداخت مالیات بر درآمد در ایران معاف نشده بود.

به مدت شصت سال در طول دوره حکومت سلسله پهلوی تا به امروز رسم بر این بوده که امتیاز دارسی را تقبیح کنند. مثلاً در سال ۱۹۳۱ علی دشتی در روزنامه شفق سرخ می نویسد: «سی سال پیش، دربار نادان، فاسد و سیاه [مظفرالدین شاه قاجار] امتیاز دارسی را اعطا کرد. مردم بر ضد این دربار، که فقط یکی از جنایاتش اعطای امتیاز فوق بود، شوریدند و رژیم سرنگون شد. طلای ایران به شکل نفت همچون سیلی از مملکت خارج می شد. به هیچوجه انصاف نیست که صاحب ثروت از گرسنگی بمیرد، و ثروت های او به نام امتیاز دارسی خرج تجملات دیگران شود. نمی گوییم که دولت ایران امتیاز فوق را لغو کند،

ص:۲۲۲

۱- میلسپو، آمریکایی ها در ایران، ص ۲. تأکید از نویسنده کتاب است.

۲- عین متن قرارداد چنین است: «فصل پانزدهم- بعد از انقضای مدت معینه این امتیاز تمام اسباب و ابنیه و ادوات موجوده شرکتی به جهت استخراج و انتفاع معادن متعلق به دولت علیه خواهد بود و شرکت حق هیچ گونه غرامت از این بابت نخواهد داشت.»

بلکه حرف مـان این است که بایـد در این امتیاز تجدیـد نظر شود. در این معامله، بـدجور فریب مان داده انـد.»(۱) شصت سال بعد، یعنی در سال ۱۹۹۲، نیز این انتقادها هنوز هم ادامه داشت؛ مثلاً در کتاب نفت، قدرت و اخلاق نوشته مصطفی عِلم. ولی، به نظر می رسـد که حقیقت کاملاًـ خلاـف این بـوده است. امتیـاز دارسـی کاملاًـ به نفع ایران بود؛ و حکـایت از هوشـمندی و مهارت های مظفرالدین شاه و وزرایش در مذاکره با خارجیان دارد. در گزارش بانک جهانی آمده است:

شرایـط قرارداد- اگر به احسن وجه از سوی صـاحب امتیاز اجرا می شـد- برای ایران بسیار مطلوب بود، و در واقع از آن زمان تـاکنون هیـچ شـرایطی بهـتر از آن به ایران پیشـنهاد نشـده است. امتیـاز فوق ترتیـبی فراهم می آورد که دارسـی می توانست به موجب آن در ازای واگذاری ۱۰ درصد از مالکیت شرکت و پرداخت ۱۶ درصد از

۱- علی دشتی، شفق سرخ، مورخ ۲ مارس ۱۹۳۱؛ مذکور در گزارش شماره ۴۲۹ (۶۷۵/۸۹۱.۶۳۶۳)، مورخ ۹ مارس ۱۹۳۱. در این موقع، رابطه دشتی با انگلیسی ها شکراب شده بود. طبق اظهارات هارت، دشتی به دو دلیل با انگلیسی ها بد شده بود: «اول اینکه دشتی خواهش کرده بود که امتیاز انحصاری پخش فراورده های نفتی شـرکت نفت انگلیس و ایران در بوشهر به یکی از دوسـتانش واگذار شود؛ و دوم اینکه خواسـته بود که به یکی دیگر از دوسـتانش پُستی در شـرکت بدهند. ولی شـرکت هر دو خواهش او را رد کرده بود. علت دیگری که باعث سـردتر شـدن روابط شـد این بود که شـرکت به روزنامه دشتی آگهی نمی داد. همه روزنـامه هـای فارسـی زبان به طور مرتب از شـرکت نفت انگلیس و ایران آگهی می گرفتنـد که بهترین و ثابت ترین مشتری تبلیغـاتی شـان بود، ولی روزنـامه شـفق سـرخ از این حمـایت هـا محروم بود. خبرچین های من می گوینـد که روس ها درایت بیشتری در برخورد با دشتی از خودشان نشان داده بودنـد. وقتی یک سال و چنـدی پیش دشتی با همین شـدتی که الآن دارد از شـرکت نفت انگلیس و ایران و سـایر شـرکت هـای انگلیسـی انتقـاد می کنـد به روس ها می تاخت، از طرف سـفارت شوروی از او دعوت شد که به سفارت برود. ظاهراً این دیدار خیلی رضایت بخش بود، زیرا به دشتی یک دستگاه چاپ مدرن که تازه از روسیه آورده بودنـد هـدیه دادنـد و بعـد از آن دیگر انتقادی از روسـیه نشـد. البته اخیراً انتقادهای بسیار ملایمی از روس ها در شـفق سـرخ چاپ می شود.» خبرچین هارت به او گفته بود که بخشـی از دلایل شـروع حملات به روسیه این است که «[دشتی] احساس می کرد به اندازه کافی دهانش را در عوض گرفتن دستگاه چاپ بسته است.»

سود

حاصله یا به عبارت دیگر نزدیک به ۲۵ درصد کل عواید به ایرانی ها، یک صنعت نفت در ایران تأسیس کند. در طول شصت سال اعتبار امتیاز، صاحب امتیاز از ۷۵ درصد عواید آن بهره مند می شد، و در سال ۱۹۶۱ مالکیت و کنترل همه دارایی های شرکت، چه در ایران و چه در خارج از ایران، به ایرانی ها واگذار می شد. ...در سال ۱۹۵۰ ارزش دارایی های مزبور بر مبنای هزینه های اولیه بالغ بر یک میلیارد دلار بود.(۱)

معنای این حرف آن بود که ارزش بازارِ دارایی های فوق به مراتب بیشتر از ۱ میلیارد دلاری بود که عملاً برای خرید و نصب و راه اندازی آنها هزینه شده بود.

از همان ابتدا، انگلیسی ها شرایط امتیاز دارسی را برای ایرانی ها «بیش از حد سخاوتمندانه» می دانستند.(۲) مجله اکونومیست چاپ لندن بعدها امتیاز دارسی را با توجه به جایگاهی که نفت ایران در بازار جهانی به دست آورد، «سندی بچگانه» توصیف کرد.(۳) در سال ۱۹۰۹، صاحب امتیاز، با مشارکت شرکت نفت برمه، شرکت نفت انگلیس و ایران را تاسیس کرد (نام انگلیسی آن Anglo-Persian Oil Company (APOC) بود که بعدها به Anglo-Iranian Oil Company (AIOC) تغییر نام داد.) سرمایه شرکت جدید بالغ بر یک میلیون دلار بود. علاوه بر این، حق اکتشاف، تولید، تصفیه، و فروش در قبال پرداخت حق الامتیاز معینی از شرکت اول بهره برداری به شرکت مزبور انتقال یافت. آنگونه که در گزارش بانک جهانی آمده است: «ایران ناگهان دریافت که دیگر منافع ۱۰ درصدی اش را در بخش عملیاتی ندارد، و فقط منافع ۱۰ درصدی حق الامتیازهایی که شرکت اول بهره برداری از شرکت نفت انگلیس و ایران دریافت می کرد، عایدش می شود. حربه تأسیس دو شرکت اولین گامی بود که انگلیسی ها

ص:۲۲۴

۱- بانک جهانی، «ملی شدن صنعت نفت ایران»، ص ۲، تأکید از نویسنده کتاب است.

۲- بانک جهانی، «ملی شدن صنعت نفت ایران»، ص ۲، تأکید از نویسنده کتاب است.

۳- بانک جهانی، «ملی شدن صنعت نفت ایران»، ص ۲، تأکید از نویسنده کتاب است.

برای کاهش منافع ایران در قراردادی که بیش از حد سخاوتمندانه می دانستند، به کار بردند. علاوه بر این، حق الامتیازهایی که شرکت نفت انگلیس و ایران به شرکت اول بهره برداری می پرداخت، در صورت هزینه ها منظور و بدین ترتیب از سود شرکت که مشمول ۱۶ درصد حق الامتیاز بود، کسر می شد.»(۱)

شیطنت سیاسی انگلیسی ها و نقض سازمان یافته امتیاز دارسی

در سال ۱۹۱۴ دولت انگلیس اکثریت سهام شرکت نفت انگلیس و ایران را تصاحب کرد، و بعد از آن دیگر تمایزی بین شرکت و دولت انگلیس وجود نداشت. در گزارش بانک جهانی آمده است: «در طول دوره فعالیت این شرکت، سیاست دولت بریتانیا در قبال ایران از سوی شرکت، اگر نگوییم دیکته، هدایت می شد. کمتر صاحب منصب یا شخصیت ایرانی خطر ناخشنود کردن شرکت را به جان می خرید، و آنهایی هم که جسارت این کار را به خود راه می دادند یا مغضوب می شدند یا معزول، و شرکت برای تقویت نفوذ و سلطه اش این عقیده را القاء می کرد که قدرت هر کاری را دارد.» گزارش فوق با اشاره به کتاب ایران نوین نوشته وینسنت شیان(۲) (چاپ ۱۹۲۷) خاطرنشان می سازد: «ایران پر از مأموران بریتانیایی، و دادن رشوه شیوه مرسوم انجام کار بود. تشکیلات بریتانیا در تهران هزینه هنگفتی داشت و مأموران بریتانیایی کاملاً آزادانه در انتخابات، مجلس، و هر فعالیت سیاسی دیگری مداخله می کردند. سفارت بریتانیا در تهران بسیار بزرگ است (حتی بزرگتر از برخی سفارت خانه ها در اروپا)، و تجار و کسبه بریتانیایی که در سرتاسر کشور پراکنده اند را می توان به نوعی «مأمور» دانست.»(۳)

انگلیسی ها بعد از مدتی دست به کار تضعیف دولت ایران شدند. در

ص:۲۲۵

۱- بانک جهانی، «ملی شدن صنعت نفت ایران»، صص ۴-۳.

۲- Sheean, Vincent. The New Persia (۱۹۲۷).

۳- بانک جهانی، «ملی شدن صنعت نفت ایران»، ص ۷.

گزارش بانک جهانی آمده است: «[شرکت] با کمک مقامات دولت بریتانیا که در ایران مستقر بودند خود را به یک قدرت مستقل در درون محدوده مشمول امتیازش تبدیل کرد.» این امر به ویژه در مناطقی که فعالیت های حفاری و استخراج نفت صورت می گرفت، یعنی مناطق خوزستان و بختیاری، صادق بود. مثلاً در خوزستان «شیخ فئودال محمره ترغیب می شد که از دولت ایران سرپیچی کند و یک شیخ نشین خودمختار در خوزستان تشکیل بدهد و زمین های نفت خیز را تحت کنترل و صاحب اختیاری بریتانیا دربیاورد. دولت ایران نیز متن نامه ای را که سرکنسول بریتانیا به شیخ خزعل، شیخ محمره، نوشته و در آن تضمین داده است که از او در مقابل دولت مرکزی ایران محافظت خواهد کرد، منتشر کرده است.»(۱)

در ارتباط با سران ایل بختیاری نیز در این گزارش آمده است که: «به منظور جلب حمایت رؤسای ایل، شرکت با اتخاذ سیاست تفرقه بینداز و حکومت کن مشغول اجرای برنامه سازمان یافته ای برای ترغیب آنها به نافرمانی و حمایت از آنها در مقابل دولت مرکزی است.» شرکت نفت انگلیس و ایران حتی دست به تأسیس یک شرکت تابعه به نام شرکت نفت بختیاری زده است «تا بتواند برای رؤسای ایل بختیاری سهام رایگان منتشر کند.»(۲)

به محض آنکه تولید نفت شروع و میزان ذخایر نفتی مشخص شد، شرکت از پرداخت حق الامتیاز به ایران خودداری کرد.

دولت بریتانیا هنوز وارد صحنه نشده بود که شرکت فشارهای خود را برای تبدیل امتیاز دارسی شروع کرد. اولین گام نپرداختن حق الامتیاز به ایران بود. بهانه شرکت این بود که به تحریک دولت همسایه (ترکیه عثمانی) خرابکاران خطوط لوله را شکسته اند. اگرچه

۱- بانک جهانی، «ملی شدن صنعت نفت ایران»، ص ۶.

۲- بانک جهانی، «ملی شدن صنعت نفت ایران»، ص ۳.

زیان های

وارده کمتر از ۱۰۰ هزار دلار بود [در حدود ۲۰ هزار لیره]، شرکت آن را بهانه کرد و به مدت پنج سال حق الامتیازی به ایران نپرداخت و حتی مدعی غرامتی برابر با ۲ میلیون دلار شد. در ماده ۱۴ امتیاز آمده بود که ایران فقط مسئول حفاظت از جان کارکنان و اموال شرکت است، ولی مسئولیتی در قبال هر گونه ضرر و زیان خارج از کنترل دولت ندارد. یکی دیگر از دلایل نپرداختن حق الامتیاز آن بود که شرکت باید ۳ درصد حق الامتیاز به صاحبان زمین هایی که چاههای نفت در آن حفر می شد بپردازد. به موجب ماده ۳ امتیاز، صاحب امتیاز موظف بود که مبلغی بابت استفاده از زمین های خصوصی که برای حفاری از آنها استفاده می شد به مالکان آن بپردازد.(۱)

شرکت نفت انگلیس و ایران با نقض فاحش امتیاز دارسی عواید ایران از محل دریافت حق الامتیازهایش را به شدت کاهش داد. این شرکت دست به تأسیس چندین شرکت تابع زد که «سودهای حاصله را به جیب خود شرکت می ریخت.» علاوه بر این، «شرکت بخش بسیار عظیمی از سود را به حساب های اندوخته متعددی سرازیر می کرد که برای تأمین بودجه طرح های عظیم توسعه اش در خارج از ایران مورد استفاده قرار می گرفت. اندوخته این حساب ها که از جریان روزافزون سودهای شرکت انباشته می شد، به سرعت رو به رشد نهاد. سهم سود حاصله از نفت ایران در گسترش فعالیت های شرکت را می توان از گزارش سالیانه رئیس هیأت مدیره آن که در سال ۱۹۲۴ ارایه شد، فهمید: «از زمان سودآور شدن امتیاز در سال ۱۹۱۴، مبلغی حدود ۱۹ میلیون دلار از محل عواید فوق را برای صرف هزینه های سرمایه ای مورد استفاده قرار داده ایم.»»(۲) در سال ۱۹۱۴، شرکت نفت انگلیس و ایران

۱- بانک جهانی، «ملی شدن صنعت نفت ایران»، ص ۵؛ تأکید از نویسنده کتاب است.

۲- بانک جهانی، «ملی شدن صنعت نفت ایران»، صص ۷- ۶.

قراردادی برای تـأمین سوخت مورد نیاز وزارت دریاداری بریتانیا «به قیمت تمام شـده» امضاء کرد که سود شـرکت را به ضـرر دولـت ایران که قرار بـود حـق الامتیـازی ۱۶ درصـدی از سـود شـرکت دریـافت کنـد، کـاهش می داد. صـرفه جـویی وزارت دریـاداری از محل این تخفیف در طول سال های ۱۹۱۴ تا ۱۹۵۱ بالغ بر ۵۰۰ میلیون دلـر می شـد که خیلی بیشتر از کل ۴۳۵ میلیون دلار حق الامتیازی بود که بین سال های ۱۹۱۱ تا ۱۹۵۱ به ایران پرداخت شد.(۱)

شرکت نفت انگلیس و ایران بـا انتشـار آمـار و ارقـام گمراه کننـده و بی نتیجه گذاشـتن تلاـش هـای ایران برای بازرسـی دفاتر حسابـداری اش به طور فاحشـی امتیاز دارسـی را نقض کرد. مجله اکونومیست در ارتباط با رویه های حسابداری شـرکت نفت انگلیس و ایران

که «مبالغ سرمایه گذاری و پرداختی به شرکت های تابعه را یکجا ذکر می کرد» می نویسد:

مردم

که بواسـطه سـهم دولت در این امر ذینفع هسـتند حق دارنـد به رویه پنهـان نگـاه داشـتن این عملیات مالی مهم که با ارایه یک ردیـف نـامفهوم در ترازنـامه شـرکت مـادر صـورت می گیرد، اعـتراض کننـد. ...از نظر ایران، نـتیجه کلی این رویه هـا فرار از پرداخت حق الامتیاز و یا به حداقل رساندن آن و اسـتفاده از وجوه فوق برای توسـعه شرکت است. خودداری شرکت از افشای کامـل حسـاب هـایش، و این حقیقت که آمـار منتشـره آشـکارا فقـط کسـر کوچکی از سود واقعی شـرکت را نشان می دهـد، موجب بی اعتمادی شدید به شرکت و رویه های حسابداری اش می شود.(۲)

در گزارش بانک جهانی آمده است که:

برغم قیمت بسیار نازل نفت فروخته شده به وزارت دریاداری و

۱- بانک جهانی، «ملی شدن صنعت نفت ایران»، ص ۴.

۲- بانک جهانی، «ملی شدن صنعت نفت ایران»، ص ۵.

که به جیب شرکت های تابعه ریخته می شود، حساب های شرکت حکایت از سود قابل توجهی دارد؛ چنانکه اظهارات سر چارلز گرینوی، رئیس هیأت مدیره شرکت، نشان می دهد: «(۱) ما تا پایان ۳۱ مارس ۱۹۱۹ دارایی مازادی در حدود ۶ میلیون لیره [۳۰ میلیون دلار] داریم. (۲) در طول سال های مالی ۱۹۲۱ تا ۱۹۲۳، شرکت نفت انگلیس و ایران مبلغی بالغ بر ۳۲ میلیون لیره [۱۶۰ میلیون دلار] بابت هزینه های سرمایه ای صرف کرده است. (۳) بین سال های مالی ۱۹۱۴ تا ۱۹۲۳، شرکت از محل عوایدش مبلغ ۱۹ میلیون لیره [۹۵ میلیون دلار] بابت هزینه های سرمایه ای صرف کرده و ۹ میلیون و پانصد هزار لیره نیز به صورت سود سهام و بهره پرداخت کرده است.»(۱)

برغم این سودهای هنگفت گزارش شده (که البته شامل وجوهی نمی شود که به جیب شرکت های تابعه ریخته می شد)، در طول دعوای نفتی ۱۹۳۲-۱۹۳۳ با شرکت نفت انگلیس و ایران، سر جان سایمن(۲)، وزیر امور خارجه بریتانیا، در ژنو اعلام کرد که حق الامتیازهای پرداخت شده به ایران بین سال های ۱۹۱۳ تا ۱۹۱۹ به ۳۲۵ هزار لیره (۶/۱ میلیون دلار) بالغ می شود.(۳) علاوه بر این، در سال ۱۹۲۱ مبلغ یک میلیون لیره نیز یکجا پرداخت شده است که کل مبلغ فوق را به ۰۰۰/۳۲۵/۱ لیره می رساند. (آمار و ارقامی که میلسپو از حق الامتیازهای پرداختی برای سال های ۱۹۱۳ تا ۱۹۲۰ ارایه می دهد جمعاً ۲۸۵/۳۳۳/۱ لیره است.)(۴) البته این مبلغ را باید با ۱۹ میلیون لیره هزینه های سرمایه ای که «از محل عواید شرکت» تأمین و ۵/۹ میلیون لیره ای که بابت سود سهام و بهره در

۱- بانک جهانی، «ملی شدن صنعت نفت ایران»، ص ۷.

۲- Sir John Simon.

۳- اترتن، گزارش شماره ۶۵۸ (۷۲۹/۸۹۱.۶۳۶۳)، مورخ ۹ فوریه ۱۹۳۳.

۴- چهارمین گزارش سه ماهانه مدیر کل مالیه ایران (۲۲ دسامبر ۱۹۲۵-۲۱ مارس ۱۹۲۶)، ضمیمه گزارش شماره ۱۴۵ (۳۹۴/۸۹۱.۵۱)، مورخ ۱۱ اوت ۱۹۲۶، از طرف فیلیپ.

همین مـدت پرداخت شـد، مقایسه کرد. با وجود این، باید خاطر نشان ساخت که از ۳/۱ میلیون لیره حق الامتیـازی که به ایران پرداخت شد، مبلغ ۱ میلیون لیره آن شامـل پرداختی بود که به موجب قرارداد آرمیتاژ- اسـمیت در سال ۱۹۲۱ صورت گرفت. بـالعکس، حق الامتیاز پرداخت شـده بین سال های ۱۹۲۱ تا ۱۹۲۵ به ۷۵۵/۸۳۳/۲ لیره، یـا به طور متوسط ۷۵۱/۵۶۶ لیره (۸/۲ میلیون دلار) در سال بالغ می شد.

قرارداد آرمیتاژ- اسمیت

قرارداد دسـامبر ۱۹۲۰ آرمیتـاژ- اسـمیت نـاظر بر روابـط دولـت ایران بـا شـرکت نفت انگلیس و ایران بـود. اس. ای. آرمیتـاژ- اسمیت(۱)، که به موجب مفاد قرارداد اوت ۱۹۱۹ انگلیس و ایران به مسـتشاری مالی انگلیس در ایران منصوب شده بود، برای حـل و فصل اختلافات موجود، از طرف دولت ایران با شـرکت نفت انگلیس و ایران وارد مـذاکره شـد. معروفترین بنـد قرارداد ۱۹۲۰ پرداخت ۱ میلیون لیره برای تسویه حق الامتیازهـای معوق و حـل و فصـل سایر اختلافات مربوط به سال های جنگ بود. مبلغی که واقعاً به ایران پرداخت شـد ۹۳۳ هزار لیره بـود که شـرکت نفت انگلیس و ایران ۱۲۵ هزار لیره آن را در حکـم پیش پرداخت مربوط به حق الامتیـاز ایران در سال ۱۹۲۱ در آوریل همان سال پرداخت،(۲) و ۸۰۸ هزار لیره الباقی را نیز در دسامبر ۱۹۲۱ تأدیه کرد. سی. ون اچ. انگرت، کاردار موقت آمریکا در تهران، در این باره گزارش می دهد:

احترامـاً ترجمه اطلاعیه وزارت مالیه را که در روزنامه سـتاره ایران مورخ ۱ ژانویه ۱۹۲۲ به چاپ رسـیده، و حاوی جزئیاتی در ارتباط با وجوه دریافتی از شـرکت نفت انگلیس و ایران (معروف به «شرکت نفت جنوب») به مبلغ ۸۰۸ هزار لیره است، تقدیم می دارد.

ص:۲۳۰

۱- S. A. Armitage-Smith.

۲- دبلیو. سی. فیرلی، نماینده شرکت نفت انگلیس و ایران، به مدیر روزنامه ایران، مورخ ۱ ژانویه ۱۹۲۲.

این

مبلغ معرّف سهم ایران از سود شرکت های تابعه شرکت نفت انگلیس و ایران است. تا سال ۱۹۲۰ شرکت نفت انگلیس و ایران از پرداخت سهم دولت ایران خودداری می کرد، تا اینکه آقای آرمیتاژ- اسمیت، مستشار مالی وقت بریتانیا در دولت ایران، شخصاً مسئله را در لندن پیگیری کرد و دستور پرداخت آن را گرفت. همگان بر این باورند که دولت بریتانیا به منظور تسهیل فعالیت هیأت مالی خود در ایران، به طور محرمانه به شرکت گفته است که اگر واقعاً شک و تردیدِ بجایی درباره درستی تصمیمات شرکت وجود دارد، مایل است این مسئله به نفع ایران حل و فصل شود.(۱)

مبلغ ۹۳۳ هزار لیره ای که شرکت نفت انگلیس و ایران در آن زمان به دولت پرداخت کرد، تقریباً معادل ۵ میلیون تومان یا یک چهارم کل بودجه دولت بود. با افتادن این مبلغ به دست رضاخان که قبلاً با کمک انگلیسی ها کنترل کامل نیروهای مسلح را نیز به دست گرفته بود حرکت سریع او به سوی برقراری یک نظام دیکتاتوری در ایران تضمین شد.

بانک جهانی در گزارش خود رعایت حال شرکت را نمی کند و می نویسد: «این مبلغ در مقایسه با صرفه جویی وزارت دریاداری، مالیات های پرداختی به بریتانیا، و سود تقسیم شده یا مجدداً سرمایه گذاری شده فقط در حدود ۳ درصد از سود شرکت را شامل می شد. به موجب امتیاز نفت، باید ۱۶ درصد سود خالص شرکت به ایران تعلق می گرفت، بنابراین «وجه المصالحه» فوق به طور فاحشی ناکافی بود و در نتیجه ایران هیچگاه آن را تصویب نکرد.»(۲) علاوه بر این، به موجب امتیاز دارسی، ۱۰ درصد از مالکیت شرکت به ایران تعلق داشت. بنابراین، ایران باید بجای ۱ میلیون لیره حداقل مبلغی برابر با ۸ میلیون لیره دریافت می کرد.

ص:۲۳۱

۱- انگرت، گزارش شماره ۷۹۷ (۸۹۱.۵۱/۲۵۶)، مورخ ۴ ژانویه ۱۹۲۲.

۲- بانک جهانی، «ملی شدن صنعت نفت ایران»، ص ۷.

آرمیتاژ- اسمیت همچنین بر سر نحوه تعیین سود خالص شرکت نیز با شرکت نفت انگلیس و ایران به توافق رسید. سود شرکت باید پیش از پرداخت مالیات بر درآمد به دولت بریتانیا محاسبه می شد و همچنین سود حاصل از کلیه فعالیت های شرکت، هم در داخل و هم در خارج ایران، را شامل می شد. فقط سود حاصل از حمل و نقل نفت با کشتی از این امر مستثنی بود. گزارش بانک جهانی اینگونه ادامه می یابد: «معافیت فوق محل اختلاف بود؛ زیرا ایرانی ها معتقد بودند که ناوگان کشتی ها از محل سودهایی خریداری شده است که دولت ایران حق السهم خود را از آن دریافت نکرده و بدین ترتیب در واقع از سهم سود خود از نفتکش ها محروم می شود. علاوه بر این، معافیت فوق حربه سهل الوصولی در دست شرکت قرار می داد تا به بهانه هزینه هنگفت حمل و نقل دریایی از پرداخت سود به ایران بکاهد. قابل ذکر است که شرکت نفتکش های بریتانیا- که شرکت نفت انگلیس و ایران مالک آن بود- به قدری در طول جنگ جهانی اول سود برده بود که در سال ۱۹۱۸ توانست اوراق قرضه ای به ارزش ۶/۸ میلیون دلار از شرکت نفت انگلیس و ایران خریداری کند. در عین حال، سرمایه گذاری ها و پرداخت های شرکت نفت انگلیس و ایران به شرکت های تابعه اش به میزان ۲۴ میلیون دلار افزایش یافت.»(۱)

بعدها معلوم شد که قرارداد الحاقی آرمیتاژ- اسمیت یکی از مفاد اساسی امتیاز اولیه دارسی، یعنی پرداخت ۱۶ درصد سود خالص به دولت ایران، را تغییر داده است. به موجب قرارداد جدید، و تا زمان الغای امتیاز دارسی در ۲۷ نوامبر ۱۹۳۲، حق السهم ایران ۱۰ درصد از سود خالصی بود که از سوی شرکت نفت انگلیس و ایران تعیین می شد. مثلاً، حق الامتیاز ایران برای سال ۱۹۲۳ مبلغ ۲۵۰/۵۶۵ لیره (در حدود ۲/۸۲۵/۰۰۰ دلار) بود. کنسول آمریکا در بوشهر در گزارشی در ژوئن

۱- بانک جهانی، «ملی شدن صنعت نفت ایران»، ص ۷.

۱۹۲۴ درباره عملیات شرکت نفت انگلیس و ایران در جنوب ایران می نویسد: «هیچ تردیدی در سود هنگفت شرکت نفت انگلیس و ایران نیست... سود شرکت در سالی که گذشت با احتساب نرخ برابری کنونی ارز در حدود ۲۸ میلیون دلار بوده است. به نظر می رسد که انگلیسی ها هیچ نگرانی خاصی از بروز مشکل در میدان های نفتی شان ندارند، ولی همگی متفق القول می گویند که اگر مشکلی در آنجاها بروز کند بلافاصله با استفاده از نیروهای نظامی از میدان های نفتی شان محافظت خواهند کرد. به هر قیمتی که باشد جریان نفت نباید قطع شود.»(۱) از ۲۸ میلیون دلار سودی که خود انگلیسی ها محاسبه کرده بودند، فقط ۸/۲ میلیون دلار بر اساس قرارداد الحاقی آرمیتاژ- اسمیت به دولت ایران پرداخت شد.

چهار شیلینگ به ازای هر تن

طبق گزارش تی. ال. جکس(۲)، مدیر مقیم شرکت نفت انگلیس و ایران، از سال ۱۹۲۶ تا ۱۹۳۰ میانگین حق الامتیازهای پرداختی به ایران به ۱/۱ میلیون لیره در سال رسیده بود، و هر سال به طور متوسط ۶/۵ میلیون تن نفت از میدان های نفتی استخراج می شد (به نقل از گزارش هارت). حق الامتیاز پرداختی در سال ۱۹۳۰ به ۶۷۹/۳۲۳/۱ لیره و ۲ شیلینگ بالغ شد که قدری کمتر از حق الامتیاز سال ۱۹۲۹ (۴/۱ میلیون لیره) بود. طبق آمار و ارقامی که جکس و آر. ئی. لینگمن(۳)، وابسته بازرگانی انگلیس، ارایه دادند کل حق الامتیازی که در این چهار سال و نُه ماه پرداخت شد ۲/۵ میلیون لیره و کل تولید ۵/۲۶ میلیون تن بود، که به عبارتی برابر بود با میانگین سالیانه ۰۰۰/۱۰۰/۱ لیره ۰۰۰/۶۰۰/۵ تن نفت. هارت خاطرنشان می سازد که حق الامتیازی که عملاً به ایران

ص:۲۳۳

۱- جورج گِرگ فولر، گزارش شماره (۸۹۱.۶۳۶۳/۵۲۷)، مورخ ۱۰ ژوئن ۱۹۲۴.

۲- T. L. Jacks.

۳- R. E. Lingeman.

پرداخت می شد برابر با ۴ شیلینگ به ازای هر تن نفت بود که با حق الامتیاز نفت عراق برابری می کرد.(۱) هنری اس. ویلارد، کنسول سابق آمریکا در تهران، که در آن زمان ریاست بخش امور خاور نزدیک را در وزارت امور خارجه آمریکا بر عهده داشت، اشاره می کند که بر اساس آمار و ارقام هارت شرکت نفت انگلیس و ایران از زمان امضای قرارداد الحاقی آرمتیاژ- اسمیت به این طرف فقط ۱۰ درصد حق الامتیاز به ایران پرداخت می کرده است (و نه ۱۶ درصد)؛ موری نیز با او هم عقیده بود.(۲)

پس از حل و فصل اختلافات نفتی در سال ۱۹۳۳، همان ۴ شیلینگ به ازای هر تن نفت مبنای «جدید» پرداخت حق الامتیاز قرار گرفت. ظاهراً با توجه به قاعده ۱۰ درصدی، انگلیس قبلاً این مبلغ را پرداخته بود. در عوض تعیین این مبنای جدید، اعتبار امتیاز به مدت ۳۲ سال دیگر تمدید شد. بدین ترتیب انگلیسی ها از تعهداتی که در چارچوب امتیاز دارسی داشتند رهایی یافتند و عملاً بدون هیچ هزینه ای مدت اعتبار امتیاز فوق را تمدید کردند.

تلاش های اولیه شرکت نفت انگلیس و ایران برای تغییر امتیاز دارسی

از سال ۱۹۲۰، شرکت نفت انگلیس و ایران مجدانه تلاش می کرد تا مفاد امتیاز دارسی را تغییر بدهد. بیشتر از همه سعی داشت از بند مربوط به انتقال کلیه دارایی های شرکت، چه در داخل و چه در خارج، به دولت ایران پس از انقضای اعتبار امتیاز در سال ۱۹۶۱ خلاص شود، و بعد از آن از تعهد دسترسی ایران به دفاتر و اسناد حسابداری اش شانه خالی کند تا کسی از سود واقعی شرکت خبر نداشته باشد. شرکت به دنبال تمدید امتیازش نیز بود. علاوه بر این، شرکت نفت انگلیس و ایران از همان ابتدا نشان داده بود که پرداخت حق الامتیاز به صورت مبلغ ثابتی به ازای هر

۱- مذکور در هارت، گزارش شماره ۸۵۵ (۶۸۰/۸۹۱.۶۳۶۳)، مورخ ۱۶ سپتامبر ۱۹۳۱.

۲- ویلارد، یادداشت شماره (۶۸۰/۸۹۱.۶۳۶۳)، مورخ ۱۲ دسامبر ۱۹۳۱.

تن نفت صادراتی را به پرداخت حق السهم از سود شرکت که در امتیاز دارسی قید شده بود، ترجیح می دهد. در گزارش بانک جهانی آمده است: «در حالی که مذاکرات مربوط به حق الامتیاز های معوق و شیوه تعیین سود شرکت نفت انگلیس و ایران در سال ۱۹۲۰ در جریان بود، شرکت به آرمیتاژ- اسمیت پیشنهاد کرد که مبنای پرداخت حق الامتیاز از ۱۶ درصد سود شرکت به مبلغ ثابتی به ازای هر تن نفت صادراتی تغییر کند. آقای آرمیتاژ- اسمیت پس از مشورت با کارشناسان به دولت ایران توصیه کرد که چنین پیشنهادی را نپذیرد. با وجود این، شرکت هر از چند گاه پیشنهادهای مشابهی ارایه می داد.»(۱)

رئیس جدید هیأت مدیره شرکت نفت انگلیس و ایران آقای سر جان کدمن(۲) بود که تلاش زیادی برای برقراری روابطی مودت آمیز با رضاخان مبذول کرده بود. سفر او به تهران در آوریل ۱۹۲۶ برای شرکت در مراسم تاجگذاری رضاخان وزیرمختار آمریکا، هافمن فیلیپ، را بر آن داشت تا در گزارشش بنویسد: «ورود سر جان کدمن به تهران با مراسم تاجگذاری مصادف بود، و به همین مناسبت او در جمع هیأت همراه وزیر مختار بریتانیا در این مراسم حضور یافت. شنیده ام که قرار است سر جان کدمن در آینده نزدیک رئیس هیأت مدیره شرکت نفت انگلیس و ایران شود. فکر می کنم او اولین مدیر شرکت باشد که به ایران، یا حداقل به تهران، آمده باشد.»(۳)

در اوایل سال ۱۹۲۹ که مذاکرات با جدیت بین طرفین جریان داشت، کدمن نیز به تهران آمده بود. آر. اس. والاس تریت(۴)، کاردار موقت آمریکا، می نویسد: «هم دولت ایران و هم سِر جان در ارتباط با پیشرفت

۱- بانک جهانی، «ملی شدن صنعت نفت ایران»، ص ۹.

۲- Sir John Cadman.

۳- فیلیپ، «حضور سر جان کدمن در تهران»، گزارش شماره ۱۰۹ (۶۱۱/۸۹۱.۶۳۶۳)، مورخ ۱۴ ژوئن ۱۹۲۶.

۴- R. S. Wallace Treat.

مذاکرات شان با احتیاط کامل صحبت می کنند. از طرف ایرانی شنیده ام که پیشرفت زیادی در اصلاح شرایط امتیاز دارسی مربوط به حوزه عمل امتیاز شرکت؛ و همچنین افزایش حق الامتیاز صورت گرفته است. ...علاوه بر این، شنیده ام که شرکت نفت انگلیس و ایران از همین حالا تلاش دارد تا مدت اعتبار امتیاز را تمدید کند.»(۱)

شایعاتی که درباره مذاکرات شرکت نفت انگلیس و ایران و دولت ایران بر سر اصلاح شرایط امتیاز بر سر زبان ها افتاده بود حتی بعد از سال ۱۹۲۹ نیز ادامه یافت. هنری اس. ویلارد، کنسول آمریکا در تهران، گزارش داد که از زمان سلب انحصار چاپ اسکناس از بانک شاهنشاهی ایران در ۱۳ مه ۱۹۳۰، شایع شده است که شرکت نفت انگلیس و ایران در حال مذاکره برای تمدید اعتبار امتیازش به مدت ۵۰ سال دیگر است و در عوض آن حق السهم ایران از سود شرکت از ۱۶ درصد به ۲۰ تا ۲۴ درصد افزایش خواهد یافت. علاوه بر این، دولت ایران قرار است «وامی به مبلغ ۱۰ میلیون لیره به منظور تأمین هزینه ساخت خط آهن» دریافت کند. ویلارد توضیح می دهد که این شایعات را از منابع موثق شنیده است و گزارش خود را اینگونه به پایان می رساند:

تأثیر

این اخبار بر مردم ایران، اگر صحت آنها ثابت شود، بدون شک بسیار نامطلوب خواهد بود؛ علی الخصوص در جنوب ایران که احساسات ضد انگلیسی گسترده ای در آنجا وجود دارد. از زمانی که انحصار اسکناس از بانک شاهنشاهی ایران در ماه مه سلب شد، مردم مشتاقانه از احتمال لغو قرارداد شرکت نفت انگلیس و ایران در حکم گام بعدی ایران در حرکت به سوی رهایی از استثمار خارجی حرف می زنند. تمدید قرارداد، بجای لغو آن، مسلماً بخش عمده ای از جمعیت ایران را شدیداً سرخورده خواهد کرد.(۲)

۱- تریت، گزارش شماره ۷۸۹ (۶۴۰/۸۹۱.۶۳۶۳)، مورخ ۱۶ مارس ۱۹۲۹.

۲- ویلارد، گزارش محرمانه شماره (۶۵۶/۸۹۱.۶۳۶۳)، مورخ ۱۱ ژوئیه ۱۹۳۰.

پیشنهادی که ویلارد در گزارش خود به آن اشاره کرده بود به قرارداد سه ستاره معروف بود که شرکت نفت انگلیس و ایران در سال ۱۹۲۹ تسلیم دولت ایران کرد. شرکت پیشنهاد کرده بود که بجای پرداخت درصد ثابتی از سود، به ازای هر تن نفت تولید شده ۴ تا ۵ شیلینگ به ایران بپردازد. «در این قرارداد ماده ای قید شده بود که دولت ایران می تواند تا ۲۵ درصد سهام شرکت را تصاحب کند، ضمن آنکه مدت امتیاز تا سی سال دیگر تمدید می شد. دولت ایران به دلیل بی اعتمادی به رویه های حسابداری شرکت و همچنین درخواست شرکت برای تمدید امتیاز تا سال ۱۹۸۹ پیشنهاد شرکت را رد کرد.»(۱) در واقع دولت ایران در آن زمان فقط یک نفر بود، یعنی عبدالحسین تیمورتاش. او با ردّ پیشنهاد شرکت نفت انگلیس و ایران پا به عرصه خطرناکی نهاده بود.

شرکت نفت انگلیس و ایران از تلاش برای تغییر شرایط امتیاز دارسی دست برنداشت. هارت، با اشاره به صحبت هایش با تی. ال. جکس، شایعات جدیدی را که درباره مذاکره شرکت برای تمدید اعتبار امتیاز بر سر زبان ها بود، گزارش می دهد: «ولی آقای جکس در ارتباط با این شایعه که شاه (با توجه به اینکه مجلس آلت دستی بیش نیست) حاضر است در قبال دریافت پنج میلیون لیره امتیاز شرکت را تمدید کند، گفت که تردیدی ندارد که اعلیحضرت در قبال دریافت چنین مبلغی با کمال میل این کار انجام خواهد داد.»(۲) هارت بعداً درباره مذاکرات تمدید امتیاز شرکت نفت انگلیس و ایران می نویسد: «می گویند که حضرت اشرف تیمورتاش در طول اقامتش در لندن حتی درباره تجدید امتیاز نیز صحبت نخواهد کرد؛ زیرا، از قرار معلوم، نگرشی که در محافل عالی [ایران] وجود دارد چنان سختگیرانه است که از سرگیری مذاکرات پر سر و صدای سال ۱۹۳۰ در تهران را غیر ممکن می سازد.»(۳) روشن است که تا

۱- بانک جهانی، «ملی شدن صنعت نفت ایران»، ص ۹.

۲- هارت، گزارش شماره ۷۳۸ (۶۷۸/۸۹۱.۶۳۶۳)، مورخ ۲۱ ژوئیه ۱۹۳۱.

۳- هارت، گزارش شماره ۹۲۹ (۶۸۱/۸۹۱.۶۳۶۳)، مورخ ۷ نوامبر ۱۹۳۱.

اواخر سال ۱۹۳۱ شرکت نفت انگلیس و ایران هیچ موفقیتی در اصلاح شرایط امتیاز دارسی به دست نیاورده بود.

مکس ام. دیکسن و امتیاز نفت شمال، ۱۹۳۱–۱۹۳۰

در ماه مارس ۱۹۳۰، مکس ام. دیکسن(۱)، نماینده آمریکایی «شرکت نفتِ باند و شئر»(۲) نیویورک همراه با شخصی به نام حسین مصطفی اف (حسن مصطفی بِیگ) با هدف کسب امتیاز نفت در پنج استان شمالی که در حوزه امتیاز شرکت نفت انگلیس و ایران نبود وارد تهران شد. تلاش های دیکسن نهایتاً نافرجام ماند، ولی مذاکراتی که با تیمورتاش، فروغی، و دیبا، حسابدار دربار، انجام داد تا حدودی نظام رشوه را در محافل عالی مملکت و نحوه تقسیم آن بین رضا شاه و زیردستانش، حداقل تا سال های ۱۹۳۰–۱۹۳۱، روشن می کند. آگوستین دبلیو. فرین، کنسول سابق آمریکا در ایران، می نویسد: «گفتگوهای آقای دیکسن با مقامات ایرانی درباره امتیاز نفت شمال حکایت تازه و غریبی است، که می توانید آن را در اسناد محرمانه وزارت بیابید.»(۳)

دیکسن پس از ورودش به تهران خیلی زود مذاکرات خود را با تیمورتاش، وزیر دربار رضا شاه، شروع کرد. خوشبختانه دیکسن وزیر مختار آمریکا، چارلز سی. هارت، را در جریان کامل مذاکراتش قرار داده و هارت نیز با وظیفه شناسی همه ماجرا را به وزارت امور خارجه گزارش کرده بود. هارت با اشاره به صحبت هایش با دیکسن درباره مذاکرات نفتی بین دیکسن و تیمورتاش می نویسد:

آقای دیکسن گفت که امیدوار است طی چند هفته آینده بر سر امتیاز نفت با وزیر دربار به توافق برسد، و اینکه مسئله اصلی مبلغ پولی است که باید برای کسب این امتیاز بپردازد. در این ارتباط

۱- Max M. Dixon.

۲- The Petroleum Bond and Share Corporation.

۳- فرین، یادداشت شماره (۸۹۱.۶۳۶۳/۶۵۵)، مورخ ۲۸ مه ۱۹۳۰.

گفت که تیمورتاش فقط عامل شاه است. وقتی از او پرسیدم که آیا مقامات ایرانی هیچ ابایی از طرح مسئله پرداخت پول برای کسب امتیاز نداشتند، گفت که خیر، کاملاً بر عکس. [دیکسن] هیچ اشاره ای به مسئله پرداخت پول نکرده بود، و وقتی مقام مسئول طرف مذاکرات، آنگونه که خودش توصیف می کند، خواست تا «پیش پرداختی» صورت بگیرد، او پاسخ داده بود که شرکت های آمریکایی عادت به دادن «پیش پرداخت» ندارند. ولی آن مقام مسئول [تیمورتاش]، طبق معمول، حاضر جوابی کرده و گفته بود که در مطبوعات خوانده است که حتی یکی از وزرای آمریکا هم از یک شرکت نفتی آمریکایی «پیش پرداخت» گرفته است. از آن به بعد دیگر هیچ ابایی برای صحبت بر سر این مسئله نداشتند؛ در واقع آن مقام ایرانی صادقانه گفته بود که در ایران هیچ کس نمی داند چه وقت مقامش را از دست می دهد و به همین خاطر احساس می کرد که باید در صورت لزوم برای تضمین یک دوران بازنشستگی بی دغدغه در اروپا تا جایی که می تواند کیسه اش را پر کند. آقای دیکسن افزود که به خاطر تجربه اش در ترکیه انتظار داشت که پیش از رسیدن به مسئله «پیش پرداخت ها» مجبور باشند کلی حاشیه بروند.

هارت سپس به شرایط مطرح شده در مذاکرات می پردازد، و می نویسد که سهم ایران از نفت رابطه معکوسی با میزان رشوه پرداختی داشت:

قرار بود امتیاز با این شرط داده شود که «شرکت باند و شئر» به مدت دو یا سه سال به اکتشاف نفت بپردازد و اگر تلاش هایش بی نتیجه ماند بتواند امتیاز را لغو کند. آقای دیکسن در ابتدا به سفارت گفت که می تواند با پرداخت ۵۰ هزار دلار امتیاز فوق را با حق الامتیازی برابر ۸ درصد کل نفت خام تولید شده به دست آورد، و یا اینکه ۱۰۰ هزار دلار بپردازد و حق الامتیاز را به ۵ درصد کل نفت خام تولید شده کاهش بدهد. از آنجا که وزیر دربار ترجیح

می داد

حق الامتیاز بر مبنای درصد ثابتی از نفت خام تولید شده تعیین شود- همانطور که در قرارداد شرکت نفت ترکیه در عراق عمل می شد- مذاکرات با توجه به همین مسئله صورت گرفت. او افزود که احتمالاً کار را با همان ۵۰ هزار دلار تمام خواهد کرد، و تلاش می کند امتیازی ۹۰ ساله از ایران بگیرد؛ در حالیکه ایرانی ها مبنای مذاکرات را یک امتیاز ۶۰ ساله قرار داده اند. آقای دیکسن گفت کافیست هزینه اش را بپردازد تا قرارداد بلافاصله امضاء شود. ظاهراً که آقای دیکسن نظر خوبی درباره وجدان کاری مقامات ایرانی ندارد. اگر همه چیز وفق مراد پیش برود و نفتی پیدا شود، باید مبلغ ۱۰۰ هزار لیره دیگر هم، ظاهراً به همان شیوه فوق الذکر، بپردازد. آقای دیکسن گفت که از منابع موثق شنیده است که شرکت نفت انگلیس و ایران برای کسب امتیاز نفت پنج استان شمالی که مشمول امتیاز دارسی نیستند مبلغ ۳ میلیون تومان پیشنهاد کرده است، ولی مقامات ایرانی مسئول این کار «از گرفتن آن می ترسند.»

گزارش هارت نقشی را که فروغی در این بین داشت، روشن می کند:

آقای دیکسن امیدوار بود که فروغی، سفیر سابق ایران در ترکیه، که ظاهراً با اکراه در شُرف پذیرفتن پُست وزارت اقتصاد بود، از طرف دولت ایران امتیاز فوق را امضاء کند و مجلس نیز پیش از شروع تعطیلات تابستانی اش در ۱۵ مه آن را به تصویب برساند. مذاکرات اعطای این امتیاز در ابتدا با فروغی و در آنکارا آغاز شده بود. دیکسن گفته بود که پیش از آنکه حاضر باشد مبلغ هنگفت ۱۰۰ هزار لیره را بپردازد باید مسئله مهم حق ترانزیت نفت از نقاطی که مشمول امتیاز شرکت نفت انگلیس و ایران می شد روشن شود. البته او ظاهراً گمان نمی کند که این مسئله چندان مشکل ساز باشد؛ زیرا شرکت هریمن و دولت ایران مسلماً می توانستند موافقت شرکت نفت انگلیس و ایران را جلب کنند. ...او همچنین گفت که هم

تیمورتاش و هم میرزا عبدالحسین خان دیبا، یکی دیگر از مقامات دربار، به او گفته اند که مرحوم ایمبری، نایب کنسول سابق آمریکا، به تحریک رئیس فعلی شرکت نفت انگلیس و ایران، که احتمالاً ـ منظورشان آقای تی. لوینگتن جکس است، کشته شده و پیشنهاد کرده اند که آقای دیکسن تا زمانی که در تهران به سر می برد تحت محافظت پلیس باشد؛ که او این پیشنهاد را رد کرده بود. البته در زمان وقوع آن فاجعه اسفناک، داستانی که مقامات ایران گفته اند بین مردم بسیار شایع بود.(۱)

هارت در گفتگوی دیگری که با دیکسن داشت، اطلاعات بیشتری از مذاکرات و نحوه تقسیم رشوه بین رضا شاه، تیمورتاش، دیبا، و فروغی به دست آورد:

[دیکسن] به سفارت اطلاع داد که در مذاکرات اخیرش بر سر امتیاز نفت شمال، وزیر دربار، تیمورتاش، پیشنهاد کرده است که حق الامتیازی برابر با ۴ شیلینگ به ازای هر تن نفت خام به دولت ایران پرداخت شود که بر اساس قیمت جهانی نفت تا شش شیلینگ هم قابل افزایش است. آقای دیکسن حق الامتیازی برابر با ۸ درصد ارزش نفت خام تولید شده بر مبنای قیمت تمام شده بر سر چاه را پیشنهاد کرده بود؛ به عبارت دیگر، قیمت جهانی نفت در پالایشگاه، منهای هزینه حمل. با توجه به پیشنهاد تیمورتاش، دیکسن هم اینک دارد مذاکرات را بر مبنای ۴ شیلینگ به ازای هر تن نفت خام بدون مقیاس صعودی فوق الذکر پیش می برد. ...

آقای

دیکسن گفت که دیبا، یکی از مقامات دربار، به او گفته است که در تمام معاملات این چنینی سهم شاه و تیمورتاش مساوی است و دیبا سهم خود را از تیمورتاش می گیرد.

دیکسن تأیید می کند که فروغی در سال ۱۹۲۴ واقعاً ۱۰۰ هزار دلار

۱- هارت، گزارش شماره ۵۱ (۸۹۱.۶۳۶۳/۶۵۳)، مورخ ۵ آوریل ۱۹۳۰.

از شرکت نفت سینکلر دریافت کرده بود، هر چند فروغی ادعای فوق را شدیداً تکذیب می کند:

آقای

دیکسن گفت که فروغی، که اخیراً به وزارت اقتصاد منصوب شده است، قبلًا شریک او و حسن مصطفی اف بوده، و آنها نامه ای در تأیید این مشارکت برایش فرستاده بودند. بدین ترتیب، وزیر اقتصاد به همان اندازه آقای دیکسن و مصطفی اف از هر گونه سود احتمالی مذاکره برای «شرکت نفت باند و شئر» سهم می برد. لازم به ذکر نیست که دیکسن مطلب فوق را بی نهایت محرمانه توصیف کرد. البته او فکر نمی کند که فروغی کل سهمش را بخواهد ولی مسلماً هدیه را رد نمی کند. برغم همه این حرف ها دیکسن گفت که فروغی درستکارترین آدمی است که در ایران می شناسد. ...

این

ماجرا من را به یاد آلبانی می اندازد. پیش از شروع مأموریتم در آن کشور، وقتی در سال **۱۹۲۵** داشتم گزار ش هایی را که از تیرانا به وزارت امور خارجه ارسال شده بود مرور می کردم، اتفاقاً در یکی از گزارش ها دیدم که یک آلبانیایی درباره یکی دیگر از هموطنانش، که از شخصیت های سرشناس کشور بود، گفته است که او تنها وطن پرست و آدم درستکاری است که می شناسد. اظهار نظر فوق آن موقع برایم خیلی جالب بود، و بعدها وقتی که با این شخصیت بزرگ و قهرمان فضیلت در آلبانی آشنا شدم، بسی مایه سرگرمی ام شد. هنوز چندی از آشنایی ما نگذشته بود که دریافتم این شخص پاکدامن یک رذل به تمام معناست که هر هنرشناسی مسلماً جای او را در «کلکسیون اراذل» خالی خواهد یافت.(۱)

هارت خبر می دهد از آنجایی که روند مذاکرات خیلی کُند پیش می رفت، «قطعه کلکسیونی» یا همان فروغی، مصلحت دانسته بود که دیکسن دو یا سه ماهی از ایران برود تا مقامات فکر نکنند امتیاز نفت

۱- هارت، گزارش شماره ۶۱ (۶۵۴/۸۹۱.۶۳۶۳)، مورخ ۱۷ آوریل ۱۹۳۰.

شمال چنـدان آش دهن سوزی است. بدین ترتیب، دیکسن به مقامات ایرانی اطلاع داد که قصد دارد پیش از تابسـتان از ایران برود و احتمالاًـ تـا پـاییز به ایران برنخواهـد گشت. اما در ارتباط با احتمال اعطای امتیاز نفت شـمال به شـرکت نفت انگلیس و ایران، فروغی به دیکسن گفته بود که این کار «یک انقلاب واقعی به راه می اندازد.»

پیشنهاد شرکت نفت انگلیس و ایران به رضا شاه

چنـانکه فروغی توصـیه کرده بود، دیکسن به یـک سـفر طولانی رفت. ویلارد گزارش می دهـد که دیکسن پس از یک غیبت چندین ماهه در پاییز سال ۱۹۳۰ به تهران بازگشت؛ ولی این بار به نمایندگی از طرف شرکت جان هیز هَموند(۱) در واشنگتن و نیویورک؛ زیرا شـرکت ای. دبلیو هریمن به علت سـقوط بورس سـهام و رکود اقتصـادی دیگر علاـقه ای به کسب این امتیاز نداشت. در این سـفر نیز حسن مصـطفی بیگ و یک شاهزاده روسی که حالا تابعیت ایران را داشت، او را همراهی می کردند. ویلارد در گزارش خود می نویسد: «هر چند مذاکرات آقای دیکسن در سـفر قبلی اش بی ثمر ماند، آنهم عمدتاً به دلیل اینکه به درسـتی نمی دانست «هـدیه» نقـدی را بایـد به کجـا و چه کسـی تقـدیم کنـد، ظـاهراً مطمئن است که این بـار موفـق خواهد شد.»(۲)

بخت و اقبال با مورخان یار بود که دیکسن پس از بازگشتش به تهران همچنان هارت را در جریان پیشرفت مذاکرات قرار داد. هارت در گزارشـی در ارتباط با پیشـرفت مذاکرات دیکسن با تیمورتاش فاش می سازد که قرار بود گروه هموند به مدت سه سال هر ساله حداقل ۱۰۰ هزار دلار هزینه کنـد. اگر اکتشافات موفقیت آمیز بود، سـهم دولت ایران از نفت برابر با ۸ درصد، و یا اگر دولت ایران ترجیح می داد سهم خود را

۱- John Hays Hammond Group.

۲- ویلارد، گزارش شماره (۸۹۱.۶۳۶۳/۶۶۳)، مورخ ۱۵ دسامبر ۱۹۳۰.

به صاحب امتیاز بفروشد، معادلِ پولی آن بود. هارت اطلاعات بسیار مهم زیر را هم درباره سفر سر جان کدمن، مدیر عامل شرکت نفت انگلیس و ایران، به تهران برای ابراز تمایل شرکت به تمدید امتیاز نفت به مدت سی سال دیگر در گزارش خود گنجانده است:

آنطور

که آقای دیکسن می گوید، اطلاعات زیر را درباره گفتگوهای دولت ایران و سر جان کدمن، رییس کل شرکت نفت انگلیس و ایران، در سفر اخیرش به تهران از مترجم تُرک خود، حسن مصطفی بیگ، که واسطه بین او و دولت ایران هم هست، به دست آورده است. وزیر دربار تیمورتاش، درباره تمایل شرکت نفت انگلیس و ایران برای تمدید امتیاز نفت، به مترجم آقای دیکسن گفته است که سر جان در شرفیابی نزد شاه که تیمورتاش هم در آن حضور داشته پیشنهاد پرداخت ۵ میلیون لیره نقد بابت تمدید امتیاز شرکت به مدت ۳۰ سال را مطرح ساخته و گفته است که اگر پنج استان شمالی نیز در این امتیاز گنجانده شوند مبلغ را به ۸ میلیون لیره خواهد رساند. طبق این گزارش، وزیر دربار گفت که شرکت نفت انگلیس و ایران «هنوز مذاکراتی را شروع نکرده است»، و افزود که یک شرکت آمریکایی حاضر است برای کسب چنین امتیازی پس از انقضای امتیاز شرکت نفت انگلیس و ایران مبلغ ۱۰۰ میلیون دلار بپردازد. البته بسیار بعید است که یک شرکت آمریکایی چنین پیشنهادی داده باشد، ولی اگر بگذارند اعتبار امتیاز سی سال دیگر خاتمه پیدا کند، به احتمال قوی اموال شرکت [در آن زمان] خیلی بیشتر از اینها ارزش خواهد داشت.(۱)

در گزارش بالا شاید بتوان دلیل عزل و دستگیری تیمورتاش را در دسامبر ۱۹۳۲- یعنی درست در بحبوحه مذاکرات با شرکت نفت انگلیس و ایران- و سپس قتل او در زندان دریافت. تیمورتاش پس از

۱- هارت، گزارش شماره ۳۵۴ (۶۷۳/۸۹۱.۶۳۶۳)، مورخ ۶ فوریه ۱۹۳۱.

اینکـه چنـد بـار پیشـنهادهای قبلی شـرکت نفت انگلیس و ایران را رد کرده بـود، بـاز هم می گفت که شـرکت مزبـور به رغم پیشنهاد ۵ تا ۸ میلیون لیره «هنوز مـذاکرات را شـروع نکرده است.» علاوه بر این، رضا شاه به هیچوجه قصد نداشت پولی را که برای تمدید امتیاز نفت پیشنهاد شده بود، با کسی تقسیم کند.

تیمورتاش در سـفرش به اروپا بین سال های ۱۹۳۱ تا ۱۹۳۲ مذاکرات نفت را ادامه داد. هدف از این مذاکرات اصـلاح قرارداد آرمیتاژ- اسـمیت بود؛ و پس از هفته ها مذاکرات دقیق، دو طرف به یک توافق اولیه رسـیدند. به گفته هارت، فقط حق الوکاله وکلای طرفین چیزی بالغ بر ۱۰ هزار لیره شـد. این توافق را در فوریه ۱۹۳۲ به تهران آوردنـد تـا شاه و وزرایش به دقت آن را بررسـی کننـد. در همـان زمـان، حق مـذاکره از تیمورتـاش، که پـای ثـابت همه مـذاکرات قبلی نفت بـود، سلب گردیـد و به سیـدحسن تقی زاده، وزیر مالیه، واگذار شد که هیچ تجربه ای در مسایل نفتی نداشت. بدین ترتیب، مذاکرات فوق به مدت ۹ ماه و تا زمان «لغو» امتیاز دارسی در روز ۲۷ نوامبر ۱۹۳۲ بین جکس و تقی زاده ادامه یافت.

مبارزات مطبوعاتی بر ضد امتیاز دارسی

مبـارزه مطبوعاتی شدیـد، که با گام های بسـیار حساب شـده صورت گرفت و در ابتـدا خواهان بازنگری در قرارداد دارسـی و سپس لغو آن بود، نشان می دهد که لغو امتیاز دارسـی یک روند کاملاً مهندسی شده از سوی انگلیسی ها بود. هارت گزارش می دهد:

مبارزه مطبوعات بر ضد این شرکت بسیار بی رحمانه تر از همه مبارزاتی بوده که بر ضد امتیازات خارجی دیگر صورت گرفته است. ولی خونسـرد ترین شخص خارجی که در کل ایران زندگی می کند تی. ال. جکس، مدیر شرکت نفت انگلیس و ایران است. اگر هم نگران چیزی باشـد، نگرانی او بی تردیـد قابل تشـخیص نیست. نوع مدیریت این امتیاز از سوی ایرانی ها برای او بسیار سرگرم

کننده

بوده است. او می گوید که منابع نفت ایران تحت مدیریت ایرانی ها ظرف سه سال تحلیل خواهد رفت و ته خواهد کشید. آنچه بیشتر از هر چیز دیگری دل ایرانی ها را شاد می کند این است که دولت امتیاز نفت را از دست شرکت نفت انگلیس و ایران خارج کند.(۱)

در بهار ۱۹۳۱، هارت برخی از تقاضاهای پرخاشجویانه را برای «بازنگری» در امتیاز دارسی گزارش کرد. سیدابراهیم ضیاء در روزنامه ایران آزاد می نویسد:

شرکت

نفت انگلیس و ایران این سرمایه کلان را از کجا آورده است؟ معلوم است، از ایران و چاههای نفت ایران. به عبارت دیگر، این ثروت عظیم از خانه های ما تراوش کرده است. ولی سهم صاحب خانه، یعنی ایران، از این ثروت چه بوده؟ دولت شاهنشاهی باید به نکات زیر عنایت کامل داشته باشد: در وهله اول باید حساب های قبلی شرکت نفت انگلیس و ایران را به دقت بررسی کند. در وهله دوم دولت باید در امتیاز نفت تجدید نظر کند و مبنای حق الامتیاز را که ۱۶ درصد از درآمدهاست، تغییر دهد. این شیوه بدترین راه ممکن برای تعیین حق الامتیاز دولت است؛ زیرا نمی توان مشخص کرد چه هزینه هایی باید در محاسبه درآمدهای خالص ملحوظ شود. فرض بگیرید که شرکت بخواهد از سهم دولت بکاهد، خیلی ساده می تواند ردیف هزینه ها را افزایش بدهد. چرا دولت اعلیحضرت همایونی پهلوی، که افتخار انجام چنین اصلاحات بزرگی را دارد، اقدامی برای احقاق حقوق خود نمی کند؟

چندی بعد، علی دشتی در روزنامه شفق سرخ از همانجایی شروع کرد که ضیاء حرفش را به آن ختم کرده بود: «حجت برای تجدید نظر در امتیاز نفت همان انقلاب مشروطه است.» چهار روز بعد، دشتی اظهار

۱- هارت، گزارش شماره ۲۵۴ (۶۷۰/۸۹۱.۶۳۶۳)، مورخ ۳۰ دسامبر ۱۹۳۰.

داشت: «البته من اصراری بر لغو امتیاز نـدارم. خیر، زیرا صـرف نظر از کارهای مهمی که شـرکت کرده است، ما خودمان هیچ امکانی برای بهره برداری از چاههای نفت نـداریم. به هیچوجه معتقد نیستیم شـرکتی که از هیچ چنین سازمان عظیمی به وجود آورده باید از حقش محروم شود. ولی اصلاحات زیر ضروری است.» مهمترین اصلاحات، پرداخت حق الامتیاز بیشتر به دولت و پرداخت مالیات های مختلف نظیر عوارض جاده ای و مالیات واردات و صادرات از سوی شـرکت نفت انگلیس و ایران بود. هارت با شـیطنت می نویسد: «این تبلیغات چی پرکار [دشتی] کاملاً حواسـش هست که بگوید منظور نظرش فقط اصلاح امتیاز است و نه لغو آن.» مهمتر از آن اینکه هـارت اشـاره می کنـد، «تی. ال. جکس، مـدیر مقیم شـرکت نفت انگلیس و ایران، چند وقت پیش به تیمورتـاش اطمینـان داد که هر وقت لازم باشـد با کمال میل در مورد اصـلاح امتیاز دارسـی وارد مـذاکره خواهد شد.»(۱)

ولی در آوریـل ۱۹۳۱ روزنامه ها خواسـتار لغو امتیاز دارسـی شـده بودنـد. هارت گزارش می دهـد که یکی از مقالاتی که در شماره ۲۲ آوریل ۱۹۳۱ روزنـامه شـفق سـرخ بـا عنوان «اگر دولت امتیاز دارسـی را لغو کنـد حق دارد» به چاپ رسـید، بسـیار پرخاشـجویانه بود. البته روزنامه نیمه رسـمی ایران آزاد و مدیرش، زین العابدین رهنما، مسلماً خوششان نمی آمد از شفق سرخ و مدیرش علی دشتی عقب بمانند. در سرمقاله های ۲۷ اکتبر تا ۷ نوامبر این روزنامه عنوان می شد:

شرکت نفت انگلیس و ایران کم و بیش یک نهاد سیاسـی است که کارمنـدان ایرانی عالی رتبه اش حقوق شان را [در واقع] از دولت انگلیس می گیرند، و نه از بودجه شـرکت. [زیرا] نیمی از سهام شرکت به دولت انگلیس تعلق دارد. آقای جکس، مدیر شرکت که

۱- سیدابراهیم ضیاء، ایران آزاد، مورخ ۲۳ فوریه ۱۹۳۱؛ علی دشتی، شفق سرخ، مورخ ۲ و ۶ مارس ۱۹۳۱؛ مذکور در هارت، گزارش شماره ۴۲۹ (۶۷۵/۸۹۱.۶۳۶۳)، مورخ ۹ مارس ۱۹۳۱.

در

تهران اقامت دارد، در واقع وزیرمختار دوم بریتانیاست. حقوق کارکنان ایرانی شرکت در مقایسه با کارکنان انگلیسی آن بسیار ناچیز است. گروه اخیر ماهیانه بین ۳۰۰ تا ۳۰۰۰ تومان حقوق می گیرند. در حدود ۱۰ هزار کارگر ایرانی در بخش های مختلف شرکت مشغول به کار هستند، ولی بر هیچکس پوشیده نیست که کارمندان دفتری شرکت عمدتاً هندی هستند. وقتی هم که نوبت به کاهش تعداد کارمندان می رسد، همان چند کارمند ایرانی اولین قربانیان هستند. علاوه بر این، رؤسای انگلیسی با کارکنان ایرانی همچون برده رفتار می کنند. اغراق نکرده ام اگر بگویم که رؤسای انگلیسی شرکت نفت انگلیس و ایران با زیردستان ایرانی شان همچون سیاه پوست ها رفتار می کنند، و یا همان رفتاری را با آنها دارند که بخت النصر، بعد از تسخیر بیت المقدس، با یهودیان داشت. لغو امتیاز شرکت، که حدود ۳۰ سال پیش با خدعه و نیرنگ و رشوه به مرحوم مظفرالدین شاه آن را به چنگ آورده است، تنها راه حل رضایت بخش برای این وضعیت وحشتناک است.

هارت که نشان می دهد از حقایق پشت پرده این به اصطلاح مبارزه مطبوعاتی کاملاً آگاه است، می نویسد: «آقای جکس در پاسخ به این سئوال که آیا او، وزیرمختار دوم بریتانیا در ایران، برای درج این مقالات در روزنامه ها پولی پرداخت کرده است، گفت: «البته که پولی نداده ایم، ولی نکته مهمتر این است که پولی هم نداده ایم تا آنها را چاپ نکنند.» شاید آقای جکس واقعاً شایسته لقب افتخاری ای که به او داده اند باشد.»(۱)

لغو امتیاز دارسی از سوی ایران

به دنبال حمله روزنامه ها زمینه برای لغو امتیاز دارسی و جایگزینی آن با قرارداد دیگری که به نفع شرکت نفت انگلیس و ایران بود فراهم آمد.

ص:۲۴۸

۱- هارت، گزارش شماره ۵۸۱ (۶۳۶۳.۸۹۱/۶۷۶۰)، مورخ ۱ مه ۱۹۳۱.

دو مسئله موجب بروز بحران شده بود. اول مسئله مالیات بر درآمد؛ و دوم کاهش شدید حق الامتیازی که برای سال ۱۹۳۱ پرداخت شد. در سال ۱۹۳۰ اولین قانون مالیات بر درآمد در ایران به مورد اجرا درآمد؛ ولی شرکت نفت انگلیس و ایران با ادعای معافیت از پرداخت هر گونه مالیات از رعایت آن سر باز زد. طبق گزارش بانک جهانی، «امتناع شرکت از پرداخت مالیات فوق موجه نبود؛ زیرا به موجب ماده ۷ امتیاز، صاحب امتیاز فقط از مالیات بر اراضی، و مالیات صادرات و عوارض واردات معاف بود. بنابراین در امتیاز فوق امکان معافیت از مالیات بر درآمد وجود نداشت، زیرا در آن زمان چنین قانونی در ایران به اجرا درنیامده بود.

بالاخره در سال ۱۹۳۱، شرکت بدهی خود را پذیرفت و پیشنهاد کرد که ۴ درصد از سود خود را برای جبران آن بپردازد، ولی این مسئله با مسایل لاینحل دیگری گره خورده بود که حل آن به سادگی امکان نداشت.»(۱)

در بهار ۱۹۳۱، شرکت نفت انگلیس و ایران اعلام کرد که به واسطه بحران اقتصادی جهانی، از سود شرکت به میزان ۵۰ درصد کاسته شده و در نتیجه حق الامتیاز مربوط به سال ۱۹۳۱ نیز شدیداً کاهش یافته است.

هارت گزارش می دهد وقتی رضا شاه مطلع شد که حق الامتیاز سال ۱۹۳۱ در مقایسه با ۴/۱ میلیون لیره برای سال ۱۹۲۹ و ۳/۱ میلیون لیره برای سال ۱۹۳۰، فقط ۸۷۲/۳۰۶ لیره است، بسیار خشمگین شد. «در طول ماههای آتی، روزنامه های فارسی زبان داخل کشور، که از خبر نارضایتی شاه جرئت یافته، اگر نگوییم الهام گرفته بودند، شروع به انتقاد گسترده و نیش دار از شرکت و تمام فعالیت های آن کردند. آنها هر بهانه ای را که می شد از لا به لای ورق های شماره گذشته شان بیرون

۱- بانک جهانی، «ملی شدن صنعت نفت ایران»، ص ۹.

کشیدند و برای این نبرد جدید صیقل دادند.»(۱)

کاهش

شدید سود نه از بابت حجم تولید (۰۰۰/۷۵۰/۵ تن) که نسبت به سال گذشته فقط ۴ درصد کاهش یافته بود، و نه از بابت سقوط قیمت نفت قابل توجیه نبود. علاوه بر این، در سال های بین ۱۹۳۲ تا ۱۹۳۵- یعنی اوج بحران اقتصاد جهانی- میانگین حق الامتیازی که شرکت پرداخت کرد نزدیک به ۱۰ میلیون دلار بود، در حالیکه میانگین سود سالیانه شرکت پس از پرداخت حق الامتیازها به ۲۰ میلیون دلار رسید. در نتیجه، ایرانی ها معتقدند که گزارش مالی سال ۱۹۳۱ در حکم بخشی از توطئه تسریع بحران عمداً دستکاری شده بود. ...در همین زمان بود که شرکت با روی خوش موضعی منطقی اتخاذ کرد و مدعی شد که ایراد کار در شرایط امتیاز دارسی است که پرداخت حق الامتیاز به ایران را بر مبنای سود شرکت قرار داده است. شرکت گفت که این شرط و سایر شرایط امتیاز دیگر مناسب حال این زمان و اوضاع نیست، و تا آنجا پیش رفت که اظهار داشت صرف نظر از میزان سود شرکت، دولت ایران فقط مستحق حداقل حق الامتیاز سالیانه است. با نگاه به گذشته، به نظر می رسد که خودِ شرکت لغو امتیاز را مهندسی کرده بود.(۲)

در ۲۷ نوامبر ۱۹۳۲، رضا شاه دستور داد که خبر لغو امتیاز دارسی را به اطلاع شرکت برسانند. تقی زاده در نامه لغو امتیاز به جکس از تمایل دولت ایران برای مذاکره جهت اعطای یک امتیاز جدید خبر داد. در همین حال، هارت گزارش داد که گویی وزیرمختار انگلیس و جکس به هیچوجه نگران اوضاع نیستند. هارت درباره فعالیت های شرکت نفت انگلیس و ایران می نویسد: «با وجود این، ظاهراً دولت ایران هیچ اقدامی

ص:۲۵۰

۱- هارت، گزارش شماره ۱۱۸۷ (۶۸۴/۸۹۱.۶۳۶۳)، مورخ ۱۴ ژوئیه ۱۹۳۲.

۲- بانک جهانی، «ملی شدن صنعت نفت ایران»، صص ۱۰-۹.

برای مـداخله در عملیات بهره برداری شـرکت از میـدان های نفت جنوب انجام نداده است. دیروز شایع شد که مقامات ایرانی در خوزسـتان دسـتور یافته اند که چاههای نفت را تصـرف کنند؛ زیرا با توجه به لغو امتیاز دارسی نفت درون چاهها صرفاً جزء اموال ایران به حسـاب می آمـد. امروز این شـایعه، ظاهراً از سوی مقامات رسـمی کشور، تکـذیب شـد.»(۱) در گزارش بـانک جهـانی آمـده است: «وقتی ایران امتیاز نفت را لغو کرد انتظار داشت که دولت بریتانیا فقط اعتراضـی نمایشـی به این امر داشـته باشـد، و به دنبـال آن چنـانکه در قرارداد امتیـاز درج شـده بود مراحـل داوری در تهران طی شود، ولی بـا کمـال تعجب شـاهد واکنش بسیار تند بریتانیا بود.»(۲)

هارت مضـمون پاسخ مورخ ۳۰ نوامبر جکس به نـامه ۲۷ نوامبر ۱۹۳۲ تقی زاده را کـه در آن جکس حق دولت ایران را برای لغـو امتیـاز مردود شـمرده بـود در گزارش خـود نقـل کرده اسـت. جکس همچنیـن تمایـل شـرکت را به شـروع هر چه سـریعتر مـذاکرات برای اصـلاح قرارداد آرمیتاژ- اسـمیت و سایر «مسایل جانبی» ابراز کرده بود. هارت تأکید می کند که با وجود این، هیچ مداخله ای در فعالیت شرکت صورت نگرفت و اصلاً قرار نبود صورت بگیرد. پس از این واقعه، تیمورتاش در دیدار دکتر آسـیپ فریدلنـدر آمریکـایی ایـن شـایعه را که لغـو امتیـاز بـا مـوافقت قبلی شـرکت نفت انگلیس و ایران صـورت گرفته است، تکـذیب کرد. یادداشت تقی زاده برای جکس در واقع باید نوعی هشدار محسوب می شد: «البته دولت ایران به هیچوجه قصـد نـدارد در رونـد فعالیت میـدان های نفتی هیـچ مـداخله ای بکند، ولی بالاخره باید کاری صورت می گرفت. مدتهاست که بی هیچ نتیجه ای مشغول صحبت، و جر و بحث و مذاکره هستیم، بنابراین لازم بود کتباً حرف محکم و قاطعی به آنها

۱- هارت، گزارش شماره ۱۲۹۵ (۷۰۴/۸۹۱.۶۳۶۳)، مورخ ۳ دسامبر ۱۹۳۲.

۲- بانك جهانی، «ملی شدن صنعت نفت ایران»، ص ۱۰.

بزنیم. اگر دوست دارید می توانید آن را یک اخطار فرض کنید.»(۱)

خلاصه ای از وقایع ۲ دسامبر تا ۲۸ دسامبر ۱۹۳۲ در یکی از یادداشتهای موری درج شده است. در ۲ دسامبر، وزیرمختار انگلیس یادداشت اعتراضی تسلیم دولت ایران کرد که حاوی تقاضای باز پس گیری یادداشت ۲۷ نوامبر ۱۹۳۲ بود: «دولت اعلیحضرت پادشاه [انگلستان] وارد آمدن هر گونه لطمه ای را به منافع شرکت و یا هر گونه مداخله ای در اموال شرکت یا فعالیت های تجاری آن را در ایران تحمل نخواهد کرد.» در این یادداشت همچنین آمده بود، «دولت اعلیحضرت پادشاه [انگلستان] بدون تأمل کلیه اقدامات قانونی را جهت حفاظت از منافع حقه و مسلّم خود مبذول خواهد داشت.»(۲) در گزارش بانک جهانی آمده است که دولت بریتانیا پس از مانورهای ناوگان دریایی اش در خلیج فارس و تهدیدهای ضمنی، «به منظور دادن وجهه حقوقی به مسئله، به دیوان عدالت بین المللی در لاهه و جامعه ملل در ژنو شکایت برد. بدین ترتیب، زمینه برای مذاکرات بر سر امتیاز جدیدی که منافع ایران را حتی بیشتر از امتیاز قدیمی دارسی تضعیف می کرد، مهیا شد.»(۳)

در ۷ فوریه ۱۹۳۳، سر جان سایمن، وزیر امور خارجه انگلیس، در مجلس عوام این کشور اعلام کرد که شرکت و دولت ایران مذاکرات مستقیم را از سر خواهند گرفت، و کلیه اقدامات در دست بررسی در شورای جامعه ملل به حال تعلیق درآمده است (گزارش توسط ری اترتن). سایمن همچنین افزود: «همچنین موافقت شد که در طول مدت مذاکرات و تا زمان حصول یک راه حل نهایی، کار و فعالیت های شرکت نفت انگلیس و ایران به منوالی که پیش از تاریخ ۲۷ نوامبر ۱۹۳۲ انجام می شد، یعنی پیش از تاریخی که دولت ایران ادعای لغو امتیاز را دارد، ادامه یابد.» اترتن در خاتمه می نویسد:

ص:۲۵۲

۱- هارت، گزارش شماره ۱۲۹۵ (۷۰۴/۸۹۱.۶۳۶۳)، مورخ ۳ دسامبر ۱۹۳۲.

۲- موری، یادداشت شماره (۷۱۰/۸۹۱.۶۳۶۳)، مورخ ۲۸ دسامبر ۱۹۳۲.

۳- بانک جهانی، «ملی شدن صنعت نفت ایران»، ص ۱۰.

سفارت

واقف است که دلیل اصلی تمایل شرکت نفت انگلیس و ایران برای مذاکرات محرمانه و مستقیم با دولت ایران در واقع ترس شرکت از رسوایی های احتمالی مذاکرات علنی بود. این مسئله از روش های حسابداری شرکت نشأت می گرفت. ایرانی ها بحق شکایت داشتند که حق الامتیاز ناچیزی که شرکت به شاه می پردازد نتیجه رویه های حسابداری شرکت در کسر ضرر و زیان های سرمایه گذاری های نفتی شرکت در ونزوئلا و هزینه های مرتبط با امتیاز نفت عراق، از سودِ فعالیت های شرکت در ایران است.(۱)

طبق گزارش هارت، رسماً اعلام شد که سر جان کدمن، رییس هیأت مدیره شرکت نفت انگلیس و ایران، برای مذاکرات مستقیم با دولت ایران به تهران سفر خواهد کرد.(۲) کدمن در تاریخ ۲ مارس از لندن عازم تهران شد و در تاریخ ۳ آوریل ۱۹۳۳ همراه با گروهی از کارشناسان برجسته، از جمله دبلیو. فریزر، معاون شرکت، و تی. ال. جکس، مدیر مقیم آن در ایران، وارد تهران شد. تیم مذاکره کنندگان ایران را تقی زاده، فروغی، داور و علاء تشکیل می دادند. در این زمان، با کفایت ترین مذاکره کننده ایرانی، یعنی تیمورتاش، در باستیل ایران حبس بود.

قرارداد ۱۹۳۳: یک خیانت تاریخی

در تاریخ ۳۰ آوریل ۱۹۳۳، فقط پس از سه هفته مذاکره، یک امتیازنامه جدید به امضاء رسید. ابتدا اترتن گزارش امضای قرارداد جدید را در لندن اعلام کرد. اگرچه مفاد قرارداد محرمانه بود، نکات اصلی آن به قرار زیر بود: «به موجب قرارداد جدید، مبنای ۱۶ درصدی سابق پرداخت حق الامتیاز باطل شد و بجای آن مقرر گردید که برای هر تن نفت استخراج شده (با حداقل سالیانه ۵ میلیون تن) مبلغ ۴ شیلینگ

۱- اترتن، گزارش شماره ۶۵۸ (۷۲۹/۸۹۱.۶۳۶۳)، مورخ ۹ فوریه ۱۹۳۳.

۲- هارت، گزارش شماره ۱۳۶۲ (۷۳۹/۸۹۱.۶۳۶۳)، مورخ ۲۴ فوریه ۱۹۳۳.

(طلاـ) به دولت ایران پرداخت شود؛ علاوه بر این، به موجب قرار جدید شرکت موظف شد مبلغ ۲ میلیون لیره (طلاـ) بابت بدهی های معوقه و حق الامتیاز سال گذشته بپردازد؛ و اینکه امتیاز نفت شرکت به مدت ۳۰ سال دیگر تمدید می شود.»(۱) امتیازنامه جدید با قید «دو فوریت»، یعنی بدون بحث و بررسی، در تاریخ ۲۸ مه ۱۹۳۳ در مجلس به تصویب رسید. مجلس قرارداد جدید را با ۱۰۵ رأی موافق از مجموع ۱۱۳ رأی مأخوذه به تصویب رساند. هارت گزارش می دهد، «هیچ توضیحی درباره آراء مخالف یا ممتنع ارایه نشد.»(۲)

پس از تصویب قرارداد در مجلس، شرکت مبلغ ۶۶۰/۱۰۷/۴ لیره به حساب ایران واریز کرد، که البته از این مبلغ ۷۶۵/۳۸۴ لیره بابت قسط اول و دوم حق الامتیازهای مربوط به سال ۱۹۳۳ پرداخت شده بود. یعنی عملاًـ بجای ۴ میلیون لیره ای که باید پرداخت می شد، فقط ۸۹۵/۷۲۲/۳ لیره عاید دولت ایران شد. هارت می نویسد: «شرایط مالی این امتیاز برای شرکت احتمالاً به مراتب بهتر و مناسب تر از چیزی است که خارجی ها، و عمدتاً انگلیسی ها، در واکنش اولیه شان به آن در تهران حاضرند اذعان کنند.»(۳)

آنچه به قرارداد ۱۹۳۳ معروف شد در واقع پذیرش دربست شرایطی بود که شرکت نفت انگلیس و ایران پیشنهاد کرده بود. در گزارش بانک جهانی می خوانیم: «ایران در عوض اعراض از حق خود در چارچوب امتیاز دارسی، یعنی تملک کلیه دارایی های شرکت، چه در داخل و چه در خارج ایران، که باید در سال ۱۹۶۱ بدون مطالبه هیچ غرامتی به آن واگذار می شد، هیچ غرامتی دریافت نکرد. امتیاز دارسی فقط ۲۸ سال دیگر اعتبار داشت.» علاوه بر این، به موجب امتیاز دارسی، ۱۰ درصد از مالکیت شرکت به ایران تعلق داشت، که با پرداخت ۱ میلیون لیره (۵

۱- اترتن، گزارش شماره ۸۵۰ (۷۴۷/۸۹۱.۶۳۶۳)، مورخ ۱ مه ۱۹۳۳.
۲- هارت، گزارش شماره ۱۴۸۷ (۸/انگلیس و ایران/۸۹۱.۶۳۶۳)، مورخ ۱۵ ژوئیه ۱۹۳۳.
۳- هارت، گزارش شماره ۱۴۲۳ (۱/انگلیس و ایران/۸۹۱.۶۳۶۳)، مورخ ۲ مه ۱۹۳۳.

میلیون دلار) از آن خریداری شد. «در واقع، گزارش های مالی شرکت نشان می داد که ارزش دفتری دارایی های شرکت بالغ بر ۴۶ میلیون لیره [۲۳۰ میلیون دلار] و ارزش واقعی آنها بیش از ۵۰۰ میلیون دلار است. بدین ترتیب، ایران نه ۱۰ درصد بلکه فقط ۱ درصد ارزش دارایی های شرکت را در قبال فروش سهم مالکیت خود دریافت کرد.»(۱)

بعدها، در اشاره به بحران ملی شدن نفت در سال های ۱۹۵۰ تا ۱۹۵۳، ادعا شد که به موجب قرارداد ۱۹۳۳ بخشی از مالکیت شرکت های تابعه شرکت نفت انگلیس و ایران به ایران واگذار شده است. بنابراین، مصدق با ملی کردن شرکت نفت انگلیس و ایران، سهم ادعایی ایران در شرکت های تابعه آن را «از دست داد». بررسی دقیق کلیه ۲۶ ماده قرارداد ۱۹۳۳ (که سند کاملاً واضح و بدون ابهامی است) چنین ادعایی را تأیید نمی کند. در هیچ کجای این قرارداد اشاره نشده است که بخشی از مالکیت شرکت نفت انگلیس و ایران و شرکت های تابعه اش به ایران واگذار می شود. در واقع، یکی از اهداف لغو امتیاز دارسی محروم ساختن ایران از سهم مالکیتش در شرکت نفت و شرکت های تابعه اش بود. صرف نظر از علل حمایت از ملی شدن شرکت نفت انگلیس و ایران در سال ۱۹۵۱ و یا مخالفت با آن، ضایع شدن سهم مالکیت ایران در شرکت های تابعه آن مسلماً دخلی به این مسئله ندارد.(۲)

۱- بانک جهانی، «ملی شدن صنعت نفت ایران»، ص ۱۱.

۲- به موجب امتیاز دارسی کلیه دارایی های شرکت در سرتاسر جهان در سال ۱۹۶۱ به تملک ایران در می آمد، ولی تحت قرارداد ۱۹۳۳ فقط دارایی های واقع در ایران به هنگام انقضای امتیاز به ایران واگذار می شد. به همین دلیل، برای جلوگیری از هرگونه ابهام، این نکته در دو ماده مجزای امتیاز تکرار شده است. در ماده ۲۰ (قسمت ۲) آمده است: «در موقع ختم امتیاز خواه این ختم به واسطه انقضای عادی مدت و یا به هر نحو دیگری پیشامد کرده باشد تمام دارایی کمپانی در ایران به طور سالم و قابل استفاده بدون هیچ مخارج و قیدی متعلق به دولت ایران می گردد» (تأکید از نویسنده کتاب است). همین نکته در ماده ۲۵ تکرار شده است: «در آخر هر سال مسیحی کمپانی حق خواهد داشت که این امتیاز را ترک نماید مشروط بر این که دو سال قبل از آن دولت را از نیت خود کتباً مطلع ساخته باشد. در خاتمه مدت فوق الذکر کلیه دارایی کمپانی در ایران (به طوری که در قسمت ۳ ماده ۲۰ تصریح شده) مجاناً و بدون هیچ قیدی به طور سالم و قابل استفاده ملک دولت خواهد شد و کمپانی در آتیه از هر گونه تعهدی بری خواهد بود.» در ماده ۱۰ (قسمت سوم) آمده است: «در موقع انقضای این امتیاز و همچنین در صورت ترک آن از طرف کمپانی مطابق ماده (۲۵) کمپانی مبلغی مساوی بیست درصد (۲۰٪) از بابت های ذیل را به دولت ایران تأدیه خواهد کرد: الف- از تفاضل بین مبالغ کل ذخایری (General Reserve) که کمپانی نفت انگلیس و ایران [با مسئولیت] محدود در تاریخ انقضاء یا ترک امتیاز موجود خواهد داشت و مبالغ ذخایری که کمپانی مذکور در تاریخ ۳۱ دسامبر ۱۹۳۲ موجود داشته است. ب- از تفاضل بین مبالغ موجودی که از طرف کمپانی نفت انگلیس و ایران [با مسئولیت] محدود در تاریخ انقضاء یا ترک امتیاز به حساب منقول می شود و موجودی هایی که در تاریخ ۳۱ دسامبر ۱۹۳۲ از طرف کمپانی مزبور به حساب منقول گردیده است.» همین بس که بدانیم هم ذخایر و هم موجودی منقول کاملاً با تشخیص شرکت به حساب آورده می شد و شرکت می توانست در زمان انقضای امتیاز آن را به صفر کاهش بدهد. این بند یک

شوخی مضحک بود. علاوه بر اینکه هیچگونه حقوق مالکیتی به دولت ایران اعطا نمی کرد.

به موجب قرارداد جدید، بجای حق الامتیاز ۱۶ درصدی از محل سود شرکت، حق الامتیاز ثابتی برابر با ۴ شیلینگ در هر تن نفت استخراج شده برای ایران تعیین شد. در واقع تصور می شد که تعیین حق الامتیاز ثابت، مبالغ پرداختی به ایران را افزایش خواهد داد. در گزارش بانک جهانی آمده است: «ولی افزایش درآمدهای نفتی بیشتر یک توهم بود تا واقعیت، چرا که این فرمول سود حاصل از پالایش و توزیع نفت را که در امتیاز دارسی مشمول حق الامتیاز می شد در بر نمی گرفت.»(۱) علاوه بر این، طبق مشاهدات و گزارش های دقیق هارت، شرکت نفت انگلیس و ایران به رغم تعهدش در چارچوب امتیاز دارسی سال ها بود که همان ۴ شیلینگ به ازای هر تن نفت را به ایران پرداخت می کرد؛ یعنی همان حق الامتیازی که در عراق می پرداخت. برغم هر گونه افزایش قیمت نفت، سهم ایران همان ۴ شیلینگ به ازای هر تن نفت ثابت باقی می ماند. شرکت نفت انگلیس و ایران برای ترغیب ایران «پیشنهاد ترتیباتی داد که به موجب آن حق الامتیاز بیشتری برابر با ۲۰ درصد سود سهام اعلام شده شرکت

ص:۲۵۶

۱- بانک جهانی، «ملی شدن صنعت نفت ایران»، ص ۱۱.

علاوه بر ۳۵۰/۳۵۶/۳ دلار (۲۵۰/۶۷۱ لیره) به ایران پرداخت بشود.»(۱) ایران همچنین شرکت نفت انگلیس و ایران را به مدت ۳۰ سال از پرداخت مالیات بر درآمد معاف کرد. در عوض، شرکت موافقت کرد که مبلغی برابر با ۹ پنی به ازای هر تن بابت ۶ میلیون تن اول، و ۶ پنی به ازای هر تن اضافی در پانزده سال اول بپردازد. موافقت شد که این مبالغ در پانزده سال دوم به ترتیب به ۱۵ و ۹ پنی افزایش یابد. گزارش بانک جهانی خاطرنشان می سازد، «این مبالغ صرف نظر از هر گونه تغییر در سطح قیمت ها یا سود شرکت در طول ۳۰ سال آینده ثابت می ماند.» همچنین مدت اعتبار امتیاز ۳۰ سال دیگر، یعنی تا سال ۱۹۹۳، تمدید شد، و حوزه امتیاز به ۱۰۰ هزار مایل مربع کاهش یافت. «برغم کاهش وسعت حوزه امتیاز، این حوزه که محدوده حق انحصاری شرکت نسبت به همه ذخایر اثبات شده نفت را مشخص می کرد، هنوز آنقدر وسیع بود که با هیچ معیاری در جهان امروز جور درنمی آمد.»(۲)

خلاصه اینکه قرارداد سال ۱۹۳۳ یک خیانت تمام عیار بود. لغو امتیاز دارسی و جایگزین کردن آن با قرارداد سال ۱۹۳۳ را باید بزرگترین خیانت رضا شاه به ایران و حقوق حقه آن و بزرگترین خوش خدمتی به اربابان و حامیان انگلیسی اش دانست.

بانک جهانی در گزارش خود به هنگام مقایسه این دو قرارداد خیلی بی پرده و بدون ملاحظه سخن می گوید: «مقایسه شرایط این دو قرارداد و دستکاری واضح شرکت در گزارش مالی سال ۱۹۳۱ ثابت می کند که قرارداد سال ۱۹۳۳ از لحاظ اقتصادی منطقی و به سود ایران نبود. با در نظر گرفتن همه جوانب، مطلوبیت امتیاز جدید برای ایران به وضوح کمتر از امتیاز دارسی بود.»(۳)

غارت ایران برابر بود با سودهای کلان برای شرکت نفت انگلیس و

ص:۲۵۷

۱- بانک جهانی، «ملی شدن صنعت نفت ایران»، ص ۱۱.

۲- بانک جهانی، «ملی شدن صنعت نفت ایران»، ص ۱۱.

۳- بانک جهانی، «ملی شدن صنعت نفت ایران»، ص ۱۴.

ایران (که از سال ۱۹۳۵ به این سو به Anglo-Iranian Oil Company تغییر نام داده بود.)

در طول هجده سالی که شرکت در چارچوب قرارداد سال ۱۹۳۳ مشغول به فعالیت بود، قیمت فراورده های نفتی بین ۲۰۰ تا ۳۰۰ درصد افزایش یافت، در حالیکه به سبب گسترش تولید و بهبود تکنیک های تولید و پالایش، هزینه ها کاهش یافته بود. در نتیجه، سود شرکت نفت انگلیس و ایران به سطوح بی سابقه ای رسید. به لطف سرمایه گذاری های کلان شرکت در بخش توسعه و گسترش فعالیت ها، این شرکت هم اینک بزرگترین شرکت نفتی در خارج از خاک ایالات متحده است. از لحاظ تولید، پالایش، حمل و نقل و بازاریابی جهانی نفت، شرکت فوق با فاصله اندکی پس از شرکت استاندارد اویلِ نیوجرزی قرار دارد. شرکت این موقعیت خود را تقریباً به طور کامل مرهون سود کلانی است که از فعالیت های مجتمع آن در ایران به دست آورده است. ... شرکت به رغم سود باورنکردنی اش همیشه اصرار داشت که تعهداتش در قبال پرداخت حق الامتیاز و سایر منافع حقه ایران در چارچوب قرارداد را به حداقل برساند، و در هر فرصت ممکن، سعی می کرد سود خود را به ضرر ایران افزایش بدهد.(۱)

بانک جهانی برای نشان دادن نقض نظام مند قرارداد سال ۱۹۳۳، سیاست شرکت نفت انگلیس و ایران در پرداخت سود سهام را مثال می آورد. شرکت به منظور جبران نرخ ثابت ۴ شیلینگ به ازای هر تن نفت برغم افزایش قیمت نفت، متعهد شده بود که مبلغی برابر با ۲۰ درصد سود سهام تقسیم شده شرکت، یعنی بیش از ۲۵۰/۶۲۱ لیره، به ایران بپردازد. طبق گزارش های مالی شرکت، سود آن از ۲۴ میلیون دلار در سال ۱۹۳۳ به ۴۲۲ میلیون دلار در سال ۱۹۵۰ رسید. برغم افزایش

۱- بانک جهانی، «ملی شدن صنعت نفت ایران»، صص ۱۶- ۱۵.

هنگفت سود شرکت، سود سهام آن فقط ۱۵ میلیون دلار افزایش یافت؛ بدین معنی که سهم ایران در هر سال کمتر از ۳ میلیون دلار بود. تهیه کنندگان گزارش بانک جهانی نیز همان نتیجه ای را گرفته اند که هر کسی دیگری می گرفت: «شرکت به وضوح از تعهدات خود در چارچوب این ترتیبات طفره رفت تا پرداخت حق الامتیاز را به حداقل ممکن برساند.» در گزارش بانک جهانی بارها آمده است که گزارش سود ۴۲۲ میلیون دلاری «شامل کل سودهای شرکت نمی شود زیرا ۵۹ شرکت توزیع [مواد نفتی] تابع شرکت و شرکت های وابسته دیگر را که خارج از بریتانیا فعالیت می کنند در بر نمی گیرد.» در ارتباط با تخصیص این ۴۲۲ میلیون دلار سود در سال ۱۹۵۰ می خوانیم:

مالیات

بر درآمد در بریتانیا، ۱۴۲ میلیون دلار؛ ذخایر و منقول به حساب، ۲۱۵ میلیون دلار؛ حق الامتیاز، ۴۵ میلیون دلار؛ و کل سود سهام، ۲۰ میلیون دلار. دوباره متذکر می شویم که این آمار و ارقام شامل سود فعالیت شرکت های تابعه نمی شود. سود این شرکت ها انتشار نمی یابد و به همین دلیل اطلاعاتی در مورد آنها در دست نیست. گزارش مالی شرکت نفت انگلیس و ایران کسانی را که با رویه های حسابداری آن آشنا نیستند کاملاً به اشتباه می اندازد. سود [تقریباً] ۳۷۰ میلیون دلاری شرکت پس از پرداخت حق الامتیازها که در گزارش مالی سال ۱۹۵۰ آمده است شامل سود شرکت های تابعه و وابسته نمی شود. علاوه بر این با توجه به میزان تخفیف در نظر گرفته شده برای وزارت دریاداری انگلستان به موجب قرارداد تأمین سوخت؛ و اینکه این تخفیف در واقع برای انتقال سود به دولت بریتانیا و شرکت های تابع شرکت نفت انگلیس و ایران داده شده بود؛ و همچنین پنهان کردن سود با وارد کردن هزینه های غیرواقعی استهلاک، آمار و ارقام فوق کمتر از واقع هستند.(۱)

۱- بانک جهانی، «ملی شدن صنعت نفت ایران»، ص ۱۷.

تهیه کنندگان گزارش بانک جهانی سپس سعی می کنند مبالغی را که انگلیس از ایران دریغ کرده بود مشخص کنند. از سال ۱۹۱۱ تا ۱۹۵۱ کل سودی که در گزارش های مالی شرکت قید شده بود بالغ بر ۵۰۰۰ میلیون دلار بود. به موجب امتیاز دارسی باید ۱۶ درصد سود (یعنی ۸۰۰ میلیون دلار) به ایران پرداخت می شد. سهم ۱۰ درصدی ایران از مالکیت شرکت، یعنی سهم ۱۰ درصدی آن از سود ناخالص سهام، با محافظه کاری تمام نزدیک به ۲۵۰ میلیون دلار برآورد شد؛ و در آخر، اِعمال ۱۵ درصد مالیات بر درآمد در ایران در دوره مربوطه بود که دیون مالیاتی شرکت را به ۶۰۰ میلیون دلار می رساند. بدین ترتیب، کل پرداخت ها به ایران باید بالغ بر ۱۶۵۰ میلیون دلار می شد؛ ولی بین سال های ۱۹۱۱ تا ۱۹۵۱ عملاً فقط ۴۵۰ میلیون دلار به ایران پرداخت شد. در گزارش فوق آمده است که «شرکت با عدم حسن نیت و طفره رفتن از تعهداتش به موجب امتیاز دارسی و همچنین مهندسی کردن جایگزینی آن با قرارداد نامناسب سال ۱۹۳۳، ایران را تقریباً از ۱۲۰۰ میلیون دلار درآمد محروم کرد.»(۱) برای درک بهتر بزرگی این پول کافی است به خاطر بیاوریم که کل بودجه ایران در سال ۱۹۲۵ فقط ۲۰ میلیون دلار بوده است.

البته بلافاصله در این گزارش خاطرنشان شده است که ضرر و زیان ایران [از قرارداد ۱۹۳۳] به مراتب بیشتر از ۲/۱ میلیارد دلار بوده است؛ زیرا مبلغ مزبور بر اساس گزارش های مالی منتشر شده برآورد شده است. در عمل، «ظاهراً شکی باقی نمی ماند که سود مندرج در گزارش های مالی شرکت نفت انگلیس و ایران بسیار کمتر از واقع است؛ زیرا شرکت با اتخاذ رویه های زیر سود واقعی خود را پنهان می کرد: فروش نفت به وزارت دریاداری به قیمت تمام شده؛ فروش نفت به شرکت های تابعه به قیمتی پایین تر از قیمت تجارتی که بدین ترتیب سود

۱- بانک جهانی، «ملی شدن صنعت نفت ایران»، ص ۲۱.

فروش به حساب هایی انتقال می یافت که گزارشی از آنها منتشر نمی شد؛ ملحوظ کردن هزینه های هنگفت استهلاک در ردیف هزینه ها. اگرچه نمی توان ضرر و زیان دولت ایران را در نتیجه اتخاذ چنین رویه هایی به دقت محاسبه کرد؛ بزرگی مبالغ فوق را می توان با تقریباً ۵۰۰ میلیون دلار تخفیفی که به وزارت دریاداری داده شد و همچنین مبلغ ۱۶۸ میلیون دلاری که در سال ۱۹۵۰ در ردیف هزینه ها وارد گردید حدس زد.»(۱) به منظور نشان دادن حجم تقریبی این سودهای پنهان شده در سال ۱۹۵۰، در گزارش بانک جهانی خاطرنشان شده است که برغم احتساب بسیار دست و دلبازانه هزینه های استهلاک و سایر مخارج شرکت، «فقط سود نفت ایران بالغ بر ۴۵۰ میلیون دلار بود.» اگر سود نفتکش و ۵۹ شرکت توزیع تابعه را به آن اضافه کنیم، کل سود «مبلغی در حدود ۶۵۰ میلیون دلار خواهد شد.»(۲) کل حق الامتیاز پرداختی به ایران در سال ۱۹۵۰ فقط ۴۵ میلیون دلار بود؛ یعنی فقط ۷ درصد سود شرکت.

چنانکه هارت گزارش کرده است، پس از بی نتیجه ماندن مذاکرات، رضا شاه مذاکره کنندگان ایرانی را وادار کرد تا شرایط پیشنهادی شرکت نفت انگلیس و ایران را بپذیرند.(۳) سیدحسن تقی زاده، وزیر مالیه ایران در سال ۱۹۳۳، طی نطقی که در سال ۱۹۵۰ در مجلس ایراد کرد، اوضاع و احوال موجود در زمان امضای قرارداد ۱۹۳۳ را اینگونه توصیف کرد: «ما آدم های مسلوب الاختیاری بودیم که با قرارداد مخالفت، و از اینکه چنین قراردادی بسته می شد بی نهایت ناراحت بودیم. در اینجا باید بگویم که من هیچ دخالتی در این موضوع نداشتم بجز اینکه امضایم پای آن قرارداد بود، هر چند هیچ فرقی نداشت که امضای من پای قرارداد باشد یا امضای یک نفر دیگر. چیزی که اتفاق افتاد به هر حال باید اتفاق می افتاد. شخصاً نه من قرارداد را قبول داشتم و نه کسان دیگری که در مذاکرات

۱- بانک جهانی، «ملی شدن صنعت نفت ایران»، ص ۲۱.

۲- بانک جهانی، «ملی شدن صنعت نفت ایران»، ص ۲۲.

۳- هارت، گزارش شماره ۱۴۲۶ (۲/انگلیس و ایران/۸۹۱.۶۳۶۳)، مورخ ۴ مه ۱۹۳۳.

شرکت داشتند.»(۱) اگر بخواهیم انصاف را درباره تقی زاده رعایت کنیم، باید بگوییم که عدم امضای قرارداد به معنای مرگ حتمی بود، یعنی همان بلایی که بر سر تیمورتاش آمد.

نقش رضاشاه: گپ و گفتی با تی. ال. جکس

در بعد از ظهر روز سوم مه ۱۹۳۳، جورج ودزورث، دبیر سفارت آمریکا، با تی. ال. جکس، مدیر مقیم شرکت نفت انگلیس و ایران، گُلف بازی می کرد. مثل گذشته، بازی گُلف جکس را «سر شوق آورد و به پرحرفی انداخت» و در خلال حرف هایش چیزهایی درباره نقش رضا شاه در اعطای امتیاز جدید به انگلیسی ها گفت. هارت در یکی از گزار ش های قبلی اش به روند پیشرفت رضا شاه از سال ۱۹۲۱ به بعد اشاره می کند: «سال ۱۹۲۱ شاهد کودتای سید ضیا ءالدین، [و] نقطه آغاز پیشرفت سریع رضا بود. انگلیسی ها برای موفقیت سیاست های خود به او تکیه داشتند، و در تشخیص توانایی اش در حکومت بر ایران اشتباه نکرده بودند.»(۲)

احتمالاً- هیچ سند دیگری بهتر از گزارش صحبت های ودزورث با جکس نمی تواند نقش رضا شاه را در حکم آلت فعل سیاست های انگلیس در ایران روشن کند. رضا شاه برای جلب رضایت انگلیسی ها، و همچنین گسترش منافع مالی شخص خود، به منافع بنیادین ایران و مردمش خیانت کرد. گزارش هارت و ضمایم آن را به طور کامل در اینجا می آورم:

احتراماً یادداشتی مربوط به گفتگوی جالبی که بین دبیر سفارت، آقای ودزورث، و آقای تی. ال. جکس، مدیر مقیم شرکت نفت انگلیس و ایران، صورت گرفته به پیوست ایفاد می گردد. در این

۱- بانک جهانی، «ملی شدن صنعت نفت ایران»، ص ۱۴.

۲- هارت، گزارش شماره ۱۲۸۹ (۷۰۳/۸۹۱.۶۳۶۳)، مورخ ۲۹ نوامبر ۱۹۳۲.

گفتگو

مدیر شرکت برخی جزئیات مربوط به مذاکراتی را که منجر به امضای امتیازنامه جدید شرکت در تاریخ ۳۰ آوریل شد بازگو می کند. دستی در سبک و سیاق غیررسمی یادداشت نبرده ام، زیرا تصور می کنم که این نوشته با نشان دادن سبک کلام آقای جکس بخوبی می تواند روند گفتگوها را نشان بدهد. شخصیت های داستان به ترتیب اجرای نقش عبارتند از: سر جان کدمن، رییس هیأت مدیره شرکت نفت انگلیس و ایران؛ آقای دبلیو فریزر، نایب رییس شرکت؛ تقی زاده، وزیر مالیه ایران؛ فروغی، وزیر خارجه ایران؛ دکتر وی. آیدلسن، مشاور حقوقی شرکت؛ [و] داور، وزیر عدلیه ایران.

آقای

هارت: دیروز بعد از ظهر با جکس گُلف بازی کردم و، طبق معمول، بعد از بازی و به هنگام صرف عصرانه درباره شایعاتی که در تهران بر سر زبان هاست و همچنین برخی مسایل مربوط به کشورهای دیگر با هم صحبت کردیم. او خودش با پرسیدن اینکه «مردم درباره قرارداد [شرکت نفت انگلیس و ایران] چه می گویند؟» صحبت را به مسئله حل و فصل اختلافات اخیر شرکت [با دولت ایران] کشاند. گفتم که اکثر اشخاصِ بی اطلاع معتقدند که سر شرکت را شیره مالیده اند ولی من شخصاً نظر دیگری دارم که البته نمی دانم نظرم تا چه حد درست باشد، و از او خواستم اگر امکان دارد قدری در این باره صحبت کند. در ادامه، خلاصه ای از صحبت های آقای جکس را می آورم، که اظهارنظرها و برخی سئوالات دیگری که در حین گفتگو از او پرسیده بودم را از آن حذف کرده ام:

البته! حالا- که قضیه تمام شده است، خودم هم بدم نمی آید درباره آن صحبت کنم؛ ولی لطفاً این حرف ها را فعلاً جایی بازگو نکنید. شخصاً، فکر می کنم که حق با شما باشد. البته من که راضی هستم، و مطمئنم که ایرانی ها هم راضی هستند. ضمن اینکه، فکر می کنم همانطور که می گویید امتیازی به دست آورده ایم که اصولاً به نفع

هر دو طرف است. شاه چیزی را که از همان اول دنبالش بود به دست آورد، یعنی تضـمین یک درآمد ثابت. با امضای قرارداد جدیـد حق الامتیاز خالصـی به جیب شاه می ریزد که حداقل ۴۰ درصد بیشتر از متوسط چهار سال گذشـته، بعلاوه سال ۱۹۳۲ است. ما هم در عوض امتیازمان را سـی و چنـد سال تمدیـد کرده ایم. ما همه مشـکلات و ادعاهای گذشـته را حل و فصل می کنیم و با یک سابقه پاک کارمان را از سـر می گیریم. داریم بهای منصـفانه ای هم برایش می پردازیم. دلیلی ندارد که کارها طبق انتظارمان پیش نرود.

مسئله

جـالبی که هست اینکه حالا ـ بیشـتر از هر موقـع دیگری مطمئن هسـتم که حـق بـا من بـود که آن همه به لنـدن اصـرار کردم تا بگـذارد کنفرانس اینجـا [در تهران] برگزار شود. گـاهی اوقـات مـذاکرات مـان واقعاً متوقف می شـد، چون اصـلاً با هم توافق نـداشتیم. اگر اینجـا نبـودیم و نمی توانسـتیم مسـتقیماً نزد شـاه برویـم، و اگر شـاه خـودش مسـتقیماً دخـالت نمی کرد، مسـلماً مذاکرات بی نتیجه می ماند و مجبور بودیم به ژنو [محل استقرار جامعه ملل] برگردیم. آنجا هم هیچ کس نمی داند ممکن بود چه اتفاقی بیفتد. حداقلش این بود که چند ماه دیگر به مذاکره می گذشت و کارها عقب می افتاد.

روز ۲۴ آوریـل بود. از همان ابتـدای کار مثل خریـدارها رفتار می کردیم. عملاً به آنها می گفتیم: «حرف حساب تان چیست؟ شرایط تان را بگویید تا درباره اش صـحبت کنیم.» مسـلماً آنها هم طفره می رفتند و می خواستند اول ما پیشنهاد بدهیم. ولی ما هم کوتاه نیامدیم. بالاخره بعد از ۱۵ روز طرحی پیشـنهاد کردند. راستش را بخواهی، طرح شان مضحک و غیرعملی بود. مثلاً نکاتی که در طرح شان گنجانـده بودند این بود که باید حداقل سالی ۶ میلیون تن نفت تولیـد کنیم و به تدریج حجم تولید را به ۱۰ میلیون تن برسانیم، و بخشـی از سـهام شـرکت را به آنها بدهیم و در مدیریت دخالت داشـته باشند و هر چیز دیگری که فکرش را بکنی. ما هم

ظرف ۴۸ ساعت جواب شان را دادیم.

می دانی

که کـدمن از همان اول خودش را از مذاکرات کنار کشیده بود و مسئولیت همه ملاقات ها و مذاکرات بر عهده فریزر بود. او هم یک جواب درست و حسابی به آنها داد. فریزر همه مفاد طرح را نکته به نکته جواب داد و به آنها فهماند که چنین طرحی برای ما قابل قبول نیست؛ ولی تقی زاده کوتاه نمی آمد و با چنگ و دندان از هر نکته و عبارت و لغت طرح شان دفاع می کرد. تقی زاده خیلی رُک و راست بود، و اصلاً دلش نمی خواست حتی یک ذره هم با ما کنار بیاید؛ طوری که بالاخره دیدیم حرف هایمان هیچ فایده ای ندارد. گفتم فقط یک جور می توانیم موفق شویم و آن هم این است که به آنها رو دست بزنیم. بنابراین فریزر به آنها گفت که «آخرین» حرفمان این است: «متأسفیم؛ مذاکرات مستقیم هیچ فایده ای ندارد؛ البته هنوز دوستی مان سر جایش هست؛ ولی باید راه دیگری پیدا کنیم؛ و از این جور چیزها.» بعد از آن دستور دادیم تا پیش از عزیمت مان هواپیماها را برای پرواز آزمایشی آماده کنند، و اگر تغییری رخ نمی داد واقعاً قصد داشتیم از ایران برویم.

کـدمن هم به توصیه من از طریق فریزر و فروغی درخواست کرد که برای خداحافظی نزد شاه شرفیاب شود. فروغی اولش قدری تعلل کرد؛ ولی کـدمن اصرار داشت که قبل از عزیمتش از تهران باید حداقل عرض ادبی به شاه بکند، و بالاخره تقاضای کـدمن را پذیرفتند. به گمانم نمی توانستند تقاضای او را رد کنند. فروغی ساعت هشت شب بیست و چهارم به من زنگ زد. اگر زنگ نزده بود، کـدمن و همراهانش فردای همان روز از ایران رفته بودند. جلسه شرفیابی را برای صبح فردای همان روز ترتیب داده بودند. خلاصه آن چیزی که اتفاق افتاد عبارت بود از اینکه کدمن واقعاً از شاه خداحافظی کرد و گفت که متأسفانه مذاکرات بی نتیجه بود؛ که شاه گفت: «ولی من که نمی توانم قبول کنم.» بعد از آن صحبت از

و چند و چون مسئله شد. کدمن شرایط قابل قبول شرکت را به شاه توضیح داد، که فکر می کنم در اصل همان چیزی بود که شاه می خواست؛ اگرچه شاید همان نبود که وزرا و کارشناسانش به او توصیه کرده بودند. نتیجه اش این بود که شاه همان روز بعد از ظهر با تقی زاده و فروغی و کدمن و فریزر جلسه ای گذاشت. در آن جلسه کل روند مذاکرات را با هم مرور کردند و شاه هم دستور داد که با پیشنهادهای متقابل شرکت موافقت شود. او متوجه شد که پیشنهادهای شرکت اصولاً منطقی است و در راستای تحقق نظرات و منویات او تهیه شده است.

اینطور بود که مذاکرات را از سر گرفتیم. ولی بعد از چند روز دوباره به مشکل برخوردیم؛ در واقع دو مشکل، یعنی حوزه امتیاز و مدت اعتبار آن. به همین خاطر، کدمن دوباره نزد شاه رفت. کدمن به شاه گفت که از مرحله دوم مذاکرات بسیار راضی است؛ چون در مرحله اول کار مذاکره کنندگان فقط سنگ اندازی و چوب لای چرخ گذاشتن بود، ولی حالا واقعاً امکان موفقیت مذاکرات وجود دارد. فقط دو نکته بود که باید حل می شد؛ و ظرف ده دقیقه آنها را به شاه توضیح داد. شاه هم بلافاصله دستوراتی صادر کرد، و ما دوباره روز بیست و هشتم جلسه داشتیم. همه چیز به خوبی و خوشی تمام شد. نتیجه کار را به شاه اطلاع دادند؛ شاه آن را تصویب کرد و صبح فردای همان روز به مازندران رفت. روز بعد- تا ساعت ۲ شب- تا آنجا که توانستیم عیب و ایرادهای پیش نویس قرارداد را رفع و رجوع کردیم. واقعاً که چیز عالی ای از آب در آمد؛ باید به آیدلسن دست مریزاد گفت که واقعاً لایق ترین وکیلی است که تا حالا دیده ام؛ چهار یا پنج زبان را بلد است و از پسِ همه شان خیلی خوب بر می آید. حتی داور هم اگر نکته ای مطرح می کرد؛ به آیدلسن می گفت: «خُب، خودت بنویسش.» امضاها را هم که خودت بهتر می دانی. البته جایت در ضیافت شام با شامپاین

خالی

بود؛ ولی بقیه اش دیگر تعریفی ندارد. همه مان از خستگی خُرد و خمیر بودیم.

ولی یک چیز، شاید هم بهتر باشد بگویم دو چیز، یادت باشد. اول اینکه اگر شاه، و فقط شاه، نبود هیچ کاری انجام نمی شد؛ چون اگر شاه دخالت نکرده بود یا داشتیم هنوز مذاکره می کردیم یا دست خالی به خانه مان برگشته بودیم. دوم اینکه- البته این را می توانید با خیال راحت به همکارانتان بگویید- واقعاً با این کارمان خدمت بزرگی به صنعت نفت کردیم.

اینجا

بود که «سخنرانی» جکس تمام شد. واقعاً با صداقت تمام این حرف ها را می زد. خیلی افتخار می کرد که چنین کاری انجام شده است. البته به گمانم در حکم یک «مشاور سیاسی» حق هم داشت به خودش افتخار کند. در آخر هم دوباره خواهش کرد که حداقل عجالتاً حرف هایش را خیلی محرمانه تلقی کنم. گفت که فعلاً دلش نمی خواهد بر سر زبان ها بیفتد که شرکت از این قرارداد بیش از حد خوشحال است؛ چون اگر اینطور بشود، شاید مشکلی برای تصویب آن در مجلس به وجود بیاید؛ هر چند که اصلاً فکر نمی کرد احتمال چنین چیزی وجود داشته باشد. ولی توضیح داد که هر چه باشد این آدمها ایرانی هستند و اگر خیال کنند که شرکت گمان می کند نفع بیشتری از این معامله عایدش شده، آن وقت می خواهند مذاکرات را دوباره از اول شروع کنند.(۱)

تغییر موقت قرارداد در اوت ۱۹۴۰

و انتقال مبلغ حق الامتیازها به نیویورک

مفاد امتیاز جدید ظاهراً با رضایت خاطر طرفین تا سال ۱۹۴۰ اجرا

۱- ودزورث، یادداشت؛ مذکور در هارت، گزارش شماره ۱۴۲۶ (۲/انگلیس و ایران/۸۹۱.۶۳۶۳)، مورخ ۴ مه ۱۹۳۳؛ تأکید در متن اصلی است.

شد. در این سال، وقتی اعلام شد که به دلیل شروع جنگ جهانی دوم و از دست رفتن بازارهای اروپا، حق الامتیازهای مربوط به سال ۱۹۳۹ فقط در حدود ۷۵۰ هزار لیره خواهد بود- یعنی حداقل حق الامتیازی که باید به موجب قرارداد ۱۹۳۳ پرداخت می شد و به مراتب کمتر از مبالغ پرداختی در سال های قبل بود (در حدود ۵/۲ میلیون لیره برای سال ۱۹۳۷)- شایعاتی درباره بروز مشکلات جدید بین دولت ایران و شرکت بر سر زبان ها افتاد. سی. ون اچ. انگرت، کاردار موقت آمریکا، که قبلاً از سال ۱۹۲۰ تا ۱۹۲۲ نیز در ایران خدمت کرده بود، در گزارش مورخ ژوئیه ۱۹۴۰ خبر می دهد که روابط طرفین به نقطه حادی رسیده است که می تواند به سادگی قطع شود.(۱) ظاهراً ایرانی ها شکایت داشتند که شرکت تولید نفت را محدود ساخته و بدین ترتیب موجب کاهش حق الامتیاز ایران شده است.

انگرت در تلگرام محرمانه ای که درباره گفتگویش با وزیر مختار بریتانیا ارسال کرد مسئله دیگری را هم که دولت ایران به طور محرمانه بر آن اصرار داشت، فاش ساخت. این مسئله به «انتقال مبالغ مربوط به حق الامتیاز نفت از انگلستان به ایالات متحده با احتساب نرخ ارز مناسب» مربوط می شد.(۲) انگرت این مسئله را طی چند تلگرام محرمانه شرح داده است:

وزیر مالیه هم اینک رسماً به شرکت نفت انگلیس و ایران ابلاغ کرده است که حق الامتیاز باید بر اساس بالاترین سطح تولید در گذشته پرداخت شود و هر ساله بدون توجه به حجم واقعی تولید افزایش یابد. علاوه بر این، وجوه متعلق به ایران در لندن و همچنین حق الامتیازهای آتی باید با احتساب نرخ ارز بالاتر از قیمت بازار به دلار، و یا همه وجوه به طلا، تبدیل شود.(۳)

۱- انگرت، گزارش شماره ۱۸۷۰ (۴۳/۸۹۱.۶۳۶۳)، مورخ ۹ ژوئیه ۱۹۴۰.

۲- انگرت، تلگرام شماره (۳۵/۸۹۱.۶۳۶۳)، مورخ ۸ ژوئیه ۱۹۴۰.

۳- انگرت، تلگرام شماره (۳۸/۸۹۱.۶۳۶۳)، مورخ ۱۸ ژوئیه ۱۹۴۰.

در تاریخ ۲۹ ژوئیه خبر می دهد:

به طور خیلی محرمانه اطلاع یافته ام که دولت بریتانیا تمایل خود را برای انتقال وجوه از انگلستان به آمریکا به نرخ رسمی برابری ارز ابراز کرده است، که به هر حال نباید سالیانه از ۳ میلیون پوند استرلینگ تجاوز کند. شرکت هرگونه مبنای جدیدی را برای پرداخت حق الامتیاز رد کرده، ولی حاضر است برای کمک به دولت ایران در طول جنگ به آن مساعده بپردازد. اتفاقاً وقتی دولت بریتانیا و شرکت خاطر نشان ساختند که در مفاد امتیازنامه صراحتاً به مسئله داوری در حل و فصل همه اختلافات اشاره شده است، وزیر مالیه با خونسردی پاسخ داد که دولت ایران خود را به احکام داوری ملزم نمی داند!(۱)

در تاریخ ۲۲ اوت، گزارش می دهد:

از منابع موثق اطلاع یافته ام که شرکت نفت انگلیس و ایران با پرداخت حق الامتیاز بر اساس بالاترین سطح تولید در سال های اخیر بدون توجه به حجم واقعی تولید موافقت کرده است. موافقت نامه فوق دیروز به امضاء رسیده است ولی گویا با قید این شرط که ترتیبات مزبور تمهیدی موقتی است که نباید در حکم سابقه یا بهانه ای برای تغییر شرایط امتیاز از آن استفاده شود. اقدامات دولت ایران بیشتر به باج گیری می ماند و مطبوعات داخلی ایران هم چیزی جز انتقادهای ناآگاهانه و تحریف عجیب و غریب واقعیت نمی نویسند.(۲)

از قرار معلوم باج خواهی از انگلیس آن هم در وقت اضطرار در سال ۱۹۴۰ از جمله تقصیرهایی بود که انگلیسی ها هیچ وقت رضا شاه را به خاطرش نبخشیدند.

ص:۲۶۹

۱- انگرت، تلگرام شماره (۴۰/۸۹۱.۶۳۶۳)، مورخ ۲۹ ژوئیه ۱۹۴۰.

۲- انگرت، تلگرام شماره (۴۱/۸۹۱.۶۳۶۳)، مورخ ۲۲ اوت ۱۹۴۰.

انگرت در گزارش مورخ ۲ سپتامبرش اطلاعات دقیق تری درباره حل و فصل نهایی اختلافات ارایه می دهد:

مذاکرات

نهایتاً به اینجا ختم شـده است که مبلغی برابر با ۱/۵۰۰/۰۰۰ لیره علاوه بر حق الامتیازهایی که برای سال های ۱۹۳۸ و ۱۹۳۹ به دولت ایران پرداخت شـده، و همچنین ۴ میلیون لیره هم برای هر یـک از سـال های ۱۹۴۰ و ۱۹۴۱ به ایران پرداخت شـود. این مبالغ با احتساب سال ۱۹۳۷ که در آن بیشترین تولید صورت گرفته بود در حکم مبنای محاسبه، و همچنین افزودن مبلغی تقریباً دلبخواه برای جبران کاهش ارزش پوند به دست آمده است. از سوی دیگر، ایران کتباً ضـمانت داده است که این تمهید خاص هیچ تأثیری بر شرایط امتیاز نخواهد گذاشت. ولی معلوم نیست برای تعهدات جدید چقدر ارزش قائل خواهند بود.(۱)

انگرت سپس اطلاعاتی ارایه می دهد که وزارت امور خارجه آن را «کاملاً محرمانه- غیرقابل انتشار» رده بندی می کند:

اگرچه

دولت ایران دائماً مسئله تبـدیل وجوه حق الامتیازها از پونـد به دلار را در طول مـذاکرات مطرح می ساخت، شرکت هرگونه مسئولیتی را از این بابت از خود سلب کرده و مقامات ایرانی را به دولت بریتانیا حواله می داد. چنانکه در تلگرام شماره ۱۷۹، مورخ ۲۹ ژوئیه، ساعت ۸ بعـد از ظهر، اطلاع دادم که دولت بریتانیا با تبدیل فقط ۳ میلیون پوند در سال به نرخ رسمی برابری ارز موافقت کرده است. گویـا قرار است این مبـالغ به اُتـاوا منتقل و در آنجا به طلا تبـدیل شود و در خریـدهای ایران از ایالات متحده مورد استفاده قرار بگیرد.(۲)

ص:۲۷۰

۱- انگرت، گزارش شماره ۱۹۰۳ (۴۸/۸۹۱.۶۳۶۳)، مورخ ۲ سپتامبر ۱۹۴۰.

۲- انگرت، گزارش شماره ۱۹۰۳ (۴۸/۸۹۱.۶۳۶۳)، مورخ ۲ سپتامبر ۱۹۴۰؛ پرداخت حق الامتیاز نفت به ایران از سال ۱۹۴۲ تا ۱۹۴۵ در چـارچوب قرارداد مالی انگلیس و ایران مصوب ۲۶ مه ۱۹۴۲ تنظیم می شد. این قرارداد به امضای سر ریدر بولارد، وزیرمختـار انگلیس، و علی سـهیلی، رئیس الوزرای ایران رسـید. مفـاد اصـلی این قرارداد به پرداخت حق الامتیاز نفت در طول سال های جنگ مربوط می شـد. طبق این قرارداد، باید سالیانه ۴ میلیون لیره در طول جنگ به ایران پرداخت می شـد. علاوه بر این، ۴۰ درصد این مبلغ باید به دلار یا طلا تبدیل می شد تا صـرف واردات کالا از آمریکای شمالی شود. در سال بعد، درصد فوق به ۶۰ درصـد افزایش یـافت. به عبارت دیگر، هر ساله ۴/۲ میلیون لیره می توانست به طلاـ یـا دلار تبـدیل و در نیویورک سپرده گذاری شود. افزایش سریع اندوخته دلاری «رسمی» ایران در نیویورک از سال ۱۹۴۳ بیانگر همین مسئله است.

چنانکه در فصل بعد به طور مستند شرح خواهم داد، بلافاصله پس از امضای «اصلاحیه موقت» امتیاز، درآمدهای نفتی ایران به اوتاوا منتقل، و در آنجا به طلا تبـدیل شـد و نهایتاً به شـرکت اروینگ تراستِ نیویورک انتقال یافت. و بعد از آن، طلاها بدون هیچ رد و نشانه ای آب شد و به زمین رفت.

ص:۲۷۱

فصل هفتم: ذخیره مملکتی و غارت درآمدهای نفتی ایران به دست رضاشاه ۱۹۴۱– ۱۹۲۷

اشاره

در ۳۰ سپتامبر ۱۹۴۱، فقط دو روز پس از خروج رضا شاه از ایران، مجلس ماده واحده ای به تصویب رساند. گزارش وزیرمختار وقت آمریکا، لوییس دریفوسِ پسر، نشان می دهد که درآمدهای نفتی ایران و صندوق ذخیره ای که قرار بود درآمدهای نفتی به آن واریز شود در کنترل دولت ایران نبود. علاوه بر این، درآمدهای سالیانه نفتی ایران در بودجه عادی کشور گنجانده نمی شد (نگاه کنید به تصویر شماره ۱ فصل ۷).

چنان که وزارت امور خارجه مستحضر است، درآمدها و حق الامتیازهایی که شرکت نفت انگلیس و ایران می پردازد به یک صندوق ذخیره واریز می شود و در بودجه عادی مملکت منظور نمی گردد. امور این ذخیره همیشه محرمانه بوده است، هر چند معمولاً در زمان تسلیم لایحه بودجه به مجلس به اطلاع عموم می رسد که چه مبلغی از محل آن به ارتش، یا جاده سازی و کارهای دیگر اختصاص خواهد یافت. بنابراین، هدف از تصویب این قانون منظور کردن درآمدها و موجودی صندوق در بودجه عادی کشور است، که مسلماً

اگر دولت ایران قصد تنظیم بودجه ای مناسب و جایگزین کردن آن بجای اعداد و ارقام غلط انداز و بی معنی گذشته را داشته باشد اقدامی ضروری است.(۱)

دریفوس سپس به درآمدهای نفتی ایران از محل حق الامتیاز شرکت نفت انگلیس و ایران بین سال های ۱۹۲۷ تا ۱۹۴۱، اشاره می کند و بلایی را که بر سر آن آمد شرح می دهد. اصولاً از آنجایی که درآمدهای نفتی در بودجه منظور نمی شد، هیچکس نمی دانست که چه بلایی بر سر آن می آید. به مدت چهارده سال، مردم ایران را از آنچه «ارزشمندترین دارایی اقتصادی شان» توصیف می شد، بی خبر نگاه داشته بودند.

آمار و ارقام مربوط به ذخیره مملکتی ایران اولین بار در زمان بحث و بررسی لایحه قانونی فوق در مجلس فاش شد. آقای اعتبار، مخبر کمیسیون بودجه مجلس، فاش کرد که در طول چهارده سال فعالیت صندوق مبلغ ۳۱ میلیون لیره به آن واریز شده بود؛ که از آن مبلغ ۲۷ میلیون لیره خرج شده و ۳ میلیون لیره هم طلا خریداری شده بود. او می گوید که موجودی فعلی صندوق پس از کسر ۶۰۰ هزار لیره تعهدات جاری آن برابر با ۱/۳۰۰/۰۰۰ لیره است. اگرچه احتمالاً حساب و کتاب های آقای اعتبار خالی از ایراد نیست، گمان می رود که ذخایر رسمی فعلی صندوق همان ۱/۳۰۰/۰۰۰ لیره باشد. مخبر کمیسیون بودجه گفت که نمی داند ۲۷ میلیون لیره دیگر به چه مصرفی رسیده است ولی ایکاش پول بیشتری صرف خرید طلا می شد. اگر اعداد و ارقام بالا را صحیح فرض کنیم، معلوم می شود که درآمد شرکت نفت انگلیس و ایران در طول چهارده سال گذشته به طور متوسط ۲ میلیون لیره در سال بوده است. البته دولت هنوز مبلغ درآمدهای جاری از این محل را فاش نمی کند، ولی سفارت از منابع موثق اطلاع یافته است که مبالغ مزبور برای سال جاری و سال

۱- دریفوس، گزارش شماره ۱۲۸ (۵۰/انگلیس و ایران/۸۹۱.۶۳۶۳)، مورخ ۱ اکتبر ۱۹۴۱.

گذشته

سالیانه حدود ۴ میلیون لیره بوده است.(۱)

ص:۲۷۵

۱- دریفوس، گزارش شماره ۱۲۸ (۵۰/انگلیس و ایران/۸۹۱.۶۳۶۳)، مورخ ۱ اکتبر ۱۹۴۱.

سرویس خارجی ایالات متحده آمریکا

از: سفارت آمریکا

تهران، ۱ اکتبر ۱۹۴۱ شماره: ۱۲۸

موضوع: تصویب قانونی که به وزارت مالیه اجازه می دهد ذخیره مملکتی و درآمدهای حاصل از شرکت نفت انگلیس و ایران را در اختیار بگیرد.

عالیجناب:

وزیر امور خارجه- واشنگتن

احتراماً به استحضار آن وزارتخانه می رساند که قانون مالی مهمی در تاریخ ۳۰ سپتامبر ۱۹۴۱ در مجلس به تصویب رسید که به موجب آن وزارت مالیه اختیار درآمدهای سال جاری حاصل از شرکت نفت انگلیس و ایران و همچنین وجوه ذخیره ای را که از درآمد سال های گذشته اندوخته شده است به دست خواهد گرفت.

ترجمه متن کامل قانون فوق در زیر ایفاد می گردد:

«وزارت مالیه مجاز است ...

* * *

تصویر ۱/۷ : گزارش لوییس دریفوسِ پسر، از سفارت آمریکا، به تاریخ ۱ اکتبر ۱۹۴۱، مبنی بر اینکه درآمدهای نفتی در طول حکومت رضا شاه در کنترل دولت ایران نبوده است.

دریفوس در گزارش بعدی خود درباره تصویب این قانون می گوید: «مجلس با تصویب قانونی در ۳۰ سپتامبر اختیار حق الامتیازهای سالیانه نفت و ذخیره مملکتی را که پیش از این در بودجه منظور نمی شد و کاملاً در اختیار رضا شاه بود، به دست گرفت.»(۱)

در این فصل شرح خواهیم داد که چگونه ۲۰ تا ۳۰ میلیون لیره- یعنی قسمت عمده درآمدهای نفتی ایران بین سال های ۱۹۲۷ تا ۱۹۴۱- به بهانه خرید سلاح به حساب های بانکی رضا شاه در اروپا و ایالات

۱- دریفوس، گزارش شماره ۱۴۶ (۱۸۰۹/۸۹۱.۰۰)، مورخ ۳ نوامبر ۱۹۴۱.

متحده منتقل شد. همچنین می دانیم که پسر و جانشین رضا شاه، محمدرضا پهلوی، این پول ها را به ارث برد. اسناد وزارت امور خارجه آمریکا (که در ادامه خواهد آمد) نشان می دهد که محمدرضا پهلوی در دهه ۱۹۵۰ میلادی بیش از ۲۰ میلیون لیره در یکی از حساب های بانکی خود در لندن پول داشت. انگلیسی ها حساب فوق را مسدود کرده بودند و شاه نمی توانست موجودی آن را به دلار یا فرانک سوییس تبدیل کند. ولی اجازه بدهید اول به سراغ همان ۲۷ میلیون لیره برویم.

نحوه تخصیص ۲۷ میلیون لیره ای که در گزارش دریفوس آمده است (معادل ۱۳۵ میلیون دلار که با معیارهای آن زمان نیز پول بسیار هنگفتی بود) و به اصطلاح مصرف آن برای «خریدهای نظامی» به طور مستند تشریح خواهد شد. خوشبختانه در اسناد محرمانه ارتش آمریکا و گزارش های سفارتخانه آن کشور، فهرست کاملی از خریدهای نظامی ایران بین سال های ۱۹۲۷ تا ۱۹۴۱ (تا تعداد مسلسل های سبکی که برای هر هنگ خریداری شده) در دست است. بر اساس گزارش های سفارت آمریکا درباره مسایل مالی نیز می توانیم فهرست کاملی از مبالغ تخصیص یافته به این امر از محل ذخیره مملکتی را بازسازی کنیم.

البته هیچ شکی نیست که مبالغ مندرج در گزارش ها صرف خرید اسلحه نشد. قیمت پیشرفته ترین هواپیمای جنگی آمریکایی در سال ۱۹۴۱ فقط ۷۰ هزار دلار بود (که شامل هزینه سیستم تسلیحاتی و حتی هزینه تعمیر کاران نیز بود)، و پیشرفته ترین تانک آمریکایی فقط ۲۰ هزار دلار قیمت داشت. اگر این پول ها صرف خرید تسلیحات می شد، ایران می توانست تعداد زیادی هواپیمای جنگی و تانک در اختیار داشته باشد. در سال ۱۹۴۱، ایران ۲۰۰ هواپیمای جنگی مدرن انگلیسی و ۱۰۰ تانک ساخت چکسلواکی در خدمت خود داشت. ولی موجودی مهمات توپخانه اش حتی برای یک روز جنگ هم کافی نبود. چنانکه در ادامه خواهیم دید، نیروی دریایی «جدید» ایران، که ادعا می کردند مبالغ هنگفتی برایش هزینه شده است، شامل کشتی هایی بود که بازسازی شده

و یا حتی از آهن قراضه ساخته شده بودند. حتی موتور این کشتی ها هم نو نبود. سخنگوی یکی از کمیسیون های مجلس که مسئول بررسی درآمدهای نفتی در طول حکومت رضا شاه بود صادقانه اذعان داشت که کمیسیون واقعاً نمی داند که ۲۷ میلیون لیره (از ۳۱ میلیون لیره درآمد صندوق) به چه مصرفی رسیده است.

در این فصل سعی بر این است که نحوه تخصیص و محل مصرف این مبالغ روشن شود. در ابتدا به داستان تأسیس صندوق ذخیره استرلینگ مملکتی که در گزارش دریفوس آمده است می پردازیم. صندوق فوق از سال ۱۹۲۷ تا ۱۹۴۱ فعالیت داشت و با استفاده از همین سازوکار بود که درآمدهای نفتی ایران (یعنی همان ۲۷ میلیون لیره ای که مفقود شده است) به حساب های شخصی رضا شاه در اروپا و آمریکا راه کج می کرد.

صندوق ذخیره استرلینگ مملکتی

با افزایش حجم تولید نفت پس از سال ۱۹۲۵ حق الامتیاز نفت نیز به طور قابل ملاحظه ای افزایش یافت. حجم تولید نفت در سال ۱۹۲۲ نزدیک به ۳/۲ میلیون تن بود که در اواخر دهه ۱۹۲۰ میلادی به تقریباً ۵/۵ میلیون تن افزایش یافته بود.

در سال ۱۹۲۷، مبلغ حق الامتیازها از ۴/۱ میلیون لیره (۷ میلیون دلار) تجاوز می کرد؛ که در آن موقع پول هنگفتی بود. در بیستمین گزارش سه ماهانه رئیس کل مالیه آمده است:

حق الامتیاز های شرکت نفت انگلیس و ایران در طول سال جاری بالغ بر ۱/۴۰۰/۰۰۰ لیره یا نزدیک به ۷۰ میلیون قران است؛ در حالیکه طلب بودجه ۱۳۰۶ از همین محل نزدیک به ۴۴ میلیون قران برآورد شده است. دولت مطمئن است که کاهش درآمدهای مالیاتی از همین محل جبران خواهد شد، و به همین دلیل حق الامتیازهای پرداخت شده از طرف شرکت نفت انگلیس و ایران را نزد بانک

ایران در لندن با نرخ بهره ۱۶/۷-۴ درصد سپرده گذاری کرده، و تا این لحظه که به اواخر سال نزدیک می شویم، دولت هیچ ضرورتی برای خرج بیش از ۲۰۰ هزار لیره از این سپرده استرلینگ ندیده است.(۱)

جدول شماره ۵ همین گزارش نشان می دهد که مبالغ پرداخت شده بابت حق الامتیاز سال ۱۹۲۷ بالغ بر ۵۶۷/۴۵۳/۱ لیره بود، که نزد بانک شاهنشاهی ایران شعبه لندن سپرده گذاری شده بود. طبق جدول شماره ۸ گزارش، پول فوق در پنج حساب متفاوت سپرده شده بود:

حساب عادی استرلینگ شماره ۱ خزانه داری کل در بانک شاهنشاهی ایران

لندن ۰۰۰/۵۰۰ لیره

حساب عادی استرلینگ شماره ۲ خزانه داری کل در بانک شاهنشاهی ایران

لندن ۰۰۰/۴۰۰ لیره

حساب عادی استرلینگ شماره ۳ خزانه داری کل در بانک شاهنشاهی ایران

لندن ۰۰۰/۳۰۰ لیره

حساب استرلینگ خزانه داری کل در بانک شاهنشاهی ایران، شعبه لندن ۷۳۴/۶۵ لیره

۱- بیستمین گزارش سه ماهانه رئیس کل مالیه ایران، ضمیمه گزارش شماره ۶۶۲ (۴۱۶/۸۹۱.۵۱)، مورخ ۱۷ اوت ۱۹۲۸، ارسالی از سوی فیلیپ، صص ۱۲-۱۱. در همان گزارش، هافمن فیلیپ شواهد حیرت آوری از جاسوسی انگلیسی ها و عملاً کنترل رضا شاه ارایه می دهد: «در همین ارتباط، در تاریخ ۱۸ سپتامبر ۱۹۲۸ که به بغداد رفته بودم، دریافتم که حضرت اشرف تیمورتاش به هنگام سفر به اروپا از طرف شاه دستور یافت که ۲۰۰ هزار تفنگ با مهمات خریداری کند. حضرت اشرف پس از مذاکره با انگلیسی ها، آلمانی ها و فرانسوی ها به اعلیحضرت اطلاع داد که پیشنهاد آلمانی ها تقریباً ۵۰ درصد ارزانتر از پایین ترین قیمتی است که از کشورهای دیگر گرفته است. این اخبار را از افسران اطلاعات نیروی هوایی سلطنتی در بغداد به دست آوردم که تمام تلگرام هایی را که بین شاه و تیمورتاش رد و بدل می شد ردیابی و ترجمه می کردند. این بهترین نمونه برای اثبات کارایی دستگاه جاسوسی انگلیس بود. افسران مستقر در بغداد بیشتر از شاه درباره سفر تیمورتاش می دانستند، و در حالیکه می خندیدند این مسئله را با گفتن اینکه تلگرام بعدی تیمورتاش از چه شهری برای اعلیحضرت ارسال خواهد شد، ثابت می کردند.

حساب

امانی بانک شاهنشاهی ایران، لندن ۲۰۰/۰۰۰ لیره

سپرده گذاری درآمدهای نفتی در حساب های بانکی لندن انحرافی شدید از رویه های مرسوم بود. پیش از سال ۱۹۲۷ شرکت نفت انگلیس و ایران حق الامتیازهـای نفت را به استرلینـگ پرداخت و در حسابی در شعبه لنـدن بانک شاهنشاهی ایران واریز می کرد، و وجوه مزبور سپس به ایران انتقال می یافت. ولی از سال ۱۹۲۷ به این طرف، مبالغ حق الامتیاز دیگر به ایران انتقال نیـافت و در حکم ذخیره در لنـدن نگهـداری شـد. انحراف بعـدی از رویه هـای مرسوم جـدا کردن درآمـدهای نفتی از بودجه عـادی کشور بود. بـدین ترتیب، درآمـدهای نفتی دیگر حکم درآمـدهای ثـابت دولت را نـداشت، و وارد جریـان عـادی امور مربوط به بودجه کشور نمی شـد. به مـدت چهارده سال ایران عملاً یک اقتصاد بـدون نفت داشت. علاوه بر این، تا سال ۱۹۲۷ گزارش مربوط به مبالغ حق الامتیاز به طور منظم از طرف دولت ایران منتشر و اعلام می شـد، ولی از سال ۱۹۲۷ تا ۱۹۴۱ هیچ گزارشی در اینباره از طرف دولت منتشر نشد.

بنـابراین بی دلیـل نبود که رضاشاه آنقـدر مشتاق خلاص شـدن از شـرّ میلسـپو و مسـتشاران مالی آمریکایی باشـد. در بیست و یکمین گزارش سه ماهانه رئیس کل مالیه آمده است:

برغم کاهش درآمد برخی اقلام که شرح آن در بالا ذکر شد، دولت ایران بسیار خوشنود است که به سبب نحوه مدیریت منابع مالی کشور در سال ۱۳۰۶ علاوه بر صرفه جویی هایی که صورت گرفته، که شـرح آنها بعداً خواهد آمد، مبلغ مازادی برابر با ۱/۲۰۰/۰۰۰ لیره [در حـدود ۶ میلیون تومـان] هم برایش بـاقی مانـده که در تاریـخ مـالیه این کشور بی سـابقه است. هم اینک دومین دوره شـش ماهه ای است که مبلغ مزبور نزد بانک شاهنشاهی ایران در لندن با نرخ بهره ۱۶/۷ -۴ درصد سپرده گذاری می شود. در پایان دوره شش ماهه اول مبلغی نزدیک به ۳۰ هزار لیره بابت بهره سپرده فوق به خزانه داری پرداخت شده است. در گزارش قبلی به احتمال وجود

چنین

مبلغ

مـازادی اشـاره شـده بود، ولی در این گزارش می توانیم به یقین بگوییم که مبلغ فوق الـذکر مـازاد قطعی مربوط به سال ۱۳۰۶ است، که در پایان سال پس از پرداخت کل هزینه های کشور برای دولت باقی مانده است.(۱)

در بیست و سومین گزارش سه ماهـانه رئیس کل مالیه مربوط به دوره مالی ۲۱ مارس تا ۲۲ سپتامبر ۱۹۲۸، یعنی یک سال بعد از خروج میلسپو از ایران، آمده است:

برغم

آنکه هنوز مبـالغ حق الامتیازهای مربوط به سال ۱۳۰۶ عهـده شـرکت نفت انگلیس و ایران در اختیار وزارت مالیه قرار نگرفته است (مبـالغ مزبور نزد بانـک هـای معتبر در حکم ذخیره مملکتی سپرده گـذاری شـده است)؛ و همچنین برغم این که وزارت مـالیه در شـش مـاه اول سـال حق الامتیـاز هـای مربوط به این دوره را که بایـد در سال ۱۳۰۷ پرداخت می شـد دریافت نکرده است، کلیه هزینه های دولت به موقع پرداخت شـده انـد. اگرچه درآمدهای حاصل از حق الامتیازهای نفت در سال ۱۳۰۶، که ردیف نسبتاً مهمی را در سـتون درآمـدهای دولت اشـغال می کنـد، به سال ۱۳۰۷ منتقـل شـد، و اگرچه بـودجه دولت، که در همین دوره به تصویب رسـید، نسـبت به بودجه سال های گذشته بار هزینه ای به مراتب سنگین تر دارد، وزارت مالیه بدون نیاز به حق الامتیاز نفت موفق شـده است که کلیه هزینه های خود را پوشـش بدهـد و با تحولاتی که در سایر منابع درآمدی دولت صورت گرفته است و همچنین افزایش درآمد از این منابع، کلیه هزینه های مصوب دولت را بپردازد.(۲)

ص:۲۸۱

۱- بیست و یکمین گزارش سه ماهـانه رییس کـل مـالیه ایران، ضـمیمه گزارش شـماره ۷۱۵ (۴۱۷/۸۹۱.۵۱)، مورخ ۱ دسامبر ۱۹۲۸، ارسالی از طرف آر. ای. والاس، ص ۲.

۲- بیست و سومین گزارش وزارت مـالیه، ضـمیمه نامه فرین شـماره (۴۲۷/۸۹۱.۵۱)، مورخ ۱۸ سپتامبر ۱۹۲۹، ص ۲. سفارت انگلیس همچنین به هـارت اطلاع داد که اعتباری ۵۰۰ هزار لیره ای از محـل صـندوق ذخیره در لنـدن در اختیار آن بانک قرار گرفته است. کمی پس از تهیه این گزارش، لینگمن از سـفارت انگلیس به هارت اطلاع داد که این اعتبار پرداخت نشـده، بلکه آن ۳ میلیون تومـان از محـل وجوه حق انحصار قنـد و چای که قرار بود فقط به مصـرف ساخت راه آهن برسـد، برداشت شـده است (۴۳۹/۸۹۱.۵۱، مورخ ۶ سپتامبر ۱۹۳۰). مهلت بـازپرداخت این وام آخرین روز سـال [ایرانی] یعنی ۲۱ مارس ۱۹۳۱ بود (گزارش شماره ۴۴۲/۸۹۱.۵۱)، مورخ ۱۶ آوریل ۱۹۳۱). طبق گزارش هـارت، بهره این وام فقـط یک درصـد بود. هارت می افزایـد «این وام برای پرداخت حقوق کارمنـدان دولت که در آن زمان خیلی عقب افتاده بود، اخـذ شـد.» علاوه بر درآمـدهای بالای نفت، دولت ایران مبالغ هنگفتی نیز از محل مالیات انحصار قند و چای و عوارض جاده ای به دست آورده بود. اطلاعات مربوط به این اقلام در گزارش هارت، شـماره ۱۱۲۵ (۴۵۶/۸۹۱.۵۱)، مورخ ۲۷ آوریل ۱۹۳۲ موجود است. طبق آمار و ارقامی که هارت ارایه داده است، پرداخت هایی که به صـندوق انحصار قنـد و چای شد جمعاً ۴۰۰ میلیون قران در طول شش سال، و یا حداقل ۵/۳ میلیون دلار در هر سال بود. عوارض جاده ای هم در حـدود ۴ میلیون دلار در هر سال برای دولت درآمـد ایجاد کرده بود. حق الامتیازهـای نفت برای سال ۱۹۳۰ نیز مبلغ ۱/۳۲۵/۰۰۰ لیره، یا در حدود ۵/۶ میلیون دلار بود، که میزان متوسط

سالیانه آن در حدود ۷ میلیون دلار در طول ۳ سال گذشته می شد. این اقلام که در بودجه عادی کشور گنجانده نمی شد، برابر با ۵۰ درصد مبالغی بود که در بودجه عادی منظور می شد، که برای سال ۱۳۱۱ بالغ بر ۳۰ میلیون دلار بود. با وجود این، دولت باید برای پرداخت حقوق کارمندانش از بانک ملی وام می گرفت.

نگهـداری درآمـدهای نفتی در لنـدن و حـذف آنها از بودجه و نظارت های بودجه ای از همان ابتـدا بحث انگیز بود. دیپلمات هـای آمریکایی با توجه خاص به این مسئله [در گزارش های خود] به وضوح متـذکر می شدنـد که آمار و ارقام بودجه شامل حق الامتیازهای نفت نمی شود. آنها همچنین آشکار ساختند که از این پس تخصیص منابع از محل ذخیره لندن از طریق رأی گیری در مجلس صورت خواهـد گرفت، که معمولاً ـ بـا قیـد دو فوریت انجام می شـد؛ یعنی بـدون بحث و بررسـی. آگوستین دبلیو. فرین، کنسول آمریکا، در گزارشی که درباره بودجه سال ۱۳۰۸ (۱۹۲۹-۱۹۳۰) ارسال کرده است، متذکر می شود:

حق الامتیازهای هنگفت شرکت نفت انگلیس و ایران در بودجه عادی مملکت منظور نمی شود؛ بلکه این مبالغ در حکم ذخایر خزانه داری به لیره استرلینگ نگهداری خواهد شد که حجم آن در

حدود ۱۴۶/۸۲۶/۲ لیره (و یا ۰۰۰/۶۵۵/۱۲۵ قران با احتساب نرخ برابری هر پوند ۴۸ قران) برآورد می شود. ضمیمه. از زمان تهیه گزارش فوق، وزیر مالیه از مجلس خواسته است تا با پرداخت ۰۰۰/۰۰۰/۶۰ قران وام از محل ذخیره مملکتی به وزارت جنگ موافقت کند. وزیر مالیه گفته است که مبلغ ۰۰۰/۰۰۰/۶۰ قران وام وزارت جنگ از محل صرفه جویی های سال ۱۹۲۹-۱۹۳۰ و بودجه ۱۹۳۰-۱۹۳۱ به صندوق عودت خواهد شد، ولی او قبلاً گفته بود که دولت نمی تواند هزینه های برآورد شده برای سال ۱۹۲۹-۱۹۳۰ را کاهش بدهد.(۱)

فرین در گزارش بعدی خود آشکار می سازد که از مبلغ ۶۰۱/۴۵۲/۳۴۹ قران هزینه کل تقریباً نیمی از آن (یعنی ۱۰۷/۵۵۰/۱۵۷ قران) خرج ارتش، نظمیه و امنیه شده بود. مبلغ اضافی ۶۰ میلیون قران نیز با تصویب مجلس از محل ذخیره استرلینگ مملکتی در لندن به «خرید و تکمیل تسلیحات ارتش» اختصاص یافت. بدین ترتیب، کل بودجه ای که به ارتش و دستگاه امنیتی اختصاص یافت ۱۰۷/۵۵۰/۲۱۷ قران بود که تقریباً دو سوم (۶۲) کل هزینه های دولت را شامل می شد. در مقابل، کل بودجه تخصیصی به وزارت فواید عامه ۷۵۵/۴۸۳/۱۸ قران بود که فقط یک بیستم کل بودجه، یا یک دوازدهم بودجه ارتش و دستگاه امنیتی را تشکیل می داد.(۲)

در ایرانِ رضاخانی، برغم همه تبلیغات و لفّاظی هایی که می شد، آموزش و فرهنگ هیچ اهمیتی نداشت. گزارش فرین شامل فهرستی در ارتباط با اختصاص مبلغ یک میلیون قران «به زارعین خالصجات شاهنشاهی» است. به عبارت دیگر، رضا شاه نه فقط اموال خصوصی مردم را مصادره می کرد، بلکه هزینه آبادانی آن را نیز از جیب ملت

ص:۲۸۳

۱- فرین، گزارش بودجه سال ۱۳۰۸ (۴۱۹/۸۹۱.۵۱)، مورخ ۲۹ ژانویه ۱۹۲۹.

۲- فرین، گزارش بودجه سال ۱۳۰۸ (۴۲۱/۸۹۱.۵۱)، مورخ ۳۰ مارس ۱۹۲۹.

می پرداخت (جدول شماره ۱/۷). فرین همچنین کل درآمدهای دولت را بالغ بر ۰۴۰/۱۲۴/۳۰۱ قران گزارش می دهد. بنابراین دولت با کسری بودجه ای برابر با تقریباً ۵۰ میلیون قران (۱ میلیون لیره) مواجه بود، که می توانست براحتی آن را از محل حق الامتیازهای نفت جبران کند. با وجود این، فرین خاطر نشان می کند:

بودجه

فوق الذکر حق الامتیازهایی را که از شرکت نفت انگلیس و ایران دریافت و به لیره استرلینگ در لندن سپرده گذاری شده و حکم ذخیره خزانه داری را دارد، شامل نمی شود. برآورد می شود که حجم ذخایر فوق در ۲۱ مارس ۱۹۳۰، یعنی پایان سال مالی، بالغ بر ۱۴۶/۸۲۶/۲ لیره استرلینگ باشد، که برابر با ۰۰۸/۶۵۵/۱۲۵ قران خواهد بود. مجلس با تصویب بودجه اجازه داد که مبلغ ۶۰ میلیون قران وام از محل این ذخیره به تشکیلات ارتش اختصاص یابد که بدین ترتیب حجم ذخایر مزبور از ۲۱ مارس ۱۹۳۰ به ۰۰۸/۶۵۵/۶۵ قران کاهش خواهد یافت. ارتش متعهد شده است که کل مبلغ فوق را تا تاریخ ۲۱ مارس ۱۹۳۱ به صندوق برگرداند.(۱)

نگهداری حق الامتیازهای نفت در لندن، بر خلاف روش مرسوم تبدیل وجوه استرلینگ به قران، از سال ۱۹۲۹ به بعد منجر به کاهش مصیبت بار نرخ برابری قران در برابر ارز های دیگر شد. عواقب این مسئله برای اقتصاد ایران فاجعه آمیز بود. دولت ایران، بجز صرف مبالغ اندکی، حاضر نبود برای حمایت از قران از ذخایر استرلینگ خود استفاده کند. با وجود این، تیمورتاش مدعی بود که حفظ ذخیره مملکتی در لندن موجب ثبات ارزش برابری قران شده است (نگاه کنید به فصل ۱۰).

تخصیص بودجه از محل ذخیره استرلینگ به ارتش، ۱۹۴۱–۱۹۲۸

هافمن فیلیپ، وزیرمختار آمریکا، در یکی از گزارش هایش به

۱– فرین، گزارش بودجه سال ۱۳۰۸ (۴۲۱/۸۹۱.۵۱)، مورخ ۳۰ مارس ۱۹۲۹.

تصویب قانون متمم بودجه ۱۳۰۸ (۱۹۳۰-۱۹۲۹) اشاره می کند: «احتراماً به عرض می رساند که بودجه مصوب ۱۷ مارس ۱۹۲۹ شامل اجازه برداشت ۶ میلیون تومان از «ذخیره مملکتی» برای خرید تسلیحات و مهمات است. البته وجوه این صندوق از محل انباشت حق الامتیازهایی تأمین می شود که از طرف شرکت نفت انگلیس و ایران پرداخت و در لندن سپرده گذاری می شود. شش میلیون تومان تقریباً برابر با ۱۳۲/۱۰۰۰ لیره می شود.»(۱)

جدول

۱/۷ . برخی اقلام هزینه، بودجه ۱۹۲۹-۱۹۳۰

(به

قران)

وزارت

جنگ (بودجه عمومی)

قورخانه

و هوایی

خرید

و تعمیر کشتی

نظمیه

امنیه

وزارت

فواید عامه

پرداخت

وام به زارعین

املاک

شاهنشاهی

۰۰۰/۰۰۰/۹۸

۰۰۰/۰۰۰/۲۵

۰۰۰/۰۰۰/۴

۵۰۷/۵۳۸/۱۷

۶۰۰/۰۱۱/۱۳

۷۵۵/۴۸۳/۱۸

۰۰۰/۰۰۰/۱

منبع: گزارش ای. دبلیو. فرین درباره بودجه سال ۱۳۰۸ (۱۹۲۹-۱۹۳۰)، شماره (۴۲۱/۸۹۱.۵۱)، مورخ ۳۰ مارس ۱۹۲۹.

فیلیپ متن قانون متمم بودجه سال ۱۹۳۰ را که در ۱۷ مارس ۱۹۲۹ به تصویب رسید در گزارش خود آورده است:

با عنایت به نیاز مبرمی که برای تکمیل تسلیحات ارتش احساس

۱- متمم ماده ۲ لایحه بودجه سال ۱۹۳۰؛ در گزارش فیلیپ به شماره ۸۵۷ (۱/۸۹۱.۲۴۳)، مورخ ۱۳ ژوئن ۱۹۲۹.

می شود

احتراماً تقاضا دارد که تبصره زیر در ادامه ماده ۲ لایحه بودجه شاهنشاهی برای سال ۱۳۰۸ (۱۹۲۹) قید شود. تبصره: وزارت مالیه مجاز است از محل وجوه ذخیره احتیاطی مملکتی مبلغ ۶ میلیون تومان را به منظور تهیه و تکمیل تسلیحات ارتش در اختیار وزارت جنگ بگذارد. وزارت مالیه مبلغ فوق الذکر را از محل صرفه جویی های بودجه عمومی کشور در سال ۱۳۰۸ و ۱۳۰۹ به ذخیره مملکتی مسترد خواهد کرد.(۱)

البته این صرفه جویی ها و استرداد مبالغ چیزی بود که هرگز اتفاق نیفتاد. رویه بالا بعدها به مکانیسمی تبدیل شد که از طریق آن حداقل ۲۵ میلیون لیره (۱۲۵ میلیون دلار) درآمد نفتی از سال ۱۹۲۹ تا ۱۹۴۱ به خرید های تسلیحاتی، راه آهن، و بنادر اختصاص یافت و مصرف شد. علاوه بر این، به لطف گزارش های بسیار دقیق هارت، می توان مطمئن بود که بخش عمده ای از ۱۳۲/۱۰۰۰ لیره ای (۶ میلیون تومان) که به خرید تسلیحات در سال ۱۹۲۹-۱۹۳۰ اختصاص یافت به حساب های بانکی شخصی رضا شاه واریز شد.

در سپتامبر ۱۹۳۱، بریتانیا تبدیل استرلینگ به طلا را به حال تعلیق درآورد، و عملاً ارزش پوند را پایین کشید. هارت در گزارش خود واکنش رضا شاه به خبر کاهش ارزش استرلینگ را اینگونه بازگو کرده است:

احتراماً به عرض می رساند که اولین خبر تعلیق معیار طلا از سوی دولت بریتانیا تنها یک هفته پیش به تهران رسید، که نتیجه آن هرج و مرج مالی در ایران بود. چنانکه قبلاً گزارش شد، شاه به استان های شمالی کشور سفر کرده بود. تلگرام ارسالی از تهران در کرمانشاه به دستش رسید. می گویند با شنیدن خبر کاملاً از خود بی خود شد و از کوره در رفت، و انگلیسی ها، مشاورانش،

۱- متمم ماده ۲ لایحه بودجه سال ۱۹۳۰؛ در گزارش فیلیپ به شماره ۸۵۷ (۱/۸۹۱.۲۴۳)، مورخ ۱۳ ژوئن ۱۹۲۹.

و خودش را به بـاد فحش و ناسـزا گرفت و از خشم زبانش به لکنت افتاد. البته دلیل این همه ناراحتی بسـیار واضـح است. همه می داننـد که نه فقط دولت ایران نزدیک به چهار تا پنج میلیون لیره استرلینگ در خارج از کشور ذخیره دارد، بلکه می گویند شخص شـاه هم بیش از یـک میلیون لیره در خـارج از کشور پول دارد. حـالا ۳۰ درصـد همه این پول هـا در یک چشم به هم زدن پریده است! مسلماً تحملش خیلی سخت است.(۱)

جورج ودزورث، دبیر سفارت آمریکا، در گزارشی تأیید می کند که بخش عمده ای از این پول به حساب رضا شاه واریز شده بود. در ۱۰ مارس ۱۹۳۲، لایحه ویژه ای در مجلس به تصویب رسـید که به موجب آن ۵/۱ میلیون لیره از محل صندوق ذخیره مملکتی به خریـد تسـلیحات اختصـاص یـافت. ودزورث متـذکر می شود که این لاـیحه بعـد از لاـیحه ۱۷ مـارس ۱۹۲۹ کـه به موجب آن نزدیک به ۲/۱ میلیون لیره به خریـد تسـلیحات اختصاص یافت، دومین لایحه ایست که به همین منظور تصویب می شود: «خریـدهای عمده ای که در چارچوب لایحه قبلی صورت گرفت شامل ۱۰۰ هزار قبضه تفنگ جدید، و تعداد کمی (که احتمالاً نباید بیشتر از ۳۰۰ عدد باشد) مسـلسل سبک ساخت چکسلواکی و مقداری مهمات ساخت چکسلواکی و فرانسه بود.» ودزورث گزارش می دهد که «بر اساس صـحبت هایش با مقامات فرانسوی و چک، همه موارد فوق در سال ۱۹۳۰ و ۱۹۳۱ به دولت ایران تحویل شده است، و دیگر سفارش جدیدی دریافت نکرده اند.

ودزورث همچنیـن می نویســد کـه طبـق آمـار اداره گمرکـات ایران میزان واردات از فرانسـه ۸۰ هزار قران (۱۵۰۰ لیره) و از چکسلواکی ۲۱/۴۰۰/۰۰۰ قران (۳۵۰/۰۰۰ لیره) بوده است، بدین معنا که ۸۰۰ هزار لیره باقیمانده صرف خرید تسلیحات نشده، بلکه به گمان هارت به

۱- هارت، گزارش شماره ۸۷۶ (۴۴۸/۸۹۱.۵۱)، مورخ ۳۰ سپتامبر ۱۹۳۱.

حساب رضا شاه منتقل شده است.»(۱)

هنری اس. ویلارد، کنسول آمریکا، گزارش می دهد که درآمدهای دولت ایران در سال ۱۳۰۹ بالغ بر ۳۴۶/۶۱۳/۲۸ دلار، و هزینه های آن در همین مدت ۰۰۶/۵۸۲/۲۸ دلار بوده است. ویلارد همچنین متذکر می شود که «حق الامتیازهای شرکت نفت انگلیس و ایران که در حکم ذخیره خزانه در بانک های اروپایی نگهداری می شود و گمان می رود که در سال جاری بین ۰۰۰/۲۵۰/۱ و ۰۰۰/۵۰۰/۱ پوند استرلینگ باشد در بودجه منظور نشده است.» ویلارد همچنین گزارش می دهد که «طبق گزارش ها تقریباً یک میلیون پوند استرلینگ به خرید تسلیحات و سایر اقلام جنگی، عمدتاً از چکسلواکی، اختصاص یافته است. این مبلغ را که شایع است به ضمانت حق الامتیازهای نفت وام گرفته اند در بودجه منظور نکرده اند، همانگونه که هیچکس نمی داند بسیاری از هزینه های دیگر را نیز چگونه پنهان کرده اند.»(۲) خلاصه اینکه ۷ تا ۸ میلیون دلار درآمد نفتی به اندازه یک چهارم بودجه دولت بود.

هارت در گزارش بعدی اش می نویسد که دولت ایران در بهار ۱۹۳۱ نزدیک به ۴ میلیون لیره پول نقد در لندن داشت. آر. ئی. لینگمن، وابسته بازرگانی سفارت انگلیس، آمار و ارقام زیر را در اختیار هارت قرار داد. در ۳۰ مارس ۱۹۲۹، دولت ایران بیش از ۹/۱ میلیون لیره در لندن داشت که شامل حق الامتیازهای نفت برای سال ۱۹۲۶-۱۹۲۷ بالغ بر ۳/۱ میلیون لیره، و سال ۱۹۲۷-۱۹۲۸ بالغ بر ۶۰۰ هزار لیره، بعلاوه مبلغ کوچکی بابت انحصار قند و چای می شد. مبلغ ۵۰۰ هزار لیره دیگر هم بابت حق الامتیازهای سال ۱۹۲۸ (شرکت نفت انگلیس و ایران سال مالی خود را تغییر داده بود) به این حساب پرداخت شد. از مجموع این مبالغ، ۱ میلیون لیره به خریدهای نظامی اختصاص یافت (که در گزارش ویلارد

۱- ودزورث، گزارش شماره ۱۱۱۴ (۷۳/۸۹۱.۲۰)، مورخ ۹ آوریل ۱۹۳۲.

۲- ویلارد، گزارش شماره (۴۳۴/۸۹۱.۵۱)، ۱۲ آوریل ۱۹۳۲.

آمده است) و ۴/۱ میلیون لیره دیگر در حساب باقی ماند. با افزودن حق الامتیازهای دوازده ماه منتهی به ۳۱ دسامبر ۱۹۲۹ موجودی حساب به ۰۰۰/۶۵۰/۲ لیره می رسد. با فرض اینکه حق الامتیازهای مربوط به سال ۱۹۳۰ نسبت به سال گذشته تغییری نکرده باشد، دولت باید نزدیک به ۴ میلیون لیره (۲۰ میلیون دلار) در حسابش داشته باشد، که بالغ بر ۷۰ درصد کل بودجه سال ۱۹۳۰-۱۹۳۱ آن می شد.(۱)

هارت گزارش می دهد که برغم سپرده های عظیم ایران در لندن، ماهها بود که کارمندان دولت حقوق نگرفته بودند. دولت برای پرداخت حقوق و مواجب کارمندانش ۳ میلیون تومان از بانک ملی قرض گرفت، و اعلام کرد که شایعه مربوط به برداشت از حساب لندن به منظور پرداخت حقوق کارمندان صحیح نیست.(۲)

ودزورث گزارش می دهد که طبق اطلاعات واصله از وابستگان نظامی انگلیس و فرانسه هدف از تخصیص اخیر ۵/۱ میلیون لیره به ارتش، خرید هواپیما، مهمات و مسلسل سبک و سنگین است. ودزورث متذکر می شود که این مبالغ در بودجه جاری ارتش که سال گذشته بالغ بر ۴۴ درصد کل بودجه جاری کشور بود، منظور نشده است. او همچنین اطلاع می دهد که در اکتبر ۱۹۳۱ مبلغ ۳۹۰ هزار لیره به خرید چهار ناو از ایتالیا تخصیص یافته است. طبق برآوردهای او، پیش از تخصیص این مبالغ، ذخایر ایران در لندن در حدود ۰۰۰/۵۰۰/۴ لیره بود. بدین ترتیب مبالغ فوق ۴۰ درصد از ذخایر ارزی ایران در لندن را تشکیل می دهد.(۳)

هارت فاش می سازد که وجوه ذخیره در لندن به طور قابل ملاحظه ای کاهش یافت و بودجه تخصیصی برای خرید کشتی های جنگی با افزایش ۳۹۰ هزار لیره دیگر مجموعاً به ۷۸۰ هزار لیره رسید. چنانکه هارت گزارش داده است، در ۲۱ مارس ۱۹۳۱، موجودی ذخیره مملکتی

۱- هارت، گزارش شماره ۶۴ (۴۳۵/۸۹۱.۵۱)، مورخ ۱۸ آوریل ۱۹۳۰.
۲- هارت، گزارش شماره ۱۴۶ (۴۳۸/۸۹۱.۵۱)، مورخ ۲۵ اوت ۱۹۳۰.
۳- ودزورث، گزارش شماره ۱۱۱۴ (۷۳/۸۹۱.۲۰)، مورخ ۹ آوریل ۱۹۳۲.

۰۰۰/۹۹۳/۲ لیره بود که با احتساب هر لیره ۸۶/۴ دلار، بالغ بر حدود ۰۰۰/۵۰۰/۱۴ دلار می شد. تقریباً دو سال بعد، این مبلغ به ۰۰۰/۵۰۰/۶ دلار کاهش یافته بود (جدول شماره ۲/۷).(۱) موجودی صندوق ۹/۱ میلیون لیره بود. با وجود این، با توجه به کاهش ارزش پوند استرلینگ (نرخ برابری جدید ۴۴/۳ دلار در برابر هر پوند بود)، ارزش آن به ۵/۶ میلیون دلار کاهش یافته بود. به لطف نبوغ مالی رضاخان و مشاورانش، موجودی صندوق که تقریباً برابر با ۲۲ میلیون دلار بود به ۵/۶ میلیون دلار کاهش یافته بود. علاوه بر این، برغم آنکه مبالغ هنگفتی صرف ارتش و نظمیه شده بود، نه فقط پرداخت حقوق کارمندان دولت ماهها عقب افتاده بود، بلکه بخش آموزش نیز تشنه بودجه بود.

هارت در گزارش های بعدی اش آشکار می سازد که در برنامه بودجه سال ۱۳۱۲، مبلغ ۲۱۰ میلیون ریال (جدای از مبالغی که از محل ذخیره مملکتی تخصیص می یافت) به وزارت جنگ اختصاص یافته بود که برابر با ۴۰ درصد کل بودجه مملکتی بود. بودجه وزارت داخله ۴۸ میلیون ریال بود که نیمی از این مبلغ به نظمیه اختصاص داشت. در مقابل، کل بودجه تخصیصی به بخش آموزش ۴۱ میلیون ریال بود، یعنی فقط ۸ درصد بودجه.(۲)

به دنبال اعطای امتیاز ۱۹۳۳ به انگلیس، ویلیام اچ. هورنی بروک، که در مقام وزیرمختاری جانشین هارت در تهران شده بود، گزارش می دهد که اعتباری برابر با ۲ میلیون لیره از محل صندوق ذخیره لندن «به خرید تجهیزات نظامی جدید» اختصاص یافته است» او همچنین می نویسد: «خبرنگار تایمز لندن در ایران، آقای هیکس، به آقای چایلدز، دبیر سفارت، اطلاع داده است که دولت [ایران] از زمان روی کار آمدن شاه کنونی، یعنی سال ۱۹۲۱ تا کنون، حداقل ۱۰ میلیون لیره صرف ارتش

۱- هارت، گزارش شماره ۱۳۵۷ (۴۶۳/۸۹۱.۵۱)، مورخ ۲۰ فوریه ۱۹۳۳.

۲- هارت، گزارش شماره ۱۴۵۲ (۴۶۸/۸۹۱.۵۱)، مورخ ۱ ژوئن ۱۹۳۳.

کرده است.»(۱) بانک ملی ایران در گزارشی توضیح می دهد که هزینه های سنگین نظامی «مطابق با وظایف سنگینی است که سرزمین پهناور و مرزهای طولانی ایران [بر ارتش] تحمیل می کند.» اقلام زیر از ردیف درآمدهای عادی بودجه حذف شدند: حق الامتیازهای نفت که از شرکت نفت انگلیس و ایران دریافت می شد، عواید انحصار قند و چای، درآمدهای حاصل از عوارض جاده ای، و درآمد امتیاز شیلات دریای خزر، که مجموعاً بالغ بر ۹ میلیون ریال در سال می شد.(۲)

جدول

۲/۷ . پرداخت ها و برداشت ها از «ذخیره مملکتی» لندن به لیره استرلینگ

بستانکار

موجودی

در تاریخ ۲۱/۳/۱۹۳۱

حق الامتیاز

۱۹۳۰، پرداخت بعد از ۲۰/۳/۱۹۳۲

حق الامتیاز

۱۹۳۱، پرداخت در سال ۱۹۳۲

جمع

کل

۲۹۹۳۰۰۰

۱۲۲۸۰۰۰

۳۰۷۰۰۰

۴۵۲۸۰۰۰

برداشت

بودجه

خاص ارتش از سال ۱۹۲۹ (۱۳۰۸)

بودجه

خاص نیروی دریایی، ۱۹۳۱ و ۱۹۳۲

بودجه

خاص ارتش، ۱۹۳۲

جمع

کل

۳۴۸۰۰۰

۷۸۰۰۰۰

۱۵۰۰۰۰۰

۲۶۲۸۰۰۰

برداشت

بودجه

خاص ارتش از سال ۱۹۲۹ (۱۳۰۸)

بودجه

خاص نیروی دریایی، ۱۹۳۱ و ۱۹۳۲

بودجه

خاص ارتش، ۱۹۳۲

جمع

کل

۳۴۸۰۰۰

۷۸۰۰۰۰

۱۵۰۰۰۰۰

۲۶۲۸۰۰۰

منبع: چارلز سی. هارت، گزارش شماره ۱۳۵۷ (۸۹۱.۵۱/۴۶۳)، مورخ ۲۰

فوریه ۱۹۳۳.

طبق گزارش ها مبلغ حق الامتیازی که شرکت نفت انگلیس و ایران برای سال ۱۹۳۳ پرداخت کرد ۱/۷۸۵/۰۱۳ لیره بود. با افزودن این مبلغ

ص:۲۹۱

۱- هورنی بروک، گزارش شماره ۵ (۸۹۱.۲۰/۸۰)، مورخ ۲۳ مارس ۱۹۳۴.

۲- بانک ملی ایران، بولتن شماره ۳، مورخ ژوئن ۱۹۳۴.

به ۸۹۵/۷۷۲/۳ لیره ای که به موجب امتیاز سال ۱۹۳۳ دریافت شده بود، کل مبالغ پرداخت شده به ذخیره مملکتی برای این سال به ۹۰۵/۵۰۷/۵ لیره بالغ می شد. حال با افزودن ۰۰۰/۹۰۰/۱ لیره موجودی صندوق از سال ۱۹۳۲ (جدول ۲/۷)، مجموع کل مبالغ ذخیره ۹۰۵/۴۰۷/۷ لیره یا در حدود ۳۵ میلیون دلار بود (ارزش دلار در طول این مدت کاهش یافته و یک بار دیگر نرخ برابری ارز هر لیره پنج دلار بود). این مبلغ از کل درآمدهای داخلی دولت ایران نیز تجاوز می کرد. علاوه بر این، واضح است که تا سال ۱۹۳۷-۱۹۳۶، این پول ناپدید شده بود. چنانکه در زیر می خوانیم، در سال ۱۹۳۶ بانک ملی ارز کافی برای صدور حواله ها و انجام تعهدات ارزی اش در اختیار نداشت. هورنی بروک گزارش می دهد که در بودجه سال ۱۹۳۵-۱۹۳۴، ۲ میلیون لیره دیگر به خرید تسلیحات اختصاص یافت:

همچون گذشته، بیشترین درصد بودجه خزانه عمومی کشور به وزارت جنگ اختصاص یافته است؛ کل مبلغ تخصیصی برای بودجه عمومی این وزارتخانه ۹۸۰/۹۳۴/۲۳۲ ریال است، که در مقایسه با بودجه ۹۸۰/۹۳۴/۲۰۹ ریالی سال گذشته، به میزان ۰۰۰/۰۰۰/۲۳ ریال رشد داشته است. در سال ۱۳۱۲، هزینه های وزارت جنگ و ژاندارمری ۲۲/۴۱ درصد از بودجه را تشکیل می داد. اگرچه در سال ۱۳۱۳ این نسبت در کل بودجه فقط ۵۲/۳۷ درصد است، نباید فراموش کرد که علاوه بر مبالغی که در بودجه عمومی برای تشکیلات ارتش منظور شده است، به موجب لایحه ای

که در مجلس به تصویب رسیده است وزارت مالیه می تواند تا سقف ۲ میلیون لیره را از محل ذخیره مملکتی «به خرید و بهبود تجهیزات نظامی برای ارتش» اختصاص بدهد. اگر این مبلغ در بودجه منظور می شد، هزینه های مصوب برای وزارت جنگ و ژاندارمری چیزی حدود ۵۰ درصد از بودجه، یا مبلغی برابر با ۴۳۶/۵۵۸/۱۴ دلار بعلاوه ۰۰۰/۰۰۰/۲ لیره، یا مجموعاً ۲۵ میلیون

دلار را تشکیل می داد. گمان می رود که منظور کردن ۲ میلیون لیره بودجه برای خرید ملزومات نظامی با هدف خرید نزدیک به هشتاد هواپیما یا بیشتر برای نیروی هوایی، و همچنین اختصاص مبلغی برای تداوم سیاست دولت در راستای مدرنیزه کردن کامل تجهیزات نظامی کشور صورت گرفته است.

بزرگی

چنین هزینه هایی را وقتی می توان به روشنی دریافت که آن را از منظر بودجه کل مملکتی و در مقایسه با بودجه تخصیصی برای اهداف آموزشی که فقط ۴/۷ درصد از کل بودجه کنونی را تشکیل می دهد، مقایسه کرد. بودجه تخصیصی برای اهداف مشابه در سال ۱۹۳۳-۱۹۳۴ هشت درصد بود، و این در حالی است که در بودجه جدید ۲ میلیون ریال برای خرید زمین و ساختمان یک دانشگاه و ۱ میلیون ریال نیز برای ساخت مدارس متوسطه تخصیص یافته است. اختصاص درصد نسبتاً بزرگی از درآمدهای دولت به هزینه های نظامی و در مقابل آن تخصیص بودجه ای ناچیز برای آموزش جمعیتی که بزرگترین درصد بی سوادان جهان را در خود دارد، و همچنین عدم اتخاذ تدابیر لازم برای بهبود بهداشت عمومی و یا تهیه آب مناسب در پایتخت، که نه فاضلابی دارد و نه لوله کشی آب شُرب، بخوبی و به اندازه کافی ماهیت بودجه مورد بحث را نشان می دهد.(۱)

کل درآمدهای بودجه سال ۱۹۳۵/۱۹۳۶ بالغ بر ۴۸۷،۱۲۳،۷۵۱ ریال و هزینه های مجاز ۷۹۰/۸۷۲/۷۵۰ ریال، یا در حدود ۲/۵۵ میلیون دلار پیش بینی شده بود. با وجود این، درآمدهای مندرج در بودجه شامل موارد زیر نبود: حق الامتیازهای نفت شرکت انگلیس و ایران که در لندن سپرده گذاری می شد؛ مالیات انحصار قند و چای که برای ساخت راه آهن کنار گذاشته می شد؛ و عوارض جاده ای که به احداث و نگهداری جادّه ها

۱- هورنی بروک، گزارش شماره ۲۶ (۴۷۹/۸۹۱.۵۱)، مورخ ۱۱ آوریل ۱۹۳۴.

اختصاص یافته بود. هورنی بروک می نویسد که آمار و ارقام مربوط به هزینه ها، نماینده کل حساب های بودجه نیستند؛ زیرا در ۱۴ مارس ۱۹۳۵، در متمم بودجه ای که در مجلس تصویب شد، مبلغ ۲/۷۰۵/۰۰۰ لیره از محل ذخیره مملکتی به مخارج فوق العاده تخصیص یافت، از جمله ۲ میلیون لیره به وزارت جنگ، ۶۰۰ هزار لیره برای ساخت راه آهن، ۸۰ هزار لیره برای پرداخت اقساط کارخانه های تصفیه قند، و ۲۵ هزار لیره هم اعتبار دولت برای موارد پیش بینی نشده. اگر این مبالغ را با احتساب نرخ برابری ۶۵ ریال به ازای هر پوند استرلینگ تبدیل به ریال کنیم، آنگاه هزینه های پیش بینی شده برای سال ۱۹۳۵-۱۹۳۶ به میزان ۱۷۵/۸۲۵/۰۰۰ ریال افزایش یافته و به ۷۹۰/۷۶۲/۹۲۶ ریال خواهد رسید. برای مقایسه شایان ذکر است که در بودجه سال ۱۹۳۴/۱۹۳۵ نیز اعتباری بالغ بر ۲ میلیون لیره از محل ذخیره مملکتی برای وزارت جنگ منظور شد. بنابراین، همچون گذشته بودجه وزارت جنگ بیشترین درصد هزینه های خزانه عمومی مملکت را به خود اختصاص داده است. امسال نیز همانند سال گذشته، مبلغ ۲ میلیون لیره از محل ذخیره مملکتی به طور ویژه برای برآوردن نیازهای وزارت جنگ اختصاص یافته است. اگر این مبلغ و مبالغ دیگری را که از محل ذخیره استرلینگ تخصیص یافته است به بودجه کل کشور اضافه کنیم، بعلاوه ۲ میلیون پوندی که معادل ۱۳۰ میلیون ریال است، به (بودجه تخصیصی وزارت جنگ) اضافه شود، مبلغ ۳۸۰/۴۰۸/۳۷۹ ریال به دست خواهد آمد که معادل ۹/۴۰ درصد هزینه هایی است که در بودجه کل و متمم آن منظور شده است.

مبالغ

نسبتاً مهمی که دولت ایران می تواند سالانه از محل حق الامتیاز شرکت نفت انگلیس و ایران درآمد داشته باشد برای پوشش هزینه های هنگفت ارتش مورد استفاده قرار می گیرد. به همین ترتیب، مالیات های سنگینی که بابت حق انحصار سه قلم از مهمترین کالاهای وارداتی کشور، یعنی قند، چای و پارچه های نخی، اخذ می شود منبع میلیون ها ریالی است که به پروژه های غیر

تولیدی مثل خط آهن سرتاسری ایران و یا برخی بنگاههای صنعتی سرازیر شده است که سالها طول می کشد تا مبالغی را که صرف آنها شده بازگردانند.(۱)

برغم وخامت اوضاع اقتصادی، گوردن پی. مریام، کاردار موقت آمریکا، گزارش می دهد که در بودجه سال ۱۹۳۶/۱۹۳۷ (۱۳۱۵)، با وجود ادامه تخصیص دو میلیون لیره برای خرید تسلیحات، بودجه خط آهن نیز افزایش یافته بود. طبق قانون متمم بودجه وجوه زیر از محل ذخیره استرلینگ برای موارد زیر اختصاص یافت: وزارت جنگ دو میلیون لیره؛ وزارت طُرق و شوارع ۱ میلیون لیره؛ اداره کل صناعت (برای قسط کارخانه های قندسازی) ۸۰ هزار لیره. چنانکه در زیر آمده است، در سال ۱۹۳۶ دولت با کمبود شدید ارز مواجه شده بود. به همین دلیل در بودجه سال ۱۹۳۷/۱۹۳۸ از محل ذخیره مملکتی پولی به ارتش تخصیص نیافت. ولی وجوه تخصیصی به خط آهن در سطح گذشته باقی ماند.(۲)

در بودجه سال ۱۹۳۷/۱۹۳۸ (۱۳۱۶) درآمدهای عادی بالغ بر ۱۳۸/۱۲۵/۷۸ دلار می شد و هزینه ها ۹۸۴/۰۰۱/۷۸ دلار پیش بینی شده بود. اگرچه درآمدها در قانون متمم بودجه ذکر نشده است، مریام بودجه های تخصیصی را بالغ بر ۲۰ میلیون دلار می شمارد: «ملاحظه

می فرمایید که همچون سال های گذشته، عواید دولت در قانون متمم بودجه منظور نشده است. بنابراین، مبالغ تخمینی حق الامتیازهای شرکت نفت انگلیس و ایران که در ذخیره استرلینگ مملکتی در لندن سپرده گذاری می شود در دست نیست.» قانون متمم بودجه ۱ میلیون لیره را به «تأمین کسر بودجه ساختمان راه آهن سراسری» تخصیص می دهد. هیچ بودجه ای از محل ذخیره استرلینگ برای وزارت جنگ گزارش نشده

۱- هورنی بروک، گزارش شماره ۴۰۰ (۴۸۶/۸۹۱.۵۱)، مورخ ۱ آوریل ۱۹۳۵.

۲- مریام، گزارش شماره ۷۶۱ (۴۹۵/۸۹۱.۵۱)، مورخ ۱۱ آوریل ۱۹۳۷.

است.(۱)

جانشین مریام، سی. ون اچ. انگرت، گزارش می دهد که هر چند ارقام مربوط به عواید حق الامتیاز نفت، همچون گذشته، در بودجه سال ۱۹۳۸/۱۹۳۹ (۱۳۱۷) نیز منظور نشده است، رقم فوق برای سال ۱۹۳۶ که از یک منبع موثق به دست آمده بالغ بر ۰۰۰/۳۵۸/۲ لیره است. میزان تخصیص بودجه به ارتش از محل ذخیره مملکتی به روال مرسوم همان دو میلیون لیره است، که در ماده ۳ قانون متمم بودجه به آن اشاره شده است: «وزارت مالیه مجاز است که مبلغ دو میلیون لیره اعتبار برای احتیاجات ارتش از محل اندوخته کشور پرداخت نماید و استفاده از این اعتبار محدود به یک سال مالی نیست.» مبلغ ۸۰۰ هزار لیره نیز به عنوان وام به وزارت طُرق و شوارع برای بودجه سال ۱۹۳۵/۱۹۳۶ هم اینک در حکم هزینه های قطعی اعلام شده است.(۲)

انگرت در ارتباط با بودجه سال ۱۹۳۹/۱۹۴۰ (۱۳۱۸) فاش می سازد که در طول دو سال گذشته، عواید حق الامتیاز نفت به طور متوسط ۵/۲ میلیون پوند در سال بوده است. برای بودجه جاری به ارتش از محل ذخیره مملکتی دو میلیون لیره، و «برای ساختمان راه آهن و بنادر بندر شاه و بندر شاهپور» اختصاص یافته است. البته راه آهن سراسری در سال ۱۹۳۸ تکمیل شده و بهره برداری از آن آغاز شده بود.(۳)

انگرت در گزارشی که در ارتباط با بودجه سال ۱۳۱۹ ارسال کرد، دو میلیون لیره ای را هم که انتظار می رفت به ارتش اختصاص یابد گنجاند. ولی به دلیل کاهش حق الامتیازهای نفت، یک میلیون لیره ای که بابت ساخت راه آهن اختصاص می یافت از بودجه حذف شد. انگرت در پایان گزارش خود می نویسد:

ضعف

تمامی برنامه های بودجه ایران این است که عموم مردم هرگز

ص:۲۹۶

۱- مریام، گزارش شماره ۱۰۴۸ (۵۰۰/۸۹۱.۵۱)، مورخ ۳ مه ۱۹۳۷.

۲- انگرت، گزارش شماره ۱۲۷۲ (۵۱۰/۸۹۱.۵۱)، مورخ ۱۰ آوریل ۱۹۳۸.

۳- انگرت، گزارش شماره ۱۵۶۵ (۵۱۸/۸۹۱.۵۱)، مورخ ۳۰ مارس ۱۹۳۹.

از عملکرد بودجه های قبلی با خبر نمی شوند، و بنابراین هیچکس واقعاً نمی داند که دولت در رسیدن به اهدافی که پیش بینی کرده چقدر موفق بوده است. با وجود این، لازم به ذکر است که ناظران برنامه و بودجه ایران نیز وضعیت چندان بهتری ندارند؛ زیرا چیزی به نام مباحثات آزادانه مجلس بر سر بودجه وجود ندارد- بودجه هر سال با اتفاق آراء و بدون بحث و مخالفت و یا نقادی در مجلس به تصویب می رسد- و روزنامه های داخلی نیز، بجای اینکه قانون بودجه را با رای صائب به نقد بکشند، فقط در تمجید و تحسین از برنامه بودجه، ایران، و اعلیحضرت همایونی شاهنشاه، از همدیگر سبقت می گیرند.(۱)

گزارش مربوط به آخرین بودجه رضا شاه، یعنی بودجه سال ۱۳۲۰، را دریفوس وزیر مختار آمریکا در تهران نوشته است. بودجه تخصیصی ارتش به روال گذشته همان دو میلیون لیره بود و یک میلیون لیره ساخت و نگهداری راه آهن نیز دوباره در این قانون اعاده شده بود. دریفوس از این اعداد و ارقام و تغییر امتیاز نفت در اوت ۱۹۴۰ نتیجه بدیهی را گرفت: بودجه تخصیصی به ارتش و راه آهن از محل ذخیره مملکتی همان مبالغی بود که دولت بریتانیا با تبدیل شان به دلار موافق کرده و قابل انتقال به بانک های نیویورک بود:

لازم به ذکر است که حق الامتیازهای شرکت نفت انگلیس و ایران

که از قرار معلوم بالغ بر چهار میلیون لیره می شود، همچون گذشته در ذخیره استرلینگ سپرده گذاری شده و در حکم درآمد در بودجه منظور نشده اند. با وجود این، منابع مالیِ دو قلم از هزینه ها از محل این ذخیره تامین شده اند که عبارتند از دو میلیون لیره برای احتیاجات ارتش و یک میلیون لیره برای ساخت و نگهداری راه آهن. در ارتباط با این ذخیره استرلینگ شایان ذکر است که دولت

ص:۲۹۷

۱- انگرت، گزارش شماره ۱۷۹۹ (۵۳۵/۸۹۱.۵۱)، مورخ ۲۵ مارس ۱۹۴۰.

بریتانیا به دولت ایران اجازه داده است که هر ساله سه میلیون لیره از درآمدهای نفت خود را به دلار تبدیل کند.(۱)

اظهارات دریفوس بر اساس گزارش هایی بود مبنی بر این که شاه دارد مبالغ هنگفتی پول به بانک های آمریکایی منتقل می کند. علاوه بر این، چنانکه در زیر نشان خواهیم داد، در سال ۱۹۴۱ آژانس های متعدد دولت آمریکا، از جمله اف.بی.آی و وزارت امور خارجه، کاملاً می دانستند که برغم توقف صادرات آمریکا به ایران به دلیل وضعیت جنگی، مبالغ هنگفتی پول به حساب هایی در بانک های نیویورک واریز می شود که متعلق به «ایرانی هاست». دریفوس نمونه ای از اظهارنظرهایی را که درباره بودجه شده بود، در گزارش خود آورده است. در گزارش کمیسیون بودجه مجلس آمده است: «این وضع حکایت از پیشرفت و تحقق اصلاحات تحت ارشادات و اراده ملوکانه شاهنشاه کبیر دارد و از خداوند قادر متعال مسئلت داریم که وظیفه سنگین احیاگر کبیر ما را در تعالی بخشیدن هر چه بیشتر به همه جوانب زندگی اجتماعی یاری نماید.» یکی از نمایندگان مجلس گفته بود: «جای بسی خرسندی است که بودجه مملکت هر سال افزایش می یابد. این امر حکایت از خوشبختی و پیشرفت کشور دارد.» سردبیر روزنامه ژورنال دُ تهران نیز برای اینکه از قافله عقب نماند، در شماره مورخ ۸ مارس ۱۹۴۱ روزنامه نوشت: «هر ساله همه ایرانی ها بدون استثناء از افزایش بودجه کشور با شادی و غرور

استقبال می کنند، زیرا همه عواید صرف فواید عامه، تعهدات و طرح هایی می شود که برای همگان نوید آرامش، آسایش و خوشبختی دارد.»(۲) در همان زمانی که این کلمات بر روی کاغذ نقش می بست، ایران با کمبود مواد غذایی در مناطق شهری و قحطی در مناطق روستایی مواجه بود. مردم تهران چند بار بر سر نان شورش کرده بودند.

ص:۲۹۸

۱- دریفوس، گزارش شماره ۵۳ (۵۴۱/۸۹۱.۵۱)، مورخ ۳ آوریل ۱۹۴۱.

۲- دریفوس، گزارش شماره ۵۳ (۵۴۱/۸۹۱.۵۱)، مورخ ۳ آوریل ۱۹۴۱.

سایر بودجه های تخصیصی از محل ذخیره مملکتی در لندن

بودجه ای که از سال ۱۹۲۸ تا ۱۹۴۱ از محل ذخیره استرلینگ به ارتش تخصیص یافت بالغ بر ۰۰۰/۴۱۲/۱۸ لیره می شد. قبلاً به این مطلب اشاره کردیم که در سال ۱۹۴۱، آقای اعتبار، نماینده مجلس گزارش داد که سه میلیون لیره از عواید حق الامتیازهای نفت صرف خرید طلا شده بود. جورج ودزورث صحت این ادعا را تأیید می کند و می نویسد که روزنامه های داخلی ایران مقدار طلا-یی را که در سال های ۱۹۳۳ و ۱۹۳۴ در داخل کشور خریداری شد ۵۶/۵۲ خروار (یا ۱۵۷۶۸ کیلوگرم) گزارش کرده اند، که در بانک ملی سپرده گذاری شده است.(۱) هارت گزارش می دهد که بخشی از عواید حق الامتیاز نفت برای سال ۱۹۳۳ صرف خرید طلا- شده بود. علاوه بر این، ۱۷۸ خروار (۴۰۰/۵۳ کیلوگرم) شمش نقره نیز به کشور وارد شد. طبق اظهار لئون اسمتس(۲)، خزانه دار کل بلژیکی ایران، ارزش این خریدها بالغ بر ۳ میلیون لیره می شد.(۳)

در سال ۱۹۳۲، امتیاز انحصار اسکناس که در دست بانک شاهنشاهی ایران بود لغو شد و به بانک ملی ایران انتقال یافت. هارت گزارش می دهد که در عوض لغو انحصار اسکناس مبلغ ۲۰۰ هزار لیره به بانک شاهنشاهی ایران غرامت پرداخت شد. علاوه بر این، مبلغ ۱۰۰ هزار لیره

نیز صرف خرید ماشین آلات برای چاپ اسکناس های جدید شد. همه این مبالغ از محل ذخیره مملکتی تأمین شد.(۴)

مجلس به تأمین بودجه های متعدد دیگری نیز از محل ذخیره مملکتی رأی داد. هارت گزارش می دهد که ۱۵۰ هزار ریال (۳ هزار لیره) در ۴

ص:۲۹۹

۱- ودزورث، گزارش شماره ۱۶۳۰ (۴۸/۸۹۱.۵۱۵)، مورخ ۲۰ ژانویه ۱۹۳۴.

۲- Leon Smets.

۳- هارت، گزارش شماره (۸/انگلیس و ایران/۸۹۱.۶۳۶۳)، مورخ ۱۵ ژوئیه ۱۹۳۳.

۴- هارت، گزارش شماره ۱۲۱۳ (۴۰/۸۹۱.۵۱۵)، مورخ ۲۴ اوت ۱۹۳۲.

اکتبر ۱۹۳۲ «برای جابجایی و اسکان عشایر» اختصاص یافت.(۱) ودزورث می نویسد که در بودجه سال ۱۹۳۳/۱۹۳۴ [۱۳۱۲]، همچون سال گذشته، یک میلیون ریال از خود بودجه و ۳۰۰ هزار ریال (۶ هزار لیره) از محل ذخیره مملکتی به عشایر اختصاص یافت (سال قبل مبلغ ۱۵۰ هزار ریال به همین منظور از ذخیره مملکتی برداشت شده بود). در آن زمان نرخ برابری ارز ۱۵ ریال به ازای هر دلار بود.(۲)

هارت گزارش می دهد که به دنبال قرارداد ۱۹۳۳ شرکت نفت انگلیس و ایران، که به موجب آن ۶۶۰/۱۰۷/۴ لیره نقداً به ایران پرداخت شد، ۴۹۰ هزار لیره، یعنی یک سوم قرض مستمر ایران، از محل ذخیره مملکتی پرداخت شد.(۳) او در گزارش دیگری متذکر می شود که ۳۶۰ هزار لیره نیز برای ساخت شش کارخانه قند، که دو تای آن، یعنی کارخانه قند ورامین و شاهی، در املاک اعلیحضرت ساخته می شدند، اختصاص یافت.(۴) یک سال بعد، در تاریخ ۵ ژوئن ۱۹۳۴، مجلس لایحه زیر را با قید دو فوریت تصویب کرد:

ماده واحده. به منظور تأدیه اقساط، تکمیل کار ساختمان، خرید ملزومات ثانویه، بهره برداری و انجام کلیه کارها و مخارج مربوط به کارخانه های قندسازی، کارخانه های چیت و ابریشم بافی، و غیره و همینطور هزینه اشباع تراورس، قطران و جوهر قطران، وزارت مالیه

مجاز

است مبلغ ۲۵۰ هزار لیره از محل ذخیره مملکتی برای پرداخت هایی که باید به اسعار خارجی انجام شود در اختیار وزارت صناعت و فلاحت بگذارد. همینطور، به منظور پرداخت مبالغی که بابت موارد فوق در داخل کشور هزینه می شود، وزارت مالیه مجاز است وام درازمدتی به مبلغ ۳۰ میلیون ریال از بانک ملی

۱- هارت، گزارش شماره ۱۳۴۲ (۱۵۵۶/۸۹۱.۰۰)، مورخ ۳ فوریه ۱۹۳۳.

۲- ودزورث، گزارش شماره ۱۶۶۴ (۱۵۸۸/۸۹۱.۰۰)، مورخ ۲۳ فوریه ۱۹۳۴.

۳- هارت، گزارش شماره ۱۴۵۳ (۴۶۹/۸۹۱.۵۱)، مورخ ۱ ژوئن ۱۹۳۳.

۴- هارت، گزارش شماره ۱۵۱۰ (۴۷۲/۸۹۱.۵۱)، مورخ ۱۲ اوت ۱۹۳۳.

ایران اخذ و آن را در اختیار وزارت صناعت و فلاحت بگذارد.(۱)

در ۴ اوت ۱۹۳۵، مجلس لایحه ای با قید دو فوریت برای اعطای وامی ۲۰۰ هزار لیره ای به وزارت طرق و شوارع به منظور ساخت راه آهن و خرید ملزومات خط آهن تصویب کرد. چنانکه هورنی بروک گزارش کرده است، در این لایحه تصریح شده بود که «وزارت طُرق و شوارع موظف است این مبلغ را بعداً عودت نماید.» هورنی بروک همچنین خلاصه ای از وام هایی را که قبلاً از محل ذخیره استرلینگ برای ساخت راه آهن پرداخت شده بود در گزارش خود ذکر می کند: ۹ نوامبر ۱۹۳۳ (۱۵۰ هزار لیره)؛ ۲۴ ژوئن ۱۹۳۴ (۴۰۰ هزار لیره)؛ ۱۴ مارس ۱۹۳۵ (۶۰۰ هزار لیره)؛ ۴ اوت ۱۹۳۵ (۲۰۰ هزار لیره)؛ کل مبلغ ۱/۳۵۰/۰۰۰ لیره.(۲)

انگرت می نویسد که دولت ایران لایحه ای برای تخصیص بودجه های زیر از محل ذخیره استرلینگ به مجلس تقدیم کرده بود. او شکی نداشت که این لایحه حتماً به تصویب خواهد رسید: ۶۰ هزار لیره برای یک کارخانه ریخته گری آهن در امین آباد؛ ۷۹/۰۴۶ لیره برای خرید شش لوکوموتیو؛ ۷۹/۸۲۹ لیره برای ساخت یک حوضچه تعمیرات کشتی در بندر پهلوی؛ که مجموعاً ۲۱۸/۸۷۵ لیره می شد. در این لایحه قید شده بود: «این مبالغ از محل ذخایر ارزی مملکت تأدیه خواهد شد، که البته مبالغی نیز به ریال برای تکمیل مخارج در نظر گرفته شده است.»(۳)

در سال ۱۹۳۸، علی الظاهر از محل ذخیره مملکتی برای ساخت بنادر نیز برداشت می شد. جیمز اس. موسِ پسر، کنسول آمریکا در تهران، گزارش می دهد که در ۲۸ اکتبر ۱۹۳۸ مجلس ایران لایحه ای از تصویب گذراند که وزارت مالیه را مجاز می ساخت مبلغ ۵۰۰ هزار لیره از محل ذخیره مملکتی «برای توسعه بندر شاهپور و تأمین مخارج راه آهن»

۱- هورنی بروک، گزارش شماره (۴۸۰/۸۹۱.۵۱)، مورخ ۱۴ ژوئن ۱۹۳۴.

۲- هورنی بروک، گزارش شماره ۵۸۱ (۴۹۲/۸۹۱.۵۱)، مورخ ۹ اوت ۱۹۳۵.

۳- انگرت، گزارش شماره ۱۱۵۰ (۵۰۴/۸۹۱.۵۱)، مورخ ۲۹ اکتبر ۱۹۳۷.

هزینه کنـد. موس می افزایـد: «البته من هیـچ دلیلی نمی بینم که چرا این دو قلم بایـد در لایحه ویژه گنجانـده شوند و نه بودجه عمومی کشور.»(۱) علاوه بر این، اصلاً روشن نیست که چرا ساخت تأسیسات بندری در خلیج فارس مستلزم چنین هزینه ارزی هنگفتی است. سه ماه بعد، همین مجلس صـرف مبالغ دیگری را از محل ذخیره استرلینگ برای همان بندر به «تصویب» رساند. مـوس گزارش می دهـد که در ۱۵ ژانویه ۱۹۳۹، مجلس قـانون دیگری را از تصـویب گذرانـد که وزارت مـالیه را مجـاز می ساخت مبلغ ۳۰۰ هزار لیره «بـابت هزینه هـای راه آهن و پروژه اسـکله بنـدر شـاهپور» و «برخی احتیاجـات نامشـخص دیگر، به احتمال قوی برای ارتش و مراسم ازدواج ولیعهد» هزینه کند.(۲) کل بودجه غیرنظامی گزارش شده ای که بین سال های ۱۹۲۸ تا ۱۹۴۱ از محل ذخیره مملکتی تخصیص یافت بالغ بر ۸۷۵/۰۱۲/۱۱ لیره بود. (جدول شماره ۳/۷)

جدول شماره ۳/۷. بودجه های

غیرنظامی تخصیص یافته از محل «ذخیره مملکتی» بین سال های ۱۹۲۸ تا ۱۹۴۱ به لیره

راه آهن

۰۴۶/۴۲۹/۵

خرید طلا

۰۰۰/۰۰۰/۳

ساخت بندر و نگهداری

راه آهن

۸۲۹/۸۷۹

کارخانه قند

۰۰۰/۵۲۰

بازپرداخت وام

۰۰۰/۴۹۰

حمایت از نرخ برابری

قران ۱۹۳۰

۰۰۰/۳۰۰

بانک شاهنشاهی ایران

۰۰۰/۲۰۰

ماشین آلات چاپ

۰۰۰/۱۰۰

کارخانه ذوب آهن

۰۰۰/۶۰

نامشخص

۰۰۰/۲۵

ص:۳۰۲

۱- موس، گزارش شماره ۱۴۱۶ (۵۱۶/۸۹۱.۵۱)، مورخ ۱۳اکتبر ۱۹۳۸.

۲- موس، گزارش شماره ۱۵۱۱ (۵۱۷/۸۹۱.۵۱)، مورخ ۲۳ ژانویه ۱۹۳۹.

اسکان عشایر

۰۰۰/۹

جمع کل

۸۷۵/۰۱۲/۱۱

منبع: اسناد وزارت

امور خارجه آمریکا

خلاصه

کـل مبالغ تخصیصـی از محل ذخیره مملکتی در بین سال های ۱۹۲۸ تا ۱۹۴۱ بالغ بر ۸۷۵/۴۲۴/۲۹ لیره بود (۰۰۰/۴۱۲/۱۸ لیره برای ارتش، و ۸۷۵/۰۱۲/۱۱ نیز برای مصارف غیرنظامی). وقتی این عـدد را به موجودی ۰۰۰/۹۰۰/۱ لیره ای صندوق در سال ۱۹۴۱ اضـافه کنیم، مجموع حق الامتیازهـای نفت برای سـال های ۱۹۲۷ تا ۱۹۴۱ بالغ بر ۸۷۵/۳۲۴/۳۱ لیره می شـود که تقریباً برابر با مبلغ ۳۱ میلیون لیره ای است که اعتبار، نماینـده مجلس، گفته بود (نقل از گزارش دریفوس). همخوانی اعداد و ارقام و کامـل بـودن حساب بودجه هـای تخصیصـی از محـل ذخیره استرلینـگ حکـایت از گزارش هـای دقیق و پرزحمت سـفارت و کنسول گری آمریکا در تهران دارد.

طبق جدول ۳/۷ مبلغ ۸۷۵/۳۰۸/۶ لیره برای تأمین کسـر مصارف راه آهن و تعمیر و نگهـداری آن و ساخت تأسیسات بنـدری اختصاص یافت.

اصـلاً معلوم نیست که چرا هزینه های فوق مسـتلزم مصرف ارز خارجی بود. مسلماً ساخت اسکله در خلیج فارس و دریای خزر مسـتلزم صـرف لیره استرلینـگ نبود. تخصـیص بودجه ارزی برای راه آهن و بنـادر در واقع برای تبـدیل درآمـدهای حاصـل از اموال و املاک مصادره ای رضاشاه به ارز با نرخ برابری مطلوب رسمی به منظور سپرده گذاری در

بانک های خارجی بود.

همان طور که در زیر شـرح داده خواهـد شد از ۰۰۰/۴۱۲/۱۸ لیره ای که به مصـارف نظامی اختصاص یافته بود، حـداکثر ۵/۴ میلیون لیره آن صـرف خریـد تسـلیحات شد. چهارده میلیون لیره دیگر را رضا شاه دزدید. با اضافه کردن بیش از ۶ میلیون لیره بودجه تخصیصی برای راه آهن و

بنادر به مبلغ ۱۴ میلیون لیره، می توان نتیجه گرفت که اعلیحضرت پهلوی بیش از ۲۰ میلیون لیره از ۳۱ میلیون لیره درآمد نفت ایران را به سرقت برده است. علاوه بر این، اینک محرز شده است که حساب های بانکی شاه در لندن مبالغی بین ۲۰ تا ۳۰ میلیون لیره در خود داشتند. با معیارهای آن زمان، مبلغ فوق واقعاً سرسام آور بود. اگر این پول برای خرید سهام شرکت نفت انگلیس و ایران به مصرف می رسید، ایران می توانست بسیاری از سهامی را که متعلق به دولت بریتانیا نبود خریداری کند و بحران سال های ۱۹۵۳-۱۹۵۱ هرگز رخ نمی داد.

ص:۳۰۴

فصل هشتم: خرید اسلحه، ۱۹۴۱-۱۹۲۸

اشاره

سفارت آمریکا در تهران همانقدر که به مسایل نفتی و مالی علاقمند بود، علاقه وافری نیز به مسایل مربوط به نیروهای مسلح و خرید سلاح از خارج داشت. گزارش های سفارت شرح مفصلی از تجهیزاتی که ایران در طول سال های ۱۹۲۱ تا ۱۹۴۱ خریداری کرده است، در اختیار می گذارد. دریفوس در گزارشی طولانی به تاریخ ژوئیه ۱۹۴۱، فهرست سلاح هایی را که هر یک از هنگ های ارتش ایران در اختیار دارد ارایه می دهد. او همچنین سندی با عنوان «وضعیت رزمی ارتش ایران» به گزارش خود ضمیمه کرده است که فهرست کاملی از سلاح های ارتش ایران را پیش از تهاجم نیروهای متفقین به ایران در خود دارد.(۱) این سند و اطلاعاتی که در مورد خریدهای نظامی دیگر ایران در سایرگزارش های سفارت وجود دارد، به وضوح نشان می دهد که فقط بخش کوچکی از مبلغ ۰۰۰/۴۱۲/۱۸ لیره ای که ظاهراً بابت خرید سلاح پرداخت شده واقعاً صرف خریدهای نظامی شده است.

ص:۳۰۵

۱- دریفوس، گزارش شماره ۱۰۲ (۲۷/۸۹۱.۴۱۵)، مورخ ۲۱ ژوئیه ۱۹۴۱.

ارتش ایران

از همان ابتدا رضاخان علاقه وافری به خرید سلاح برای ارتشش از خود نشان داد. اگرچه دولت آمریکا از فروش سلاح به رضاخان خودداری کرده بود، سفارت آمریکا گزارش های مفصلی درباره تحویل سلاح از سایر کشورها به ایران تهیه می کرد. طبق اظهار وابسته نظامی آمریکا: «آخرین گزارش ها نشان می دهد که ایران تجهیزات زیر را برای مقاصد نظامی از کشورهای خارجی خریداری کرده است: از فرانسه: ۲ هواپیمای جنگی، ۱۰ هواپیمای آموزشی، ۱۰ تراکتور سبک، ۴ تانک سبک. از آلمان: ۲ کامیون تعمیرات، ۳۰ کامیون ۵/۱ تُنی، تعدادی مسلسل، تفنگ های اتوماتیک، تفنگ و مهمات سلاح های کالیبر کوچک. از بریتانیا: ۲ خودروی رولزرویس زرهی.» وابسته نظامی آمریکا فاش می سازد که رولزرویس ها هدیه شرکت نفت انگلیس و ایران به رضاخان بوده است:

در

ارتباط با خودروهای زرهی رولزرویس که در بالا ذکر شد، در واقع چهار عدد از این خودروها به وزارت جنگ تحویل می شود. دو عدد از آنها هدیه شیخ محمره است و می گویند که دو تای دیگر را هم از انگلستان خریده اند. البته این خرید دوم قدری مشکوک است. گمان می رود که شرکت نفت انگلیس و ایران دو خودروی اخیر را به رضاخان هدیه داده باشد، ولی رضاخان به دلایل سیاسی ماهیت این هدایا را پنهان نگاه داشته است. می گویند که این خودروها هر یک پنج هزار پوند انگلیس قیمت دارد. ... علاوه بر این، نمایندگان شرکت نفت انگلیس و ایران در بغداد تابستان گذشته اشاره ای گذرا به حمل خودروهای زرهی رولزرویس برای وزارت جنگ داشتند.(۱)

این چهار خودرو از سال ۱۹۲۶ تا ۱۹۴۱ در مراسم رژه ای که هر سال

۱- وابسته نظامی آمریکا، گزارش شماره ۳۹۵ (۵-سی.سی-۲۷۲۴)، مورخ ۱۷ ژانویه ۱۹۲۳.

به مناسبت سالگرد کودتای ۲۱ فوریه ۱۹۲۱ برگزار می شد، به نمایش گذاشته می شدند.

در ماه سپتامبر ۱۹۲۳ جوزف کورنفلـد، وزیر مختار آمریکا، خبر تحویل برخی سـلاح های خریداری شده از آلمان را گزارش کرد: «احتراماً به اطلاع وزارت امور خـارجه می رسانـد که در نیمه دوم مـاه اوت یـک کشـتی آلمـانی وارد بنـدر انزلی شـد. محموله این کشتی شامل ۱۷ هزار تفنگ و مقادیر معتنابهی مهمات بود که دولت ایران پیش از جنگ از آلمان خریداری کرده بود.»(۱) کمی بعـد از ارسـال این گزارش، شـلدن وایتهـاوس، کـاردار مـوقت آمریکـا در پـاریس، اطلاعـات دقیق تری در این ارتبـاط ارایه داد: «بر اسـاس اطلاعات حاصـله از منابع بریتانیایی، محموله ای شامل تجهیزات جنگی آلمانی در تاریخ ۲۷ اوت توسـط یـک کشتی بخار آلمانی به نام انسـلی که از طریق آبراههای روسـیه طی طریق می کرد، در بنـدر انزلی تخلیه شـد. این محموله که به نـام سـرهنگ اسـماعیل خان بود شامل ۱۱۵۰ تفنگ، ۱۰۰۰ کـاربین [تفنـگ لوله کوتاه]، ۲۵ تفنگ اتوماتیک، اجزاء توپ و مسلسل، و ۱۸۰۰ صندوق مهمات برای سلاح های کالیبر کوچک بود.»(۲)

در مـاه دسـامبر، کورنفلـد گزارش داد، «طبق اطلاـع موثق، دولت ایران سه تانـک از فرانسه خریـداری کرده است که به زودی تحویل خواهد شد.»(۳) او همچنین به وزارت امور خـارجه آمریکـا اطلاـع داد که سـلاح های خریـداری شـده از آلمان نیز به زودی وارد ایران خواهـد شد: «دولت ایران ۴۰ کـامیون و تریلر نظامی در آلمان خریـداری کرده است. فروش این تجهیزات از سوی آلمان مخالف ماده ۱۷۰، بخش ۵، بند ۲ معاهده ورسای است. رییس ستاد ارتش ایران به طور غیر رسمی ابراز کرده

۱- کورنفلد، گزارش شماره ۲۵۷ (۷/۸۹۱.۲۴)، مورخ ۸ سپتامبر ۱۹۲۳.
۲- وایتهاوس، گزارش شماره ۳۵۴۵ (۶/۸۹۱.۲۴)، مورخ ۱ اکتبر ۱۹۲۳.
۳- کورنفلد، گزارش شماره ۳۲۸ (۸/۸۹۱.۲۴)، مورخ ۲۱ دسامبر ۱۹۲۳.

است که این تجهیزات با اسناد خرید روسی وارد ایران شده است.»(۱)

به نظر می رسد که در طول سالهای ۱۹۲۰ تا ۱۹۳۰، حجم خرید تسلیحات و مهمات از سوی ارتش ایران چندان قابل ملاحظه نبوده است. در سال ۱۹۲۷، هافمن فیلیپ، وزیر مختار آمریکا، می نویسد: «مجلس تصویب کرد که ۸ میلیون فرانک بابت مهماتی که سال ها پیش خریداری شده بود به اشنایدر- کروزو پرداخت شود.»(۲) قسمتی از این مهمات برای توپ های ساخت ۱۹۰۱ خریداری شده بود که توسط اسب کشیده می شد. زمانی که این توپ ها در مراسم رژه سالگرد کودتا به نمایش درآمدند، مضحکه دیپلمات های آمریکایی شدند. با وجود این، فقدان تسلیحات مدرن مانع از آن نمی شد که روزنامه ها ارتش را تمجید و تحسین نکنند. مثلاً در دهمین سالگرد کودتا یکی از روزنامه ها می نویسد: «عظمت و شکوه سازمان نظامی جدید مرهون تلاش و میهن پرستی رهبر تزلزل ناپذیر کشور اعلیحضرت همایونی رضا شاه پهلوی است. ایران که با کودتای سال ۱۹۲۱ حیات جدیدی را آغاز کرد، به لطف ارتش جدید و قوی خود از این پس قادر خواهد بود حیات مستقلی داشته باشد، به دور از ترس تکرار مصایب قرن گذشته- زیرا می دانیم که ادعای صلح و خلع سلاح امروزه کلماتی توخالی بیش نیست.»(۳)

ویلیام اچ. هورنی بروک فاش می سازد که در اوایل سال ۱۹۳۵ ارتش فقط ۴ خودروی زرهی (که ظاهراً همانهایی بودند که شیخ محمره و شرکت نفت انگلیس و ایران هدیه کرده بودند) و ۶ تانک داشت که همگی از رده خارج بودند. او می نویسد که در سال ۱۹۳۴ شرکت مارمون- هرینگتن واقع در ایندیاناپولیس ۱۹ کامیون سنگین به ارتش ایران فروخت، و در سال ۱۹۳۵ مذاکراتی برای فروش ۳۶ کامیون دیگر

ص:۳۰۸

۱- کورنفلد، گزارش شماره ۳۵۴ (۹/۸۹۱.۲۴)، مورخ ۱۵ ژانویه ۱۹۲۴.

۲- فیلیپ، گزارش شماره ۳۳۹ (۱۳/۸۹۱.۲۴)، مورخ ۵ مه ۱۹۲۷.

۳- در چارلز سی. هارت، گزارش شماره ۱۰۷۶ (۷۱/۸۹۱.۲۰)، مورخ ۷ مارس ۱۹۳۱.

و ۱۲ خودروی زرهی انجام داد. علاوه بر این، از شرکت خواسته بودند که در مناقصه ۱۰۰ کامیون سبک که طبق گزارش ها ایران قصد خرید آنها را از خارج داشت، شرکت کند.(۱) با وجود این، جی. ریوز چایلدز از سفارت آمریکا اظهار می کند: «طبق اطلاعات محرمانه ای که به دست آورده ام، دوازده خودروی زرهی که اخیراً شرکت مارمون- هرینگتنِ ایندیاناپولیس به ایران فروخته است، اگرچه شاید تاب مقاومت در برابر آتش تفنگ های ایرانی را داشته باشند، در برابر آتش تفنگ های مدرنی که ارتش ایالات متحده استفاده می کند، مقاومت ندارند.»(۲)

هورنی بروک می نویسد که وزارت جنگ سفارش قاطعی برای خرید ۵۶ تانک سبک اشکودا از چکسلواکی داد، که شرکت مارمون- هرینگتن را بسیار مایوس ساخت.(۳) بعدها معلوم شد که قرارداد خرید این تانک ها را در واقع یک سال قبل بسته بودند، ولی تا آن زمان اعلام نشده بود. سرهنگ آرتور هرینگتن، رئیس شرکت مارمون- هرینگتن، در گفتگویی با والاس اس. موری، رئیس بخش امور خاور نزدیک وزارت امور خارجه آمریکا، گفت که قرارداد اولیه با ایران به ارزش ۳۰۰ هزار دلار (۶۰ هزار لیره) بود که به یک میلیون دلار (۲۰۰ هزار لیره) افزایش یافت.(۴) شرکت در حال انعقاد قرارداد دیگری به ارزش یک میلیون دلار برای فروش کامیون های سنگین و خودروهای زرهی بود که نماینده کمیسیون خرید ایران در برن را به تهران احضار کردند. وقتی که این شخص به برن بازگشت، به شرکت خبر داد که شاه، به دلیل مقالات نشریات تایم و میرور که در آن به اصل و نسب عادی او اشاره شده و او را شدیداً به خشم آورده بود، خرید سلاح های آمریکایی را ممنوع کرده است. اتفاقاً ارتباط ایران با شرکت مارمون- هرینگتن اهمیت خاصی

۱- هورنی بروک، گزارش شماره ۳۵۰ (۶۶/۸۹۱.۲۴)، مورخ ۹ فوریه ۱۹۳۵.

۲- چایلدز، گزارش شماره ۴۵۳ (۷۳/۸۹۱.۲۴)، مورخ ۱ مه ۱۹۳۵.

۳- هورنی بروک، گزارش شماره ۴۸۸ (۸۵/۸۹۱.۲۴)، مورخ ۲۸ ژوئن ۱۹۳۵.

۴- یادداشت وزارت امور خارجه آمریکا (۱۰۱/۸۹۱.۲۴)، مورخ ۱۰ ژوئیه ۱۹۳۶.

دارد، زیرا نشان می دهد که بودجه تخصیص یافته برای خرید سلاح چگونه به حساب های بانکی رضا شاه در نیویورک و سوییس تغییر جهت می یافت.

وزیرمختار آمریکا گزارش می دهد که در مراسم رژه سالگرد کودتا در سال ۱۹۳۶ نزدیک به ۶۰ هواپیما در مانور هوایی شرکت کردند ولی حرکات نمایشی انجام ندادند، زیرا چند روز پیش یک هواپیما سقوط کرده و دو خلبان آن کشته شده بودند. هورنی بروک در خاتمه گزارشش شرحی اجمالی از وضعیت کلی ارتش ایران ارایه می دهد:

یگان های

پیاده نظام همگی دارای آتشبار مسلسل بودند، و تعدادی از نیروهای پیاده نیز تفنگ اتوماتیک حمل می کردند. اگرچه هم توپخانه سبک و متوسط صحرائی موتوریزه و هم توپخانه اسب کش، و همچنین هشت توپ ضدهوایی موتوریزه را به نمایش گذاشته بودند، ولی ظاهراً تأکید عمده شان بر توپ های کوهستانی بود که قطعات آن را از هم باز کرده و بر روی قاطر حمل می کردند. سواره نظام، که با ابهت بر اسب ها سوار بودند، به نیزه و بعضی از آنها به [تفنگ] کارابین مسلح بودند. آنها قوی، مجهز و منظم به نظر می رسیدند. مراسم سان بدون هیچ ایرادی انجام شد و با توجه به شمار زیاد چارپایانی که به صف می رفتند، می شد آن را نمایش خوبی دانست. شاه در طول سه ساعت زمان رژه خبردار ایستاده بود و پیاپی سلام نظامی می داد. اینطور به بیننده القا می شد که اعلیحضرت در طول زندگی اش نیروی کارآمد قابل مصرفی برای حفظ یکپارچگی کشور و اطاعت از دولت مرکزی ایجاد کرده است. با وجود این، نیروی فوق در برابر قدرت نظامی بریتانیا و روسیه هیچ است.(۱)

سی. ون اچ. انگرت در گزارش ماه نوامبر ۱۹۳۷ خود استعداد

ص:۳۱۰

۱- هورنی بروک، گزارش شماره ۷۲۷ (۹۰/۸۹۱.۲۰)، مورخ ۲۷ فوریه ۱۹۳۶.

نیروهای ارتش ایران را ۱۰۵ هزار نفر، البته منهای ۸ هزار ژاندارم؛ و نیروی هوایی را ۱۰۰۰ نفر اعلام می کند. ارتش ۲۶۸ توپ صحرائی در اختیار داشت و ۱۵۶ کامیون سنگین و تراکتور شنی دار و ۷۸ خودروی زرهی و تانک نیز خریداری کرده بود. نیروی هوایی نیز ۱۵۷ هواپیما داشت که فقط ۱۳۴ فروند آن قابل استفاده بود. بیست و سه فروند دیگر قابل تعمیر نبود. هزینه کل ارتش در بودجه عادی مملکت ۰۰۰/۷۴۰/۱۶ دلار، یا ۵/۳۷ درصد کل هزینه ها بود. علاوه بر این، سالیانه مبلغ دو میلیون لیره (۱۰ میلیون دلار) از محل ذخیره مملکتی به ارتش اختصاص می یافت. با احتساب مبلغ فوق، معلوم می شود که بودجه نظامی نزدیک به ۶۰ درصد کل هزینه های دولت را تشکیل می داد.(۱)

انگرت گزارش می دهد که در مراسم رژه سالگرد کودتا در سال ۱۹۳۸ تعداد تانک ها و خودروهای زرهی بیشتر شده بود. در حدود ۳۰ هزار سرباز و افسر در رژه سالگرد سوم اسفند ۱۲۹۹ شرکت کرده بودند. «یگان های مکانیزه به خصوص توجه زیادی را به خود جلب کردند، و می گویند که تا بحال کسی این همه تانک و خودروی زرهی در ایران ندیده بود.» یگان تانک شامل ۵۰ تانک سبک (۵/۳ تنی) مورافسکای ساخت چکسلواکی، و ۵۰ تانک متوسط (۵/۷ تنی) از همان مارک بود. لشگر زرهی شامل ۴ رولزرویس و ۱۲ خودروی مارمون-هرینگتن، و ۲۸ کامیون زرهی بوسینگ- ناگ آلمانی بود. علاوه بر این، ۶۵ هواپیمای نظامی در دسته های ۵ تایی در آسمان پرواز می کردند. با وجود این، انگرت نتوانست از ابراز این نظر درباره وضعیت کلی ارتش ایران خودداری کند: «قاطرهای آتشبار کوهستانی بسیار سرحال بودند و ظاهراً خیلی خوب به آنها می رسیدند. این مطلب درباره اکثر اسب های نظامی نیز صدق می کرد. اتفاقاً شنیده ام که نیمی از اسب های توپ کش توپخانه صحرائی را با هزینه هنگفت از مجارستان وارد کرده بودند، که بسیاری از

۱- انگرت، گزارش شماره ۱۱۵۲ (۹۱/۸۹۱.۲۰)، مورخ ۱ نوامبر ۱۹۳۷.

آنها کمی پس از ورود به ایران مردند. همینطور از یک وابسته نظامی شنیده ام که توپ های اشنایدرِی که با اسب کشیده می شوند مدل ۱۹۰۱ هستند که در جنگ های امروز دیگر مصرفی ندارند.»(۱)

انگرت در گزارشش از مراسم رژه سالگرد کودتا خبر می دهد که مانور هوایی شامل ۷۵ هواپیمای انگلیسی بود: ۲۵ دوهویلند تایگر ماث، ۲۵ هاوکر اودکس، ۱۰ هاوکر فیوری، و ۱۵ هاوکر هیند. تیپ مکانیزه نیز شامل ۲۵ تانک متوسط و ۲۵ تانک سبک ساخت چکسلواکی، ۴ رولز رویس و ۱۲ خودروی زرهی مارمون- هرینگتن، و ۴۸ کامیون زرهی بوسینگ- ناگ آلمانی بود. در اینجا نیز انگرت با نیش زبان می افزاید: «مهارت سوارکاری نیروها بسیار خوب بود، ولی صف های عقب بیش از حد قاطی صف های جلو می شدند. اکثر اسب های کهر هم از کرّه اسب های کُردی بودند.»(۲)

آخرین گزارش انگرت از مراسم رژه سالگرد کودتا شامل اطلاعات نگران کننده و بسیار دقیقی درباره وضعیت ارتش ایران است: «نود فروند هواپیما، در دسته های ۵ تایی، در ارتفاع بسیار پایین و غیرعادی ۲۰۰ تا ۵۰۰ پایی از بالای محل سان گذشتند.» ولی، طبق گزارش انگرت، «هیچ توپی بر روی هواپیماها سوار نبود.» از نیروهای زرهی هم، همان ۴۹ تانک سبک و ۴۹ تانک متوسط، با چهار خودروی زرهی رولزرویسی که حالا دیگر پای ثابت همه رژه ها شده بودند، در مراسم شرکت داشتند. اگرچه تعداد خودروهای زرهی مارمون- هرینگتن به ۱۶ دستگاه افزایش یافته بود، شمار کامیون های زرهی بوسینگ- ناگ آلمانی هنوز مثل سال گذشته همان ۴۸ دستگاه بود. در قسمت توپخانه کوهستانی هم هنوز همان توپ های اشنایدر مدل ۱۹۰۱ از هر چیز دیگری بیشتر خودنمایی می کرد. انگرت در پایان گزارش خود می نویسد:

۱- انگرت، گزارش شماره ۱۲۴۵ (۱۶۷۹/۸۹۱)، مورخ ۲۶ فوریه ۱۹۳۸.

۲- انگرت، گزارش شماره ۱۵۳۸ (۲۴/۸۹۱.۴۱۵)، مورخ ۲۵ فوریه ۱۹۳۹.

به من گفته انـد که هر چنـد، با توجه به امکان حملات غافلگیرانه، کشور به تدریج حالتی تدافعی به خود می گیرد، همه یگان های پادگان تهران در این سان شـرکت داشتند؛ بدین معنی که در حال حاضر آن دسته از نیروهای ایرانی که در مرزهای ایران و روسـیه مسـتقر هسـتند عمدتاً از پادگان های محل و استان های دیگری غیر از تهران به آنجا اعزام شده اند. در همین ارتباط، اخیراً صحبت های جالبی با چند وابسته نظامی خارجی داشتم که نتایج زیر را از آنها گرفته ام. جنگ در فنلاند، ارتش ایران را متقاعـد ساخته است که شوروی ها دیگر یک تهدیـد نظامی جـدی برای ایران نیسـتند. ولی در واقع ارتش فنلانـد و ایران نه از لحـاظ بزرگی، و نه تجهیزات و روحیه اصـلاً بـا یکـدیگر قابل مقایسه نیسـتند. تا بحال تقریباً هیـچ توجهی به احتیاجات دفاعی ایران از لحـاظ موقعیت بین المللی آن نشـده است، و ارتش عمـدتاً فقط برای برآوردن احتیاجات داخلی کشور، نظیر سـرکوب شورش عشـایر و تضـمین ثبات رژیم شاه تقویت شـده است. قابلیت های ارتش جدیـد ایران هنوز در بوته آزمایش قرار نگرفته است؛ ولی نـاظران آگـاه معتقدنـد که در صورت حمله شوروی به ایران، از ارتش این کشور بجز مقـاومتی بسـیار ناچیز کاری برنخواهد آمد.

اول اینکه مرزهای ایران دارای اسـتحکامات مناسب نیست و اسـتان های شـمالی این کشور به راحتی در معرض حمله هستند و موقعیت بسـیار آسـیب پـذیری دارنـد. دوم اینکه، بعیـد است که ارتش ایران طرح عملیاتی برنامه ریزی شده و سازمان یافته ای برای دفـاع در برابر تهـاجم دشـمن داشـته باشـد. ولی فعلاًـ بزرگترین مشـکل کشور تجهیز و حفـظ ارتش مطـابق بـا معیارهـای امروزی است. به نظر می رسـد که نقـاط ضـعف بسـیاری در سازمـان نظـامی ایران وجـود دارد: (الـف) اگرچه تجهیزات فعلی ارتش تجهیزات خوبی است، ولی مقدار آن کافی نیست، و کمبود مهمات برای سلاح های سنگین به

است که (می گوینـد) فقط کفاف یک روز جنگ را می دهـد؛ (ب) با توجه به مکانیزه شـدن بخشـی از پیاده نظام و توپخانه، کـار با ماشـین آلات نظامی مـدرن و پیچیـده برای سـربازان مشـکل است؛ (ج) تنوع زیاد تجهیزات مکانیکی این مشـکل را دو چنـدان می کند (مثلاً ماشـین آلات ساخت چکسـلواکی، آلمان، بریتانیا، سوئد، فرانسه و غیره)؛ (د) آموزش های نظامی بسـیار کوتاه و ناچیز و تاکتیک های جنگی هنوز ابتـدایی است؛ (ه) فقدان افسـران قابل به خوبی مشـهود است و می گویند که ارتش در کارهـای سـتادی نیز بسـیار ضـعیف عمل می کنـد؛ (و) از آنجایی که ارتش ایران سابقه جنگیـدن نـدارد، احتمالاً در مواقع اضطراری رهبری خوبی نخواهد داشت و روحیه سربازانش بسیار پایین خواهد بود.(۱)

به نظر می رسد که در اواخر دوران حکومت رضا شاه، ارتش دیگر ابزار کاملاً قابل اعتمادی برای حفظ رژیم نبود. انگرت در تلگرامی مورخ ۱ دسامبر ۱۹۳۹ گزارش می دهد: «هم اکنون از منبع نسبتاً موثقی اطلاع یافتم که توطئه ترور شاه کشف شده و تـا بحال نزدیک به ۳۰۰ تن از افسـران ارتش دسـتگیر شـده انـد. طبق شایعات پنج نفری را که اول دسـتگیر شدند، اعدام کرده اند.»(۲) انگرت در تلگرام بعدی اش می نویسد: «تلگرام شماره ۱۵۳، مورخ ۱ دسامبر، ساعت ۱۰ شب. از آنموقع تا بحال یک سرهنگ ایرانی در دادگاه نظامی محاکمه و به اتهام جاسوسی برای روسیه تیرباران شده است.»(۳)

دریفوس، وزیر مختار آمریکا، در گزارشـش از مراسم رژه بیستمین سالگرد کودتا خبر می دهد که خلبانِ یکی از هواپیماهایی که قرار بود در

۱- انگرت، گزارش شماره ۱۷۷۹ (۲۵/۸۹۱.۴۱۵)، مورخ ۲۶ فوریه ۱۹۴۰؛ تأکید متن اصلی است.
۲- انگرت، تلگرام شماره ۱۵۳ (۱۹۲/پی ۱۵-۸۹۱.۰۰۱)، مورخ ۱ دسامبر ۱۹۳۹.
۳- انگرت، تلگرام شماره ۱۶۶ (۱۹۳/پی ۱۵- ۸۹۱.۰۰۱)، مورخ ۱۸ دسامبر ۱۹۳۹. برای شرح مفصلی از این مسئله، نگاه کنید به «سیاست رادیکالیسم» اثر کرونین.

مـانور هـوایی شـرکت کنـد، بـا هواپیمـا به روسـیه گریخته بود. طبق گزارش هـا به منظور جلوگیری از تکرار این نوع حوادث، سهمیه بنزین بسیار کمی در اختیار خلبانان قرار می گرفت.

دریفوس اضـافه می کنـد: «این واقعیت که چنین چیزهـایی ممکن است اتفـاق بیفتـد و اینکه مسئولان اتخـاذ اقـداماتی را برای جلوگیری از وقوع چنین حوادثی ضروری یافته اند، نشان می دهد که نیروهای ایرانی چندان هم قابل اعتماد نیستند.»

او در ادامه گزارشـش نتیجه ای بـدیهی می گیرد: «قابلیت های رزمی و روحیه ارتش هنوز آزمایش نشده است، تجهیزات بیش از حـد متنوع و پیچیـده آن کـافی نیست، و شـمار افسـران آن کفـاف ارتش را نمی دهـد. مرزهـای کشور دارای اسـتحکامات مناسب نیست و بعید است که ایران بتواند چیزی بیشتر از یک مقاومت بسـیار ضعیف در برابر [حمله] روسیه یا هر کشور مدرن دیگر از خود نشان بدهد.»(۱)

بـا وجود این، وزیرمختـار آمریکـا از یـک نـتیجه گیری بـدیهی دیگر خودداری می کنـد. در کشوری که طی ۲۰ سال گذشته حداقل ۶۰ درصد کل هزینه های دولت مصـروف ارتش شده بود، و در جایی که حداقل ۶۰ درصد درآمدهای نفتی ظاهراً به مصـرف «تکمیل خریـد اسـلحه و مهمات برای ارتش» شده بود، پس عدم آمادگی و کمبود تجهیزات ارتش چه دلیلی داشت؟ پس چه بلایی بر سر مبالغ هنگفتی افتاده بود که ظاهراً به خرج ارتش رسیده بود؟

کامل ترین گزارشـی که درباره نیروهای مسـلح ایران وجود دارد، یعنی «وضـعیت رزمی ارتش ایران»، جزئیات مربوط به تعداد نیروهـای در حال خـدمت و تجهیزات کل یگان های ارتش، نیروی دریایی، و نیروی هوایی را تا ۱۵ ژوئن ۱۹۴۱، یعنی دو ماه قبل از حمله متفقین به ایران ارایه

۱- دریفوس، گزارش شماره ۳۹ (۸۹۱.۴۱۵/۲۶)، مورخ ۳ مارس ۱۹۴۱.

می دهد.(۱)

کل نفرات نیروی زمینی ۴۰۰/۱۲۶ نیرو، (منهای ۷۵۰/۹ پرسنل ژاندارمری) بود. نیروی زمینی به ۱۸ لشگر تقسیم می شد و ۴۴۸ توپ (از جمله توپ های اشنایدر مدل ۱۹۰۱)، و ۷۶ توپ ضدهوایی داشت. ارتش ایران یک تیپ مکانیزه شامل سه هنگ مکانیزه- همگی مستقر در تهران- داشت. تعداد ۱۰۰ تانک، ۲۴ خودروی زرهی، و ۵۰ کامیون زرهی که در خدمت نیروی زمینی بود (لشکر زرهی ایران) همگی در تهران مستقر بودند و نه در مرزهای ایران (جدول شماره ۱/۹).

آمادگی واقعی نیروی زمینی را از قدرت محدود لشگرهای مسئول حفاظت از مرزهای شمالی (جدول شماره ۲/۹)، یعنی مرز دو هزار کیلومتری با همسایه شمالی ایران، اتحاد شوروی، می توان فهمید. با توجه به اینکه هیچ یک از این لشگرها خودروی زرهی نداشتند، و اینکه توپ های توپخانه را اسب ها می کشیدند، و اینکه تقریباً هیچکدامشان توپ ضدهوایی و پدافند هوایی نداشتند، مرزهای شمالی ایران عملاً بی دفاع بود.

وقتی روس ها در تاریخ ۲۵ اوت ۱۹۴۱ به ایران حمله کردند، فقط با مقاومت بسیار اندکی در گیلان مواجه شدند. آذربایجان و خراسان بدون هیچگونه مقاومت قابل ملاحظه ای سقوط کردند.

نهایتاً اینکه شمار خودروهای زرهی و توپخانه ای که ارتش در اختیار داشت نشان می دهد که مبالغ واقعی پرداخت شده برای خرید سلاح نسبتاً کم بوده است.

مثلاً قیمت ۲۰ خودروی زرهی و در حدود ۲۰۰ کامیون و تراکتور خریداری شده از شرکت مارمون- هرینگتن، طبق گزارش رئیس این شرکت، فقط ۱ میلیون دلار (۲۰۰ هزار لیره) بوده است.

۱- دریفوس، گزارش شماره ۱۰۲ (۲۷/۸۹۱.۳۴)، مورخ ۲۲ اوت ۱۹۲۵.

جدول

شماره ۱/۸ . تسلیحات مکانیزه ارتش ایران، ۱۹۴۱، کمی قبل از حمله متفقین به ایران

یک گردان تانک سبک،

مورافسکای ساخت چکسلواکی (۵/۳

تن)

۵۰

یک گردان تانک متوسط

مورافسکای ساخت چکسلواکی (۵/۷

تن)

۵۰

یک گردان خودروی زرهی

مارمون- هرینگتن

رولز رویس

۲۰

۴

کامیون های زرهی

بوسینگ-ناگ

۵۰

موتورسیکلت های

اف.ان.بی.

۵۰

موتورسیکلت های

هارلی-دیویدسن ۲ سیلندر

۱۶

کامیون تعمیرات

۴

حمل و

نقل مکانیزه

کامیون

آمبولانس

سایر

(شامل تراکتور)

۳۰۶

۱۲

۱۵۰

منبع: «وضعیت جنگی

ارتش ایران»،

ضمیمه گزارش شماره ۱۰۲ (۲۷/۸۹۱.۴۱۵)، مورخ ۲۱ ژوئیه ۱۹۴۱،

ارسالی از طرف لوییس

دریفوسِ پسر.

هزینه یـک جنگنـده انگلیسـی تایگر ماث، با تسـلیحاتش، در سال ۱۹۳۳ فقط ۷۵۰/۳ لیره بـود. حـتی اگر فرض کنیـم که یک تانک سـبک یا متوسط ساخت چکسـلواکی هم همان قیمت جنگنده های انگلیسی را داشت، خرید ۱۰۰ تانک فقط ۳۷۵ هزار لیره هزینه برداشته بود.

مجموعـاً روشن است که کل اسـلحه خریـداری شـده برای ارتش در طول سال های ۱۹۲۸ تا ۱۹۴۱ چیزی بیشـتر از ۵/۱ میلیون لیره، یعنی کسر

ص:۳۱۷

کوچکی از ۱۸/۴۱۲/۰۰۰ تخصیص یافته برای «تکمیل

مهمات ارتش» نبوده است.

جدول

شماره ۲/۸ . قوای ارتش ایران در شمال کشور، ژوئیه ۱۹۴۱

لشگر

نیروها

توپ

توپ

ضدهوایی

سوم

(آذربایجان شرقی)

۸۵۰۰

۲۸

۴

چهارم (آذربایجان غربی)

۸۰۰۰

۲۸

۰

پانزدهم

(اردبیل)

۳۰۰۰

۱۲

۰

یازدهم

(گیلان)

۳۳۰۰

۱۲

۰

دهم

(گرگان)

۳۵۰۰

۱۴

۰

نهم

(خراسان)

۸۰۰۰

۲۸

۴

مجموع

کل

۳۴۳۰۰

۱۲۲

۸

منبع: «وضعیت رزمی ارتش ایران»، ضمیمه گزارش شماره ۱۰۲ (۲۷/۸۹۱.۴۱۵)، مورخ ۲۱ ژوئیه ۱۹۴۱،

ارسالی از طرف لوییس دریفوسِ پسر.

نیروی دریایی ایران

جورج گِرگ فولر(۱)، نایب کنسول آمریکا در بوشهر، گزارش روشنگر و جالبی از وضعیت نیروی دریایی ایران در خلیج فارس ارایه می دهد:

احتراماً با توجه به تقاضای ایران برای واگذاری ژاندارمری خلیج [فارس] به این کشور بجای بریتانیا به منظور جلوگیری از قاچاق غیرقانونی سلاح، برخی مشاهدات شخصی را به اطلاع می رساند. بزرگترین کشتی های نیروی دریایی ایران پرسپولیس و مظفری هستند که هیچیک را نمی توان از جایشان تکان داد. یکی از این کشتی ها چند سال پیش قصد سفر به بمبئی داشت، ولی از آنجا که همواره در شُرف غرق شدن بود، ناخدای کشتی از تکان دادنش

ص:۳۱۸

۱- George Gregg Fuller.

امتناع کرد. در واقع، پیش بینی می شود که هر دوی آنها خیلی زود غرق شوند. خدمه کشتی هم هر چند وقت یک بار بر سر دستمزدهایشان اعتصاب می کنند، ولی ارتش آنها را از خانه هایشان جمع می کند و به کشتی برمی گرداند و یا به زندان می اندازد. مایه افتخار نیروی دریایی ایران یک کشتی موتوری به نام پهلوی است که یک شرکت آلمانی در سال جاری آن را تحویل ایران داد، یا شاید بهتر بگویم تقریباً تحویل ایران داد، زیرا چند مایل مانده به خلیج [فارس] تدارکات و سوخت آن تمام شد و خدمه کشتی مجبور شدند تا بوشهر پارو بزنند. سپس مسئولیت کشتی را به یک ملوان ایرانی دادند که زیر دست یک جاشوی آلمانی کار می کرد و حالا ناخدای کشتی شده بود. خدمه کشتی که حقوق شان را دریافت نکرده بودند، شروع به فروختن اسباب و وسایل کشتی در بازار کردند، تا اینکه یک مأمور از ارتش فرستادند تا نیروی دریایی را از شرّ ملوانانش حفظ کند! بعد از آن تعدادی توپ ارتشی روی عرشه پهلوی گذاشتند و راهی محمره اش کردند. همه جمعیت شهر برای بدرقه کشتی آمده بودند، و همه چیز خیلی خوب پیش رفت و ایرادی در کار نبود غیر از اینکه خدمه کشتی نمی دانستند کشتی را اصلاً چطور باید روشن کنند. مد دریا داشت کشتی را از اسکله بیرون می برد که بموقع لنگرش را انداختند و آن را نجات دادند. کشتی پهلوی بالاخره به محمره رسید و بخاطر گرانی سوخت چند وقتی همانجا خواهد ماند. دو لنج مسلح هم در اختیار اداره گمرکات است؛ که یکی از آنها سال هاست اسقاط شده و لنج دیگر در محمره است. یک ناوچه خیلی خوب هم بجای لنج اسقاطی خریده اند، ولی موتوری که روی آن سوار کرده اند آنقدر کوچک است که نمی تواند ناوچه را برخلاف جریان های شدید براند. این ناوچه و یک ناوچه دیگر تنها شناورهایی هستند که برای مبارزه با قاچاقچیان وجود دارند. [خدمه کشتی] غالباً اجناس قاچاقچیان را به

می گیرند و اگر حقوق شان پرداخت نشود می توانند با گرفتن عوارض از قاچاقچیان امرار معاش کنند.(۱)

موری، که در آن زمان کاردار آمریکا در تهران بود، جزئیات مربوط به خرید کشتی پهلوی را در گزارشی شرح داده است:

احتراماً به اطلاع وزارت امور خارجه می رساند که در شماره نوامبر وطن خبری به چاپ رسیده بود مبنی بر اینکه ناو جنگی پهلوی به زودی وارد بندر بوشهر می شود. در خبر فوق آمده بود که «این کشتی به دست بهترین تولیدکنندگان آلمانی ساخته شده و اخیراً در بندر ناپل ایتالیا به سلاح و پوشش زرهی مسلح شده است. کشتی فوق مطابق با آخرین سیستم های جنگی آلمان ساخته شده و به کلیه دستگاههای بی سیم ضروری مجهز است. آلمان به سبب محدودیت هایی که معاهده ورسای برای آن مقرر کرده بود، اجازه تجهیز کشتی پهلوی به سلاح و پوشش زرهی را نداشت.» من برای تأیید صحت این اظهارات با سفارت آلمان در تهران تماس گرفتم و اطلاع یافتم که این «رزم ناو» در واقع یک مین روب قدیمی بوده که کاملاً تجهیز شده و دولت ایران چند ماه پیش آن را از دولت آلمان خریداری کرده است. آخرین گزارش ها حاکی از آن است که این ناوچه به بندر بوشهر رسیده و رئیس الوزرا [رضاخان] که با همراهانش به آنجا آمده بود از آن بازدید کرده است. از عزت الله خان هدایت، که دبیر سفارت ایران در آلمان بود و اخیراً از برلین برگشته است شنیده ام که مذاکرات مربوط به خرید کشتی های آلمانی برای «نیروی دریایی» ایران سال هاست که ادامه دارد. پیش از ورود سرهنگ اسماعیل خان، که در مقام نماینده ویژه رئیس الوزرا برای خاتمه مذاکرات اعزام شده بود، عملاً قراردادی برای خرید سه ناوچه قدیمی اژدرافکن به قیمت ۳۸۰۰ لیره به امضاء رسانده

۱- فولر، گزارش شماره ۶۱ (۲/۸۹۱.۳۴)، مورخ ۲۲ اوت ۱۹۲۵.

بود.

بـا وجود این، سـرهنگ اسـماعیل خان صـلاح دیـد که «رزم ناو» کنونی را که یک مین روب قـدیمی بود به قیمت ۴ هزار لیره خریداری کند. گمان می رود که بخش اعظمی از این پول به جیب خودش رفته باشد.

ورود

محموله سـلاح و مهمات شامل حـدود ۲۱۰۰ تفنـگ موزر، ۲۰ تفنـگ خودکـار با قریب به ۲۰۰ هزار قطار فشـنگ در سپتامبر ۱۹۲۳ از آلمان به تهران و خرید ۳ کامیون موتوری ۵/۱ تنی و ۲ کامیون تعمیرات موتوری، با تعدادی مسلسل نیز از آلمان که در حدود ماه ژانویه سال جاری به تهران تحویل شد. در این حال خرید این به اصطلاح رزم ناو هم از آلمان جالب توجه است. همچنین قبلاًـ به وزارت امور خارجه اطلاع داده بودیم که یک افسر سابق ارتش آلمان به نام هارتمن برای سـرپرستی قورخانه تهران و بوشهر جهت تعمیر و نهایتاً ساخت تفنگ برای نیروی زمینی ایران به استخدام درآمده است.(۱)

در سـال ۱۹۲۸، مجلس بـا تخصـیص مبلـغ ۲۰۰ هزار تومـان (در حــدود ۲۰۰ هزار دلاـر) برای توسـعه نیروی دریـایی مـوافقت کرد.(۲) آگوستین دبلیو. فرین، کنسول آمریکـا در تهران، گزارش می دهـد: «اخیراً یـک مهنـدس ایتالیـایی نـاو که به خـدمت دولت ایران درآمـده است از ساحل خلیـج فارس بازدیـد کرده و هم اینک اعلام شـده که قرار است یک نیروی دریایی ایرانی تحت فرمانـدهی کاپیتـان دل پراتو، که یـک افسـر صف ایتالیـایی است، ایجاد شود. دولت ایران هم اینک در حـدود ۵ کشتی کوچک دارد و طبق گزارش ها پنـج کشتی دیگر هم، احتمالاً از ایتالیا، خریـداری خواهد کرد و همچنین تعمیرگاههای کشتی هم ساخته خواهد شد. می گویند که قصد از ایجاد این نیروی دریایی تعقیب راهزنان و

۱- موری، گزارش شماره ۷۶۸ (۱/۸۹۱.۳۴)، مورخ ۳۰ نوامبر ۱۹۲۴.

۲- هافمن فیلیپ، گزارش شماره ۵۷۰ (۳/۸۹۱.۳۴)، مورخ ۳ آوریل ۱۹۲۸.

قاچاقچیان، به ویژه قاچاقچیان اسلحه است.»(۱)

فرین در گزارش بعدی خود می نویسد:

در

بودجه سال ۱۹۳۰-۱۹۲۹، مبلغ ۴۰۰ هزار تومان (در حدود ۴۰۰ هزار دلار) برای «خرید و تعمیر کشتی ها و هزینه های مستخدمین خارجی برای نیروی دریایی» تخصیص یافت. می گویند که در حدود ۶ کشتی کوچک نیز، احتمالاً ـ از ایتالیا، خریداری خواهد شد که احتمالاً ۴ فروند آن برای خلیج [فارس] و ۲ فروند دیگر برای دریای خزر است. قاچاق اسلحه در سواحل خلیج بسیار زیاد است به نحوی که خلع سلاح عشایر شورشی جنوب را دشوار ساخته است، و گمان می رود که قاچاق در این منطقه به اندازه حداقل سالیانه یک میلیون تومان از لحاظ حق الامتیاز انحصار قند و چای که درآمد آن به ساخت راه آهن اختصاص یافته است، به دولت ضرر وارد می کند. اگر نیروی دریایی بتواند این قاچاق را متوقف کند مسلماً دولت سرمایه گذاری خوبی کرده است.(۲)

هیچکس نمی داند چه بلایی بر سر ۶۰۰ هزار تومانی آمد که به نیروی دریایی اختصاص یافته بود؛ زیرا دو سال بعد در گزارش هارت می خوانیم که نیروی دریایی ایران، «که حالا رقیب اصلی سوییسی هاست(۳)»، قرار است با خرید چهار ناوچه توپ دار ساخت ایتالیا تقویت شود. طبق گزارش ها، قرار بود هزینه خرید این چهار ناوچه از محل صندوق ذخیره مملکتی تأمین شود. کاپیتان دل پراتو نیز که ایرانی ها او را «ناخدا سندباد» می نامیدند قرار بود ملوانان ایرانی را آموزش بدهد، و سپس آنها را به ایتالیا اعزام کند تا در زمان اعزام کشتی ها فرماندهی آنها را بر عهده بگیرند. هارت نیز همچون فرین یک نیروی دریایی قوی

۱- فرین، گزارش شماره ۳۹ (۴/۸۹۱.۳۰)، مورخ ۲۰ فوریه ۱۹۲۹.

۲- فرین، گزارش شماره ۵۶ (۵/۸۹۱.۳۰)، مورخ ۱۳ آوریل ۱۹۲۹.

۳- چون کشور سوییس به دریا راه ندارد و طبعاً نیروی دریایی هم ندارد، این عبارت هارت، تعریضی است به ابعاد و توانایی به اصطلاح «نیروی دریایی ایران» در آن زمان. (ویراستار)

را برای مبارزه با قاچاق لازم می داند:

نیازی

واقعی به یـک گـارد سـاحلی کارآمـد در طول مرزهـای یک هزار مایلی جنوب ایران وجود دارد. قاچاق در اینجا بسـیار رواج دارد و قاچاق اسلحه شغلی بسیار پر سود است. تصمیم دولت برای خرید این چهار ناوچه توپ دار و تصمیمش برای استفاده از نـاوچه هـای فوق در گـارد ساحلی مسـلماً وضـعیت را بهبود خواهـد بخشـید. البته هزینه ناوچه ها، به ویژه در این دوران بحران اقتصـادی، شایـد بـار مـالی گزافی بر خزانه نسـبتاً خـالی دولت تحمیـل کنـد. ولی این هزینه ها را، بر خلاف هزینه هایی که در کشورهای پیشـرفته تر غربی صـرف تسلیحات دریایی می شود، می توان به درد بخور دانست. زیرا می توان انتظار داشت که با متوقف ساختن و یا محدود کردن قاچاق، درآمدهای گمرکی به میزان قابل ملاحظه ای افزایش یابد.(۱)

در تاریخ ۱۸ فوریه ۱۹۳۲، مجلس با قیـد دو فوریت ماده واحـده ای به تصویب رسانـد که از سوی علی اکبر داور، وزیر مالیه، تقـدیم شده بود. بر اساس این ماده واحده مبلغ ۷۵ هزار لیره دیگر (علاوه بر ۳۹۰ هزار لیره ای که قبلاً به تصویب رسیده بود)، «به منظور تـأمین مـابقی هزینه هـا و مخـارج حمـل و نقـل کشتی های دولت، که پرداخت آن از محل ذخیره مملکتی انجام می شد» اختصاص می یافت.(۲) هارت گزارش می دهد که داور در ماه اکتبر لایحه دیگری به مجلس تقدیم کرد که بر اساس آن مبلغ ۱۳۵ هزار لیره دیگر برای تأمین هزینه های نیروی دریایی از محل صـندوق ذخیره مملکتی اختصاص می یافت. لایحه فوق بـدون بحـث و بررسـی به تصـویب رسـید. بـدین ترتیب، کـل بـودجه تخصیصـی نیروی دریـایی به ۶۰۰ هزار لیره (۳۹۰۰۰۰+ ۷۵۰۰۰+۱۳۵۰۰۰) یا ۳ میلیون دلار بالغ می شد، البته بدون احتساب ۶۰۰ هزار دلاری که در سال های ۱۹۲۸

ص:۳۲۳

۱- هارت، گزارش شماره ۸۷۴ (۶/۸۹۱.۳۰)، مورخ ۳۰ سپتامبر ۱۹۳۱.

۲- هارت، گزارش شماره ۱۰۶۳ (۱۱/۸۹۱.۳۴)، مورخ ۲۶ فوریه ۱۹۳۲.

و ۱۹۲۹ به این امر اختصاص یافته بود. هارت ادامه می دهـد: «از همکار ایتالیایی ام اطلاع یافتم که تعـداد ناوچه های توپ دار ۶ فرونـد است؛ و نه ۹ فرونـدی که مطبوعات گزارش داده اند. آن سه «ناوچه» دیگر در واقع سه قایق کوچک موتوری هسـتند که بر روی نـاوچه هـای توپ دار بزرگ تر حمـل می شونـد. مطبوعـات داخلی خریـد نـاوچه هـای توپ دار را «یکی دیگر از دستاوردهای قابل توجه دوران خجسته حکومت شاهنشاه می دانند که همواره منافع رعایای وفادار خویش را در نظر دارد و در این مورد کنونی با فراهم آوردن امکان جلوگیری از افزایش قاچاق در خلیج فارس تجار شریف ایرانی را از مزایای بی حسابی بهره مند ساخته است.»(۱)

ناوچه های موتوری ببر و پلنگ هر یک ۹۵۰ تن وزن و ۱۶۰/۰۴۹/۱ دلار قیمت داشتند. چهار کشتی دیگر به نام های شاهرخ، سیمرغ، کرکس و چاه بهار نیز هر یک ۳۵۰ تن وزن و مجموعاً ۵۴۴/۷۹۵ دلار قیمت داشتند.(۲) ایرانی ها بقدری از این ناوچه های ظاهراً نوی ایتالیایی راضـی بودند که در ماه اوت ۱۹۳۴ دولت ایران قرارداد دیگری برای ساخت ۳ قایق گشتی با شرکت کـانتی یری نـاوالی ریونیتیِ پـالرمو امضـاء کرد. تاریـخ تحویل این قایق های ۲۸ تنی اوایـل سال ۱۹۳۵ بود و سـاخت آنهـا در تابستان تکمیل شد.(۳)

هورنی بروک فاش می سازد که ۶ کشتی اولی که به قیمت تقریباً ۳ میلیون دلار از ایتالیا خریـداری شدند در واقع کشتی های بهسازی شـده بودنـد، و نه کشتی های نو: «یک مطلب دیگر درباره تسـلیحات ایران که شایـد برایتان جالب باشـد این است که وابسته نظامی بریتانیا به سفارت خبر داده است که طبق اطلاعاتی که به دست آورده ناوچه هایی که دولت

۱- هارت، گزارش شماره ۱۲۴۱ (۱۳/۸۹۱.۳۴)، مورخ ۱۴ اکتبر ۱۹۳۲.

۲- جان دبلیو. گرت، کنسول آمریکا در رم، گزارش شماره ۱۵۷۶ (۱۲/۸۹۱.۳۴)، مورخ ۲۱ سپتامبر ۱۹۳۲.

۳- روسـی، کـاردار ایتالیـا در واشـنگتن، به کوردل هال، وزارت امور خارجه آمریکا (۳۲/۸۹۱.۳۴)، مورخ ۸ اوت و ۲۰ اوت ۱۹۳۴.

ایران چند وقت پیش برای استفاده در خلیج [فارس] خریداری کرده است، کشتی های جدیدی نیستند بلکه بهسازی شده اند. اخیراً وقتی که این ناوچه ها به درون حوضچه تعمیر در بمبئی رفته بودند معلوم شد که بدنه و سینه کشتی از آهن مستعمل ساخته شده و حتی موتورهای آن نیز کهنه است.»(۱) البته با توجه به اخبار مربوط به «رزم ناو جدید پهلوی» که دولت ایران در سال ۱۹۲۴ خریداری کرده بود، گزارش هورنی بروک احتمالاً وزارت امور خارجه آمریکا را چندان متعجب نساخت. در یک یادداشت داخلی وزارت امور خارجه آمریکا درباره نیروی دریایی ایران آمده بود که رزم ناو پهلوی در واقع یک مین روب آلمانی ساخت ۱۹۱۷ است که بهسازی شده «و احتمالاً امروز دیگر کارآیی چندانی ندارد» و در آن اضافه شده بود که کشتی های پرسپولیس (ساخت ۱۸۸۵) و مظفری (ساخت ۱۹۰۰) دیگر به درد دریانوردی نمی خورند.(۲)

گزارش «وضعیت جنگی ارتش ایران» نیز فهرست کاملی از تجهیزات نیروی دریایی ایران ارایه می دهد. بخش عمده ناوگان دریایی خلیج فارس را دو کشتی یک دکله (هر یک به وزن ۹۵۰ تن) و چهار کشتی گشتی (هر یک به وزن ۳۳۱ تن) تشکیل می دادند. ناوگان دریایی خزر نیز شامل چهار لنج (هر یک به وزن ۲۸ تن)، و قایق سلطنتی شهسوار بود.(۳) انگلیسی ها در همان ساعت های اولیه روز ۲۵ اوت ۱۹۴۱، بخش عمده ای از ناوگان جنوب را غرق کردند و روس ها نیز ناوگان خزر را تصرف و راهی روسیه کردند. با توجه به آمار و ارقامی که در گزارش ها موجود است، از ۰۰۰/۴۱۲/۱۸ لیره ای که به خرید تسلیحات اختصاص یافته بود، حداکثر یک میلیون لیره آن خرج ناوگان «جدید» شده بود.

ص:۳۲۵

۱- هورنی بروک، گزارش شماره ۵۳ (۸۱/۸۹۱.۲۰)، مورخ ۷ مارس ۱۹۳۴.

۲- وزارت امور خارجه آمریکا، یادداشت شماره (۱۱/۸۹۱.۳۰)، مورخ ۵ مارس ۱۹۳۵.

۳- «وضعیت جنگی ارتش ایران»، دریفوس، گزارش شماره ۱۰۲ (۲۷/۸۹۱.۴۱۵)، مورخ ۲۱ ژوئیه ۱۹۴۱.

نیروی هوایی ایران

در تاریخ ۱۵ ژانویه ۱۹۲۳، حسین علایی [علاء]، وزیرمختار ایران در واشنگتن، طی نامه ای از آلن دبلیو دالِس(۱)، رییس بخش امور خاور نزدیک [وزارت امور خارجه آمریکا]، خواستار مساعدت آمریکا در ارتباط با نیروی هوایی کوچکی شد که دولت ایران قصد ایجادش را داشت.(۲) در سال ۱۹۲۴، دولت ایران ۶ هواپیمای فرانسوی و ۲ هواپیمای روسی خرید.(۳) هنوز چندی از ورود هواپیماهای فرانسوی به ایران نگذشته بود که نیمی از آنها از رده خارج شدند: «سه فروند از آنها در پرواز بر فراز ایران صدمه دیده اند، و دو تای دیگر طبق گزارش ها دیگر قابل تعمیر نیستند. گمان می رود که ندانم کاری خلبان فرانسوی که مسئول تحویل هواپیماها بوده موجب این وضعیت اسف بار شده باشد.»(۴) کورنفلد خلبانی را که دولت ایران استخدام کرده بود اینگونه توصیف می کند: «کاپیتان برو که برای آموزش خلبانی در ارتش ایران استخدام شده، وارد تهران شده است. او در حال حاضر دارد محل فرودی برای هواپیماهایی که دولت ایران از فرانسه خریداری کرده، آماده می کند.»(۵)

میزان جایگزینی هواپیماها تقریبا با میزان استهلاک و فرسایش بر اثر حوادث برابری می کرد. کورنفلد گزارش می دهد: «احتراماً در ارتباط با خرید ایستگاه های بی سیم و هواپیمای روسی به اطلاع وزارت امور خارجه می رساند که دو فروند از این هواپیماها در تاریخ ۱۲ مه ۱۹۲۴ وارد تهران شدند.»(۶) مشکل هواپیماها و خلبانان فرانسوی در ایران تمامی

ص:۳۲۶

۱- Allen W. Dulles.

۲- علایی [علاء] به آلن دبلیو. دالس، رئیس بخش امور خاور نزدیک (۱/۸۹۱.۲۴۸)، مورخ ۱۵ ژانویه ۱۹۲۳.

۳- موری، گزارش شماره ۷۷۳ (۹/۸۹۱.۲۴۸)، مورخ ۳۰ نوامبر ۱۹۲۴.

۴- کورنفلد، گزارش شماره ۴۴۰ (۶/۸۹۱.۲۴۸)، مورخ ۱ آوریل ۱۹۲۴.

۵- کورنفلد، گزارش شماره ۴۸۴ (۷/۸۹۱.۲۴۸)، مورخ ۸ مه ۱۹۲۴.

۶- کورنفلد، گزارش شماره ۴۹۵ (۸/۸۹۱.۲۴۸)، مورخ ۱۴ مه ۱۹۲۴. یکی از گزارش های موری در همین ارتباط حاوی اطلاعات مفید و جالبی است: «ستوان برو، یک خلبان فرانسوی که در بهار ۱۹۲۴ برای سرویس دهی به شش هواپیمای فرانسوی خریداری شده از فرانسه به استخدام دولت ایران در آمد، و در خلال درگیری های اخیر با شیخ محمره به همراه رئیس الوزراء [رضاخان] «در جبهه» عربستان [خوزستان] بود، در تاریخ ۱۷ دسامبر از بهبهان به قصد اصفهان حرکت کرد و کاملاً ناپدید شد و به مدت ۱۹ روز هیچ اثری از او به دست نیامد. اگرچه هنوز جزئیات دقیقی از ماجرا در دست نیست، محرز شده است که برو بعد از سقوط هواپیمایش صحیح و سالم به اصفهان رسیده است. یک مکانیک فرانسوی نیز که همراهش بود بدون هیچ جراحتی از این حادثه جان سالم به در برده است. در مجلس دیدار نمایندگان دیپلماتیک با رئیس الوزراء در تاریخ ۵ ژانویه که به مناسبت بازگشت پیروزمندانه اش از عربستان [خوزستان] برگزار شده بود، وزیرمختار فرانسه اولین خبر سلامت ستوان برو را به او داد. اگرچه ظاهراً رئیس الوزراء از جان بدر بردن برو خشنود بود، می گویند به ملازمان ایرانی اش گفت: «این سومین هواپیمایی است که برو به باد داده است.» مجموعه حوادثی که برای هر شش هواپیمای فرانسوی تحویل

شـده به دولت ایران در تاریخ ۱۹۲۴ اتفـاق افتـاد، جالب توجه است. کل آنها به علتی از علل از کار افتاده انـد، و بـدین ترتیب فقط یونکرهای آلمانی و ۲ هواپیمای روسـی در حریم هوایی ایران جولان می دهند، که البته اصلاً به مذاق فرانسوی ها خوش نمی آیـد. شـکی نیست که فرانسوی ها هواپیماهای معیوب جنگی را به ایرانی ها انـداخته بودنـد، زیرا تصور می کردند که هر چیزی از سر ایرانی ها هم زیاد است.» موری، گزارش شماره ۸۳۲ (۱۰/۸۹۱.۲۴۸)، مورخ ۷ ژانویه ۱۹۲۵.

نداشت. هواپیماها تقریباً به محض ورود به ایران از حیّز انتفاع ساقط می شدند، که حکایت از هدر رفتن منابع ارزشمند کشور به دست رضا شاه داشت.

به نظر می رسد که ایرانی ها نهایتاً به این نتیجه رسیدند که از موتورهای آمریکایی بر روی هواپیماهای اروپایی استفاده کنند. در ماه ژوئیه ۱۹۲۹، وزیرمختار ایران در واشنگتن طی نامه ای به وزیر امور خارجه آمریکا خواستار مساعدت او در خرید ۲۳ موتور لیبرتی شد.(۱) قیمت هر موتور ۲۵۰ دلار بود که هزینه خرید آنها با احتساب هزینه حمل و نقل از نیویورک مجموعاً ۷۶۱/۵ دلار می شد. وزارت جنگ آمریکا موتورهای فوق را اینگونه توصیف می کند: «موتورهای بهسازی شده ای که یک بار در نیروی هوایی سرویس کامل شده اند. این موتورها

ص:۳۲۷

۱- د. مفتاح، وزیرمختار ایران در واشنگتن، به استیمسن، وزیر امور خارجه آمریکا (۱۴/۸۹۱.۲۴۸)، مورخ ۱۵ ژوئیه ۱۹۲۹.

در شرایط کنونی شان قابلیت سرویس دهی برای پرواز ندارند و پیش از استفاده از آنها باید یک بار دیگر کاملاً سرویس شوند.»(۱)

در اکتبر ۱۹۳۰، کنسول ویلارد گزارش داد که حداکثر ۲۰ هواپیما شرایط پرواز دارند.(۲) برغم پنهانکاری های شدید دولت ایران، هارت خبر یافت که قراردادی برای خرید ۲۰ هواپیمای آموزشی دوهویلند تایگر ماث با شرکت انگلیسی دوهویلند بسته شده است. هر یک از این هواپیماها بدون تسلیحاتش ۳ هزار لیره قیمت داشت. سوار کردن توپ های ویکرز بر روی آنها قیمت کل شان [۲۰ فروند] را به ۷۵ هزار لیره می رساند.(۳) در مراسم رژه سالگرد کودتا در سال ۱۹۳۳، هجده فروند از هواپیماهای جدید فاکس ماث به نمایش گذاشته شدند. بعد از آنکه قطعات هواپیماهای فوق را به بوشهر حمل کرده و در آنجا روی هم سوار کرده بودند، هواپیماها به تهران پرواز کردند. یکی از هواپیماها در راه سقوط کرد و یکی دیگر مفقود شد.(۴)

هارت گزارش می دهد: «در ارتباط با هواپیمایی که در راه بوشهر و تهران مفقود شده است، از منابع موثق اطلاع یافته ام که خلبان این هواپیما جان خود را از دست داده و هواپیما ساقط شده است، و اینکه حالا مقامات نظامی ایران اصرار دارند که خانواده خلبان جان باخته غرامت هواپیمای ساقط شده را بپردازد!» چندی بعد دو هواپیمای دیگر در هوا با یکدیگر برخورد کردند و خلبان یکی از هواپیماها کشته و خلبان هواپیمای دیگر مجروح شد. بدین ترتیب کمی پس از تحویل ۲۰ هواپیمای مزبور، چهارتای آن ساقط شد.(۵)

شاه مجموعاً ۵۰ هواپیمای نظامی خرید که ۲۰ فروند آن از نوع

ص:۳۲۸

۱- وزارت جنگ به استیمسن، مورخ ۲۴ اوت ۱۹۲۹.

۲- ویلارد، گزارش شماره (۲۲/۸۹۱.۲۴۸)، مورخ ۲۲ اکتبر ۱۹۳۰.

۳- گزارش قبلی هارت، شماره ۱۲۵۰ (۳۴/۸۹۱.۲۴۸)، مورخ ۱۷ اکتبر ۱۹۳۲.

۴- هارت، گزارش شماره ۱۳۶۷ (۷۵/۸۹۱.۲۰)، مورخ ۲۳ فوریه ۱۹۳۳.

۵- هارت (۳۸/۸۹۱.۲۴۸)، مورخ ۸ مارس ۱۹۳۳.

آموزشی دوهویلند بود.(۱) سی فروند هواپیمای دیگر نیز از نوع بمب افکن و جنگنده بود که از کارخانه هاوکر خریداری شده بود. سفارش خرید این هواپیماها که مجموعاً ۲۰۰ هزار لیره قیمت داشتند در ماه ژوئن ۱۹۳۲ و به دنبال سفر هیأت نظامی ایران به لندن صورت گرفت. این هواپیماها به موتورهای آمریکایی پرات و ویتنی مجهز بودند که قیمت هر یک از آنها ۷۰۷۵ دلار (یا در حدود ۱۴۰۰ لیره) بود، که بدین ترتیب هزینه کل سفارش را به ۲۴۲ هزار لیره می رساند. ده موتور یدکی نیز به قیمت ۱۴ هزار لیره از شرکت پرات و ویتنی خریداری شد.(۲) با احتساب قیمت ۲۰ هواپیمای آموزشی کل خریدهای هوایی ایران، از ۵/۱ میلیون لیره ای که برای این کار اختصاص یافته بود، فقط مبلغ ۳۳۱ هزار لیره را تشکیل می دهد.

پس از سقوط ۲ هواپیمای آموزشی تایگر ماث، ۹ فروند دیگر به شرکت دوهویلند سفارش، و ۱۰ هواپیمای آر. پنج دوهویلند نیز از اتحاد شوروی خریداری شد. در واقع ۷۷ هواپیمای قابل پروازی که نیروی هوایی ایران در سپتامبر ۱۹۳۳ در اختیار داشت شامل ۱۱ هواپیمای کهنه که هنوز پرواز می کردند، و ۶۶ هواپیمای خریداری شده در همان سال بود (۲۶ دوهویلند، ۳۰ هاوکر، و ۱۰ آر. پنج روسی). هارت فاش می سازد که ۱۱ هواپیمای کهنه ای که هنوز در خدمت نیروی هوایی بود در واقع بخشی از ۳۲ فروند هواپیمای مستعملی بود که در سال ۱۹۳۱ خریداری شده بودند.(۳) ویلیام اچ. هورنی بروک، جانشین هارت، توجه زیادی به نیروی هوایی ایران پیدا کرده بود. او گزارش می دهد که ایران سفارشی برای خرید ۶ آتشبار ضدهوایی از شرکت سوئدی بوفورزِ دارد، که هر آتشبار شامل ۶ توپ ضدهوایی است، و همچنین ۱۲ خودروی

۱- هارت (۳۸/۸۹۱.۲۴۸)، مورخ ۸ مارس ۱۹۳۳.

۲- ری اترتن، گزارش شماره ۵۹۱، لندن (۳۶/۸۹۱.۲۴۸)، مورخ ۳ ژانویه ۱۹۳۳؛ هارت، گزارش شماره ۱۵۳۴ (۴۳/۸۹۱.۲۴۸)، مورخ ۲۰ سپتامبر ۱۹۳۳.

۳- هارت، همان.

زرهی نیز به شرکت مارمون- هرینگتن سفارش داده است. او همچنین گزارش می دهد که از ۳۰ جنگنده هاوکر، ۱۲ فروند هواپیمای رهگیر تک خلبان، و ۱۸ فروند هواپیمای دو خلبانه است. علاوه بر این، ۲۴ هواپیمای هاوکرِ دو خلبانه دیگر نیز برای تحویل در اکتبر ۱۹۳۴ سفارش شده است. سفارش دیگری نیز برای خرید ۱۲ تا ۲۴ هواپیمای دوهویلند از انگلیس انجام شده بود.(۱) به عبارت دیگر، انگلیسی ها عملاً بازار هواپیمایی ایران را در انحصار خود گرفته بودند (نگاه کنید به جدول شماره ۳/۸).

سلطه انگلیسی ها بر هواپیمایی ایران

در بهار ۱۹۳۴، ویلیام سی. گولد، نماینده شرکت آمریکایی پرات و ویتنی، در ارتباط با مشکلاتی که شرکت در ایران پیدا کرده بود به تهران آمد. شرکت پرات و ویتنی ۴۰ موتور هورنت آر-۱۸۶۰ به ایران فروخته بود که ۳۰ دستگاه آن بر روی هواپیماهای هاوکر انگلیسی سوار شده، و بقیه یدکی بودند. (قیمت یک موتور هورنت معمولی ۶۶۴۰ دلار، و قیمت انواع تقویت شده آن ۷۰۷۵ دلار بود.)(۲) این موتورها در واقع آخرین اقلام هواپیمایی بود که از آمریکا خریداری شد. بعد از آن، ایران فقط تجهیزات هوایی انگلیسی خریداری کرد.

جدول

شماره ۳/۸ . ترکیب نیروی هوایی ایران، ۱۹۳۴

هواپیماهای

قدیمی

۱۱

هواپیماهایی که در سال ۱۹۳۳ خریده یا

سفارش شدند

دوهویلند های

انگلیسی با موتور جیپسی

(هواپیماهای

آموزشی)

۱- هورنی بروک، گزارش شماره ۵۳ (۸۱/۸۹۱.۲۰)، مورخ ۷ مه ۱۹۳۴.

۲- هورنی بروک، گزارش شماره ۲۲۰ (۵۵/۸۹۱.۲۴)، مورخ ۲۱ سپتامبر ۱۹۳۴.

هاوکر های

انگلیسی با موتور بریستول مرکوری

هاوکرهای

انگلیسی با موتور هورنت

۲۶

۱۲

۱۸

هواپیماهایی که در سال ۱۹۳۳ خریده یا

سفارش شدند

دوهویلند های

انگلیسی با موتور جیپسی

(هواپیماهای

آموزشی)

هاوکر های

انگلیسی با موتور بریستول مرکوری

هاوکرهای

انگلیسی با موتور هورنت

۲۶

۱۲

۱۸

هواپیماهایی که در سال ۱۹۳۴ خریده یا

سفارش شدند

هاوکرهای

انگلیسی با موتور هورنت

هاوکرهای

انگلیسی با موتور بریستول پگاسوس

دوهویلندهای

انگلیسی با موتور جیپسی

۱۲

۱۲

۱۶

مجموع

۱۰۷

منبع: ویلیام اچ. هورنی بروک،

گزارش شماره ۵۳ (۸۱/۸۹۱.۲۰)، مورخ ۷ مه ۱۹۳۴.

هورنی بروک در گزارشی طولانی پرده از سلطه انگلیسی ها بر امور ایران و به ویژه هواپیمایی آن بر می دارد. گزارش مزبور اینگونه شروع می شود:

هم

اینک به نظر می رسد که مشکلات و موانعی که در راه گسترش فعالیت های بازرگانی شرکت آمریکایی پرات و ویتنی در ایران ایجاد شده بخشی از یک نقشه کلی و ماهرانه است که از انگلیسی ها الهام گرفته، زیرا چشم انداز تجهیز نیروی هوایی کشوری، که تا این اندازه به هند نزدیک است، به ۲۰۰ موتور مدرن هواپیما آنها را به وحشت انداخته است. نه فقط سرگرد

ارفع، مأمور اصلی خرید دولت ایران در برن، که اولین سفارش را برای موتورهای پرات و ویتنی به این شرکت داد و همان موقع به خاطر تحریکات عده ای عوض شد، با این نظر موافق است، بلکه همکار سوئدی اینجانب، کاردار سفارت سوئد، و همچنین کاپیتان ال. جی. ترو، که به مدت یک سال از طرف شرکت پرات و ویتنی به منظور کار برای دولت ایران مأموریت یافته نیز آن را تأیید می کنند.

اولین بار کاپیتان ال. جی. ترو نظرم را به این مسئله جلب کرد. او به من گفت که مشکلاتی در ارتباط با دریافت حقوقش از دولت

ص:۳۳۱

ایران

پیدا کرده است، ولی برغم آنکه از ۵ مارس ۱۹۳۴ تا ۶ ژوئن ۱۹۳۴ هیچ حقوقی دریافت نکرده است، مکانیک های شرکت هاوکر و دوهویلند که از طرف این شرکت های انگلیسی در ایران کار می کردند، حقوق شان را تمام و کمال دریافت کرده بودند؛ علاوه بر اینکه قراردادهایشان خیلی بهتر از او بود. او همچنین گفت که طبق شایعات سرهنگ نوردکوئیست [یک تبعه سوئد که در استخدام نیروی هوایی ایران بود] پیش از خاتمه قراردادش با دولت ایران اتومبیلی به رسم هدیه از شرکت پرات و ویتنی دریافت کرده است.

علاوه

بر این، او صحبت هایی را که با خانم هور، همسر وزیرمختار بریتانیا در تهران، داشت برایم تعریف و گفت که خانم هور از او پرسیده است که چرا موتورهای آمریکایی اینقدر بد از آب درآمده اند و وقتی کاپیتان پاسخ داده بود که این موتورها بهترین موتورهای جهان هستند و عملکرد آنها هم در ایران و هم جاهای دیگر بسیار رضایت بخش بوده است، خانم هور در لحظه ای که حواسش نبوده گفته است که به هر حال دولت ایران دیگر از این موتورها نخواهد خرید و سپس افزوده است: «وای! نباید این را می گفتم.» در همین ارتباط به خاطر دارید که آقای تی. ال. جکس، رئیس مقیم شرکت نفت انگلیس و ایران، چندی پیش نظر تقریباً مشابهی درباره رضایت بخش نبودن هواپیماهای آمریکایی در ایران به آقای تی. ال. واشبورن، رئیس شرکت سوکونی- وکیوم ابراز کرده بود.(۱)

هورنی بروک در گزارش دیگری می نویسد:

بریتانیایی ها تسلط کامل و مطلقی بر هواپیمایی ایران دارند و به همین دلیل می توانند ایران را مجبور به خرید هواپیماهای بریتانیایی کنند و کلیه مستشاران و کارمندان خارجی این اداره را تعیین

۱- هورنی بروک، گزارش شماره ۱۰۵ (۴۸/۸۹۱.۲۴۸)، مورخ ۱۲ ژوئن ۱۹۳۴.

نمایند.

...البته می توان نمونه های قابل توجه تری از نفوذ بریتانیایی ها در دیگر ادارات دولت نیز ارایه داد؛ ولی نمونه بالا که نتیجه تحقیقات شخصی است، برای اثبات ادعای اینجانب در گزارش حاضر کفایت می کند.

کمی پس از ورودم به تهران، و در مواقع مختلفی بعد از آن، از اتباع بریتانیایی و آمریکایی مقیم ایران می شنیدم که نفوذ بریتانیایی ها دیگر آنقدر قوی نیست که بتواند آراء مقامات ایران را شکل بدهد. این نظر که به گمانم بواسطه «تکرار طوطی وار» شایعات الهام گرفته از [بریتانیایی ها] در مطبوعات ایران رواج یافته باشد، دهان بسیاری از آمریکایی ها را بسته است. فقط همین حقیقت که شاه کنونی تخت و تاج خود را مدیون بریتانیایی ها و اعضای کابینه هم به نوبه خود پُست هایشان را مدیون شاه هستند، به تنهایی کافیست که هر ناظر عاقلی را بر آن دارد تا پیش از آنکه باور کند پسر عموهای انگلیسی مان نفوذشان را در پایتخت ایران از دست داده اند، بایستد و چشم و گوش خود را بیشتر باز کند.

از این فرصت استفاده کرده و تقریباً به دقت ارتباط اعضای کابینه با بریتانیایی ها را بررسی کرده ام. مطمئن هستم که بیش از سه چهارم آنها را قطعاً می توان حامی بریتانیا دانست؛ البته نه از روی انتخاب، بلکه از روی ترس. با دقت که امیدوارم ماهرانه هم بوده باشد، زیرِ زبان تعداد قابل ملاحظه ای از مقامات ایرانی را درباره موضوع نفوذ بریتانیا کشیده ام. البته به گمانم آنها از بریتانیایی ها، بیشتر از هر خارجی دیگری، نفرت دارند، ولی از آنها می ترسند، و در نهایت احترام به هرگونه توصیه ای که از سفارت بریتانیا به آنها بشود عمل می کنند.

اداره اطلاعات شرکت نفت انگلیس و ایران به کارآمدی گذشته، یعنی در روزهای سلطه آشکار بریتانیا بر سیاست خارجی ایران، نیست و کارمندان کافی نیز در اختیار ندارد، ولی هنوز مشغول به

ص:۳۳۳

کار

است و خیلی خوب هم کارش را انجام می دهد.(۱)

کاپیتان للند جی. ترو در نامه ای به تامس اف. همیلتن، نماینده شرکت پرات و ویتنی در اروپا، به مافوقش اطلاع داده بود که انگلیسی ها انحصار صنعت هواپیمایی ایران را به دست گرفته اند: «کاملاً واضح است که فعلاً بریتانیایی ها صاحب اختیار هستند و تا زمانی که این ملت حالشان از انگلیسی ها به هم نخورده، دست سوئدی ها، آمریکایی ها و یا هر کشور دیگری از ایران کوتاه است. شنیده ام که اعلیحضرت مونتاژ قطعات کشورهای مختلف را ممنوع کرده است. در آینده همه هواپیماها باید ساخت انگلیس با موتور انگلیسی باشند.»(۲) در سال ۱۹۳۴ دیگر کاملاً ـ روشن بود که انگلیسی ها دست صنعت هواپیمایی آمریکا را از ایران کوتاه کرده اند. هورنی بروک می نویسد که دولت ایران ۲۳ هواپیمای دیگر از شرکت دوهویلند سفارش داده بود، که قرار بود ۴ فروند آن برای برقراری خطوط مسافربری و پُست هوایی مورد استفاده قرار بگیرد.(۳)

هورنی بروک همچنین گزارش می دهد که ناوگان هوایی ایران در اواخر سال ۱۹۳۴ متشکل از ۱۴۵ هواپیمای قابل پرواز بود که یا تحویل شده و یا در حال ساخت بودند: دوهویلند تایگر ماث ۵۹ فروند؛ هاوکر اودکس ۴۹ فروند؛ هاوکر فیوری ۳۰ فروند؛ دوهویلند دراگون ماث ۳ فروند؛ یونکر های آلمانی ۳ فروند؛ و رایت فلجلینگ آمریکایی ۱ فروند. علاوه بر این، در سال ۱۹۳۴، سی و هشت فروند هواپیمای جدید سفارش، و دست صنایع هواپیمایی آمریکا از بازار ایران کاملاً کوتاه شد. هورنی بروک به نقل از منابع موثق گزارش می دهد که دولت ایران قصد داشت تا پایان سال ۱۹۳۵ ناوگانی با ۲۰۰ هواپیمای مدرن ایجاد کند. ولی کاپیتان ترو از شرکت پرات و ویتنی معتقد بود که «تا مدتی هیچ

ص:۳۳۴

۱- هورنی بروک، گزارش شماره ۱۰۴ (۱۵۳/۷۴۱.۹۱)، مورخ ۱۲ ژوئن ۱۹۳۴.

۲- همیلتن به ترو، مورخ ۶ ژوئن ۱۹۳۴؛ در همیلتن، گزارش شماره ۱۰۴ (۱۵۳/۷۴۱.۹۱)، مورخ ۱۲ ژوئن ۱۹۳۴.

۳- هورنی بروک، گزارش شماره (۴۳/۸۹۱.۷۹۶)، مورخ ۱۲ سپتامبر ۱۹۳۴.

سفارش دیگری انجام نخواهد شد و حتی او بعید می داند که دولت ایران بتواند تأسیسات لازم برای استفاده از هواپیماهایی که تا بحال تحویل گرفته و سفارش داده است را آماده کند. به گمان او فقط مشکل فقدان پرسنل آموزش دیده کافیست که امکان بهره برداری مؤثر از ناوگان فعلی را تا ۳ یا ۴ سال دیگر منتفی و یا با مشکل جدی مواجه کند.»(۱) پیش بینی دوم کاملاً درست از آب درآمد. چنانکه خواهید دید، بخش عمده خریدهای نیروی هوایی در سال ۱۹۳۴ انجام شده بود، و هواپیماهایی که بعد از این تاریخ خریداری شد عمدتاً از نوع آموزشی و برای استفاده در باشگاه هوایی تهران بود.

هورنی بروک در یکی از گزارش های ماه آوریل خود خاطر نشان می سازد که برغم مشکلات فنی جدی مرتبط با یک ناوگان هوایی متشکل از ۱۶۰ هواپیما، بار دیگر مبلغ ۲ میلیون لیره از محل ذخیره استرلینگ لندن برای خرید تسلیحات اختصاص یافته است که از این مبلغ یک سوم صرف خرید هواپیما خواهد شد.(۲) آنچه هورنی بروک خبر نداشت این بود که تا پنج سال دیگر هر ساله همین مبلغ برای خرید تسلیحات اختصاص خواهد یافت. در عین حال، حوادث ناگوار تمامی نداشت. در اوایل فوریه ۱۹۳۵، دو هواپیمای تایگر ماث که در یک دسته ۱۴ تایی خود را برای مراسم رژه سالگرد کودتا آماده می کردند در هوا با یکدیگر برخورد کردند؛ یکی از آنها سقوط کرد و خلبان آن کشته شد، و دیگری با تحمل خسارات فراوان فرود آمد. برادر خلبانی که جان خود را از دست داد در همان مانور شرکت داشت و شاهد این سانحه بود. او بقدری از این حادثه متأثر شده بود که نتوانست هواپیمای خود را بخوبی بر زمین بنشاند و خسارات فراوانی به آن وارد شد. در همان روز دو هواپیمای اودکس هم در هوا با یکدیگر برخورد کردند، که فقط خسارت

۱- هورنی بروک، گزارش شماره ۲۲۹ (۵۸/۸۹۱.۲۴۸)، مورخ ۲ اکتبر ۱۹۳۴.

۲- هورنی بروک، گزارش شماره ۴۱۸ (۶۱/۸۹۱.۲۴۸)، مورخ ۱۶ آوریل ۱۹۳۵.

کوچکی به لبه بال هایشان وارد شد. در نتیجه این حوادث، یکی از خلبان ها به قدری عصبی شد که از پرواز خودداری کرد.

در ماه مارس ۱۹۳۵، پنج هواپیمای هاوکر اودکس، که از انگلستان به اهواز حمل و در آنجا مونتاژ شده بودند، به سمت تهران پرواز کردند.

همه این هواپیماها که در راه تهران به طوفان برخورده بودند در نهایت مجبور شدند به دلیل کمبود سوخت فرود بیایند. دو فروند از آنها که مسیر تقریبی شان را حفظ کرده بودند، توانستند دوباره سوخت گیری کنند و در تاریخ های ۲۴ و ۲۶ مارس ۱۹۳۵ به تهران برسند. دو فروند از آنها نیز به هنگام فرود در نزدیکی کاشان واژگون شدند، که نزدیک به ۲۰ درصد به آنها خسارت وارد شد، و ناچار آنها را با کامیون به تهران آوردند. یکی از هواپیماها هم که خلبانی بلژیکی داشت، مسیرش را گم کرد و به سمت کویر لوت بین تهران و مشهد منحرف شد. خلبان به دلیل کمبود سوخت مجبور شد هواپیما را فرود بیاورد که خساراتی جزیی به ملخ آن وارد شد. تهران تا ۲۹ مارس هیچ خبری از سرنوشت این خلبان در دست نداشت. اعلیحضرت از اتفاقاتی که در جریان پرواز پنج هواپیمای مزبور از اهواز به تهران افتاده بود بقدری به خشم آمد که ژنرال نخجوان، فرمانده نیروی هوایی، را دو روز در دفترش حبس کرد، ولی بعد او را آزاد و در پُستش ابقا نمود.(۱)

برغم همه این مشکلات، ژنرال نخجوان، فرمانده نیروی هوایی، در میان کف زدن ها و ابراز شادی شنوندگان اعلام کرد: «برتری هوایی به معنای پیروزی در جنگ است.

اعلیحضرت همایونی نیز همین نکته را مد نظر دارند، و می خواهم این خبر خوش را به جوانان مترقی کشورم بدهم که نیروی هوایی شاهنشاهی ایران بزودی همتراز قدرت های خارجی رده اول در این زمینه

ص:۳۳۶

۱- هورنی بروک، گزارش شماره ۴۱۸ (۶۱/۸۹۱.۲۴۸)، مورخ ۱۶ آوریل ۱۹۳۵.

قرار خواهد گرفت.»(۱)

در سال ۱۹۳۴، دولت همچنین تصمیم گرفت یک کارخانه هواپیما سازی احداث کند، که همه امور آن را انگلیسی ها اداره می کردند. احداث این کارخانه دو سال بعد شروع شد، و پیش بینی می شد که در سال ۱۹۳۷ یا ۱۹۳۸ به بهره برداری برسد. سر مهندس کارخانه قبلاً در استخدام هواپیمایی سلطنتی بود و کمک مهندس آن برای کارخانه هاوکر در کینگستن کار می کرد؛ مقامات دیگر کارخانه نیز قبلاً برای دوهویلند، شرکت مستقر در بریستول، و هاوکر کار می کردند. جیمز موس، کنسول آمریکا، گزارش می دهد که در فوریه سال ۱۹۳۸ اولین هواپیماهای ساخت ایران، که پنج تایگر ماث بودند، از کارخانه شهباز در نزدیکی دوشان تپه بیرون آمدند. در ۲۱ ژوئیه ۱۹۳۸، شاه و ولیعهد برای شرکت در مراسم تحویل مجموعه دوم، که از نوع هاوکر اوکس، بودند در کارخانه حضور یافتند. موس اضافه می کند:

کارخانه

در انگلستان طراحی شده بود و همه تجهیزات، موتورها، و سایر ملزومات و همه پرسنل ماهر آن را از انگلستان آورده بودند. البته در مراسم افتتاح و توصیف روزنامه ها از کارخانه و هواپیماها، هیچ ذکری از مشارکت بریتانیایی ها به میان نیامد. تکنسین های بریتانیایی که در استخدام کارخانه هستند به دلیل سیاست نامشخص مقامات نظامی ایران تمایلی به گفتن ظرفیت کارخانه ندارند. روزنامه ها با الهام از اظهارات رسمی می گویند که قرار است هر دو ماه پنج هواپیما ساخته شود، و اینکه در آینده انواع بیشتری از هواپیما در این کارخانه تولید خواهد شد.(۲)

ولی حوادث هوایی و جلوگیری از انتشار اخبار مربوط به آن همچنان ادامه داشت. در تاریخ ۱۷ نوامبر ۱۹۳۸ یکی از هواپیماهای نیروی هوایی

۱- اطلاعات، مورخ ۱۱ مارس ۱۹۳۵؛ در هورنی بروک، گزارش شماره ۳۹۰ (۶۰/۸۹۱.۲۴۸)، مورخ ۲۱ مارس ۱۹۳۵.

۲- موس، گزارش شماره ۱۳۵۶ (۷۰/۸۹۱.۲۴۸)، مورخ ۲۸ ژوئیه ۱۹۳۸.

بالای دربند سقوط کرد، که در این حادثه خلبان آن کشته و هواپیما نابود شد. هیچیک از رسانه های خبری به این حادثه اشاره ای نکردند.(۱) انگرت در تاریخ ۱۳ اوت ۱۹۳۹ از ایوان منزلش در دزاشیب شاهد یک سقوط مرگبار دیگر بود: «طبق معمول اجازه نداده اند که حتی یک کلمه درباره این حادثه به روزنامه ها درز کند.»(۲)

گزارش «وضعیت جنگی ارتش ایران» فهرست کاملی از تجهیزات نیروی هوایی ایران در تاریخ ۱۵ ژوئن ۱۹۴۱، یعنی درست دو ماه پیش از اشغال ایران توسط نیروهای متفقین ارایه می دهد (جدول شماره ۴/۸). در سال ۱۹۳۴، نیروی هوایی ایران ۱۳۸ هواپیمای نسبتاً مدرن ساخت انگلیس داشت، که تعداد آنها تا سال ۱۹۴۱ به ۲۳۳ فروند رسیده بود.(۳)

در سال ۱۹۳۳ یک جنگنده دوهویلند تایگر ماث به همراه تسلیحاتش ۳۷۵۰ لیره قیمت داشت، در حالی که قیمت یک بمب افکن هاوکر ۸ هزار لیره بود. بنابراین، نیروی هوایی فقط مبلغ ۲۵۰/۸۵۳ لیره بابت این دو مدل سرمایه گذاری کرده بود (۵۹ فروند دوهویلند تایگر ماث و ۷۹ هاوکر).

جدول

شماره ۴/۸ . ترکیت نیروی هوایی ایران

در سال ۱۹۳۴ و ۱۵ ژوئن ۱۹۴۱

نوع

هواپیما

۱۹۳۴

۱۹۴۱

دوهویلند «تایگر ماث»

۵۹

۹۱

هاوکر «هیند»

۰

۵۴

هاوکر «اودکس»

۴۹

۶۰

هاوکر «فیوری»

۳۰

۲۸

ص:۳۳۸

۱- موس (۷۲/۸۹۱.۲۴۸).

۲- انگرت (۷۳/۸۹۱.۲۴۸).

۳- «وضعیت جنگی ارتش ایران.» دریفوس، در گزارش شماره ۱۰۲ (۲۷/۸۹۱.۴۱۵)، مورخ ۲۱ ژوئیه ۱۹۴۱.

سایر

۷

۱۲

مجموع

۱۴۵

۲۴۵

منبع: سفارت آمریکا، گزارش شماره (۴۳/۸۹۱.۷۹۶)، مورخ ۱۲ سپتامبر ۱۹۳۴، و گزارش

شماره ۲۲۹ (۵۸/۸۹۱.۲۴۸)، مورخ ۲ اکتبر ۱۹۳۴، هر دو ارسالی از طرف ویلیام اچ.

هورنی بروک،

«وضعیت جنگی ارتش ایران»، ضمیمه گزارش شماره ۱۰۲ (۲۷/۸۹۱.۴۱۵)، مورخ ۲۱ ژوئیه ۱۹۴۱،

ارسالی از طرف لوییس جی. دریفوسِ پسر.

توضیح: هواپیماهای قدیمی در

سال ۱۹۴۱ شامل ۲ یونکر دبلیو ۳۳، ۳ ایرسپید آکسفورد، ۲ دوهویلند رپیدز، و ۱

هواپیما از هر یک از مدل های واکو، پراگا اسپورتس، آر. دبلیو. ۱۰، کورتیس رایت،

و هریکن بود (که غیر قابل سرویس دهی توصیف شده بودند).

بین سال های ۱۹۳۴ تا ۱۹۳۹ (که تحویل هواپیماهای انگلیسی به ایران به دلیل شروع جنگ با آلمان متوقف شد)، ایران ۳۲ فروند هواپیمای دوهویلند، ۵۴ فروند هواپیمای هاوکر هیند، و ۱۱ فروند هواپیمای هاوکر اوکس خریداری کرد. اگر قیمت ها در سطح همان قیمت های سال ۱۹۳۳ باقی مانده بود، هزینه خریدهای جدید بالغ بر ۶۴۰ هزار لیره می شد. حتی با فرض اینکه قیمت هواپیماها بین سال های ۱۹۳۳ تا ۱۹۳۹ دو برابر شده باشد، که البته با توجه به بروز بحران بزرگ اقتصادی بسیار بعید است، کل هزینه خرید هواپیما بین سال های ۱۹۳۴ تا ۱۹۴۱ حداکثر ۱/۲۸۰/۰۰۰ لیره می شد. (برای اینکه بدانیم در تخمین فوق بسیار غلو شده است همین کافیست که در سال ۱۹۴۱، در اوج جنگ جهانی دوم، قیمت کامل پیشرفته ترین جنگنده-بمب افکن در نیروی هوایی آمریکا، به همراه تسلیحات و خدمات مکانیک های ماهر به مدت یک سال فقط ۱۴۴۰۰ لیره بود.) با این حال، این برآورد دست و دلبازانه فقط یک دهم از ۱۲ میلیون لیره ای است که در طول سال های ۱۹۳۴ تا ۱۹۴۱

از محل ذخیره مملکتی برای خرید تسلیحات اختصاص یافت.

ص:۳۳۹

خلاصه

تحلیل دقیق خریدهای نظامی نشان می دهد که حداکثر دو میلیون لیره بابت هواپیماهای جنگی، ۵/۱ میلیون لیره برای ارتش، و یک میلیون لیره برای نیروی دریایی خرج شده است؛ البته با تذکر این که کشتی های ظاهراً جدید این نیرو واقعاً جدید نبودند. از ۰۰۰/۴۱۲/۱۸ لیره (۰۰۰/۰۶۰/۹۲ دلار) که از سال ۱۹۲۸ تا ۱۹۴۱ به خرید تسلیحات از اروپا و آمریکا اختصاص یافت، حداکثر ۵/۴ میلیون لیره واقعاً به مصرف خرید سلاح رسید. چنانکه در زیر آمده است، چیزی که از این مبلغ در پایان دوران حکومت رضا شاه باقی مانده بود فقط ۵۰۸ هزار دلار (در حدود ۱۰۱ هزار لیره) بود. اگر واقعاً ۹۱ میلیون دلار صرف خرید سلاح می شد، ایران می توانست نیروی زمینی و نیروی هوایی به مراتب بزرگتری از آنچه در سال ۱۹۴۱ داشت، داشته باشد. حتی اگر قیمت های غلو شده سال ۱۹۴۱ را برای پیشرفته ترین تسلیحات آمریکایی در نظر بگیریم (یعنی ۷۰ هزار دلار برای یک هواپیمای جنگی، ۲۵ هزار دلار برای یک تانک، و ۵ هزار دلار برای یک کامیون)، ایران می توانست به طور بالقوه ۱۳۰۰ جنگنده- بمب افکن آمریکایی، یا بیش از ۳۵۰۰ تانک و یا ۱۸۰۰۰ کامیون، و یا هر ترکیب مناسبی از آنها را خریداری کند. با وجود این، در سال ۱۹۴۱ ایران عملاً ۲۴۵ هواپیمای جنگی، ۱۰۰ تانک، و حداکثر ۵۰۰ کامیون و تراکتور در اختیار داشت. علاوه بر این، مهمات ارتش فقط کفاف یک یا دو روز جنگ را می داد.

شواهد موجود حاکی از آن است حداقل ۱۳ میلیون لیره به حساب های بانکی رضا شاه سرازیر شده است. بدین ترتیب، درستی ادعای دکتر مصدق مبنی بر اینکه بخش عمده ای از درآمدهای نفتی ایران به حساب های بانکی رضا شاه در اروپا و آمریکا سرازیر شده بود، تأیید می شود. در ارتباط با ۳/۶ میلیون لیره (۵/۳۱ میلیون دلاری) هم که ظاهراً به پروژه هایی نظیر ساخت بنادر، راه آهن و یا تعمیر و نگهداری راه آهن اختصاص یافته بود، می توان نسبتاً مطمئن بود که این پول برای تبدیل

درآمدهای املاک رضا شاه در داخل کشور به ارز و سپرده گذاری آنها در بانک های خارجی استفاده می شد.(۱) داده ها و تحلیل ها حکایت از آن دارد که حداقل ۲۰ میلیون لیره (۱۰۰ میلیون دلار)، یا دو سوم حق الامتیازهای نفت ایران در طول سال های ۱۹۲۷ تا ۱۹۴۱ به سرقت رفته و به حساب های بانکی رضا شاه سرازیر شد. چنانکه در فصل هفتم نشان داده ایم، این مطلب از سوی منابعی تأیید شد که هیچکس انتظارش را نداشت. برای درک بزرگی این مبلغ همین کافیست که بدانیم سقف تضمین اعتبارات بانک واردات و صادرات ایالات متحده در سال ۱۹۴۰، مبلغ ۱۰۰ میلیون دلار بود.

ص:۳۴۱

۱- تبدیل درآمدهای داخلی رضا شاه به ارز و سپرده گذاری آنها در بانک های خارجی در کتابMohammad Gholi Majd Resistance to the shah ، صص ۳۶-۳۵، بحث شده است.

فصل نهم: تغییر مسیر درآمدهای نفتی ایران و حساب های بانکی خارجی رضاشاه

اشاره

در تاریخ ۲۵ ژانویه ۱۹۴۱، بخش امور خاور نزدیک وزارت خارجه آمریکا در واشنگتن نامه ای غیرعادی از رابرت بی. ملاک(۱)، یکی از معاونان ایندیانا نشنال بانک در ایندیاناپولیس دریافت کرد (تصویر شماره ۱/۹). به پیوست تصویر دو امضاء نیز ارسال شده بود که بانک ایندیانا از وزارت امور خارجه خواسته بود تا صحت آنها را گواهی کند. در نامه فوق توضیحاتی نیز درباره کل ماجرا ارایه شده بود.

افسر ارشدی که در نامه به او اشاره شده بود سرهنگ صادق شیبانی، رئیس هیأت خریدهای نظامی ایران در اروپا بود. دفتر نمایندگی این هیأت که خرید اسلحه از طریق آن صورت می گرفت، کمیسیون خرید ارتش شاهنشاهی ایران نام داشت و در برنِ سوییس مستقر بود. این کمیسیون علاوه بر داشتن حساب بانکی در نشنال بانکِ سوییس، حساب های بانکی دیگری نیز در کشورهایی که ایران از آنها سلاح

۱- Robert B. Malloch.

می خرید، داشت. یکی از این حساب ها نزد ایندیانا نشنال بانک در ایندیاناپولیس بود که دفتر مرکزی شرکت مارمون-هرینگتن نیز در آن قرار داشت. این شرکت تعدادی خودروهای زرهی و کامیون به ارتش فروخته بود. شیبانی در تاریخ ۱۹ ژوئیه ۱۹۴۰ به دست یک افسر ایرانی در دفتر کارش به قتل رسید. طبق گزارش ها، ضارب پیش از آنکه خودکشی کند یک افسر دیگر را نیز مورد اصابت گلوله قرار داده بود. سی. ون اچ. انگرت، کاردار آمریکا در تهران، ماجرای این حادثه غم انگیز و پیامدهای عجیب و غریب آن را در گزارشی شرح داده است:

ص:۳۴۴

ایندیانا نشنال بانکِ ایندیاناپولیس وزارت امور خارجه، واشنگتن

بخش خاور نزدیک

آقایان محترم

به پیوست تصویر دو امضاء ایفاد می گردد که به گواهی وزیر مختار شاهنشاهی ایران در ایالات متحده رسیده است.

در حدود ۱ ژوئیه ۱۹۴۰، حواله ای از برنِ سوییس به همراه این دستور العمل به دستمان رسید که حسابی به نام ارتش شاهنشاهی ایران باز کنیم. هدف از گشایش این حساب پرداخت هزینه ملزومات جنگی بود که برای کمیسیون نظامی شاهنشاهی ایران واقع در برنِ سوییس از این کشور [ایالات متحده] خریداری می شد. کمی پس از حواله وجوه، افسر ارشد کمیسیون فوت کرد و ما دیگر معرفی نامه جدیدی برای جانشینان او که حق برداشت از این حساب داشته باشند، دریافت نکردیم. چندین نامه رد و بدل و تلگرام هایی نیز در همین ارتباط ارسال کردیم. اخیراً دو امضایی که به پیوست ایفاد شده است دریافت کرده ایم که خواهشمند است آن وزارتخانه در صورت امکان صحت آنها را گواهی کند.

به امید اجابت خواهش فوق، از توجه شما به مسئله سپاسگزاریم،

ارادتمند

آر. بی. مَلاک، معاون

* * *

تصویر شماره ۱/۹. نامه مورخ ۲۳ ژانویه ۱۹۴۱، از ایندیانا نشنال بانک به وزارت امور خارجه آمریکا در ارتباط با وجوه ارتش ایران و درخواست گواهی امضای دو شخصی که ظاهراً مجاز به برداشت وجوه از حساب هستند.

احتراماً به عرض می رساند که در تاریخ ۱۹ ژوئیه ۱۹۴۰، سرهنگ صادق شیبانی، رئیس هیأت نظامی ایران در اروپا به دست یکی از زیردستانش به نام سروان [جمشید] فرزین در برنِ سوییس به قتل رسید. البته مطبوعات داخلی اجازه اشاره به این حادثه را نداشتند، ولی خبر قتل او به تازگی به بیرون درز کرده است. همه مقامات

دولتی

از اشاره به این حادثه منع شده اند. تا آنجایی که شخصاً توانسته ام بفهمم این حادثه در دفتر کار سرهنگ شیبانی اتفاق افتاده است. سروان فرزین متهم به اختلاس بخشی از وجوه هیأت و از کار برکنار شده بود، ولی از بازگشت به ایران امتناع می کرد- زیرا در صورت بازگشت در یک دادگاه نظامی محاکمه می شد. او از شیبانی خواسته بود تا ابقایش کند. ولی وقتی تقاضایش رد شد، به ضرب گلوله کلنل شیبانی را به قتل رساند و سرگرد خانلر، یکی دیگر از اعضای هیأت، را مجروح کرد. او سپس با شلیک گلوله خودکشی کرد. پیش بینی می شود که سرگرد خانلر سلامتی خود را بازیابد. از آنجایی که هم سرهنگ شیبانی و هم سروان فرزین از خانواده های سرشناس ایرانی بودند- فرزین پسر محمدعلی فرزین، رئیس بانک ملی ایران بود- مرگ فاجعه آمیز آنها موجب نگرانی و اضطراب محافل اجتماعی تهران شده است، به ویژه اینکه دوستان و بستگان دو افسر فوق از ترس اینکه مبادا موجب ناخشنودی مقامات کشور شوند جرئت عزاداری ندارند.(۱) سرهنگ شیبانی را مرد بسیار لایق و توانایی می دانستند، که علاوه بر اینکه سال ها ریاست هیأت خرید تسلیحات برای ارتش ایران را عهده دار بود، خدمت در پُست وابسته نظامی ایران در لندن، پاریس و برن را نیز در کارنامه اش داشت. همچنین شنیده ام که او چهار یا پنج سال پیش مدتی را برای خرید تجهیزات نظامی در آمریکا گذرانده بود، ولی در آرشیو سفارت هیچ سابقه ای از او پیدا نکردم.(۲)

متعاقب مرگ این دو افسر، چنان سکوتی درباره این حادثه به کشور تحمیل شد که گویی اصلاً چنین افسرانی وجود نداشته اند. پنهانکاری هایی که در ارتباط با این حادثه در کشور شد گوشه ای از

۱- به جهت سانسور شدید قتل این دو تن هیچ انعکاسی نیز در مطبوعات آن زمان نداشته است.

۲- انگرت، «قتل سرهنگ شیبانی در برن. خودکشی سروان فرزین»، گزارش شماره ۱۸۸۷ (۱۲۶/۸۹۱.۲۰)، مورخ ۵ اوت ۱۹۴۰.

واقعیت های زندگی را در دوران حکومت رضا شاه نشان می دهد.

وزیرمختار ایران در واشنگتن که در نامه ایندیانا نشنال بانک به او اشاره شده بود محمد شایسته نام داشت که از سال ۱۹۳۹ تا ۱۹۴۴، یعنی یکی از طولانی ترین دوره های وزارت مختاری یک ایرانی در واشنگتن، در این پُست خدمت کرد. نام محمد شایسته یک بار دیگر در ارتباط با رویال بانکِ کانادا (که نباید با بانک مرکزی کانادا معروف به بانک کانادا اشتباه شود) مطرح شد. در تاریخ ۲ ژوئیه ۱۹۴۱، جورج تی. سامرلین(۱)، رئیس بخش تشریفات وزارت امور خارجه آمریکا، نامه ای غیرعادی (مورخ ۵ ژوئن) از شعبه رویال بانکِ کانادا در نیویورک دریافت کرد:

جناب

آقای سامرلین عزیز

احتراماً

خواهشمند است تصدیق بفرمایید که آقای محمد شایسته، بر اساس سوابق موجود در آن اداره، فرستاده فوق العاده و وزیر مختار ایران در واشنگتن است. شایان ذکر است که یکی از شعبه های این بانک در تورنتو در شُرف انجام معامله ای با آقای شایسته است که اعتبار آن مستلزم امضای ایشان در مقام وزارت مختاری ایران خواهد بود، و بدیهی است که بانک ما در صدد حصول اطمینان از این امر است که وزارتخانه متبوع شما ایشان را نماینده رسمی آن کشور می شناسد. احتمالاً استوارنامه ایشان که به آن وزارتخانه محترم تسلیم شده است، اختیار نمایندگی کشورش در دومینیون کانادا را نیز به ایشان تفویض کرده است. بسیار سپاسگزار خواهیم شد که در این ارتباط نیز اطلاعاتی در اختیارمان قرار دهید. پیشاپیش از همکاری محبت آمیز شما سپاسگزاریم،

ارادتمند، ان. سی. الینگم، معاون شعبه(۲)

پاسخ سامرلین طبق روال عادی وزارتخانه و بسیار محافظه کارانه بود:

۱- George T. Summerlin.

۲- نمایندگی رویال بانکِ کانادا به سامرلین (۷۲۱/۷۰۱.۹۱۱۱)، مورخ ۵ ژوئن ۱۹۴۱.

جناب

آقای الینگم عزیز

عطف به نامه استعلام مورخ ۵ ژوئن ۱۹۴۱ شما، جناب آقای محمد شایسته، که استوارنامه خویش را در تاریخ ۱۳ فوریه ۱۹۴۰ تسلیم رئیس جمهور آمریکا کرده است، وزیرمختار رسمی ایران در ایالات متحده محسوب می شود. از آنجایی که استوارنامه تسلیمی ایشان به رئیس جمهور فقط برای این دولت اعتبار دارد، پیشنهاد می شود به منظور تأیید اعتبار نمایندگی ایشان برای کانادا با سفارت ایران به آدرس شماره ۲۳۱۵، خیابان ماساچوست، نورث وست، واشنگتن دی.سی. تماس حاصل نمایید. با وجود این، گمان نمی کنیم که ایشان نماینده رسمی ایران در آن کشور [کانادا] نیز باشد.(۱)

البته سامرلین می توانست اضافه کند که ایران در اوتاوا نیز سفارت دارد، و بانک سلطنتی کانادا می تواند بجای سفارت ایران در واشنگتن از آن استعلام کند.

عدم خوشنودی آشکار وزارت امور خارجه آمریکا از دخالت در این نوع امور بانکی غیرعادی کاملاً از پاسخی که به ایندیانا نشنال بانک و رویال بانک کانادا داده، مشهود است. والاس موری در نامه ای که به آر. بی. ملاک، معاون بانک ایندیانا نشنال می نویسد، خاطرنشان می سازد:

اگرچه تصویر امضای وزیرمختار با امضای او در اسناد و مدارک رسمی موجود در وزارتخانه مطابقت دارد، برای وزارتخانه ممکن نیست که امضای کسی را از روی تصویر آن گواهی کند. بنابراین توصیه می شود که از وزیر مختار بخواهید تا اصل گواهی امضای دو شخص مزبور را به وزارت امور خارجه تسلیم نماید. آن وقت می توانیم امضای وزیرمختار را گواهی کنیم و سند مزبور را به او عودت دهیم تا آن را برای شما بفرستد، و یا اینکه در صورت تمایلِ وزیر مختار، سند فوق را مستقیماً برای شما بفرستیم. به هر حال،

ص:۳۴۸

۱- نامه سامرلین به رویال بانکِ کانادا (۷۲۱/۷۰۱.۹۱۱۱)، مورخ ۲ ژوئیه ۱۹۴۱.

وزارت

نمی تواند صحت امضای دو شخصی را که نامشان در گواهی وزیر مختار آمده است تصدیق کند، هر چند در صورت گواهی شدن امضای وزیر مختار چنین امری برایتان ضرورتی نخواهد داشت.(۱)

ملاک بلافاصله پاسخ داد که بانکش دیگر تمایلی به پیگیری این مسئله ندارد:

جناب

آقای موری عزیز

با

تشکر از نامه مورخ ۳۱ ژانویه شما در پاسخ به نامه درخواست گواهی تصویر دو امضایی که در تاریخ ۲۳ ژانویه برایتان ارسال شده بود، و پاسخ تان مبنی بر اینکه قادر به گواهی امضاهای مزبور نیستید و توصیه تان مبنی بر تصدیق امضای وزیرمختار ایران، این بانک قصد پیگیری مسئله را ندارد و خواهشمند است تصویر امضاهای مزبور را مسترد فرمایید.(۲)

موری تصویر دو امضای مورد نظر را عودت داد، ولی این دو نفر که حالا ـ اجازه انتقال پول از حساب بانکی ارتش شاهنشاهی ایران در بانک ایندیانا نشنال بانک را داشتند چه کسانی بودند؟ متأسفانه نام آنها در اسناد وزارت امور خارجه آمریکا ذکر نشده است. کمی پس از این جریان، مبلغ هنگفتی از حساب ارتش ایران در ایندیانا نشنال بانک به نشنال بانکِ سوییس انتقال یافت.

انتقال وجوه ارتش ایران

در تاریخ ۵ مه ۱۹۴۱، جورج ئی. رینولدز(۳)، مدیر دفتر واشنگتنِ شرکت مارمون- هرینگتن، به ملاقات والاس اس. موری رفت که قبلاً در تهران خدمت می کرد و حالا رییس بخش امور خاور نزدیک وزارت امور

۱- نامه موری به ملاک، شماره (۱۶۲/۸۹۱.۲۴)، مورخ ۳۱ ژانویه ۱۹۴۱.

۲- نامه ملاک به موری، شماره (۱۶۴/۸۹۱.۲۴)، مورخ ۴ فوریه ۱۹۴۱.

۳- George E. Reynolds.

خارجه آمریکا بود.

یادداشتی که از این ملاقات در آرشیو وزارت امور خارجه آمریکا وجود دارد حاوی اطلاعات زیر است:

شرکت مارمون- هرینگتن سال هاست که به سفارش دولت ایران تجهیزات نظامی تولید می کند و به این کشور می فروشد. دولت ایران به منظور پرداخت هزینه این تجهیزات، سپرده دلاری قابل ملاحظه ای نزد ایندیانا نشنال بانک در ایندیاناپولیس دارد. شرکت مارمون- هرینگتن هزینه محموله های نظامی اش را که به طور مرتب به مقصد ایران ارسال می شده از محل این سپرده تأمین می کرده است. امروز صبح، تلگرامی از طرف کمیسیون خرید ایران در برنِ سوییس به دست ایندیانا نشنال بانک رسید که در آن خواسته شده بود کلیه وجوه سپرده در این کشور را به سوییس حواله کند. می گویند در حال حاضر مبلغ چنین سپرده هایی به چند صد هزار دلار می رسد. آقای رینولدز می گوید که یقیناً این اقدام کمیسیون خرید ایران نتیجه مستقیم گزارش خبرگزاری یونایتدپرس است که روز شنبه از رادیو پخش شد. بر اساس این گزارش، وزیر امور خارجه، هال، فاش ساخت که دولت ایالات متحده در حال بررسی طرح مسدود ساختن سپرده های متعلق به همه کشورهای خارجی در آمریکاست. البته هنوز تصمیمی در این ارتباط اتخاذ نشده است. هال گفت که بجای بررسی پیشنهاد مسدود ساختن دارایی کشورهای محور، طرح مسدود کردن وجوه متعلق به همه کشورها مدنظر قرار گرفته است. البته مسدود شدن پول ها لزوماً به معنای جلوگیری از مصرف آن نیست، بلکه استفاده از آنها را تابع مجوزهای خاصی می کند که برای صدورشان متقاضیان باید دلایل خود را برای استفاده از آن اعلام کنند. آقای رینولدز ابراز داشت که این اقدام مسلماً به ضرر شرکت مارمون- هرینگتن خواهد بود و از وزارت امور خارجه خواست تا اگر توصیه ای در این شرایط دارد

ص:۳۵۰

از

شرکت دریغ نکند.(۱)

در واکنش به همین ملاقات بود که وزارت امور خارجه از وزارت خزانه داری خواست تا بررسی کند که آیا دولت ایران سپرده هایش را از ایالات متحده بیرون کشیده است یا خیر. وزارت خزانه داری نیز پاسخ داد که ایرانی ها نه فقط سپرده هایشان را بیرون نکشیده اند، بلکه با انتقال طلا از کانادا به بانک اروینگ تراست در نیویورک دارایی هایشان را افزایش نیز داده اند. به لطف مداخلات اف.بی.آی و تحقیقات محرمانه ای که این اداره درباره سپرده های خارجی در ایالات متحده بعد از سال ۱۹۳۸ انجام داد، می توانیم با کنار هم گذاشتن قطعات پازل تصویر کاملی از چگونگی انحراف درآمدهای نفتی ایران به بهانه خرید سلاح به دست آوریم. علاوه بر این، متوجه خواهیم شد که سپرده های دولت ایران در ایندیانا نشنال بانک به مصرف خرید ملزومات نظامی نرسید. بلکه سپرده های ایران در این بانک به حساب کمیسیون ارتش شاهنشاهی ایران نزد نشنال بانک سوییس در نشنال سیتی بانکِ نیویورک انتقال یافت. پس از آن دیگر اثری از آن پول پیدا نشد، زیرا وجوه فوق هیچگاه به حساب کمیسیون ارتش ایران در سوییس، یعنی جایی که قرار بود حواله شود، انتقال نیافت.

مسایل مربوط به سپرده های ایران در ایندیانا نشنال بانک بقدری توجه اف.بی.آی. را به خود جلب کرد که اداره مزبور نهایتاً دست به تحقیقات وسیعی در این ارتباط زد. در تاریخ ۵ ژوئیه ۱۹۴۱، رییس اف.بی.آی.، جی. ادگار هوور(۲)، از طریق یک پیک ویژه نامه محرمانه ای برای آدلف ای. برل پسر(۳)، دستیار وزارت امور خارجه، فرستاد و در آن از انتقال بیش از یک میلیون دلار از ایندیانا نشنال بانک به حساب کمیسیون ارتش شاهنشاهی ایران در زوریخ خبر داد (تصویر ۲/۹).

ص:۳۵۱

۱- وزارت امور خارجه، یادداشت شماره (۱۶۸/۸۹۱.۲۴)، مورخ ۵ مه ۱۹۴۱.

۲- J. Edgar Hoover.

۳- Adolf A. Berle Jr.

واضح است که ردیف کردن عامدانه چندین بانک (ایندیانا نشنال بانک، نشنال بانک سوییس، بانک کانادا، رویال بانک کانادا، و نشنال سیتی بانکِ نیویورک، و صد البته بانک اروینگ تراست) با رویه های معمول بانکی در ارتباط با وجوه دولتی و بانک ملی [ایران] مطابقت نداشت.

این ردیف کردن ها بیشتر به قصد تسهیل ناپدید کردن پول ها به همان شیوه ای بود که محموله های طلا ناپدید می شد. علاوه بر این، چنانکه در فصل بعد شرح داده ام، شعبه های بانک های سوییس در نیویورک (از جمله نشنال بانک سوییس) نقشی بسیار اساسی در پولشویی و انتقال وجوه ایران به سوییس و خارج از آن ایفا کردند.

در این مورد خاص، می دانیم که نه فقط ۱۳/۱ میلیون دلار پول ایران هرگز صرف خرید ملزومات نظامی نشد، بلکه این پول هرگز به حساب کمیسیون خرید ارتش شاهنشاهی ایران در برن نیز برنگشت. جی. جی. راینستاین(۱)، در یکی از یادداشت های موجود در آرشیو وزارت امور خارجه آمریکا، نوشته است: «آقای فاکس امروز به من تلفن کرد و اطلاع داد که نشنال بانکِ سوییس اخیراً مبلغ ۵۰۸ هزار دلار به حساب بانک ملی [ایران] به بانک نیویورک حواله کرده است. این حواله تحت مجوزهای کلی سوییس صورت گرفته است. وزارت خزانه داری گمان می کند که شاید این اطلاعات برای وزارت امور خارجه جالب توجه باشد.»(۲) یک نسخه از این یادداشت را برای سفارت آمریکا در تهران فرستادند، و به کاردار آمریکا اطلاع دادند که «مجازید، به صلاحدید مقام مسئول، اطلاعات فوق را جهت اطلاع و یا اظهار نظر به سمع دکتر میلسپو برسانید.»(۳)

به دنبال سقوط رضا شاه، دکتر ای. سی. میلسپو یک بار دیگر هم در

ص:۳۵۲

۱- J. J. Reinstein

۲- راینستاین، یادداشت گفتگوها، شماره (۵۹۵/۸۹۱.۵۱)، مورخ ۹ دسامبر ۱۹۴۳.

۳- وزارت امور خارجه، دستورالعمل شماره ۳۰۴، مورخ ۲۸ دسامبر ۱۹۴۳.

ژانویه ۱۹۴۳ به ریاست کل مالیه ایران منصوب شد.

میلسپو این بار نیز، همچون دوره ریاستش در سال های ۱۹۲۲ تا ۱۹۲۷، اطلاعات ارزشمندی برای مورخان و آیندگان از خود به یادگار گذاشت. پاسخ میلسپو در ارتباط با حواله ای که به بانک نیویورک صورت گرفته بود در یکی از گزارش های ریچارد فورد آمده است (تصویر ۳/۹).(۱)

متأسفانه از ۹۲ میلیون دلاری که به خرید سلاح اختصاص یافته بود، فقط ۵۰۸ هزار دلار آن باقی مانده بود، و اثری از مابقی پول وجود نداشت. علاوه بر این، کاملاً واضح است که نشنال بانک سوییس در انحراف مسیر درآمدهای نفتی ایران و غارت آن [با رضا شاه] همدست بوده است.

از تحلیل های فصل پیش می توان نتیجه گرفت که از مبلغ ۰۰۰/۴۱۲/۱۸ لیره ای که به خرید تسلیحات از خارج اختصاص یافته بود، حداکثر مبلغ ۵/۴ میلیون لیره واقعاً صرف خرید سلاح شده، و ۱۴ میلیون لیره (۷۰ میلیون دلار) باقیمانده ظاهراً، همان طور که مصدق مدعی بود، به حساب های بانکی رضا شاه در اروپا و آمریکا سرازیر شده بود. چنانکه قبلاً شرح دادیم، در سال های ۱۹۳۹، ۱۹۴۰ و ۱۹۴۱، هر ساله مبلغ ۲ میلیون لیره برای خرید سلاح کنار گذاشته می شد.

۱- فورد، گزارش شماره ۸۶۶ (۱۷۷/۸۹۱.۵۱۶)، مورخ ۲ مارس ۱۹۴۴.

اداره آگاهی فدرال (اف.بی.آی.) وزارت دادگستری ایالات متحده آمریکا

واشنگتن دی.سی.

ژوئیه ۱۹۴۱

جناب آقای آدلف ای. برلِ پسر شخصی و محرمانه، ارسال با پیک ویژه

دستیار وزارت امور خارجه آمریکا، واشنگتن دی.سی.

جناب آقای برل

یک منبع محرمانه تأیید کرده است که در تاریخ ۷ مه ۱۹۴۱ مبلغ

ص:۳۵۴

۹۰/۰۶۷/۱۳۰/۱ دلار به حساب نشنال بانک سوییس، واقع در زوریخِ سوییس، در نشنال سیتی بانکِ نیویورک در وجه کمیسیون ارتش شاهنشاهی ایران واریز شده است. این سپرده از ایندیانا نشنال بانک واقع در ایندیاناپولیس، ایالت ایندیانا، و ظاهراً به دستور کمیسیون خرید های نظامی شاهنشاهی ایران به حساب فوق انتقال یافته است.

هر گونه اطلاعات دیگری که در ارتباط با این مسئله به دست آید به طور مقتضی در اختیار حضرتعالی قرار خواهد گرفت.

ارادتمند

جی. ئی. هوور

* * *

تصویر شماره ۲/۹. نامه جی. ادگار هوور، رئیس اف.بی.آی. به آدلف ای. برل، دستیار وزارت امور خارجه، مورخ ۵ ژوئیه ۱۹۴۱، حاوی گزارش انتقال ۹۰/۰۶۷/۱۳۰/۱ دلار از حساب ارتش ایران در ایندیانا نشنال بانک به نشنال بانک سوییس.

ص:۳۵۵

سفارت ایالات متحده آمریکا

تهران، ۲ مارس ۱۹۴۴

موضوع: انتقال برخی وجوه متعلق به ایران از سوییس به ایالات متحده

احتراماً عطف به دستورالعمل شماره ۳۰۴ مورخ ۲۸ دسامبر ۱۹۴۳ در ارتباط با انتقال مبلغ ۰۰۰/۵۰۸ دلار از سوییس به ایالات متحده در وجه بانک ملی ایران.

دکتر آرتور سی. میلسپو، رییس کل مالیه، به سفارت اطلاع داده اند که این مبلغ باقیمانده اعتبارات مختلفی است که مدتها پیش به منظور خرید برخی

ص:۳۵۶

مایحتاج وزارت جنگ ایران از اروپا اختصاص یافته بود.

با احترام

ریچارد فورد، کاردار موقت

* * *

تصویر ۳/۹. گزارش ریچارد فورد، مورخ ۲ مارس ۱۹۴۴ که موجودی مصرف نشده حساب کمیسیون خریدهای نظامی ایران در سوییس را در اواخر دوران حکومت رضا شاه در سال ۱۹۴۱ نشان می دهد.

با وجود این، پس از شروع جنگ جهانی دوم در سال ۱۹۳۹، امکان خرید سلاح از چهار کشور اصلی اروپایی درگیر جنگ- یعنی انگلیس، فرانسه، آلمان و ایتالیا- وجود نداشت. چکسلواکی نیز که قبلاً صدها تانک به ایران فروخته بود، در سال ۱۹۳۸ به اشغال آلمان درآمده بود. علاوه بر این، چنانکه اسناد وزارت امور خارجه آمریکا نشان می دهد، دولت آمریکا کلیه درخواست هایی را که ایران بعد از سال ۱۹۳۹ برای خرید سلاح از ایالات متحده ارائه داد، رد کرده بود. کمیسیون کنترل صادرات آمریکا حتی تقاضای خرید ورق حلبی برای کارخانه کنسرو سازی رضا شاه را نیز بلافاصله رد کرد. آمریکا دلایل متعددی برای رد تقاضاهای ایران داشت که از آن جمله درخواست انگلیس برای نفروختن سلاح به رضا شاه بعد از سال ۱۹۳۹، و همچنین نیاز مبرم خود ایالات متحده و انگلیس به ملزومات جنگی و سلاح به دلیل بروز جنگ بود.

انحراف مسیر وجوه متعلق به ارتش ایران به بانک های سوییس که در بالاـ به آن اشاره شد بخشی از طرح کلی غارت درآمدهای نفتی ایران، به ویژه در سال های پایانی حکومت رضا شاه بود. طبق قرارداد اصلاحی اوت ۱۹۴۰ بین شرکت نفت انگلیس و ایران و دولت ایران، مبلغ حق الامتیاز نفت ایران برای همان سال ۴ میلیون لیره بود، علاوه بر اینکه

شرکت باید ۵/۱ میلیون اضافی نیز بابت سال های ۱۹۳۸ و ۱۹۳۹ به ایران می پرداخت. به عبارت دیگر، مبلغ ۵/۵ میلیون لیره (۵/۲۷ میلیون دلار) تنها در سال ۱۹۴۰ به صندوق ذخیره مملکتی در لندن واریز شده بود. با وجود این، در ماه سپتامبر ۱۹۴۱، درست بعد از سقوط رضا شاه، موجودی ذخیره مملکتی فقط ۹/۱ میلیون لیره بود، که ۶۰۰ هزار لیره آن نیز بدهکاری بود، و بدین ترتیب فقط ۳/۱ میلیون لیره باقی می ماند.

با توجه به اینکه شرکت نفت انگلیس و ایران پس از به اصطلاح اصلاح قرارداد امتیاز مبلغ ۵/۵ میلیون لیره به ایران پرداخت کرد، چه بلایی بر سر ۶/۳ میلیون لیره باقی مانده آمد؟ می دانیم که این پول صرف واردات کالا به کشور نشد. علاوه بر این، چنانکه در ادامه خواهیم دید، صادرات کالا از آمریکا به ایران به دلایل مختلف ممنوع بود. چند قلم کالایی هم که ایران قصد داشت از آمریکا خریداری کند موجود نبود، و عملاً همه درخواست های ایران برای صدور مجوز واردات کالا از آمریکا رد شده بود.

محموله های طلای نیویورک

علاوه بر این، اسناد و مدارک حکایت از آن دارد که قسمتی از درآمدهای نفتی ایران تبدیل به طلا و در بانک های نیویورک سپرده گذاری شد، و پس از آن دیگر کسی اثری از آنها نیافت. چنانکه در بالا اشاره شد به موجب قرارداد اصلاحی اوت ۱۹۴۰، دولت بریتانیا موافقت کرد که سالیانه تا مبلغ ۳ میلیون لیره از درآمدهای نفتی را با احتساب نرخ رسمی ارز به دلار یا طلا تبدیل کند. مدارک نشان می دهد که به محض امضای قرارداد، لندن به بانک کانادا دستور داد که طلاهای درخواستی ایران را در اختیار آن دولت قرار دهد، و بدین ترتیب ارسال محموله های طلا از کانادا به حساب بانک ملی ایران در بانک اروینگ تراستِ نیویورک شروع شد. اطلاعات مربوط به محموله های طلا از کانادا به بانک اروینگ تراستِ نیویورک در یادداشت گفتگویی که در

تاریخ ۱۸ اکتبر ۱۹۴۰ بین ال. دبلیو. نوک، رئیس بانک فدرال رزرو نیویورک، و تاورز، رئیس بانک کانادا (بانک مرکزی کانادا) انجام شد، آمده است:

تاورز، رئیس بانک کانادا، امروز بعد از ظهر ساعت ۴:۲۰ تماس گرفت. او گفت اطلاعاتی درباره دو معامله ای که اخیراً از طریق بانک آنها صورت گرفته است، دارد که شاید برایمان جالب باشد: (۱) محموله طلاـ در حدود ۱۱۵ هزار اونس [۰۰۰/۰۲۲/۲ دلار] از اُتاوا به بانک اروینگ تراست در وجه بانک ملی ایران، و (۲) پرداخت ۶۴۳ هزار دلار و خرده ای به بانک کمیکال نشنال بانک در وجه بانک مرکزی بولیوی. در هر دو مورد، دستور از لندن رسیده بود که متعاقب امضای چند قرارداد پرداخت از سوی دولت بریتانیا این مقدار طلا و پول را به ترتیب در وجه بانک ملی ایران و بانک مرکزی بولیوی واریز کنیم، که پس از آن به دستور مقامات ذیصلاح، طلای مزبور به بانک اروینگ تراست و مبالغ پول هم به نشنال کمیکال بانک انتقال یافت.(۱)

با توجه به اینکه دستورهای فوق از لندن رسیده بود، و همچنین گزارش انگرت، کاملاً واضح است که طلای فوق بخشی از درآمد صادرات نفت ایران بوده است. شایان ذکر است که طلای مزبور نزد بانک اروینگ تراست سپرده گذاری شده بود و نه بانک فدرال رزرو نیویورک، که ذخایر طلای ایران اصولاً باید در آن نگهداری می شد. علاوه بر این، با توجه به تاریخ تماس تلفنی تاورز معلوم می شود که ارسال محموله های طلاـ از کانادا به نیویورک تقریباً بلافاصله بعد از امضای قرارداد اصلاحی بین دولت ایران و شرکت نفت انگلیس و ایران شروع شده بود. همچنین واضح است که ارسال محموله های طلا ادامه داشت. یکی از یادداشت های وزارت خزانه داری آمریکا که برای وزارت

۱- نوک، یادداشت مورخ ۱۸ اکتبر ۱۹۴۰.

امور خارجه این کشور ارسال شده بود شاهدی بر این مدعاست.

در اوایل سال ۱۹۴۱، شایع شد که ایالات متحده قصد دارد سپرده های متعلق به تمامی کشورهای خارجی را مسدود کند. این مسئله موجب نگرانی عده ای شده بود که مبادا ایران سپرده های خود را در بانک های آمریکا به سوییس منتقل کند. این امر در وزارت امور خارجه و وزارت خزانه داری آمریکا مورد بحث قرار گرفته و نتایج آن در یادداشتی که یکی از مقامات وزارت خزانه داری برای موری در وزارت امور خارجه فرستاده است، ذکر شده است:

این

مسئله را با آقای لیوسی در بخش اقتصادی در میان گذاشتم و ایشان ابراز داشتند که هنوز معلوم نیست آیا طرحی برای مسدود کردن کلیه سپرده های خارجی عملی خواهد شد یا خیر، به همین دلیل فعلاً ـ نمی توان نظری در اینباره داد. از نظر او چون هنوز نمی توان هیچ تضمینی به آقای رینولدز و ایرانی ها داد، هیچ کاری از دست ما بر نمی آید. آقای لیوسی با آقای کوچرن در وزارت خزانه داری تماس گرفت و اطمینان یافت که ایرانی ها هنوز مقادیر چندان قابل ملاحظه ای از سپرده های خود را که از قرار معلوم برای پرداخت هزینه سفارش هایشان در بانک اروینگ تراست نگهداری می کنند، بیرون نکشیده اند. از طرف دیگر، ایرانی ها حتی با ارسال طلا از کانادا دارایی هایشان را در آمریکا تقویت نیز کرده اند.(۱)

معلوم است که پس از انتقال طلاها به آمریکا دیگر هیچ اثری از آنها پیدا نشد. در سال ۱۹۴۳، میلسپو پیشنهاد کرد که برای مقابله با تورم قدری طلا به مردم فروخته شود. هدف از این اقدام کاهش نقدینگی ناشی از جنگ در اقتصاد ایران بود. اگر پول نقدی که در دست مردم بود به طلا تبدیل می شد و نه کالا، فشارهای تورمی قدری تسکین می یافت. این پیشنهاد مورد موافقت دولت آمریکا قرار گرفت و بین وزارت

۱- «دبلیو. ال. پی.» به موری، مورخ ۷ مه ۱۹۴۱.

خزانه داری آمریکا و بانک ملی ایران توافق شد که مقداری طلا از ایالات متحده به ایران حمل شود.

بین سال های ۱۹۴۳ تا ۱۹۴۵ چندین محموله طلا با هواپیما از نیویورک به ایران ارسال شد. با وجود این، در سال ۱۹۴۳، برغم ارسال محموله های طلایی که در یادداشت وزارت امور خارجه و تاورز، رییس بانک کانادا به آن اشاره شده است، بانک ملی ایران هیچ طلایی در ایالات متحده نداشت. طبق اسناد وزارت خزانه داری، ایران مجبور شد طلای مورد نظر را از وزارت خزانه داری آمریکا بخرد و هزینه آن را به دلار پرداخت نماید. وزارتخانه فوق خود را برای فروش حداکثر ۸ میلیون دلار طلا به بانک ملی ایران آماده کرده بود.(۱)

حساب های بانکی رضا شاه در کشورهای خارجی

آرشیو وزارت امور خارجه آمریکا شواهد مستندی از ثروت رضا شاه در بانک های خارجی به دست می دهد. بر اساس این سوابق می دانیم که سپرده های بانکی رضا شاه در لندن متجاوز از ۲۰ میلیون لیره (۱۰۰ میلیون دلار) بود که احتمالاً رقم واقعی آن ۲۵ میلیون لیره (۱۲۵ میلیون دلار) بوده است. آمار مربوط به دارایی های خارجی در ایالات متحده در سال ۱۹۴۱ نشان می دهد که دارایی های رضا شاه در این کشور به هنگام برکناری اش حداقل ۵/۱۸ میلیون دلار بود.

از گزارش دیپلمات های آمریکایی در سوییس نیز می توان نتیجه گرفت که موجودی حساب های رضا شاه نزد بانک های سوییسی نیز بسیار قابل ملاحظه بوده است. علاوه بر این، در سال ۱۹۴۱، شاه نزدیک به ۵۰ میلیون دلار سپرده نیز نزد بانک های ایرانی داشت. بنابراین، شاه حداقل ثروتی بالغ بر ۲۰۰ میلیون دلار در بانک های لندن، نیویورک، سوییس، تهران و تورنتو برای خودش انباشته بود. این پول به نرخ امروز

۱- وزارت خزانه داری، یادداشت شماره (۵۵۶/۸۹۱.۵۱)، مورخ ۳ مارس ۱۹۴۳.

حداقل ۷ میلیارد دلار ارزش داشت، البته جدای از سهام و اوراق قرضه اش در آمریکا و اروپا، املاک وسیعش، زمین های کشاورزی، بنگاههای صنعتی و بازرگانی، و صد البته عالی ترین بخش از جواهرات سلطنتی باستانی ایران [که به سرقت برده بود]. این دزدی، چه با معیارهای نسبی و چه مطلق، از بزرگترین دزدی هایی است که یک نفر در طول تاریخ انجام داده است. این مسئله همچنین نشان می دهد که غارت ثروت یک ملت، سپس حفظ و انتقال آن به نسل بعد چقدر ساده است.

در زمان برکناری و فرار رضا شاه در سپتامبر ۱۹۴۱، حدس و گمان های بی پایانی درباره مبالغ هنگفتی که از قرار معلوم شاه مملکت در بانک های خارجی انباشته بود، وجود داشت. دریفوس، وزیر مختار آمریکا در تهران، سردرگمی و فریبکاری درباره این مسئله را اینگونه توصیف می کند:

حدس و گمان و اخبار کذب درباره سپرده های خارجی شاه سابق تمامی ندارد، و برخی می گویند که این سپرده ها سر به صدها میلیون دلار می گذارد. حرف ها و حدیث هایی که درباره این سپرده های خارجی بر سر زبان هاست دقیقاً شبیه همان گیجی و سردرگمی محافل دولتی است، زیرا مقامات هم چیز زیادی نمی دانند و کارشان حدس و گمان است. سخنگویان و نویسندگان یک روز می گویند که اقداماتی برای ضبط این سپرده ها صورت گرفته و روز بعد می گویند که بر اساس تحقیقات اصلاً چنین سپرده هایی وجود ندارد، و روز بعد از آن دوباره همان حرف های اول شان را تکرار می کنند و یا حرف های دیگری می زنند. حقیقت امر این است که تا بحال هیچ مدرکی دالّ بر وجود هیچ سپرده ای در بانک های خارجی و یا مالکیت املاک و اموال و یا اشیاء قیمتی در کشورهای دیگر ارایه نشده است. رئیس الوزراء در تاریخ ۲۸ سپتامبر به مجلس اطلاع داد که به منظور تسکین نگرانی مردم از این بابت، دولت سندی

محضری

به امضاء شاه سابق رسانده است که به موجب آن اگر پولی در بانک های خارجی داشته باشد همراه با بقیه اموالش به شاه [کنونی] انتقال یابد. ...

شایان

ذکر است که تا بحال هیچ حرفی درباره انتقال سهام و اوراق قرضه ای که شاید شاه سابق در کشورهای خارجی داشته باشد زده نشده است.(۱)

دولت های انگلیس و ایران، به ویژه محمدعلی فروغی، رفیق شفیق رضا شاه، در پنهان ساختن حساب های خارجی او نقش بسزایی داشتند. انگلیسی ها که همدست رضا شاه بودند، منافع گسترده ای در پنهان ساختن بزرگی این غارت عظیم داشتند. همینطور، فروغی در فساد با رضا شاه همدست بود و از رشوه ها و پیشکش ها سهم می برد.

ایرانی هایی که در انتقال پول به بانک های خارجی به رضا شاه کمک کرده بودند و اطلاعی از این موضوع داشتند، همگی در ایران و در پُست های عالی شان باقی ماندند. همه رؤسای سابق بانک ملی و رؤسای کمیسیونِ اسعار خارجی وزارت مالیه نیز در ایران بودند، و اکثر آنها همچنان در مناصب عالی به خدمت ادامه دادند. دو تن از وزرای کابینه فروغی، یعنی عباسقلی گلشائیان و یدالله عضدی، قبلاً ریاست کمیسیون اسعار خارجی را بر عهده داشتند. دو شخص دیگر هم که از سال ۱۹۳۳ سال ها رئیس بانک ملی ایران بودند- یعنی ژنرال رضا قلی امیر خسروی و محمدعلی فرزین- نیز در ایران ماندند.

چنانکه در زیر اشاره خواهد شد، همین امیرخسروی مأمور ابلاغ دستور العمل رضاشاه برای انتقال وجوه از بانک میدلند، که درآمدهای نفتی ایران در آن نگهداری می شد، به حساب های شخصی اش در بانک وست مینیستر بود. این اشخاص حتماً از حساب های خارجی رضاشاه خبر داشتند. ولی همه آنها سکوت اختیار کردند، زیرا واضح بود که با

۱- دریفوس، گزارش شماره ۱۳۱ (۱۸۴۵/۸۹۱.۰۰)، مورخ ۱ اکتبر ۱۹۴۱.

پادشاهی پسر رضا شاه چنین کاری ارزشش را داشت.(۱)

حساب بانکی رضا شاه در لندن

در سال ۱۹۳۱، چارلز سی. هارت، وزیرمختار آمریکا در تهران، گزارش داد که رضا شاه شخصاً بیش از یک میلیون پوند در لندن به حساب خود واریز کرده است. بر اساس تعدادی از اسناد بانکی که پهلوی ها به هنگام فرار دسته جمعی شان از ایران در سال ۱۹۷۸ از خود باقی گذاشتند معلوم می شود که اظهارات نیشدار هارت درباره حساب های بانکی رضا شاه در لندن از روی حدس و گمان نبوده است. آنچه هارت نمی دانست این بود که رضا شاه حساب های دلاری متعددی در لندن، ژنو و برلین دارد. اسناد باقیمانده حاکی از انحراف مسیر درآمدهای نفتی ایران به حساب های شخصی رضا شاه است.(۲)

سرهنگ رضاقلی امیرخسروی، مدیرکل بانک پهلوی، در تاریخ ۱۷ اوت ۱۹۳۱ طی نامه ای محرمانه به دکتر کورت لیندن بلات، رئیس بانک ملی ایران نوشت: «عالیجناب، بنا به دستور اعلیحضرت، خواهشمند است

۱- اسناد وزارت امور خارجه آمریکا که از طبقه بندی خارج شده اند نشان می دهند که اشخاصی نظیر امیرخسروی و عضدی پس از برکناری رضا شاه مبالغ هنگفتی پول در نیویورک دریافت کردند. در دو مورد که اسناد آن موجود است، چکی به مبلغ ۱۰۲۶۶۰ دلار، قابل وصول از حساب بانک ملی در بانک اروینگ تراست نیویورک، در وجه امیر خسروی کشیده شده است، و این مبلغ در تاریخ ۹ مه ۱۹۴۳ به «جناب آقای ژنرال رضا امیرخسروی» پرداخت شده است. ریچارد فورد، کاردار موقت آمریکا در تهران، گزارش محرمانه شماره ۱۰۴۴ (۲۷۴۴-۷/۸۹۱.۵۱)، مورخ ۲۷ ژوئیه ۱۹۴۴؛ تلگرام محرمانه وزارت امور خارجه آمریکا، شماره ۳۵ (۲۷۴۴-۱۰/۸۹۱.۵۱)، مورخ ۶ نوامبر ۱۹۴۴. روزنامه ها از انتصاب یدالله عضدی به سفارت ایران در برزیل در سال ۱۹۴۳ شدیداً انتقاد کردند. فورد در گزارشی محرمانه می نویسد که «در تاریخ ۷ سپتامبر ۱۹۴۳، بانک ملی مبلغ ۷۸۰/۱۱۷ دلار را در وجه عضدی به نیویورک حواله کرده بود.» البته تصادفی نبود که رؤسای سابق کمیسیون اسعار خارجی و بانک ملی در دوران حکومت رضا شاه حالا- چک هایی به مبالغ بالاتر از ۱۰۰ هزار دلار که در نیویورک قابل پرداخت بود، دریافت می کردند. فورد، گزارش شماره ۱۰۴۳ (۲۶۴۴-۷/۷۰۱.۹۱۳۲)، مورخ ۲۶ ژوئیه ۱۹۴۴.
۲- مکاتبات بانکی در «مدیران آلمانی بانک ملی»، فراستی، آورده شده است.

با ارسال دستور العمل تلگرافی به بانک میدلند در لندن دستور واریز ۱۵۰ هزار دلار به حساب اعلیحضرت نزد بانک وست مینیستر را صادر و مراتب را با تلگراف تأیید فرمایید. با احترام فراوان آقای رئیس، مدیر کل، سرهنگ امیرخسروی.»(۱) لیندن بلات در پاسخ نوشت: «عالیجناب، عطف به دستورالعمل شماره ۵۱۷۰ مورخ ۱۷ اوت حضرتعالی، احتراماً به عرض می رساند که روز گذشته به محض دریافت نامه شما، دستورالعمل تلگرافی برای واریز ۱۵۰ هزار دلار به حساب اعلیحضرت در بانک وست مینیستر با مسئولیت محدود در لندن به بانک میدلند با مسئولیت محدود در لندن ارسال شد. بانک وست مینیستر دستورالعمل تلگرافی ما را دریافت کرده و شما را از رسید پول مطلع خواهد ساخت. با احترام و سپاس فراوان عالیجناب، دکتر لیندن بلات، بانک ملی ایران.»(۲)

در تاریخ ۴ سپتامبر ۱۹۳۱، بانک وست مینیستر واریز ۱۵۰ هزار دلار را تأیید کرد. البته انتقال پول در حواله های ۱۵۰ هزار دلاری به حساب های رضا شاه متوقف نشد. مثلاً، در تاریخ ۲۵ اوت ۱۹۳۲، بانک وست مینیستر واریز ۱۵۰ هزار دلار دیگر را به حساب اعلیحضرت تأیید کرد. در سال ۱۹۳۱، علاوه بر ۱۵۰ هزار دلاری که به حساب بانکی اش در لندن واریز شد، ۱۵۰ هزار دلار نیز در وجه او به یونیون بانک سوییس و رایش کردیت گزلشافتِ برلین پرداخت شد.

البته اهمیت نامه نگاری بالا به مبلغِ جابجا شده نیست. با معیارهای رضا شاه، ۱۵۰ هزار دلار مبلغ بسیار ناچیزی بود، که فقط کسری از حواله های ماهیانه ارسالی از نیویورک به سوییس را تشکیل می داد. مطلب مهم اینجاست که درآمدهای نفتی ایران از طرف شرکت نفت انگلیس و ایران به ذخیره مملکتی در لندن واریز می شد. این ذخیره در ابتدا نزد شعبه لندنِ بانک شاهنشاهی ایران نگهداری می شد، ولی بعد از

۱- نامه امیرخسروی به لیندنبلات، مورخ ۱۷ اوت ۱۹۳۱.

۲- نامه لیندنبلات به امیرخسروی، مورخ ۱۸ اوت ۱۹۳۱.

مـدتی به بانـک میدلنـدِ لنـدن انتقال یافت. از اینجا کاملاً معلوم می شود که رضا شاه درآمـدهای نفتی ایران را به حساب های شخصی اش سرازیر می ساخت.

بلافاصـله پس از تهـاجم نیروهای خارجی به ایران و اشـغال کشور در اوت ۱۹۴۱، دولت انگلیس اعلام کرد «ایرانی هایی» که در لنـدن سپرده استرلینـگ دارنـد، در چارچوب نظارت های ارزی، هیچگونه محـدودیتی برای دسترسـی به پول شان نخواهند داشت. مجله اکونومیست در یکی از مقالات خود نوشت: «ورود نیروهای انگلستان و شوروی به ایران با ستیزه جویی های مالی معمول جنگ همراه نبوده است. ایران به سـرنوشت دشـمن و سـرزمین های اشـغالی، و یا حتی سـرنوشت ژاپن، که دارایی های استرلینگ شان مسـدود شـده است، گرفتار نخواهد شد. اتباع ایرانی کاملاً آزاد هسـتند- البته در چارچوب نظارت های ارزی- که به دلخواه خود با حساب هایشان و یا اوراق بهادار استرلینگ شان کار کنند.»(۱)

چنـانکه در بالاـ اشـاره شـد، به هنگـام اعلام این خبر، موجودی خالص ذخیره مملکتی فقط ۳/۱ میلیـون لیره بود. البته تنهـا تبعه ایرانی که مبـالغ هنگفتی به لیره استرلینگ در لنـدن داشت همان رضا شاه بود. هـدف از اعلان این خبر جلب اطمینان و ترغیب رضا شاه به همکاری با انگلیس بود. او باید سـریعاً تسـلیم می شد و بدون سر و صدا با یک کشتی انگلیسی کشور را ترک می کرد. حتی در همـان موقع هـم در ایران می دانسـتند که رضـا شـاه نزدیـک به ۳۰ میلیـون لیره در لنــدن دارد. می گوینـد که عبدالحسین هژیر، از دستیاران معتمد خاندان پهلوی، «در اوایل دهه ۱۹۴۰ به انگلستان رفته بود تا ثروت رضا شاه را آزاد کند- چیزی حدود ۲۰ تا ۳۰ میلیون لیره یا بیشتر- که دولت بریتانیا در طول جنگ مسدود کرده بود.»(۲)

۱- اکونومیست، مورخ ۳۰ اوت ۱۹۴۱.

۲- فرمانفرماییان و فرمانفرماییان، خون و نفت، ص ۲۰۴.

پس از فوت رضـا شاه در ماه ژوئیه ۱۹۴۴، پسـر و جانشـینش، محمدرضا شاه این پول را به ارث برد. مطلب فوق بعدها از سوی منبعی تأییـد شـد که هیچکس فکرش را نمی کرد. در پـاییز سـال ۱۹۵۷، رضـا افشار، که در دوران حکومت رضا شاه چنـدین پُست مهم، از جمله استانداری گیلان را داشت، به ایالات متحده سفر کرد. افشار که در آن زمان مدیرعامل شرکت هواپیمایی ایران بود که بعـدها به هواپیمایی ملی ایران (ایران ایر) تبـدیل شد، وقتی در واشـنگتن به سـر می برد. سـری هم به وزارت امور خارجه آمریکا زد. خلاصه ای از صـحبت های او با مورات دبلیو. ویلیامز، گرنت ئی. موزر، و هاوارد جی. اشـفورد در یکی از یادداشت های محرمانه آن وزارتخانه ثبت شده است (تصویر ۴/۹).(۱)

انگلیسـی ها به موجب محدودیت هایی که برای انتقال ارز و سـرمایه از زمان شروع جنگ جهانی دوم وضع شده بود، پول شاه را مسدود کرده بودند.(۲) شـاه می توانست بـا خریـد هواپیما و سایر تجهیزات از انگلیس و پرداخت هزینه آن به پونـد، معادل آن را به دلار یا هر ارز قابل تبدیل دیگری نظیر فرانک سوییس از دولت ایران دریافت کند. خرید گسترده تجهیزات انگلیسـی در طول دهه ۱۹۵۰، از جمله چندین هزار تراکتور مَسی- هریس که بین سال های ۱۹۵۴ و ۱۹۵۵ خریداری و ظاهراً هزینه آنها از حسـاب شـاه در لنـدن پرداخت شـد حکـایت از مبـالغ هنگفتی دارد که در حسـاب هایش در لنـدن انباشـته شـده بود. هزینه ناوگـان اتوبوس های دو طبقه لیلانـد برای تهران نیز (که ۵ میلیون لیره خرج برداشت) از همین حسـاب پرداخته شـد. علاوه بر این، در یادداشت مزبور می خوانیم که به ظن قوی برای مدتی از موجودی این حساب برای خرید هواپیماهای انگلیسی استفاده می شـد؛ از جمله هواپیمـایی که به نـام باشـگاه هوایی ایران برای نیروی هوایی شاهنشـاهی ایران خریـداری شـد: «او [افشار] از نقش

۱- وزارت امور خارجه، یادداشت گفتگوها، شماره ۹۵۷-۱۰/۷۸۸.۰۰، پرونده محرمانه)، مورخ ۹ اکتبر ۱۹۵۷.

۲- اکونومیست، مورخ ۳۰ اوت ۱۹۴۱.

ژنرال گیلانشاه، فرمانده نیروی هوایی شاهنشاهی ایران، در مقام ریاست باشگاه هوایی و این که باشگاه هم اینک از سه هواپیمای انگلیسی پایونیر که اخیراً خریداری شده است برای کنترل کیفیت ترافیک هوایی و جمع آوری عوارض مربوطه در ایران می خواهد استفاده کند، شدیداً شکوه و گلایه داشت.»(۱)

حتی پس از همه این خریدها باز هم ۲۰ میلیون لیره در حساب های شاه در لندن باقی مانده بود. صنعت هواپیمایی ایران که در دهه ۱۹۳۰ ابزار و بهانه ای برای سرازیر شدن درآمدهای نفتی ایران به حساب های بانکی رضا شاه در لندن بود، در دهه ۱۹۵۰ نیز بهانه ای برای تبدیل این سپرده های استرلینگ به دلار و فرانک سوییس شده بود. یک بار دیگر، بریتانیای کبیر و خاندان پهلوی برنده، و مردم ایران بازنده بودند. علاوه بر این، با توجه به تاریخ گفتگوهای افشار و محدودیت های ارزی که انگلیسی ها از سال ۱۹۳۹ وضع کرده بودند، هیچ شکی نیست که این پول بخشی از درآمدهای نفتی ایران بود که رضا شاه دزدیده بود.

ص:۳۶۸

۱- وزارت امور خارجه، یادداشت گفتگوها، شماره (۹۵۷-۰۰.۷۸۸/۱۰، پرونده محرمانه)، مورخ ۱۹اکتبر ۱۹۵۷.

محرمانه وزارت امور خارجه

یادداشت گفتگوها تاریخ: ۹ اکتبر ۱۹۵۷

موضوع: وضعیت سیاسی و پیشرفت های صنعت هواپیمایی غیرنظامی ایران

شرکت کنندگان: آقای رضا افشار، مدیرعامل شرکت هواپیمایی ایران

آقای مورات دبلیو. ویلیامز، آقای گرنت ئی. موزر، آقای هاوارد جی. اشفورد

ص:۳۶۹

آقـای رضـا افشـار، مـدیر عامل و عضو هیأت مـدیره شـرکت هواپیمایی ایران، به درخواست خودش در تاریـخ ۹ اکتبر ۱۹۵۷، ساعت ۴:۳۰ بعـد از ظهر به دیـدن آقـای ویلیامز آمـد تا درباره پیشـرفت های صـنعت هواپیمایی غیرنظامی و وضـعیت سیاسـی کنونی ایران صـحبت کنـد. پس از تعارفـات معمول، که در طول آن آقـای رضـا افشار فرصت را مغتنم شـمرد و چنـدین بار بر دوستی راسـخش بـا ایالات متحـده تاکیـد کرد، صـحبت را با پیشـرفت های اخیر هواپیمایی غیرنظامی در ایران به ویژه قرارداد مـدیریت فعلی اش بـا خطوط هوایی ترانزاوشن ادامه داد. اظهـارات بسـیار محبت آمیزی کرد و خاطرنشان ساخت که به هنگام اقامت در قسـمت ساحل غرب، فرصت را غنیمت شـمرده و امکان خرید تجهیزات بیشتر برای شـرکت هواپیمایی اش را بررسی کرده است.

وقتی آقـای موزر مسـتقیماً دربـاره نحوه پرداخت هزینه خریـد هواپیماهـا از او سـئوال کرد، آقـای افشار اذعان داشت که تامین هزینه فوق از سوی بخش خصوصی آمریکا احتمالاً مستلزم ضمانت بانک ملی خواهد بود.

موضوع فوق باعث شد که افشار سر صحبت را درباره موضوع دیگری باز کند، یعنی ادامه علاقه شاه و اعضای خاندان سلطنتی به فعالیت های تجارتی، به ویژه تأثیر آن بر پیشـرفت صنعت هواپیمایی غیرنظامی در ایران. او از دوز و کلک های احمد شفیق، شوهر شاهدخت اشـرف و رئیس شرکت خدمات هواپیمایی ایران، برای ادغام اجباری شرکت بی بنیه اش با شرکت هواپیمایی ایران بـا حق السـهم مساوی بسـیار شـکوه داشت. او با اشاره به پیش زمینه های اقـدام مجلس در این ارتباط، با تلخی گفت که مجبور است سه هواپیمـای ویکرز ویکونت را که از حسـاب شاه در بریتانیا خریـده انـد تحویل بگیرد. او گفت که انگلیسـی ها این حسـاب را که مبلغی متجاوز از ۲۰ میلیون لیره موجودی دارد مسـدود کرده انـد، و فقط می توان از آن برای خریـد وسایل ساخت بریتانیا برداشت کرد.

* * *

تصویر شماره ۴/۹. یـادداشت گفتگوی رضا افشار، مـدیرعامل شـرکت هواپیمایی ایران، و مقامات وزارت امور خارجه آمریکا در تاریخ ۹ اکتبر ۱۹۵۷.

ص: ۳۷۰

افشـار فاش می کنـد که مبلغی «متجاوز از ۲۰ میلیون لیره» در حسـاب بـانکی شاه در لنـدن وجود دارد- که بـدون شک همان بخشی از درآمدهای نفتی ایران است که به حساب های رضا شاه منحرف شده بود.

ثروت رضا شاه در نیویورک

شـایعه انتقـال مبالغ هنگفت پول از طرف رضا شاه به بانک های آمریکایی در تهران بر سـر زبان ها افتاده بود. در ژوئن ۱۹۴۱، متعاقب صـدور حکم اجرایی رئیس جمهور روزولت، وزارت خزانه داری اقـدام به تهیه آمار از دارایی های خارجی در ایالات متحده تا ۱۴ ژوئن ۱۹۴۱ کرد.(۱) نتایج این آمارگیری که در سال ۱۹۴۵ منتشـر شد، برآورد نسبتاً دقیقی از دارایی های رضا شـاه در ایالت متحـده در هنگام سـقوطش به دست می دهـد. کل دارایی های اتباع ایرانی بالغ بر ۵/۱۸ میلیون دلاـر بود. از این مبلغ ۱/۱۴ میلیون دلار شامل سپرده های بانکی و شـمش های طلایی بود که در بانک های تجاری نگهـداری می شـد. واضـح بود که این ثروت همـان درآمـد نفـتی ایران است که از کانـادا به آمریکـا انتقـال یـافته بود. مبلغ ۴/۴ میلیون دلارِ باقیمانـده نیز تقنریباً به طور کامـل شامـل سـهام و اوراق قرضه بود که دریفوس در گزارشـش به آن اشـاره کرده بود. البته شـکی نیست که تقریباً کل دارایی اتباع ایرانی در آمریکا همان وجوهی بود که به رضا شاه تعلق داشت.(۲)

همزمـان بـا انتقـال پول به نیویورک، مبالغ هنگفتی پول نیز به بانک های سوییس واریز می شـد. چنانکه در ادامه اشاره خواهد شد، از آوریل ۱۹۴۳ به این سو، محمـدرضا شاه، پسـر و جانشـین رضا شاه، نیز شـروع به انتقال مبالغ هنگفتی پول به نیویورک کرده بود. برغم حواله های جدید از تهران به نیویورک، در اکتبر ۱۹۴۳ موجودی خصوصی اتباع ایرانی در بانک های

۱- وزارت خزانه داری ایالت متحده، آمارگیری دارایی های خارجی، ص۶۳.

۲- وزارت خزانه داری آمریکا، گزارش محرمانه درباره اقتصاد ایران، مورخ ۱۷ آوریل ۱۹۴.

آمریکایی به ۰۰۰/۳۵۹/۱۲ دلار (از ۱/۱۴ میلیون دلار در سال ۱۹۴۱) کاهش یافته بود، که حکایت از ادامه روند انتقال پول به بانک های سوییس دارد.

از سوی دیگر، موجودی رسمی متعلق به دولت ایران از تقریباً صفر در سال ۱۹۳۹ به ۰۰۰/۱۴۵/۲۱ دلار افزایش یافته بود. این مبلغ نتیجه تبدیل ۶۰ درصد از درآمدهای نفتی ایران برای سال های ۱۹۴۲ و ۱۹۴۳ به دلار بود، که در موافقت نامه مالی ۱۹۴۲ بین انگلیس و ایران پیش بینی شده بود.(۱)

پس از مرگ رضا شاه در ماه ژوئیه ۱۹۴۴، دو مسئله موجب اختلاف و درگیری در میان وارثانش شده بود. اول، ادعای دزدی جواهرات سلطنتی ایران به دست اطرافیان رضا شاه (نگاه کنید به فصل ۱۱)؛ و دوم تقسیم پول هایی که رضاشاه در بانک های آمریکایی داشت. همسر سوم رضا شاه، توران امیرسلیمانی (ملکه توران)، این مسایل را در نامه هایی که برای پسرش، غلامرضا پهلوی، می فرستاد شرح داده است. این نامه ها که در سال های ۱۹۴۵ و ۱۹۴۶، یعنی کمی پس از فوت رضا شاه و زمانی که غلامرضا دانشجوی دانشگاه پرینستن بود، نوشته شده اند، اخیراً به همراه اسناد و مدارک دیگری در تهران به چاپ رسیده اند.(۲) این نامه ها علاوه بر روشن کردن برخی مسایل، وجود حساب های بانکی متعلق به شاه در نیویورک را نیز تأیید می کنند.

ملکه توران چندین بار به پسرش شکوه و گلایه می کند که ملکه تاج الملوک و فرزندانش (محمدرضا، شمس، اشرف، و غیره) او را فریب داده و از سهمی که باید از ثروت رضا شاه نصیبش می شد محروم کرده اند. ملکه توران این پیشنهاد نامعقول را به پسرش غلامرضا کرده بود که شکایت نامه ای رسمی برای مجلس بفرستد و ادعا نماید که برادران و

۱- وزارت خزانه داری آمریکا، گزارش محرمانه درباره اقتصاد ایران، مورخ ۱۷ آوریل ۱۹۴.

۲- اندارمانی زاده و حدیدی، فرزندان رضا شاه، صص ۵۴-۵۳.

خواهرانش با فریب، او را از ارث محروم کرده اند.

این نـامه ها همچنین فاش می سازنـد که حسـین علاء، سـفیر جدیـد ایران در ایالات متحـده و جانشـین محمـد شایسـته در سال ۱۹۴۵، مـأموریت یـافته بود که در ارتباط با تقسـیم پول شاه در میان وراث رضا شاه با بانک های آمریکایی تماس بگیرد. یک سال بعد از فوت رضا شاه، ملکه توران به پسرش نوشت:

از

منـابع مختلف شـنیده ام که علاء بجز وظیفه رسـمی سـفارت، مأموریت دیگری هم دارد، که به ثروت رضا شاه در بانک های آمریکـا مربوط می شود. عزیزم، چشم و گوشت را خوب بـاز کن، و نگـذار حوادثی که بعـد از فوت پـدرت اتفاق افتاد تکرار بشود. یـادت باشـد که آن آدم های رذل چگونه پس از فوتش جواهراتش را دزدیدنـد و حالا دارنـد در ناز و نعمت در تهران زندگی می کنند. ... حالا که علاء به آمریکا آمده، برو و ببینش، و صادقانه با او حرف بزن و وضعت را توضیح بده. در تهران با علاء حرف زده ام و از جریان با خبرش کرده ام.(۱)

بر اساس گزارش های سرّی وزارت امور خارجه آمریکا، علاء مشکلات عدیـده ای با حمیدرضای ۱۵ ساله، کوچکترین پسر رضـا شاه پیـدا کرد. حمیـدرضا چنـدین بار از مـدرسه شبانه روزی اش در نیوپورت، رودآیلنـد، گریخت و به پاریس رفت، و تهدید می کرد که باز هم این کار را تکرار خواهد کرد.

در گزارشـی که دربـاره این «شـاهزاده گریزپـا» وجود دارد آمـده است که او «در زمـان عزیمت قبلی اش [به پاریس] پول قابل ملاحظه ای داشته است که منشأ آن معلوم نیست.»(۲) البته یافتن منشأ آن چندان هم زحمت نداشت.

ص:۳۷۳

۱- نامه توران امیرسلیمانی به غلامرضا پهلوی، مورخ ۲۰ اوت ۱۹۴۵.

۲- وزارت امور خارجه آمریکا، گزارش شماره (۲۹۴۷-۸۹۱.۰۰۱۱)، مورخ ۱۸ اوت ۱۹۴۷.

حساب های بانکی رضاشاه در سوییس: آخرین گزارش ویلارد

بالاخره اینکه شواهد و مدارک حکایت از آن دارد که وجوه انتقالی از نیویورک به بانک های سوییس به حساب رضا شاه واریز می شد. در سپتامبر ۱۹۴۱، بر اساس مجموعه گزارش هایی که از شبکه خبرپراکنی بریتانیا، بی.بی.سی.، انتشار یافت، رضا شاه مبالغ هنگفتی در بانک های خارجی سپرده گذاری کرده بود. وقتی رضا شاه از این اخبار مطلع شد لبخند تلخی زد و گفت: «فقط دو سه پوندی در یک بانک سوییسی دارم که باقیمانده پولی است که برای تحصیل پسرم آنجا فرستاده بودم.»(۱)

با وجود این، گزارشی که هنری اس. ویلارد پس از انتشار این اخبار به وزارت امور خارجه آمریکا فرستاد نشان می دهد که رضا شاه واقعاً مبالغ هنگفتی به بانک های سوییس منتقل کرده بود. ویلارد که از سال ۱۹۳۰ تا ۱۹۳۲ کنسول آمریکا در تهران بود، و سپس در بخش امور خاور نزدیک وزارت امور خارجه مشغول به خدمت شده بود، در سال ۱۹۵۹ نمایندگی ایالات متحده را در اجلاس سازمان های بین المللی در ژنو بر عهده داشت. محمدرضا شاه پهلوی، پسر و جانشین رضا شاه، از ۲ مه تا ۵ مه ۱۹۵۹ به ژنو سفر کرده بود. ویلارد که هنوز به مسایل ایران علاقمند بود، در گزارشی دیدار شاه را شرح داده است که تصویر قسمتی از این گزارش را در اینجا آورده ام (تصویر ۵/۹).(۲)

با توجه به گزارش ویلارد، انتقال وجوه از نیویورک به بانک های سوییس توسط رضا شاه و این حقیقت که کمیسیون خرید ارتش ایران در سوییس مستقر بود اهمیت دو چندانی پیدا می کند. از قرار معلوم بانک های سوییس در غارت اموال مردم ایران فعالانه شرکت داشتند. پس از آنکه شاه در اوت ۱۹۵۳ به ایتالیا گریخت، و پیش از آنکه با یک کودتای آمریکایی دوباره به قدرت برسد، مطبوعات ایتالیا و سوییس

ص:۳۷۴

۱- ویلبر، رضا شاه پهلوی، ص ۲۱۶.

۲- ویلارد، گزارش سرویس خارجی، شماره ۲۷۵ (۵۵۹-۵/۷۸۸.۱۱)، مورخ ۵ مه ۱۹۵۹.

مقصـد نهـایی شـاه سـابق (این اصـطلاحی است که آنهـا اسـتفاده می کردنـد) را سوییس اعلاـم کردنـد، ظاهراً به این دلیل که سوییس یک کشور بی طرف بود و شاه سابق نیز در آنجا تحصـیل کرده بود. ولی دلیل واقعی آن بود که بخشی از ارث پدری اش (و صد البته آن سه پوند) در بانک های این کشور نگهداری می شد.

ص:۳۷۵

گزارش سرویس خارجی از: رئیس هیأت نمایندگی و سرکنسول آمریکا

به: وزارت امور خارجه در واشنگتن دی.سی تاریخ: ۵ مه ۱۹۵۹

چنانکه در ارتباط با شخصیت های سرشناس خارجی مرسوم است، مطبوعات ژنو نیز توجه زیادی به دیدار شاهنشاه ایران، محمد رضا پهلوی، از ژنو در تاریخ ۲ تا ۵ مه مبذول داشتند. شاه به هنگام ورودش مورد استقبال اعضای جامعه دیپلماتیک، از جمله مقامات ارشد کنسول گری بریتانیا و آلمان، کاردار پاکستان و استنلی آر. لاوسن، کنسول این دفتر قرار گرفت. در هنگام عزیمتش نیز کاردار بریتانیا و کنسول استنلی آر. لاوسن و برخی دیگر حضور داشتند. میزبان شاه در طول اقامتش در ژنو ژنرال فضل الله زاهدی، سفیر ایران در ژنو، و پدر شوهر دختر شاه بود.

این دومین سفر شاه به ژنو در طول چند ماه اخیر بود. بر اساس گزارش مطبوعات او در ۴ مه از ویلا-یی به آدرس پلاک ۲۷، شومن دو ولور، در ناحیه شن بوژریز، که ژنرال زاهدی برایش خریده بود، بازدید کرد. سایر گزارش ها نیز حکایت از آن دارند که شاه با بانکداران ژنو که امور مالی اش را در اینجا می گردانند مشورت کرده است. بر اساس برخی گزارش های قبلی و محرمانه، شاه از طریق ژنرال زاهدی مشغول خرید واحدهای آپارتمانی در ژنو است که برخی از آنها را با اسباب و اثاثیه کرایه داده است (زیرا سودش از کرایه آپارتمان های بدون اسباب و اثاثیه بیشتر است) ولی بقیه آنها خالی هستند.

برداشت ناظران داخلی از گزارش مطبوعات این است که احتمالاً شاه قصد دارد در صورت اجبار به ترک ایران بر اثر تحولات سیاسی در ژنو اقامت کند.

هنری اس. ویلارد

نمایند ایالات متحده در سازمان های بین المللی در ژنو

* * *

تصویر شماره ۵/۹. گزارش ویلارد، مورخ ۵ مه ۱۹۵۹، که در آن فاش می سازد که شاه ایران مشغول خرید خانه های آپارتمانی در ژنو بوده و با بانکدارهای شهر مشورت کرده است. با توجه به زمان تهیه گزارش، شاه احتمالاً

هزینه املاک سوییس را از محل وجوهی پرداخت می کرد که در طول حکومت رضا شاه برای خرید سلاح اختصاص یافته و نهایتاً به حساب های شخصی اش منحرف شده بود.

حساب های بانکی رضا شاه در داخل کشور

با فرار رضاشاه از ایران در سپتامبر ۱۹۴۱، مردم ایران توانستند گوشه ای از ثروت کلانی را که او طی سال های ۱۹۲۱ تا ۱۹۴۱ روی هم انباشته بود، ببینند.

دریفوس گزارش می دهد که در تاریخ ۲۸ سپتامبر ۱۹۴۱، محمدعلی فروغی، رئیس الوزراء، به مجلس اطلاع داد که سپرده های نقدی رضا شاه در بانک ملی «مبلغ باورنکردنی ۶۸۰ میلیون ریال [۵/۴۲ میلیون دلار] است.» (دریفوس که عالی رتبه ترین دیپلمات آمریکایی در ایران بود سالیانه ۸ هزار دلار حقوق می گرفت.) دریفوس در ادامه می نویسد: «در واقع هیچ چیز ارزشمندی در کشور نبود که او [رضا شاه] به [تصاحب] آن علاقمند نباشد.

حرص و طمع او حد و حصری نداشت و علاوه بر تملک بخش عظیمی از مازندران، املاکی را در شهرهای دیگر خریده، هتل هایی بنا کرده و کارخانه هایی برای خود ساخته بود. ... شایان ذکر است که شاه سابق هر قطعه زمینی را که دل هوس بازش می خواست با تهدید رسمی یا ضمنی مالکانش به تصرف خود در می آورد، و هر قدر دلش می خواست بابت آن می پرداخت، که معمولاً ـ کمی بیش از یک دهم یا یک دوازدهم ارزش ملک بود؛ هر چند می گویند در برخی موارد فقط یک صدم قیمت ملک را پرداخته بود.»(۱)

آنچه دریفوس نمی دانست این بود که فروغی و وزیر مالیه، گلشائیان، یا خبر نداشتند و یا عمداً به مجلس اطلاع ندادند که این مبلغ فقط

ص:۳۷۷

۱- دریفوس، گزارش شماره ۱۳۱ (۱۸۴۵/۸۹۱.۰۰)، مورخ ۱ اکتبر ۱۹۴۱.

موجودی حساب پس انداز رضا شاه در بانک ملی است. رضا شاه یک حساب جاری نیز در همان بانک داشت، که موجودی آن «فقط» ۸۵ میلیون ریال (۳/۵ میلیون دلار) بود. اگر به دلیل اصرار خود رضا شاه (در تبعید) نبود که این مبلغ (یعنی موجودی حساب جاری اش) به دلار تبدیل و برای او فرستاده شود، شاید مورخان هرگز از وجود چنین پولی خبردار نمی شدند.

رضاشاه در نامه ای که از جزیره موریس به پسر و جانشینش فرستاده بود، و بعد از پیروزی انقلاب اسلامی منتشر شد، نشان می دهد که برغم مبالغ هنگفتی که در بانک های خارجی انباشته بود، نمی توانست از این ۳/۵ میلیون دلار بگذرد:

مسئله

دیگری که باید بگویم این است که مدتی است که پولی [از ایران] برایم نفرستاده اند. وقتی از ایران رفتم، بیشتر از ۸۵ میلیون ریال در حساب جاری ام در بانک ملی پول داشتم. این پول را در اختیار [محمود] جم گذاشتم تا در صورت نیاز برایم بفرستد. بعد از مدتی از جم نامه ای به دست ما رسید که دارد به مأموریت می رود، و آن پول را در اختیار شما گذاشته است. هنوز این پول را به ارز تبدیل نکرده و برایم نفرستاده اند. بنابراین من را منتظر نگذار، و ترتیب تبدیل آن را به ارز بده و پول را برایم بفرست.(۱)

اقدام شاه جدید برای حواله پول توسط پست دیپلماتیک۱۹۵۲-۱۹۴۳

اسناد و مدارک وزارت امور خارجه آمریکا که اخیراً از طبقه بندی خارج شده است حکایت از آن دارد که محمدرضا شاه کمی پس از گرفتن جای پدرش، در انتقال پول از ایران به بانک های ایالات متحده ادامه داد و پا جای پای پدرش گذاشت. در ماه مارس ۱۹۴۳، شاه جدید حسابی با سپرده یک میلیون دلار به نام خودش در بانک گارانتی تراستِ نیویورک

ص:۳۷۸

۱- رستمی، رضا شاه، ص ۲۰۷.

بـاز کرد. شواهـد باقیمانـده از اقـدام فوق به این دلیل است که شاه برای ارسال اوراق به نیویورک از سـفارت آمریکا در تهران برای استفاده از پُست دیپلماتیک کمک خواسته بود.

در تاریـخ ۱۰ مـارس ۱۹۴۳، لـوییس جی. دریفـوس، وزیرمختـار آمریکـا در تهران، تلگرام کاملاًـ محرمـانه ای برای وزیر امور خارجه آمریکا فرستاد (تصویر ۶/۹).(۱)

کفیل وزارت امور خارجه، ولز، پاسخ داد: «کاملاً محرمانه، فقط وزیر مختار رمز گشایی کنـد. تلگرام شـماره ۲۵۵ شما، مورخ ۱۰ مارس. وزارت گمان می کند که پول مورد نظر جزو اموال شخصـی مشـروع شاه است. اگر این مسـئله صـحت داشته باشد، مجازید نامه مورد نظر را با پُست دیپلماتیک ارسال کند. ولز.»(۲)

برغم بیست سال گزارش های دیپلماتیک سـفارت آمریکا در تهران درباره نحوه ثروت اندوزی رضا شاه و برغم اطلاع وزارت امور خارجه آمریکا از این که درآمدهای نفتی ایران به حساب های شخصـی شاه در نیویورک و اروپا سرازیر می شد، وزارت امور خـارجه آمریکا گمان می کرد «که پول مورد نظر جزو اموال شخصـی مشـروع شاه است.» علاوه بر این، همین دریفوسـی که روزی نوشـته بود «شـاه سـابق هر قطعه زمینی را که دلِ هوس بـازش می خواست بـا تهدیـد رسـمی یـا ضـمنی مالکـانش به تصرف خود در می آورد» هم اینک این فرض را می پذیرد که پول حاصل از شیوه های فوق کاملاً مشروع بوده است.

تقاضـای شـاه و نامه مـدیرکل و حسابـدار کل بانک شاهنشاهی ایران، به تاریـخ ۷ مـارس، توسـط پُست دیپلماتیک آمریکا به بانک گارانتی تراست فرستاده شد:

به پیوست تقاضای اعلیحضرت شاهنشاه محمدرضا شاه پهلوی، شاه

۱- دریفوس، تلگرام شماره ۲۵۵ (اف. دبلیو ۷۲/۸۹۱.۰۰۱)، مورخ ۱۰ مارس ۱۹۴۳.

۲- نامه ولز به دریفوس، مورخ ۱۲ مارس ۱۹۴۳.

ایران،

برای افتتاح یک حساب جاری به نام خودش در بانک شما ایفاد می گردد. اطمینان دارد که با تقاضای اعلیحضرت همایونی موافقت خواهد شد و بدینوسیله مجاز هستید حسابی را که نزد شما داریم به مبلغ ۱/۰۰۰/۰۰۰ دلار-(یک میلیون دلار)- بابت واریز به حساب ایشان بدهکار نمایید.

موجب

امتنان خواهد بود که تمامی مراسلات مربوط به این حساب را کاملاً محرمانه تلقی کرده، و هرگونه مکاتباتی را با قید عبارت محرمانه برای ما ارسال نمایید تا به طور مقتضی تسلیم اعلیحضرت نماییم. پس از دریافت این نامه لطفاً افتتاح حساب را با تلگراف تأیید فرمایید و لطفاً یک دسته چک نیز برایمان بفرستید تا برای استفاده اعلیحضرت در اختیار ایشان قرار بگیرد.

توضیح:

پیشنهاد می کنیم که تمامی مکاتبات مربوط به این مسئله را به دفتر لندن بفرستید تا آنها مکاتبات را برایمان ارسال نمایند.(۱)

در تقاضای شاه موجودی افتتاحیه حساب یک میلیون دلار ذکر شده است که «از طریق بانک شاهنشاهی ایران پرداخت خواهد شد.»(۲)

ص:۳۸۰

۱- نامه محرمانه ام.اف. ۹۱۴۲، مورخ ۷ مارس ۱۹۴۳؛ ارسالی با گزارش شماره ۴۹۱ (۷۳/۸۹۱.۰۰)، مورخ ۱۸ مارس ۱۹۴۳.
۲- نامه محرمانه ام.اف. ۹۱۴۲، مورخ ۷ مارس ۱۹۴۳.

تلگرام وارده رسیده از تهران به تاریخ ۱۰ مارس ۱۹۴۳

وزیر امور خارجه، واشنگتن کاملاً محرمانه

از اینجانب درخواست شده است که توسط پُست [دیپلماتیک] نامه ای از سوی بانک شاهنشاهی ایران به [بانک] گارانتی تراست کمپانی بفرستم که تقاضانامه

ص:۳۸۱

اعلیحضرت شاه ایران برای افتتاح یک حساب شخصی به نام خودش با موجودی اولیه یک میلیون دلار به آن ضمیمه است. پیش از موافقت با این امر تقاضا دارد دستورات مقتضی آن وزارتخانه را به اینجانب ابلاغ فرمایید.

از قرار معلوم، ریال هایی که این دلارها با آن خریداری شده بخشی از شش صد میلیون ریالی است که رضا شاه برای شاه کنونی بجای گذاشته است. به نظر می رسد که تمایل شاه برای داشتن پول در خارج از کشور دو علت دارد: (۱) در صورت ترک اجباری ایران توانایی تامین خود و خانواده اش را داشته باشد و (۲) به دلیل کمک های خیریه و مخارج دیگری که تحت فشار متحمل می شود، دارد پولش را از دست می دهد.

این مسئله در اینجا در نهایت پنهانکاری صورت می گیرد زیرا افشای آن می تواند عواقب بسیار وخیمی برای وضعیت متزلزل سیاسی ایران داشته باشد....

* * *

تصویر شماره ۶/۹. تلگرام دریفوس مورخ ۱۰ مارس ۱۹۴۳، که در آن به تقاضای شاه برای استفاده از پُست دیپلماتیک سفارت آمریکا به منظور ارسال تقاضانامه افتتاح یک حساب شخصی با موجودی اولیه ۱ میلیون دلار در بانک گارانتی تراست کمپانی نیویورک اشاره کرده است.

پاول اچ. الینگ(۱)، که جانشین والاس موری در پُست ریاست بخش امور خاور نزدیک شد، در تاریخ ۱۹ آوریل تقاضانامه را به همراه مدارک پیوست برای بانک گارانتی تراست ارسال کرد. در همان روز، وزارت امور خارجه این تلگرام کاملاً محرمانه را فرستاد: «به وزیرمختار آمریکا، تهران. وزیر امور خارجه دریافت گزارش شماره ۴۹۱ مورخ ۱۸ مارس ۱۹۴۳ وزیرمختار به ضمیمه نامه بانک شاهنشاهی ایران به گارانتی تراست کمپانیِ نیویورک را تأیید می کند. ضمیمه مزبور برای گارانتی

۱- Paul H. Alling.

تراست کمپانیِ نیویورک ارسال شده است.»(۱) و نهایتاً در تاریخ ۲۱ آوریل، هارولد اف. اندرسن، معاون دوم بانک گارانتی تراست نیویورک نیز به الینگ پاسخ داد (تصویر ۷/۹).(۲) اسناد و مدارک حاکی از آن است که سپرده ۱ میلیون دلاری شاه به حسابش در بانک گارانتی تراست واریز شد (تصویر ۸/۹). انتقال پول به نیویورک از طریق بانک شاهنشاهی ایران، که متعلق به انگلیس بود، از سال ۱۹۴۳ ادامه یافت تا اینکه دکتر مصدق بانک مذکور را در سال ۱۹۵۲ وادار به خروج از ایران کرد. از آن زمان به بعد، بر اساس اسناد وزارت امور خارجه آمریکا، پُست دیپلماتیک این وزارتخانه یک بار دیگر به وسیله ای برای انتقال پول اعلیحضرت با بانک های نیویورک شد (نگاه کنید به تصاویر ۹/۹ و ۱۰/۹).(۳) در زمانی که به دلیل جنگ و اشغال خاک ایران توسط نیروهای خارجی، مردم ایران با قحطی مواجه بودند و با درد و رنج روزگار می گذراندند، شاه جدید که آن موقع ۲۴ سال داشت و پا جای پای پدرش گذاشته بود، مشغول انتقال پول به بانک های خارجی، به ویژه بانک های آمریکا بود.

می توانیم نتیجه بگیریم که در طول ۳۵ سال بعد او مبالغ هنگفتی از پول مملکت را به خارج انتقال داد. البته مسلم بود که نقش وزارت امور خارجه آمریکا در تسهیل این جابجایی ها نقض آشکار قوانین آمریکا به حساب می آمد؛ زیرا آن وزارتخانه شواهد فراوانی در دست داشت که نشان می داد پول فوق از راه غیرمشروع به دست آمده، و حقاً به مردم ایران تعلق دارد.

چرا دولت ایالات متحده آنقدر مشتاق محافظت و کمک به محمدرضا شاه و رژیمش بود، آنهم تا حدی که حتی انتقال پول ها را نیز برایش تسهیل می کرد؟ پاسخ کوتاه به این مسئله را می توان در حکم

۱- وزارت امور خارجه آمریکا، تلگرام شماره ۲۱۳، مورخ ۱۹ آوریل ۱۹۴۳.

۲- نامه اندرسن به الینگ، شماره (۷۴/۸۹۱.۰۰)، مورخ ۲۱ آوریل ۱۹۴۳.

۳- نامه بوچو به وزارت امورخارجه، شماره (۷۵۲-۸/۷۸۸.۱۱ پرونده محرمانه)، مورخ ۷ اوت ۱۹۵۲.

اجرایی رئیس جمهور فرانکلین دی. روزولت یـافت که در تاریـخ ۱۰ مارس ۱۹۴۲ صادر شـد. در آن آمـده است که «دفاع از حکومت ایران در راستای دفاع از ایالات متحده امری حیاتی است.»(۱) در طول ۳۷ سالی که تا پیروزی انقلاب اسلامی سپری شد، ایالات متحده جای بریتانیای کبیر را در حکم محافظ رژیم پهلوی گرفت.

ص:۳۸۴

۱- نامه روزولت به استتینیوس، شماره (۱۳۳/۸۹۱.۲۰)، مورخ ۱۰ مارس ۱۹۴۲.

گارانتی تراست کمپانی نیویورک ۲۱ آوریل ۱۹۴۳

به آقای پاول اچ. الینگ رئیس بخش امور خاور نزدیک

وزارت امور خارجه واشنگتن دی.سی.

نامه شما به شماره ۸۹۱.۰۰۱/۷۳ NE

جناب آقای الینگ عزیز

بدینوسیله از اینکه مدارک محرمانه بانک شاهنشاهی ایران، واقع در تهران، را همراه با نامه مورخ ۱۹ آوریل ۱۹۴۳ برایمان ارسال داشتید، بسیار سپاسگزاری می گردد.

ارادتمند

هارولد اف. اندرسن

* * *

تصویر شماره ۷/۹. نامه بانک گارانتی تراست کمپانی نیویورک به وزارت امور خارجه آمریکا، مورخ ۲۱ آوریل ۱۹۴۳، در تأیید دریافت درخواست شاه و سپرده اولیه («مدارک محرمانه»).

ص:۳۸۵

* * *

تصویر شماره ۸/۹. نامه تأیید واریز سپرده یک میلیون دلاری شاه به بانک گارانتی تراست نیویورک در تاریخ ۲۰ آوریل ۱۹۴۳. در این گزارش مورخ ۱۹ اکتبر ۱۹۴۳، سموئیل اس. گیلبرت از وزارت خزانه داری آمریکا به فرانسیس اچ. راسل در وزارت امور خارجه اطلاع می دهد: «بانک فدرال رزرو نیویورک اطلاعاتی درباره سپرده های اتباع ایرانی در بانک گارانتی تراستِ نیویورک که به

ص:۳۸۶

دستور بانک شاهنشاهی ایران صورت گرفته، در اختیار این دفتر قرار داده است. به پیوست صورت این حساب ها که شاید برای آن وزارتخانه جالب توجه باشد، ارسال می گردد.»

ص:۳۸۷

گارانتی تراست کمپانی نیویورک

تاریخ ۷ اوت ۱۹۵۲

به: وزارت امور خارجه آمریکا، واشنگتن دی.سی.

آقایان

گاه، نیاز به ارسال مکاتبات اداری برای اعلیحضرت شاهنشاه محمد رضا پهلوی، شاه ایران به آدرس تهران، ایران است. چندین سال مکاتبات مزبور را از طریق کانال های تجاری که شاه معرفی می کرد برای ایشان ارسال می کردیم.

ارسال مکاتبات برای اعلیحضرت به شیوه گذشته دیگر برایمان مقدور نیست و به همین دلیل پیشنهاد شده است که شاید امکان ارسال این مکاتبات با پُست دیپلماتیک دولت ایالات متحده به ایران وجود داشته باشد.

امیدواریم که چنین رویه ای ممکن باشد و موجب امتنان خواهد بود که نظرتان را به همراه نام مقامی که باید این مکاتبات را برایشان ارسال کنیم به ما اطلاع دهید.

مشتاق دریافت پاسخ شما هستیم.

ارادتمند

جان پی. بوچو

معاون

* * *

تصویر شماره ۹/۹. نامه بانک گارانتی تراست کمپانی نیویورک به وزارت امور خارجه آمریکا، مورخ ۷ اوت ۱۹۵۲، که با توجه به بسته شدن بانک شاهنشاهی ایران در سال ۱۹۵۲، تقاضای استفاده از پُست دیپلماتیک برای ارسال مکاتبات بانکی به شاه در آن مطرح شده است.

این نامه تأیید می کند که شاه مشغول انجام «امور بانکی» بوده که حسن تعبیری برای انتقال پول به نیویورک از طریق بانک شاهنشاهی ایران است.

* * *

تصویر شماره ۱۰/۹. نـامه آرتور ال. ریچاردز، از وزارت امور خارجه آمریکا به جان پی. بوچو، معاون گارانتی تراست کمپانی نیویـورک، مورخ ۲۰ اوت ۱۹۵۲، که دعـوت کرده است تـا نماینـده ای از بانـک به منظـور توضـیح دلایـل اسـتفاده از پُسـت دیپلماتیک برای انجام کارهای تجاری با شاه به وزارت امور خارجه برود.

ص:۳۸۹

فصل دهم: سرقت جواهرات سلطنتی ایران

اشاره

از بهترین شاخص های تنفر مردم از رضا شاه و بی اعتمادی به او این نگرانی عمومی بود که مبادا او به هنگام خروج از ایران در ماه سپتامبر ۱۹۴۱ مقداری از جواهرات سلطنتی ایران را نیز با خود برده باشد. گزارش دریفوس از هیاهویی که بر سر جواهرات سلطنتی بلند شده بود، بسیار روشنگر است:

مسئله جواهرات سلطنتی به بحث روز تبدیل شده است. وزیر مالیه [عباسقلی گلشائیان] در پاسخ به شایعات گسترده ای که درباره انتقال جواهرات سلطنتی از تهران بر سر زبان ها افتاده، در تاریخ ۱۴ سپتامبر ۱۹۴۱ در مجلس گفت که تمام جواهرات سلطنتی، که قابل ذکر است بخشی از پشتوانه قانونی ریال را تشکیل می دهد، نزد بانک ملی محفوظ است و نمایندگان می توانند شخصاً از آنها بازدید کنند. این جواهرات، به استثنای تاج شاه، در تاریخ ۲۶ اوت به دلیل گرد و خاک ناشی از ساخت و ساز در نزدیکی موزه کاخ گلستان، از کاخ به بانک ملی منتقل شدند. البته هیچکس حرف وزیر را باور نمی کند، و همگان بر این باورند که تاج شاه را واقعاً از تهران بیرون برده بودند؛ ولی پرس و جوهای خجالت آور مردم، و رادیو

لنـدن و دهلی درباره آن وادارشان کرد تا تاج را به تهران برگرداننـد. علاوه بر این، در اینجا همه می گوینـد که کفیل وزارت مـالیه را چنـد سـاعت قبـل از اینکه اظهـارات فـوق را در مجلس ایراد کنـد، وزیر کردنـد تـا پـاداش این کـارش را داده باشـند. کمیسـیونی به ریاست نصرالله اخوی، رئیس دیوان عالی کشور، و متشکل از علی هدایتی، رئیس دیوان محاسبات، حسین علاء، ابراهیـم حکیمی و ۱۲ نماینـده مجلس مأمور تحقیق درباره جواهرات سـلطنتی و تهیه گزارشـی درباره نگهـداری آنها در بانک ملی و اصالت شان شده است.(۱)

دریفوس در ارتباط با گزارش این کمیسـیون فاش می سازد که در تاریـخ ۲۶ اوت ۱۹۴۱ (۴ شهریور ۱۳۲۰)، «پنج جعبه و دو بسته از مجموعه جواهرات» از موزه کاخ گلسـتان به خزانه بانک ملی منتقل شـد. آن پنـج جعبه و دو بسـته مورد بازرسـی قرار گرفت، و محتویـات آنهـا بـا «لیستی که در اختیـار آقای قانع بصـیری، مـدیر اداره ابنیه سـلطنتی بود مقایسه شـد.» این مقایسه با لیست آقای بصیری نشان داد که چیزی از آن مجموعه کم نشده است.(۲)

بـا وجود این، بعـداً معلوم شـد که از جواهراتی که برای برگزاری مراسم ازدواج ملکه فوزیه و شـاه کنونی قرض گرفته بودنـد، «هشت حلقه، ۵۴ دانه مرواریـد، و یـک جفت گوشواره المـاس گم شـده است.» از این اقلاـم گم شـده، «یک جفت گوشواره برلیـان» و «یـک حلقه جواهر نشـان برلیان» را به نام «والاحضـرت اشـرف پهلوی» قرض گرفته بودنـد. علاوه بر این، در گزارش دریفوس آمـده است که، «هشت حلقه جواهر نشان برلیان هم... گم شـده بود.» این حلقه ها را به نام «علیاحضـرت ملکه فوزیه» از موزه بیرون برده بودنـد. نـاهمخوانی و بی دقتی در ذکر تعـداد حلقه هـا مـاهیت تحقیقـات را نشـان می دهـد. بـا وجود این، دریفوس

۱- دریفوس، گزارش شماره ۱۳۱ (۱۸۴۵/۸۹۱.۰۰)، مورخ ۱ اکتبر ۱۹۴۱.

۲- دریفوس، گزارش شماره ۱۵۰ (۲۲۲/پی۱۵-۸۹۱.۰۰۱)، مورخ ۷ نوامبر ۱۹۴۱.

می نویسد:

گزارش

[کمیسیون] کلاً رضایت بخش به نظر می رسد. از قرار معلوم تقریباً همه جواهرات سلطنتی هم اینک در بانک ملی هستند و اگر هم چیزی از آنها کم شده باشد، قابل ملاحظه نیست. وزیر مالیه در تاریخ ۴ نوامبر در مجلس گفت که فقط ۵ حلقه، یک جفت گوشواره و ۵۴ قطعه مروارید از جواهرات فوق مفقود شده است. او گفت که حلقه های مزبور را درست قبل از مراسم ازدواج شاه کنونی به مصر فرستاده بودند تا به رسم هدیه تقدیم [علیاحضرت] شود، و افزود گوشواره هایی هم که بر اساس گزارش مفقود شده بودند، هم اینک پیدا شده اند. از مرواریدها هم برای ساختن زیورآلات دیگر استفاده کرده اند. وزیر مالیه همچنین توجه نمایندگان را به این مسئله، که اتفاقاً کسی از آن خبر نداشت، جلب کرد که شاه سابق برای مراسم ازدواج ۲۴۰ قیراط الماس خریده بود، که همه آنها به همراه هدایایی که خارجیان و سران کشورها به او اهدا کرده بودند به مجموعه جواهرات سلطنتی اضافه شده است. دو اتفاقی که در ادامه شرح خواهم داد حکایت از عدم اعتماد مخالفان به دولت در ارتباط با جواهرات سلطنتی دارد. وقتی وزیر مالیه اعلام کرد که شاه سابق ۲۴۰ قیراط الماس خریده است، بلافاصله افزود، «که فروشندگان و مأموران خرید حاضرند تا در این باره شهادت بدهند»؛ و وقتی همین وزیر به اشتباه تعداد حلقه های مفقوده را ۶ حلقه عنوان کرد، برخی نمایندگان مجلس فریاد زدند، «نه خیر، ۸ حلقه.» البته به نظر می رسد که کمیسیون تحقیق کارش را با دقت و وجدان انجام داده است، و تقریباً محرز است که جواهرات سلطنتی ایران آسیبی ندیده است.(۱)

البته اعتماد دریفوس به گزارش کمیسیون چندان بجا نبود؛ زیرا خودِ

۱- دریفوس، گزارش شماره ۱۵۰ (۲۲۲/پی۱۵-۸۹۱.۰۰۱)، مورخ ۷ نوامبر ۱۹۴۱.

کمیسیون اذعان کرده بود که تحقیقاتش شتابزده بوده است.

گزارش کمیسیون اینگونه خاتمه می یافت: «نظر به ضیق وقت برای انجام تحقیق درباره سایر جواهراتی که پشتوانه اسکناس را تشکیل می دهند و از آنجایی که به دلیل خاتمه دوره دوازدهم مجلس این گزارش باید هرچه زودتر به مجلس و دولت تسلیم می شد، تحقیقات مزبور فقط تا حدودی که امکان داشت صورت گرفت.» کمیسیون همچنین ابراز امیدواری کرده بود که «شکی نیست که پشتوانه اسکناس صحیح و سالم است، و سوابق و فهرست های اداره ابنیه سلطنتی نیز هیچ ایرادی ندارد.»(۱)

علاوه بر این، دریفوس نمی دانست فقط آنچه از جواهرات سلطنتی باقی مانده بود صحیح و سالم بود. نفیس ترین جواهرات را رضا شاه در سال های گذشته به سرقت برده بود.

در سال ۱۹۲۶، مجلس با تصویب قانونی دولت را مجاز ساخت تا بخش عمده ای از جواهرات سلطنتی را بفروشد. در سال ۱۹۳۷، با تحریک شاه، قانون دیگری برای فروش بخشی از جواهرات سلطنتی به تصویب رسید؛ زیرا، آنگونه که وزیر مالیه توضیح داد، «جواهرات قدیمی سرمایه ای مرده و بی مصرف هستند.» در سال ۱۹۴۱، مردم ایران حق داشتند درباره صحت و سلامت جواهرات سلطنتی، که بخشی از میراث شان بود، نگران باشند.

قانون فروش جواهرات سلطنتی، ۱۹۲۶

در اوایل دوران رئیس الوزرایی رضاخان، میلسپو گزارشی درباره جواهرات دولتی (که بعدها نام آن به جواهرات سلطنتی تغییر یافت) تهیه کرد:

آخرین قیمت گذاری بر روی جواهرات سلطنتی در سال ۱۲۸۹ انجام شد و بر اساس همین قیمت گذاری، احتمالاً ارزش جواهرات قابل

۱- دریفوس، گزارش شماره ۱۵۰ (۲۲۲/پی۱۵-۸۹۱.۰۰۱)، مورخ ۷ نوامبر ۱۹۴۱.

فروش در حال حاضر چیزی در حدود چندین میلیون تومان است. به درخواست دولت، لایحه ای دارد برای تقدیم به مجلس تهیه می شود که به موجب آن جواهرات مزبور دوباره قیمت گذاری شده، و بخشی از آنها، تحت نظارت های مقتضی، به فروش خواهد رسید. البته بر اساس این لایحه جواهراتی که ارزش تاریخی خاصی دارند حفظ خواهند شد و فروش سایر جواهرات به نحوی خواهد بود که ارزش واقعی این اشیاء قیمتی به دولت پرداخته شود. بخش ابنیه و اثاثیه سلطنتیِ خزانه داری کل به نمایندگی از وزارت مالیه مسئول نظارت، حفظ و حساب و کتاب مربوط به جواهرات سلطنتی، آثار، و عتیقه جات موجود در موزه سلطنتی، و اسناد دولتی و کتابخانه سلطنتی است. بخش ابنیه و اثاثیه سلطنتی وظایف خود را در قبال این اشیاء و قطعات تاریخی ارزشمند با دقت و تمام و کمال انجام می دهد.(۱)

به لطف گزارش هایی که میلسپو از سال ۱۹۲۴ به این سو تهیه کرده است، دقیقاً می دانیم که رضاخان چه زمانی به جواهرات سلطنتی دست یافت: «به دلیل نگرانی دولت از نمناکی خزانه کاخ سلطنتی که جواهرات سلطنتی در آن نگهداری می شوند، حضرت اشرف رئیس الوزراء تصمیم گرفت که جواهرات را به اتاق دیگری در همان ساختمان انتقال بدهند که برای نگهداری و حفاظت از جواهرات مناسب تر باشد. در نتیجه، خزانه جدیدی برای این کار آماده شده است و انتقال جواهرات به محل جدید به میل حضرت اشرف، که باید زمان انتقال آنها با تشریفات مقتضی را تعیین کند، انجام خواهد شد.»(۲)

۱- آرتور سی. میلسپو، ششمین گزارش سه ماهانه رئیس کل مالیه ایران، از ۲۲ دسامبر ۱۹۲۳ لغایت ۲۰ مارس ۱۹۲۴، ص ۴۵، ضمیمه گزارش شماره ۶۴۶ (۳۶۲/۸۹۱.۵۱)، مورخ ۱۷ سپتامبر ۱۹۲۴ ارسالی از سوی موری.
۲- آرتور سی. میلسپو، هشتمین گزارش سه ماهانه رئیس کل مالیه ایران، از ۲۲ ژوئن ۱۹۲۴ لغایت ۲۲ سپتامبر ۱۹۲۴، ص ۶۲ ، ضمیمه گزارش شماره ۹۰۷ (۳۷۵/۸۹۱.۵۱)، مورخ ۱۷ فوریه ۱۹۲۵ ارسالی از سوی موری.

غارت جواهرات با جدیت آغاز شده بود. قانون فروش جواهرات در اکتبر ۱۹۲۶، کمی بعد از جلوس او بر تخت پادشاهی، در مجلس به تصویب رسید.(۱) البته هیچ اطلاعاتی درباره فروش این جواهرات و هویت خریداران منتشر نشد، ولی طبق اظهارات دولت قرار بود عواید حاصل از فروش آنها بخشی از سرمایه بانک جدید ملی ایران را تشکیل بدهد. مسئله فروش جواهرات سلطنتی در یکی از صحبت هایی که هارت در سال ۱۹۳۰ با تیمورتاش داشت مطرح شد، که طی آن تیمورتاش گفت به شاه پیشنهاد کرده بود که «پس از کنار گذاشتن تعداد کمی از نفیس ترین جواهرات سلطنتی بقیه را با طلا عوض کنند.» هارت همچنین گزارش می دهد که «ظاهراً شاه نیز با او [تیمورتاش] هم عقیده بود، زیرا اعلیحضرت برخلاف اسلافش هیچ اهمیتی به جواهرات نمی دهد و از آنها استفاده نمی کند.»(۲)

فروش جواهرات سلطنتی ظاهراً یک روند ادامه دار بود و به فروش های رسمی ختم نمی شد. هارت ماجرایی را گزارش می کند که حسابدار کل دربار در آن دست داشته است: «یکی از مقامات عالی رتبه وزارت امور خارجه چند روز پیش این شایعه را تأیید کرد که فهمیده اند [عبدالحسین] دیبا بیش از یک سال پیش زمرّد بزرگی را از تخت طاووس بیرون آورده و بجای آن یک قطعه بزرگ شیشه سبز معمولی کار گذاشته است.

می گویند که این قطعه زمرّد را در نیمه دوم سال ۱۹۳۱ به پاریس برده و فروخته اند، و با پولش در اروپا به سیر و سیاحت پرداخته اند، و برای هر چه لذت بخش تر کردن سیاحتشان در چندین پایتخت اروپایی از هیچ ریخت و پاشی هم ابا نکرده اند.»(۳)

ص:۳۹۶

۱- هافمن فیلیپ، گزارش شماره ۲۰۲ (۱/۸۹۱.۴۱۲)، مورخ ۲۵ اکتبر ۱۹۲۶.

۲- هارت، گزارش شماره ۱۶ (۹/۸۹۱.۵۱۵)، مورخ ۲۲ فوریه ۱۹۳۰.

۳- هارت، گزارش شماره ۱۳۶۶ (۶/تیمورتاش-۸۹۱.۴۴)، مورخ ۲۴ فوریه ۱۹۳۳.

قانون فروش جواهرات سلطنتی، ۱۹۳۷

در تاریخ ۲۸ اکتبر ۱۹۳۷، بـدون مقدمه لایحه ای به مجلس تقدیم شد که به موجب آن دولت اجازه می یافت بخش عمده ای از جواهرات سلطنتی را با شمش های طلا عوض کند. انگرت، کاردار آمریکا، در گزارشش می نویسد:

به موجب این لایحه کمیسیونی متشکل از رئیس الوزراء، دو وزیر، و دو نماینده مجلس جواهرات سلطنتی را بر اساس ارزش تاریخی شان طبقه بندی خواهند کرد. جواهراتی را که کمیسیون انتخاب می کند به بانک ملی ایران انتقال می دهند، و این بانک نیز به نوبه خود تصمیم می گیرد که چه میزان از جواهرات مزبور را به فروش برساند. سپس کمیسیون دیگری بر روی آنها قیمت گذاری و نحوه فروش آنها را تعیین می کند. مهمترین شرط مذکور در لایحه فوق این است که «وجوه حاصل از فروش این جواهرات انحصاراً به خرید شمش های طلا اختصاص خواهد یافت.» به خاطر می آورم که در دوره قبلی خدمتم در ایران [۱۹۲۰-۱۹۲۲] صحبت از این بود که جواهرات سلطنتی را وثیقه وام قرار بدهند. هیچکس ارزش دقیق این جواهرات را نمی داند، و مدام این شایعات بر سر زبان هاست که بسیاری از آنها را فروخته اند (یا مفقود شده است) و اینکه سنگ های بدل به جای جواهرات کار گذاشته اند. به هر حال، آخرین باری که در سال ۱۹۱۰ روی آنها قیمت گذاشتند، ارزش آنها را چیزی نزدیک به ۳۰ میلیون دلار برآورد کرده بودند. در همین ارتباط، نظر وزارت را به خبری که در تاریخ ۲۷ اکتبر- یعنی یک روز قبل از تقدیم لایحه به مجلس- در بسیاری از روزنامه ها به چاپ رسید، جلب می کنم. خبر این بود که اعلیحضرت تصمیم گرفته بود «همه طلایی را که به آن بزرگوار تعلق داشت به بانک ملی ایران هدیه کنند.»

نطق وزیر مالیه در مجلس که همان روز ایراد شد، حاوی مطالب زیر بود: «به دستور اعلیحضرت شاهنشاه، و با اجازه ایشان، طرح قانونی

مربوط به فروش قسمتی از جواهرات سلطنتی را به مجلس تقدیم می کنم. همانگونه که نمایندگان محترم اطلاع دارند، برخی از این جواهرات را باید به نفع سلطنت نگهداری و محافظت کرد، ولی بقیه آنها در واقع سرمایه ای مرده هستند که هیچ مصرفی ندارند. بنابراین می توانند وسیله مناسبی برای تحقق خواست دولت برای افزایش سرمایه اولیه بانک ملی ایران باشند.»(۱)

* * *

تصویر شماره ۱/۱۰. تخت طاووس ایران، ۱۹۳۷. توضیحات اصلی (به زبان فرانسه): «شاه ایران به منظور حل مشکلات مالی کشورش، تصمیم به فروش دو

ص:۳۹۸

۱- انگرت، گزارش شماره ۱۱۵۵ (۵۰۵/۸۹۱.۵۱)، مورخ ۵ نوامبر ۱۹۳۷.

قطعه از قیمتی ترین اموال سلطنتی، چه در پاریس و چه در لندن، گرفته است. یکی از این دو قطعه که در عکس می بینید، تخت جدید است که با ۱۴۰ هزار قطعه سنگ قیمتی تزیین شده و اخیراً قیمت آن ۶ میلیون لیره برآورد شده است.» نیویورک تایمز، دفتر پاریس؛ با تشکر از مرکز اسناد ملی (۱۷۵۳۹۹-۱۱۲۲-ان.تی.-۳۰۶).

لایحه فوق اولین بار در تاریخ ۱۱ نوامبر در مجلس قرائت شد و تنها ۵ روز بعد با ۹۹ رای موافق و ۱۱ رای مخالف به تصویب رسید.(۱) در عین حال، این شایعه به تدریج بر سر زبان ها افتاده بود که قیمت جواهرات بسیار کمتر از انتظار است و اکثر زمرّدها معیوب هستند. می گفتند که کل جواهرات شاید ۶ میلیون دلار هم نیرزد. البته مردم ایران شکی نداشتند که همه این نمایش ها برای آن است که رضا شاه بتواند ارزشمندترین قطعات میراث پاسداری شده تاریخ ایران را به سرقت ببرد.(۲) در طول دوازده سال گذشته کاملاً مشخص شده بود که هر وقت اموال قیمتی دولت به «فروش» می رسد فقط یک خریدار دارد: رضا شاه.

حتی پیش از تقدیم این لایحه، صفحات روزنامه ها پر از تمجید و تحسین از رضا شاه به دلیل «اهدای سخاوتمندانه همه طلاهایش» به ملت بود. گزیده یکی از مقالات روزنامه اطلاعات مورخ ۲۷ اکتبر نمونه خوبی است: «نظر به اینکه اقدام شاهنشاه در اهدای بی سابقه [طلاهایشان] باید الگوی هر ایرانی باشد، شایسته است که به منظور تقویت ساختار اقتصادی مملکت همه آنهایی که طلایی دارند طلاهای خود را به بانک ملی ایران بفروشند، زیرا فقط به این شیوه است که ثروت ملی همیشه در مملکت می ماند، و کسی که طلا می فروشد از این راه خدمت مهمی به اقتصاد ملی می کند.»(۳)

۱- انگرت، گزارش شماره ۱۱۷۰ (۵۰۶/۸۹۱.۵۱)، مورخ ۲۴ نوامبر ۱۹۳۷.

۲- انگرت، گزارش شماره ۱۲۲۴ (۵۰۸/۸۹۱.۵۱)، مورخ ۳۱ ژانویه ۱۹۳۸.

۳- روزنامه اطلاعات، مورخ ۲۷ اکتبر ۱۹۳۷؛ مذکور در انگرت، گزارش شماره ۱۲۲۴ (۵۰۸/۸۹۱.۵۱)، مورخ ۳۱ ژانویه ۱۹۳۸.

روزنـامه ایران هم از قـافله عقب نمانـد: «بخشـش بی سابقه اعلیحضـرت نمونه ای عالی برای همه مردم مملکت است، و شـکی نیست که همه آحاد ملت با کمال میل و مشتاقانه از این نمونه متعالی پیروی خواهند کرد. در واقع شایسته است که همه آنهایی که طلا دارنـد طلای خود را به منظور تقویت قـدرت اقتصادی کشور به بانک ملی ایران بفروشـند، زیرا در نتیجه چنین اقدامی ثروت ملی در کشور محفوظ خواهد ماند.»(۱)

روزنامه ستاره جهان دلایل اقتصادی پیشنهاد فروش جواهرات سلطنتی را در سرمقاله اش اینگونه شرح می دهد:

وزارت مالیه لایحه ای قانونی در ارتباط با فروش بخشـی از جواهرات سلطنتی به مجلس تقدیم کرده است که عواید حاصل از آن انحصـاراً صـرف خریـد شـمش هـای طلاـ برای افزایش ذخـایر طلاـی بانـك ملی ایران خواهـد شـد. البته فقط آن دسـته از جواهراتی که ارزش تاریخی ندارند فروخته می شوند. دو نماینده مجلس برای شـرکت در مذاکرات فروش؛ انتخاب جواهراتی که باید به فروش برسد؛ برآورد قیمت جواهرات و غیره از طرف مجلس تعیین خواهند شد. شرح فوق خلاصه ای از مفاد لایحه ای است که به مجلس تقـدیم شـد و پس از اولین قرائت آن در جلسه دیروز مجلس به تصـویب رسـید. شایـد این سـئوال پیش بیاید که چرا دولت- با دسـتور رسـمی اعلیحضـرت شاهنشاه- تصـمیمی اتخاذ کرده است که در نگاه اول قدری عجیب به نظر می رسد؛ زیرا بر همگان واضح و مبرهن است که ذخایر پشتوانه بانك ناشر اسکناس بسیار بیشتر از درصد قانونی پشتوانه برای صدور اسکناس است. پس چه دلیل دارد که طلای بیشتری بخریم؟ این سئوال پاسخی شایسته می خواهد.

۱- روزنامه ایران، مورخ ۲۸ اکتبر ۱۹۳۷؛ مذکور در انگرت، گزارش شماره ۱۱۵۵ (۵۰۵/۸۹۱.۵۱)، مورخ ۵ نوامبر ۱۹۳۷.

نویسنده مقاله بعد از بحث مفصل و غامضی درباره تفاوت سرمایه ثابت و در گردش، نتیجه می گیرد:

پولی

که امروزه به صورت اسکناس تقریباً در همه جا رواج دارد باید ضمانت و پشتوانه محکمی به شکل ذخایر فلز، ترجیحاً طلا داشته باشد. هر چه پول بیشتری در گردش باشد، کسب و کار رونق بیشتری خواهد داشت، و هر چه ذخایر طلا بیشتر باشد، پول بیشتری در گردش خواهد بود. به همین دلیل است که دولت شاهنشاهی تمایل دارد به تعداد شمش های طلایی که در خزائن بانک ملی ایران نگهداری می شود، اضافه کند؛ و به همین دلیل هم هست که دولت تمایل دارد جواهرات سلطنتی را به شمش طلا تبدیل کند، زیرا جواهرات سلطنتی که حکم «سرمایه ثابت» را دارند تا وقتی که در ویترین های موزه کاخ گلستان خاک می خورند هیچ فایده ای برای اقتصاد ملی نخواهند داشت.(۱)

* * *

* * *

تصویر شماره ۲/۱۰. بردن گنجینه های هنری ایران به لندن، ۱۹۳۰. توضیحات

ص:۴۰۱

۱- «فروش جواهرات سلطنتی»، سرمقاله روزنامه ستاره جهان، مورخ ۱۲ نوامبر ۱۹۳۷؛ مذکور در گزارش انگرت، شماره ۱۱۶۷ (۵۰۶/۸۹۱.۵۱)، مورخ ۱۹ نوامبر ۱۹۳۷.

اصلی (به فرانسه): «انتقال گنجینه های هنری با هواپیما. یکی از اعجاب آورترین مجموعه های هنری که تا بحال جمع آوری شده است هم اینک در راه لندن است. جعبه های حاوی نمونه های عالی هنر ایران با هواپیما از تهران (ایران) به جزیره آبادان برده شدند تا از آنجا با یک کشتی بریتانیایی به لندن انتقال یابند. در عکس اسکادرانی از هواپیماهای حاوی گنجینه های هنر ایرانی را می بینید که قرار است در نمایشگاه بین المللی لندن به نمایش گذاشته شوند. این هواپیماها چند لحظه دیگر از تهران به سمت ساحل پرواز خواهند کرد، و در آنجا گنجینه های فوق بر کشتی بخار عازم لندن بارگیری خواهند شد.» نیویورک تایمز، دفتر پاریس؛ با تشکر از مرکز اسناد ملی (۱۷-۱۱۲۲-ان.تی-۳۰۶).

«قسمت کوچکی کنار گذاشته شد»

بعد از همه این حرف ها، دولت ناگهان علاقه اش را به فروش جواهرات از دست داد و این مسئله را بی سر و صدا کنار گذاشت. علی سهیلی، وزیر خارجه وقت، در این ارتباط اظهار داشت: «دولت ایران دیگر قصد فروش هیچ قسمتی از جواهرات سلطنتی کشور را ندارد.»(۱) ولی چرا ناگهان نظر دولت عوض شد؟ پاسخ آن را می توان در نطق رئیس مجلس، حسن اسفندیاری، پیدا کرد:

بنده یقین دارم که آقایان رفقای محترم بنده در این مسئله هم عقیده هستند که افکار عالیه که از طرف اعلیحضرت همایون شاهنشاه ظهور و بروز می کند هر کدام در موقع خود از دیگری مفیدتر و برای سعادت و برای رونق و پیشرفت کار اهمیت فوق العاده دارد. چنانچه ملاحظه فرمودید اخیراً هم مطلبی به خاطر مبارکشان رسید که به نظر هیچکس نرسیده بود. جواهرات سلطنتی که در واقع یک سرمایه بزرگ و در یک محلی ضبط بود بدون اینکه معلوم باشد

۱- جیمز اس. موسِ پسر، کاردار موقت، گزارش شماره ۱۳۵۵ (۵۱۰/۸۹۱.۵۱)، مورخ ۲۷ ژوئیه ۱۹۳۸.

چیست و چه استفاده ای فعلاً از آنها مقدور است. به خیال همایونی بهترین استفاده از آن منظور شد- لایحه آن به توسط دولت شاهنشاهی به مجلس شورای ملی پیشنهاد شد و مجلس هم چون فایده و منفعت این مسئله مهم را متوجه بود به فوریت تصویب نمود. بعد بلافاصله هیأتی که برای رسیدگی و تفکیک جواهرات مقرر بود از هیأت معظم دولت و نمایندگان محترم با دقت و مراقبت شروع به کار کردند و چهل و پنج روز بدون تعطیل مشغول این خدمت بودند و صورت جامعی از آن تهیه و همه مباشرین امضاء کردند و بعد از اینکه مراتب به عرض پیشگاه همایونی رسید غیر از مقدار کمی جواهرات که از مختصات سلطنتی بود باقی را به بانک ملی انتقال داده و تحویل هیأت نظارت بانک نموده و در تحت مهر آنها در خزانه بانک مضبوط گردید.

همه می شنیدید جواهراتی هست و لیکن چقدر و چه اعتباری را داراست بر همه مجهول بود. حالا نه تنها نمایندگان محترم بلکه همه ایرانی ها باید بدانند که این جواهرات واقعاً یک سرمایه خیلی مهم و یک اعتبار خیلی عالی و یک دارایی فوق العاده بیش از این بوده که هر کسی تصور می کرده است و در خزانه سلطنتی محفوظ و مستور بود.

اعلیحضرت

همایون شاهنشاهی با همت شاهانه و با توجهی که همیشه برای ترقی مملکت خودشان دارند این سرمایه عالی را که شاید کمتر نظیر داشته باشد یک مرتبه به ملت خودشان هدیه و به بانک ملی که در واقع خزینه کشور و دولت و ملت است واگذار فرمودند.

این مسئله را بایستی نه تنها همه آقایان نمایندگان که البته خوب متوجه هستند بلکه تمام ایرانی ها متشکر باشند و قدر این نعمت را بدانند که پادشاه معظم در اموری که به نظر کسی نمی رسد توجه فرموده استفاده از آن را برای مملکت و سعادت کشور مقرر می دارند. این را هم عرض کنم که بعد از اینکه جواهرات صورت

شـده و صورت ها با مهر پنج نفر از آقایانی که مباشـر این کار بوده از وزراء و نمایندگان ممهور شده یک نسـخه از آن هم به مجلس فرستاده شده که در صندوق مجلس ضبط و محفوظ می باشد.

اینست

که از طرف خودم و از طرف آقایان نمایندگان رفقای محترم بلکه از طرف همه ایرانیان در این موقع تشکرات فوق العاده را از این عنـایت مخصوص ملوکانه تقـدیم و از خداونـد می خواهم که انشا ءالله تعالی این وجود مقـدس را سالیان دراز دائم و قائم بدارد که دولت و ملت ایران در سایه توجهات عالیه این شاهنشاه عظیم الشان بغایه القصوی ترقی خود برسد.(۱)

نطق اسـفندیاری پاسخ برخی سـئوالات دیگر را نیز در خـود دارد. جـواهرات مزبـور در سـال ۱۹۳۸-۱۹۳۷ فروخته نشـد زیرا (اعلیحضرت همایونی) آن قسمتی را که «ارزش خاصی برای شاهنشاه داشت» کنار گذاشته بود.

ولی چرا این جواهرات از چشم کمیسـیونی که در اکتبر ۱۹۴۱ از طرف مجلس مأمور تحقیق درباره جواهرات سـلطنتی شـده و ظاهراً با دقت محتویات پنج جعبه و دو بسته ای را که در تاریخ ۲۶ اوت ۱۹۴۱ از موزه کاخ گلستان انتقال داده بودند، بررسی کرده بـود، به دور مانـده بـود؟ دلیـل آن بسـیار سـاده است: فهرست جواهراتی که کمیسـیون ۱۹۴۱ از آن اسـتفاده کرد همـان فهرسـتی نبود که اسـفندیاری در نطقش به آن اشـاره داشت. در هیـچ کجـای گزارش کمیسـیون اشـاره ای به این فهرست، که ظاهراً صـحیح و سـلامت در گاوصـندوق مجلس نگهـداری می شـد، نشده است.(۲) در عـوض، فهرسـتی که کمیسـیون از آن استفاده کرده بود فهرست موجود نزد «آقای قانع بصیری، رئیس اداره بیوتات سلطنتی» بود.(۳) این

ص:۴۰۴

۱- روزنـامه اطلاعـات، مورخ ۳۰ ژانـویه ۱۹۳۸؛ مـذکور در انگرت، گزارش شــماره ۱۲۲۴ (۵۰۸/۸۹۱.۵۱)، مـورخ ۳۱ ژانویه ۱۹۳۸.

۲- روزنـامه اطلاعـات، مورخ ۳۰ ژانـویه ۱۹۳۸؛ مـذکور در انگرت، گزارش شــماره ۱۲۲۴ (۵۰۸/۸۹۱.۵۱)، مـورخ ۳۱ ژانویه ۱۹۳۸.

۳- دریفوس، گزارش شماره ۱۵۰ (۲۲۲/پی۱۵-۸۹۱.۰۰۱)، مورخ ۷ نوامبر ۱۹۴۱.

فهرست از طرف اداره بیوتات سلطنتی در دوران حکومت رضا شاه تهیه شده بود. البته با توجه به حرص و طمع بی حد و حصر رضا شاه، سرقت جواهرات چندان هم دور از انتظار نبود. در تاریخ ۲۸ سپتامبر ۱۹۴۱، رئیس الوزراء فروغی «به مجلس خبر داد که مقامات گمرک بندر عباس در حال تهیه فهرستی از کلیه اقلامی هستند که شاه سابق با خود به خارج از کشور برده است، که این فهرست به طور مقتضی به اطلاع عموم خواهد رسید. این اقدام در پاسخ به شایعات گسترده ای است مبنی بر اینکه شاه سابق و همراهانش مقادیر زیادی از اشیاء قیمتی کشور را با خود بیرون برده اند.»(۱) البته چنین فهرستی هرگز علنی نشد؛ و حتی بعید است که اصلاً تهیه شده باشد.

شمس پهلوی و دو حلقه الماس نشان

سرنوشت برخی از جواهرات مسروقه در اسناد وزارت امور خارجه آمریکا توصیف شده است. در اواخر تابستان ۱۹۴۵، شمس پهلوی، دختر مورد علاقه رضاخان، و شوهرش به نیویورک سفر کردند. کمی پس از آن ، شمس پهلوی سعی داشت قطعه جواهری را بفروشد که مدعی بود در آفریقای جنوبی خریده است. جورج وی. آلن(۲)، رییس بخش امور خاور نزدیک، در یادداشت گفتگوهایش با دکتر دفتری، کاردار ایران در واشنگتن می نویسد:

وزارت امور خارجه

۲۶ سپتامبر ۱۹۴۵ یادداشت گفتگو

موضوع:

شاهدخت شمس

طرف های حاضر در گفتگو: دکتر الف. دفتری، کاردار ایران، آقای

ص:۴۰۵

۱- دریفوس، گزارش شماره ۱۳۱ (۱۸۴۵/۸۹۱.۰۰)، مورخ ۱ اکتبر ۱۹۴۱.

۲- George V. Allen.

جورج

وی. آلن

دکتر

دفتری گفت که می خواهد نظر بنده را درباره یک مسئله کاملاً شخصی جویا شود، که به برخی مشکلات شاهدخت شمس، خواهر شاه ایران، ارتباط دارد. شاهدخت شمس و شوهرش چند هفته پیش وارد نیویورک شدند. پس از عزیمت آنها از ایران، دولت این کشور، طبق گفته دکتر دفتری، مقررات ارزی جدیدی را به مورد اجرا گذاشت که مانع از ارسال مبالغی می شد که شمس انتظارش را داشت. از آنجایی که شمس آدم «ولخرجی» است و چندین خانم نیز در این سفر همراهی اش می کنند، واقعاً بی پولی به او فشار می آورد. او با خودش دو حلقه الماس گرانقیمت به آمریکا آورده که می گوید از آفریقای جنوبی خریده است، و حالا ـ می خواهد یکی از آنها را بفروشد. او گفته است که جواهرفروشان مجاز قیمتی بالغ بر ۹۰ هزار دلار بر آن گذاشته اند. دکتر دفتری مایل بود بداند آیا با توجه به اینکه شمس با پاسپورت دیپلماتیک به ایالات متحده سفر کرده و خواهر شاه است امکان معافیت از پرداخت عوارض گمرکی آن حلقه وجود دارد یا خیر. فوراً پاسخ دادم که در صورت فروش حلقه کوچکترین امکانی برای معافیت از عوارض گمرکی وجود ندارد.

به او گفتم که مطمئنم حتی اگر شخص شاه به آمریکا می آمد و در این کشور جواهرات شخصی اش را می فروخت، حتماً باید عوارض گمرکی اقلام فروخته شده را می پرداخت. علاوه بر این، اضافه کردم که امیدوارم شاهدخت شمس اجازه ندهد که هیچکس در نیویورک یا جای دیگری او را با وعده کذب مصونیت به دلیل موقعیتش به انجام کارهای احمقانه وادار کند. همچنین تاکید کردم که اگر دلایل موجهی برای داستان های جنجالی درباره شاهدخت پیدا شود تاثیر منفی شدیدی بر روابط آمریکا و ایران خواهد گذاشت.

ص:۴۰۶

به دکتر دفتری گفتم که به نظر من ایشان باید بلافاصله از سرکنسولگری ایران در نیویورک بخواهد تا از این مسئله اطمینان یابند که شاهدخت شمس و همسرشان در زمان ورود به ایالات متحده به طور مقتضی و مناسب اقلام مزبور را در گمرک اظهار کرده باشند، چه قصد فروش آنها را داشته باشند و چه نداشته باشند. دکتر دفتری اطمینان داد که فوراً به پیشنهاد من عمل خواهد کرد.

ص:۴۰۷

* * *

تصویر شماره ۳/۱۰. سند مربوط به فروش جواهرات توسط شمس پهلوی در آمریکا «آلن، یادداشت گفتگوها، شماره (۲۶۴۵-۹/۸۹۱.۰۰۱۱)، مورخ ۱ اکتبر ۱۹۴۵»

نهایتاً اینکه یک گزارش سرّی از سفارت آمریکا در لندن تأیید می کند که محمدرضا شاه نیز در دهه ۱۹۵۰ مشغول انتقال جواهرات و طلا از تهران به نیویورک بوده است (تصویر ۴/۱۰).(۱)

ص:۴۰۸

۱- مک کلاناهان، گزارش شماره ۳۳۴ (۵۵۸-۸/۷۸۸.۱۱)، مورخ ۵ اوت ۱۹۵۸. جان گونتر مؤلف کتاب درون آسیا است (نگاه کنید به فصل ۵).

گزارش سرویس خارجی سفارت آمریکا در لندن

تاریخ ۵ آگوست ۱۹۵۸

گزارش مربوط به انتقال جواهرات سلطنتی توسط شاه ایران

مایرن بی. اسمیت، مشاور کتابخانه کنگره، در تاریخ ۵ اوت به سفارت گفت

ص:۴۰۹

که در روز ۳ اوت از جان گونتر شـنیده است که شاه ایران سه هفته پیش جواهرات سـلطنتی و مقداری طلا را به ایالات متحده انتقال داده است. این محموله در یک یا چند جعبه پیانو جاسازی شده و به صورت پیانو اسـتتار شده اند. منبع گونتر شخصی به نـام بلـوونز دیویس، برگزارکننـده نمـایش هـای تئـاتر، بود که می گویـد ترتیب حمـل این محموله را داده است. اسـمیت هیچ اطلاعی از مسیر محموله نداشت.

سفارت آمریکا در لندن هیچ راهی برای تأیید صحت این گزارش ندارد.

از طرف سفیر

گرانت وی. مک کلاناهان

دبیر اول سفارت

* * *

تصویر شماره ۴/۱۰. گزارش ارسالی از سـفارت آمریکا در لندن، مورخ ۵ اوت ۱۹۵۸: «گزارش انتقال جواهرات سلطنتی ایران توسط شاه ایران.»

ص:۴۱۰

فصل یازدهم: بحران ارزی و وخامت وضع اقتصادی ۱۹۴۱– ۱۹۲۸

اشاره

غارت نفت ایران به دست انگلیسی ها و انحراف مسیر درآمدهای نفتی ایران به لندن، سوییس، و نیویورک و همچنین عملاً محروم شدن اقتصاد ایران از درآمدهای نفتی در سال های ۱۹۲۸ تا ۱۹۴۱ منجر به سقوط ارزش برابری قران و بحران ارزی طولانی مدتی شد که نهایتاً در سال ۱۹۴۱ که بالاخره بخشی از درآمدهای نفتی به اقتصاد تزریق شد، خاتمه یافت. فقط در طول سال های ۱۹۲۹ تا ۱۹۳۰، نرخ برابری از ۴۸ قران به ازای هر پوند استرلینگ به ۶۷ قران رسید، که بیانگر ۴۰ درصد کاهش ارزش پول ایران بود. فوری ترین اثر کاهش ارزش قران، بالا رفتن هزینه کالاهای وارداتی بود.

از همان ابتدا برای ناظران داخلی و خارجی محرز بود که سقوط ارزش قران به سبب انحراف مسیر درآمدهای نفتی ایران است. اسنادی که در این فصل ارایه شده است نشان می دهد که کمبود ارز و به اصطلاح راه حل های این معضل خسارات عظیمی به اقتصاد ایران وارد آورد. آگوستین دبلیو. فرین، کنسول آمریکا در تهران، می نویسد:

سقوط ارزش قران، و از آن بدتر بلاتکلیفی درباره این مسئله که این

بالاخره چه وقت متوقف خواهد شد، روحیه بازاری ها را تضعیف و بازارهای واردات را فلج کرده است. بانک شاهنشاهی هنوز شرایط [وخیم] ارزی کشور را به حق الامتیازهای شرکت نفت انگلیس و ایران، حجم عظیم واردات مایحتاج راه آهن و اتومبیل، و کاهش صادرات ایران نسبت می دهد. به نظر می رسد که پیش از این حق الامتیازی که شرکت نفت انگلیس و ایران به دولت ایران پرداخت می کرد و متوسط آن در سال های اخیر به ۶ میلیون تومان (۱/۲۰۰/۰۰۰ لیره) می رسید بلافاصله به قران تبدیل می شد. در طول دو سال گذشته، این حق الامتیازها را درحکم ذخیره خزانه به پول استرلینگ در لندن نگهداشته اند که از قرار معلوم حالا به ۳ میلیون لیره می رسد. آقای بوشهری (همان معین التجار سابق) نیز با مقامات بانک شاهنشاهی هم عقیده است که دولت ایران می تواند با فروش این ذخیره استرلینگ، حداقل به طور موقت هم که شده، از وخامت اوضاع بکاهد. البته کسی انتظار ندارد که دولت ایران همه ذخیره استرلینگش را به قران تبدیل کند، ولی به احتمال فراوان دولت بانک ملی ایران را مجاز خواهد ساخت که در عملیات ارزی روزمره اش قدری از این ذخیره برداشت کند.(۱)

مقامات دیپلماتیک و بانکی انگلیس در تهران هیچ شکی درباره دلایل بحران ارزی نداشتند. ری اترتن از سفارت آمریکا در لندن نسخه ای از یک جزوه را با عنوان شرایط اقتصادی ایران برای واشنگتن فرستاد که آر. ئی. لینگمن، کارمند بخش امور اقتصادی سفارت انگلیس در تهران تهیه کرده بود. لینگمن در صفحه ۱۶ جزوه اش، دلایل اصلی سقوط ارزش قران را ذکر می کند:

حق الامتیاز نفت از ۱/۳۹۲/۴۸۸ لیره در سال اول [۱۹۲۷] به ۸۸۵/۵۹۶ لیره در سال دوم [۱۹۲۸] کاهش یافت، ولی از آن زمان

۱– فرین، «گزارش بحران ارزی در ایران» شماره (۱۳/۸۹۱.۵۱۵۱)، مورخ ۲ نوامبر ۱۹۲۹.

تـاکنون یک بار دیگر به ۲۵/۱ میلیون لیره رسـیده است. تـا دو سـال پیش نرخ برابری قران بین ۴۵ تا ۴۸ قران به ازای هر پـوند حفـظ شـده بود؛ به این دلیـل که تراز تجـاری ایران، شامـل محموله هـای نفت که در قالب حق الامتیاز سود سـرشاری به جیب دولت ایران می ریخت، در حـد مطلـوبی بود. بـا وجود این، در طول سه سـال گذشـته، این حق الامتیازهـا که به استرلینـگ در لنـدن پرداخت می شود و قبلاً به طور مقتضـی به ایران انتقال می یافت در لنـدن نگهـداری می شود و در نتیجه مبلغی حدود ۳ میلیون لیره از سـتون بسـتانکاری تراز تجاری حذف شده است. در چنین شـرایطی، تقاضا برای ارز به مراتب بیشتر از عرضه آن است.(۱)

سقـوط ارزش قران در روزنـامه هـای تهران نیز بحـث داغی بـود. هنری اس. ویلاـرد، کنسـول آمریکـا، می گویـد: «آقـای ئی. ویلکینسن، رئیس کـل بانـک شاهنشـاهی ایران، بـا ارسـال نامه ای به مـدیر روزنامه ایران دلایل اصـلی [سـقوط ارزش قران] را ذخیره وجوه حق الامتیازهـای نفت در اروپـا، خریـد حجم عظیمی از ملزومـات راه آهن از خارج، و سـقوط بازار سـهام ایالات متحده و به تبع آن کاهش صادرات ایران ذکر کرده است.»(۲) روزنامه ها سر و صدای زیادی درباره ضعیف شدن قران به راه انداختنـد. ولی روزنـامه هـای تحت کنترل و دولت به دنبـال دلایل دیگری برای سـقوط ارزش دلار می گشـتند. هارت درباره هیاهوی روزنامه ها می نویسد:

رئیس بانـک شاهنشاهی ایران می گویـد که شاه، پس از بازگشت از سـفر جنوب، به روش شـرقی ها به مشاورانش اطلاع داده است که ارزش قران باید فوراً بالا برود، و دستور داده است تا ۸ فوریه طرحی برای این کار آماده و به او تقدیم کنند. از زمان صدور دستور [شاه]، آقای اشنیویند، رئیس کل مالیه و دیگران سخت

ص:۴۱۳

۱- در اترتن، گزارش شماره ۱۱۱۳ (۲۶/۸۹۱.۵۰)، مورخ ۷ اوت ۱۹۳۰.

۲- ویلارد، گزارش شماره ۱۹ (۲۳/۸۹۱.۵۰)، مورخ ۷ اوت ۱۹۳۰.

مشغول

پیدا کردن پاسخی برای این معما هستند. وزیرمختار آلمان به من گفت که آقای اشنیویند و آقای ویلکینسن، رییس بانک شاهنشاهی ایران، در گزارش هایشان درباره این مسئله، هر دو به این نتیجه رسیده اند که باید برای تثبیت ارزش قران یک صندوق ایجاد شود. آقای ویلکینسن ابراز عقیده کرده بود که نیم میلیون لیره استرلینگ برای این منظور کافی است. ولی آقای اشنیویند معتقد بود که احتمالاً ـ یک و نیم میلیون لیره لازم است، و گفته بود که در صورت ایجاد چنین صندوقی نباید از موجودی آن خرج کرد، تا اینکه تاثیر مطلوبش را بگذارد. از قرار معلوم هر دو گزارش نرخ برابری ۶۰ قران در برابر پوند استرلینگ را هدف گذاری کرده اند.(۱)

حساسیت بیش از حد دولت ایران به انتقادهای روزنامه های خارجی را می توان از واکنش آن دولت به مطلبی که در روزنامه باکینسکی بابوچی چاپ باکو انتشار یافت، فهمید. این روزنامه از دولت ایران انتقاد کرده بود که چرا درآمدهای نفتی اش را در لندن نگهداری می کند و سقوط ارزش قران را نتیجه همین سیاست دانسته بود. پاسخ تیمورتاش در روزنامه شفق سرخ مبنی بر اینکه اگر درآمدهای نفتی در لندن نگهداری نمی شد، سقوط قران از این هم شدیدتر بود خوانندگان روزنامه را متحیر ساخت.(۲) البته شایعاتی بر سر زبان ها بود که دولت سعی داشت با استفاده از ذخیره استرلینگش قران را تقویت کند. هارت گزارش می دهد:

آقای سیدنی راجرز از دفتر بانک شاهنشاهی ایران در لندن به تهران آمده است. طبیعی است که هیچ تمایلی به افشای موضوع مذاکراتش با دولت ایران نداشته باشد. اخیراً در گفتگویی با سفارت گفت که وزیر دربار به او اطلاع داده است که ۳۰۰ هزار پوند

ص:۴۱۴

۱- هارت، گزارش شماره ۸ (۱۵۰۱/۸۹۱.۰۰)، مورخ ۸ فوریه ۱۹۳۰.

۲- شفق سرخ، مورخ ۱۳ مارس ۱۹۳۰؛ در هارت، گزارش شماره ۵۴ (۱۵۰۲/۸۹۱.۰۰)، مورخ ۵ آوریل ۱۹۳۰.

استرلینگ

از محل ذخیره مملکتی در لنـدن صـرف خریـد ارز ایرانی شـده است. البته آقای راجرز معتقد است که تلاش بانک شاهنشاهی برای حفظ خودسرانه برابری ۶۰ قران به ازای هر پونـد استرلینگ، که از نظر او «۳۵ قران بیشتر از نرخ برابری است»، با توجه به نامطلوب بودن تراز تجاری بی نتیجه خواهد بود.(۱)

* * *

تصویر شماره ۱/۱۱. بانـک شاهنشاهی ایران، تهران، ۱۹۳۰. در توضـیح اصـلی تصویر آمده است که «ریشه مشـکلات ایران را بایـد در بهره برداری انگلیسـی هـا از چاههـای نفت جسـتجو کرد.» نیویورک تایمز، دفتر پاریس؛ با سـپاس از مرکز اسـناد ملی (۱۸-۱۱۲۲-ان.تی-۳۰۶).

کمی پس از ارسال این گزارش، هارت خبر داد که استفاده از ذخیره

ص:۴۱۵

۱- هارت، گزارش شماره ۵۳ (۲۱۳/۸۹۱.۰۰۲)، مورخ ۵ آوریل ۱۹۳۰.

استرلینگ و خرج ۳۰۰ هزار پوند از محل این وجوه، نتیجه سفته بازی ارزی غیرعاقلانه دکتر کورت لیندن بلات، رئیس آلمانی بانک ملی ایران، بوده است. این پول برای پوشش زیان های ارزی بانک مورد استفاده قرار گرفته بود: «معلوم شده است که لیندن بلات مشغول فروش پوند به نرخ هر پوند بیش از ۶۰ قران [۶۴-۶۱] بوده و امید داشته که بعداً پوند را به نرخ ۶۰ قران بخرد و از این راه سودی هم به جیب بزند. از قرار معلوم نزدیک به ۲۵۰ هزار پوند فروخته بود، ولی ارزش قران بالا نرفت، بلکه بیشتر هم سقوط کرد و به ۶۷ قران در هر پوند رسید. به همین دلیل، ناچار نزد تیمورتاش رفت و تقاضای این ۳۰۰ هزار پوندی را که قبلاً ذکر شد، کرد.»(۱)

تقریباً یک ماه بعد، ویلارد در تشریح وخامت بحران اقتصادی، می نویسد که «خیلی ها معتقدند که بخش عمده ای از آن [ذخیره لندن] به بهانه خریدهایی نظیر خرید ملزومات نظامی از صندوق خالی شده است.»(۲) حتی در سال ۱۹۳۰ نیز سفارت آمریکا مشکوک بود که رضا شاه دارد ذخیره لندن را غارت می کند.

قانون کنترل اسعار خارجی و متمم آن

«راه حل» دولت برای بحرانی که خودش ایجاد کرده بود گذراندن قانون کنترل اسعار خارجی از تصویب مجلس بود.(۳) به موجب این قانون که در تاریخ ۲۵ فوریه ۱۹۳۰ به تصویب رسید، کلیه معاملات ارزی به برخی بانک های مجاز محدود شد؛ واردات و صادرات شمش نقره و صادرات طلا به هر شکل و صورتی ممنوع شد؛ کمیسیونی برای تعیین نرخ خرید و فروش ارز تشکیل گردید؛ و کمیسیون دیگری نیز تشکیل شد که واردکنندگان پیش از خرید هر نوع برات ارزی باید از آن کمیسیون کسب مجوز می کردند. بانک های مجاز به موجب این قانون

۱- هارت، گزارش شماره ۵۹ (۲۱۴/۸۹۱.۰۰۲)، مورخ ۴ آوریل ۱۹۳۰.

۲- ویلارد، گزارش شماره (۳۹/۸۹۱.۵۱۶)، مورخ ۲۴ مه ۱۹۳۰.

۳- وزارت امور خارجه، یادداشت شماره (۴۳/۸۹۱.۵۱۵۱)، مورخ ۴ نوامبر ۱۹۳۰.

عبارت بودند از بانک شاهنشاهی ایران، بانک ملی ایران، بانک عثمانی، و بانک روس و ایران.(۱)

برخی از کالاهایی که واردات آنها کاملاً ممنوع شد عبارت بودند از همه نوع خودرو، مبلمان، البسه و محصولات آرایشی و بهداشتی؛ و کالاهایی که مشمول محدودیت های ارزی قرار گرفتند عبارت بودند از جواهرات، سنگ های قیمتی، اشیاء هنری و عتیقه جات، فرش، و کلیه غلات و حبوبات، میوه، شیر، لبنیات، دام زنده، و پارچه حریر و نخی.(۲) میلسپو قانون تجارت خارجی جدید را بخوبی توصیف کرده است:

ایران برای رویارویی با مشکلات ارزی که گریبانگیر کشورهای دیگر نیز شده است، چنانکه در اداره کشور و همچنین بخش صنعت مرسوم بود، در بخش تجارت نیز عملاً رویکردی مستبدانه اتخاذ کرده است. مجلس قوانینی به تصویب رسانده است که امور ارزی و صادرات و واردات را در انحصار دولت قرار می دهد. دولت ایران وارد معاملات تهاتری با آلمان و روسیه شوروی شده است. شاه و نورچشمی هایش که در مورد چند کالای مشخص قادر به اداره مستقیم واردات و صادرات نیستند، امتیازهای انحصاری گسترده ای به شرکت های خصوصی ایرانی اعطا کرده اند.(۳)

ویلارد برخی از عواقبی را که اجرای این قانون بر تجارت خارجی و دست اندرکاران آن داشت، شرح داده است: «در حال حاضر، واردات به کلی فلج شده و تُجاری که به وارد کردن کالاهای استوک خارجی عادت داشتند کاملاً روحیه خود را از دست داده اند. در بیرون دفتر کمیسیون صف های طویلی از تجار که درخواست صدور مجوز واردات دارند تشکیل شده است که یادآور «صف نان» در طول جنگ [جهانی اول] است، ولی کمیسیون آنقدر سخت می گیرد که بدون شک واردکنندگان

۱- ویلارد، گزارش شماره (۳۵/۸۹۱.۵۱۶)، مورخ ۱۲ مارس ۱۹۳۰.
۲- ویلارد، گزارش شماره (۳۵/۸۹۱.۵۱۶)، مورخ ۱۲ مارس ۱۹۳۰.
۳- میلسپو، آمریکایی ها در ایران، صص ۳۱-۳۰.

دلسرد می شوند و از تلاش برای وارد کردن کالا از خارج دست می کشند.»(۱)

دولت پس از آنکه واردات کالاهای خارجی را فلج کرد، دست به کار فلج کردن صادرات شد. به موجب قانون متمم کنترل اسعار خارجی، مصوب ۲۲ ژوئیه ۱۹۳۰ که ظاهراً برای جلوگیری از فرار سرمایه از ایران از تصویب مجلس گذشت، صادرکنندگان موظف بودند ۹۰ درصد، و در صورت وارد کردن کالاهایی که صدور مجوز برای آنها لازم نبود ۴۰ درصد ارز خارجی حاصل از صادرات شان را به دولت بفروشند. ویلارد می نویسد که در نتیجه این تمهید «صادرات ایران نابود شده است.»(۲)

کاهش شدید ارزش قران فرصت سودآوری در اختیار صادرکنندگان کالاهای ایرانی قرار داده بود، ولی وقتی قرار بود به موجب قانون جدید ۹۰ درصد ارز حاصل از صادرات به دولت، که عملاً به معنای رضا شاه بود، تسلیم شود، دلیلی نداشت کسی زحمت صادرات کالا را بر خود هموار کند. دولت با اتخاذ چنین سیاستی در واقع قشر تاجر ایران را به خاک سیاه نشاند.

آغاز بحران اقتصادی

هارت نکته هایی درباره دلایل بحران اقتصادی ۱۹۳۰ ذکر می کند:

احتراماً به عرض می رساند که اوضاع مالی ایران هر روز وخیم تر می شود. در همین ارتباط، توجه شما را به پاراگراف آخر گزارش کنسولگری در تهران، به تاریخ ۲۴/۲۶ ژوئیه ۱۹۳۰ جلب می کنم: «گویی سکان داران اقتصاد ایران دچار دستپاچگی شده و به جای انداختن بار، عقل سلیم را برای نجات این کشتی غریق به دریا انداخته اند.» شکی نیست که حتی اگر دولت ایران سیاست آشکارا

۱- ویلارد، گزارش شماره (۳۵/۸۹۱.۵۱۶)، مورخ ۱۲ مارس ۱۹۳۰.

۲- ویلارد، گزارش شماره ۶۴ (۴۹/۸۹۱.۵۱۵۱)، مورخ ۲۳ اوت ۱۹۳۰.

غیرعملی

تعیین نرخ ارز بدون تثبیت آن با استفاده از ذخایر ارزی اش را پیش نمی گرفت، باز هم کشور از بحران اقتصاد جهانی لطمه می دید. این سیاست به تصویب قانون کنترل اسعار خارجی انجامید که دارد تجارت ایران را نابود می کند و درآمدهای گمرکی ایران را که درآمد عمده دولت است بقدری کاهش داده که یک کسری بزرگ در بودجه تقریباً ناگزیر می نماید. در همین ارتباط، سفیر ترکیه زمستان گذشته گفت ایران اصلاً دچار بحران اقتصادی نبود تا اینکه دولت با سیاست احمقانه اش چنین بحرانی را ایجاد کرد. عموم مردم در تهران معتقدند که بحران سختی در راه است؛ یعنی طی یک تا دو ماه آینده، مگر اینکه کاری برای بهبود اوضاع انجام شود. در تاریخ ۲۸ ژوئیه، روزنامه ایران با چاپ مطلب صریح و بی سابقه ای اشاره کرد که حقوق کارمندان وزارت اقتصاد، که از ۲۱ مارس ۱۹۳۰ تا آن موقع پرداخت نشده بود، «هفته آینده پرداخت خواهد شد.» طبق اخباری که سفارت شنیده است کارمندان دولت، به غیر از ارتشیان و مقامات دربار، چندین ماه است که حقوقی نگرفته اند.(۱)

چنانکه ویلارد در گزارش ماه اوت خود می نویسد، تصویب قانون متمم کنترل اسعار خارجی بحران را از آنچه بود هم بدتر کرد.

... همانطور که انتظار می رفت، صادرکنندگان بجای اینکه ارز خود را به دولت تحویل بدهند و یا خود را گرفتار پیچ و خم چنین معاملاتی بکنند، عطای تجارت را به لقایش بخشیده اند. بدین ترتیب، تصویب قانون جدید، که فقط یک ماه است دارد اجرا می شود، بجای بهبود اوضاع در واقع نقض غرضی بیش نبوده است. در حکم نمونه ای از تأثیرات منفی قانون فوق الذکر بر صادرات، گزارش شده است که از زمان تصویب این قانون هیچ محموله ای از

۱– هارت، گزارش شماره ۱۳۴ (۳۶/۸۹۱.۵۱۵۱)، مورخ ۱۱ اوت ۱۹۳۰.

بندر

بوشهر به خارج از کشور صادر نشده و از بندر پهلوی هم خبر رسیده است که تجار ایرانی هیچ کالایی برای صادرات به بندر نبرده اند. تجار ایرانی ظاهراً تمایلی به گرفتار شدن در روند تشریفات اداری لازم برای صدور کالاهایشان ندارند، که همراه با دل چرکینی آنها نسبت به آنچه تصمیم خودسرانه دولت تلقی می کنند، می تواند صادرات محصولات ایرانی را کاملاً فلج کند.(۱)

یک ماه بعد، ویلارد می نویسد:

برغم

تمامی تمهیداتی که به تصویب رسیده است، اوضاع اقتصادی کلاً تغییری نکرده و از برخی جهات بدتر هم شده است علی الخصوص در ارتباط با موجودی ارز در بانک ها، تا جایی که آنهایی که قصد خرید برا ت های ارزی دارند، حتی با داشتن مجوز کمیسیون کنترل اسعار خارجی هم باید جان بکنند تا بتوانند گوشه ای از ارز مورد نیاز خود را تهیه کنند. در حکم نمونه ای از کمبود ارز در مملکت قابل ذکر است که یک دانشجوی ایرانی که می خواست برای ادامه تحصیلات تخصصی اش در دانشگاه آمریکایی بیروت به آن کشور سفر کند- که البته دولت ایران چنین چیزی را بسیار تشویق می کند- فقط توانست از ۹۰۰ دلاری که کمیسیون بابت هزینه سفرش تصویب کرده بود، ۱۰۰ دلارش را تهیه کند.(۲)

برغم آنکه صادرکنندگان ایرانی به موجب قانون متمم کنترل اسعار خارجی موظف بودند ارز حاصل از صادرات کالاهایشان را به دولت بفروشند، کمبود غیرعادی ارز در مملکت همه ناظران را متحیر ساخته بود. هر ماه فقط پولی که شرکت نفت انگلیس و ایران در داخل مملکت هزینه می کرد، به ۸۰ تا ۱۰۰ هزار لیره (۴۰۰ تا ۵۰۰ هزار دلار) بالغ

۱- ویلارد، گزارش ۶۴ (۴۹/۸۹۱.۵۱۵۱)، ۲۳ اوت ۱۹۳۰.

۲- ویلارد، گزارش شماره ۷۱ (۳۹/۸۹۱.۵۱۵۱)، مورخ ۲۷ سپتامبر ۱۹۳۰.

می شد.(۱) پس چه بلایی بر سر این پول می آمد؟ در عین حال، قیمت کالاهای وارداتی شدیداً افزایش یافته و ظرف شش ماه دو برابر شده بود. کسب و کار در ایران فلج شده بود. «در ارتباط با کامیون ها، بسیاری از این کامیون ها که به صورت اقساطی فروخته شده بودند به دلیل ناتوانی خریداران در پرداخت اقساط مصادره شده اند؛ و فقط در حدود ۱۰ درصد از آنها با قیمت خرید به فروش رفته اند. این خودروها هم اینک در گوشه ای افتاده اند و هیچ امیدی نیست که به جاده ها برگردند؛ مگر اینکه اوضاع تسهیلات اعتباری بهبود یابد و وضعیت ارزی تغییر کند.»(۲)

ویلارد در گزارش خود به مصیبتی که دانشجویان ایرانی در خارج از کشور به آن گرفتار بودند نیز اشاره می کند. در سال ۱۹۳۰، هزار و صد و شانزده دانشجوی ایرانی در خارج از کشور تحصیل می کردند که از میان آنها ۷۴۶ نفر به هزینه خانواده هایشان درس می خواندند و ۳۲۰ نفر بورسیه دولت بودند. «دانشجویان مشغول به تحصیل در انگلستان و آمریکا ماهیانه ۲۵ لیره، در فرانسه ۲۰ لیره، در آلمان ۱۷ لیره، در سوییس ۱۶ لیره، و در بیروت و سوریه ۱۰ لیره نیاز دارند. می گویند به دلیل اینکه خانواده ها نمی توانند ارز کافی برای آنها بفرستند، این دانشجویان تیره بخت در شرایط بسیار بدی به سر می برند.» ویلارد گزارش می دهد که شرکت نفت انگلیس و ایران ماهیانه مبلغ ۱۵ هزار لیره را از محل فروش محصولاتش در ایران به رفع نیاز این دانشجویان اختصاص داده است.(۳)

اوضاع آذربایجان در سال ۱۹۳۰

در ماه اوت ۱۹۳۰، کنسول آمریکا هنری اس. ویلارد به تبریز رفت تا کنسولگری آمریکا در این شهر را تعطیل کند. ده سال بعد، جیمز اس.

۱- ویلارد، گزارش شماره ۷۹ (۴۵/۸۹۱.۵۱۵۱)، مورخ ۸ نوامبر ۱۹۳۰.

۲- ویلارد، گزارش شماره ۸۲ (۴۶/۸۹۱.۵۱۵۱)، مورخ ۶ دسامبر ۱۹۳۰.

۳- ویلارد، گزارش شماره ۸۲ (۴۶/۸۹۱.۵۱۵۱)، مورخ ۶ دسامبر ۱۹۳۰.

موسِ پسر، یکی دیگر از کنسول های آمریکا سفری به این شهر کرد. مقایسه گزارش هایی که این دو از سفر خود ارسال کرده اند حکایت از وخیم تر شدن اوضاع سیاسی و اقتصادی در طول آن ده سال دارد. اوضاع مصیبت باری که در این دو گزارش توصیف شده است بیانگر آن جنبه از حکومت رضا شاه است که متأسفانه در نوشته ها و آثار از آن غفلت شده است. ویلارد می نویسد که رضا شاه با روش های ددمنشانه خود مردم را سرکوب کرده، و کینه توزی و یأس را نصیب آنها کرده بود.

احتراماً

به عرض می رساند که در سفر اخیرم به تبریز برای بستن کنسولگری آمریکا در این شهر، فرصت یافتم تا اجمالاً اوضاع سیاسی و اقتصادی استان آذربایجان را نیز که ممکن است برای آن وزارتخانه جالب توجه باشد بررسی کنم. نتیجه مشاهداتم به طور خلاصه مؤید آن است که مردم این استان اگر واقعاً در شُرف شورش نباشند، حداقل آشکارا از دست دولت ناراضی اند و بسیاری از ساکنین استان معتقدند که اگر تهدیدی متوجه ثبات دولت کنونی شود، تبریز و توابع آن مسلماً بلافاصله از آن حرکت حمایت خواهند کرد. فعلاً دلیل اصلی نارضایتی ها، جدای از رکود تجارت که تأثیر بدی بر کل کشور گذاشته است، ظاهراً همان چیزی است که آدم های عادی مالیات کمرشکن می خوانند. صحبت از مالیات های سنگین نقل همه مجالس است، و یأس و نفرت از اینکه چرا دولت باید، آنطور که مردم ادعا می کنند، عملاً ـ همه عایداتشان را از دست شان بیرون بکشد احساس غالب مردم است. مردم احساس می کنند که تلاش برای پیشرفت در چنین شرایطی بی فایده است؛ که از نظر من، دلیل اصلی خصومت قابل مشاهده ای است که در تولیدکنندگان کالاهای ایرانی می توان دید، و باعث شده است که صادرات ایران به ویژه در منطقه آذربایجان متوقف شود. مقایسه وضع زندگی افسران ارتش با وضعیت اسف بار عموم مردم به این تنفر دامن می زند.

علاوه

بر خصومتی که به دلیل برنامه های مالیاتی دولت در بین مردم ایجاد شده است، اتهام بی کفایتی و فساد اداره مالیه آذربایجان نیز مزید بر علت است. در واقع رئیس فعلی مالیه آذربایجان آماج اصلی این اتهامات است، که فقط مانده مردم از بالای پشت بام خانه هایشان آن را جار بزنند چون صحبت از آن نقل همه مجالس است. تقریباً همه معتقدند که مسببین اخراج هیأت میلسپو خائن به مملکت بودند، و حتی آنهایی هم که قبلاً- خواهان اخراج هیأت آمریکایی بودند حالا به اشتباه خود اذعان دارند. مکرراً از مردم ساده دل شنیده ام که دولت از دکتر میلسپو تقاضا کرده به ایران بازگردد و او بزودی به ایران بازخواهد گشت؛ که این امر حکایت از حمایت و طرفداری روزافزون مردم از اداره منابع مالی مملکت بدست هیأت آمریکایی دارد.

اگرچه

مردم با احتیاط بیشتری درباره برخی مسایل ابراز نظر می کنند، ولی به نظر می رسد که چندان دلِ خوشی از اعلیحضرت همایونی رضا شاه پهلوی ندارند. اعلیحضرت که هیچوقت واقعاً محبوبیتی در آذربایجان نداشته، چندان احترامی در بین مردم تبریز ندارد؛ و یکی از دلایل عدم محبوبیتش هم این است که اصل و نسب خانوادگی درست و حسابی ندارد؛ که از همین حالا می توان حدس زد آینده دموکراسی در ایران چگونه خواهد بود. با وجود این، هنوز خیلی ها می ترسند که اگر تخت شاهی به دلیل مرگ و یا دلایل دیگر خالی بماند، وضع از آنچه در دوران قاجار بود هم بدتر شود.(۱)

وخیم تر شدن اوضاع اقتصادی

در اوایل سال ۱۹۳۱ دیگر امیدی به بهبود اوضاع اقتصادی ایران نبود.

ص:۴۲۳

۱- ویلارد، گزارش شماره ۶۷ (۱۵۰۷/۸۹۱.۰۰)، مورخ ۱۵ سپتامبر ۱۹۳۰.

هارت در گزارشی شرح گفتگوهای خود را با غفارخان جلال، وزیر مختار ایران در واشنگتن، اینگونه بازگو می کند: «احتراماً به عرض می رساند که اوضاع اقتصادی ایران مدام وخیم تر می شود. غفارخان جلال به من گفت که خارجی ها اصلاً نمی توانند وضعیت فلاکت بار تجار ایرانی را درک کنند. تعداد آنهایی که ورشکست شده اند واقعاً وحشتناک است و تعداد خیلی زیادی از آنها هم در مرز ورشکستگی هستند.»(۱) در ماه ژوئن ۱۹۳۳، هارت گوشه دیگری از وضعیت اسف بار مردم در دوران حکومت رضا شاه را در گزارش خود به تصویر کشید:

[این

که] امسال چه نویدی برای مردم ایران دارد مسئله دیگری است که در گزارشی جداگانه به آن خواهم پرداخت. هزینه زندگی در ایران همچنان بالا ـ می رود. خصوصاً کشاورز جماعت لطمه فراوانی دیده اند، و غرولُند شهرنشین ها، به ویژه کارمندان دولت که حقوق کمی دارند، بلند شده است. بسیاری از زمین داران دیگر توان پرداخت مالیات ندارند. نرخ های بهره سر به آسمان گذاشته اند و قیمت زمین افتاده است. علاوه بر این، کاهش قابل ملاحظه تجارت خارجی، که مسایلی چون سهمیه های واردات و «انحصار تجارت» از سوی دولت به نفع تجار بزرگ و به ضرر تجار کوچک، در آن سهیم بوده، نقش زیادی در وخامت وضع معیشت جامعه تجار ایرانی داشته است.(۲)

در سال ۱۹۳۵، اوضاع اقتصادی وخیم تر شده بود. ویلیام اچ. هورنی بروک، جانشین هارت در تهران، می نویسد: «اگرچه توده های مردم

ص:۴۲۴

۱- هارت، گزارش شماره ۴۰۰ (۲۴/۸۹۱.۵۱۵)، مورخ ۲۴ فوریه ۱۹۳۱. در نتیجه محدود شدن معاملات ارزی به بانک های مجاز و لزوم صدور مجوز برای خرید ارز، واردکنندگان نمی توانستند برای پرداخت قیمت کالاهایی که قبلاً وارد کرده بودند ارز بخرند. به ویژه، شرکت برادران کتانه که کامیون های دوج وارد می کرد نتوانست مبلغ ۸۵ هزار دلاری را که برای خرید قطعات یدکی لازم بود تهیه کند. طبیعتاً شرکت دوج هم بر نماینده خود در ایران فشار می آورد.
۲- هارت، گزارش شماره ۱۴۵۲ (۴۶۸/۸۹۱.۵۱)، مورخ ۱ ژوئن ۱۹۳۳.

با این مالیات هایی که [برای تأمین مخارج ارتش] می پردازنـد هنوز به دریوزگی نیفتاده اند، ولی به جرئت می توان گفت که سطح معیشت شـان به بخور و نمیر تنزل یـافته و تا زمانی که دولت بار سـنگین مخارج ساخت راه آهن را که اهمیت آن بیشتر سیاسـی است تا اقتصادی از دوش آنها برنـدارد، هیـچ امیدی به بهبود سـریع اوضاع نخواهد بود.»(۱) در سال ۱۹۳۸، اوضاع از آنچه بود هم وخیم تر شـد. سـی. ون اچ. انگرت، کـاردار آمریکا در گزارش خود درباره بودجه سال ۱۹۴۰-۱۹۳۹ می نویسد که طبق آمار و ارقامی که بانک ملی ایران منتشر کرده است، هزینه زندگی در سال ۱۹۳۶ به میزان ۲۷ درصد افزایش یافت در حـالی که متوسط دسـتمزد کارگران روزمزد همان ۷ ریال در روز باقی مانـد.(۲) او در اظهـارنظرش دربـاره برنامه بودجه سال ۴۰-۱۹۳۹ می نویسـد: «طبـق برآوردهـای بانـک ملی ایران هزینه زنـدگی تـوده مردم از اول ژانـویه ۱۹۳۷ تـا کنون ۳۱ درصد افزایش یـافته است؛ و همچنان در حال افزایش است، ولی دسـتمزد کارگران که روزی ۷ ریال [در حدود ۲۴ سنت] است هیچ تغییری نکرده. وضـعیت فلاکت بار اقشار فقیر جامعه که در گزارش سفارت در ارتباط با برنامه بودجه سال ۱۳۱۷ تشریح شده، وخامت بیشتری پیدا کرده است. اگر خبری از ناآرامی های اجتماعی نیست به این دلیل است که هنوز

۱- هورنی بروک، گزارش شـماره ۴۰۰ (۴۸۶/۸۹۱.۵۱)، مورخ ۱ آوریل ۱۹۳۵. میلسـپو می نویسد: «سیاست های مالیاتی شاه بسـیار ارتجـاعی بود، و هزینه هـای زنـدگی را بالاـ می برد و بـار سـنگینی بر دوش فقرا می گـذاشت. او مالکان را از پرداخت مالیات های مستقیم معاف کرد و شیوه قرون وسطایی اخذ مالیات در دروازه شهرها را دوباره باب کرد.» مالکان به این دلیل از پرداخت مالیـات معاف شـده بودنـد که رضا شاه خودش بزرگترین ملاک کشور بود: «او بابت دریافت خـدمات مختلف هزینه انـدکی می پرداخت و یا اصـلاً هزینه ای نمی پرداخت زیرا خـدمات دهنـدگان از ارایه صورتحساب به او واهمه داشـتند. او از نیروی کـار اجبـاری در جـاده سـازی هـا و ساختمان سازی ها اسـتفاده می کرد؛ کامیون ها را به تصاحب خود در می آورد؛ و بـدون شـک راههـای دیگری نیز برای پرداخـت کمـترین هزینه بـابت کارهـایی که انجـام می شـد به کـار می بست.» میلسـپو، آمریکایی ها در ایران، ص ۳۴.

۲- انگرت، گزارش شماره ۱۵۶۵ (۵۱۸/۸۹۱.۵۱)، مورخ ۳۰ مارس ۱۹۳۹.

[فرصت]بروز نیافته است.»(۱) در سال ۱۹۴۱، کمی بعد از خروج انگرت از ایران، ناآرامی های اجتماعی و شورش مردم بر سر نان شروع شد (نگاه کنید به فصل ۱۲). تورم که در سال ۱۹۳۷ به وضعیت خطرناکی رسیده بود از کنترل خارج شد. بر اساس آمار و ارقام موجود، هزینه زندگی در سال ۱۹۴۱ به ۳۳۹ درصد افزایش یافت (مقایسه کنید با ۱۰۰ درصد در سال ۱۹۳۷)، و نرخ متوسط تورم به ۳۶ درصد در سال رسید.(۲)

رضا شاه و تیمورتاش عرصه را بر بازار ارز تنگ می کنند

هارت در واکنش به شکایت های متعدد واردکنندگان کالاهای آمریکایی، به ویژه قطعات اتومبیل، با فروغی ملاقات کرد تا ارز لازم را برای تسویه طلب صادرکنندگان آمریکایی که قبلًا کالاهایشان را تحویل ایران داده بودند، تأمین کند:

متذکر شدم که ایالات متحده تقریباً بهترین مشتری ایران است، زیرا حداقل دو برابر آن چیزی که به ایران می فروشیم از این کشور جنس می خریم؛ و غیر مستقیم به آنها فهماندم که اگر اقدامات تلافی جویانه ای اتخاذ کنیم، تجارت ایران خیلی بیشتر از ما لطمه خواهد دید. گفتم که ایران اتومبیل و کامیون را که مسلماً برای حمل و نقل در کشور ضرورت دارند جزو کالاهای تجملی به حساب آورده و آن را در فهرست کالاهای وارادتی ممنوعه قرار داده است. ولی آیا فرش ایرانی، که عملاً ـ کل واردات آمریکا از ایران را تشکیل می دهد، جزو تجملی ترین کالاهای دنیا نیست؟ توجه فروغی را به این نکته جلب کردم که طبق برآوردهایی که بر اساس سیاهه های بازرگانی موجود در کنسولگری ها انجام شده است، ما در شش ماهه اول سال ۱۹۳۰ به میزان ۲/۷۰۰/۰۰۰ دلار

۱- انگرت، گزارش شماره ۱۵۶۵ (۵۱۸/۸۹۱.۵۱)، مورخ ۳۰ مارس ۱۹۳۹.

۲- میلسپو، آمریکایی ها در ایران، ص ۵۸.

کالا

از ایران خریده ایم، و پرسیدم با این وصف چرا بخشی از این درآمد ارزی برای تسویه طلب صادرکنندگان آمریکایی اختصاص نمی یابد، و اینکه کمتر از نصف این پول هم برای تسویه طلب آنها بابت محموله هایی که قبل از اجرای محدودیت های ارزی به ایران تحویل شده بود، کافی است. ظاهراً که خیلی متأثر شد، یادداشت هایی برداشت، و خیلی مؤدبانه و دلسوزانه برخورد کرد، ولی چه فایده که هیچ نتیجه ای نداشت.(۱)

گزارشی که هارت قبل از این ملاقات ارسال کرده بود نشان می دهد که دلیل اختصاص نیافتن دلارهای صادراتی برای پرداخت طلب صادرکنندگان آمریکایی را می داند: رضا شاه و تیمورتاش عرصه را بر بازار ارز تنگ کرده بودند، و عملاً همه ارز را خودشان می خریدند.

برغم

افت شدید فعالیت های تجاری طبق برآوردها چیزی بیش از ۵۰۰ هزار دلار [در ماه ارز] وارد کشور می شود. ولی مسئله این است که چه بلایی بر سر این پول می آید؟ حتی تجار خرده پا هم نمی توانند آن مقدار ارز ناچیزی را که برای ادامه کارشان لازم دارند به دست بیاورند. بانک ها هم مدام شکایت دارند که هیچ کاری برای کمک به مشتریان شان که به دنبال ارز و یا پرداخت پول کالاهایی هستند که به صورت اعتبار اسنادی وارد کرده اند، از دست شان برنمی آید. حرفی که چند روز پیش همکار انگلیسی ام گفت ظاهراً موجه ترین توضیحی است که می توان برای وضعیت کنونی پیدا کرد. او گفت که همه ارز را شاه، وزیر دربار و دیبا، حسابدار دربار، می خرند و امیدوارند که پس از حذف کنترل های ارزی قیمت ارز سر به آسمان بگذارد. سِر رابرت با چنان اطمینان و بدون اما و اگری این حرف را زد که مظنون شدم لابد این اطلاعات را از مقامات بانک شاهنشاهی به دست آورده است.

ص:۴۲۷

۱- هارت، گزارش شماره ۲۰۵ (۸۹۱.۵۱۵۱/۴۴)، ۱۷ نوامبر ۱۹۳۰.

یک

تاجر آلمانیِ فرش دو ماه است که بازارها را برای پیدا کردن جنس به دردبخور زیر و رو می کند. او تا الآن ۲۰۰ هزار دلار فرش خریده و اخیراً هم اعلام کرده است که اگر جنس به دردبخوری پیدا شود حاضر است تا ۵۰۰ هزار دلار دیگر هم خریداری کند. بین مردم شایع شده است که این تاجر را بانک ملی فرستاده تا از این طریق بتواند ارز تهیه کند. ولی دیروز شنیدم که دولت او را آورده است تا هر چه می تواند فرش بخرد و دولت نیز ارز لازم برای خرید تجهیزات نظامی اش را به دست بیاورد.(۱)

قانون انحصار تجارت مارس ۱۹۳۱

به موجب قانون انحصار تجارت مصوب مارس ۱۹۳۱، هر واردکننده ای که درخواست صدور مجوز واردات تحت سهمیه های وارداتی داشت، باید تصدیق نامه صدور کالایی به همان ارزش را ضمیمه تقاضایش می کرد. وقتی صادرکننده ای کالایی صادر می کرد، یک تصدیق نامه صدور کالا به او تسلیم می شد، که می توانست آن را به قیمت بسیار بالا در بازار بفروشد. یک واردکننده ناچار تصدیق نامه مزبور را می خرید و ضمیمه درخواستش برای مجوز واردات می کرد. هدف از این اقدام اطمینان از برابری کل واردات و صادرات بود. در نتیجه اجرای این قانون، واردات بقدری محدود شد که قانون کنترل اسعار خارجی ۱۹۳۰

۱- هارت، گزارش شماره ۲۰۵ (۴۴/۸۹۱.۵۱۵۱)، مورخ ۶ اکتبر ۱۹۳۰. در حالی که اعلیحضرت همایونی و حضرت اشرف وزیر دربار و حسابدار دربار مشغول معاملات ارزی بودند، هارت دریافته بود که حضرت اشرف وزیر اقتصاد، ذکاءالملک فروغی، نیز سخت مشغول معامله شمش های نقره است. هارت ادامه می دهد، «در گفتگو با فروغی، که هم وزیر اقتصاد و هم وزیر خارجه است، ایشان گفتند که دولت قصد ندارد به این زودی ها کنترل های ارزی را حذف کند. او گفت که دولت به این نتیجه رسیده است که وضعیت ناگوار ایران معلول بحران جهانی است؛ و با بهبود یافتن وضعیت اقتصاد جهان اوضاع اقتصادی ایران نیز بهبود خواهد یافت. ظاهراً تنها مسئله ای که او نگرانش بود این بود که آیا قیمت نقره باز هم بالا خواهد رفت.»

عملاً دیگر به کار نمی آمد و لغو شد. هارت توضیح می دهد، «با وجود این، تعهدات ارزی صادرکنندگان کما فی السابق وفق ماده ۱۳ قانون متمم انحصار تجارت به قوت خود باقی است؛ ولی عواید حاصل از این منابع توسط دولت در حساب ویژه ای نگهداری می شود تا واردکنندگانی که بر اساس گواهی صادرات مجوز ورود کالاـ دریافت کرده اند از آن استفاده کنند.»(۱)

بدین معنا که برغم «لغو» قانون کنترل اسعار خارجی، این قانون نفرت انگیز که به موجب آن باید ۹۰ درصد عواید ارزی صادرات در اختیار دولت قرار می گرفت به قوت خود باقی ماند. هارت بعداً نوشت که از زمان لغو قانون کنترل اسعار خارجی در ۱۵ فوریه ۱۹۳۲، «اوضاع ارز در طول دو هفته گذشته کاملاً به هم ریخته است. ... علت هم کاملاً واضح است- تقاضا برای ارز خیلی بیشتر از عرضه آن است. بنابراین، دولت باید بخشی از ذخیره استرلینگش در لندن را در اختیار بانک ها قرار بدهد.» ولی خودش توضیح می دهد: «هنوز هیچ اعلام رسمی ای مبنی بر قصد دولت برای انجام این کار صورت نگرفته است.» نه فقط درآمدهای نفتی صرف تأمین نیازهای تجاری مشروع کشور نشد، بلکه «نزدیک به ۲۰۰ هزار لیره ای هم که صادرکنندگان به موجب قانون انحصار تجارت به بانک ملی ایران فروخته بودند، برای تأمین نیاز واردکنندگان مجاز در اختیار آنها قرار نگرفت، و ظاهراً به طور موقت صرف وارد کردن مصالح و ملزومات راه آهن شد.»

ویلکینسن، رییس کل بانک شاهنشاهی ایران «بخصوص بر این نکته تأکید داشت» که ۲۰۰ هزار لیره ای که باید به موجب قانون انحصار تجارت مارس ۱۹۳۱ برای تأمین نیازهای ارزی واردکنندگان کنار گذاشته می شد، صرف خرید مصالح و ملزومات راه آهن شده بود.(۲)

ص:۴۲۹

۱- هارت، تلگرام شماره (۷۸/۸۹۱.۵۱۵۱)، مورخ ۱۵ فوریه ۱۹۳۲.

۲- هارت، گزارش شماره ۱۰۸۰ (۸۴/۸۹۱.۵۱۵۱)، مورخ ۹ مارس ۱۹۳۲.

یکی از تجار بزرگ تهران اینگونه از نتایج قانون فوق ابراز تأسف کرده بود:

می گویند

قانون انحصار تجارت خارجی ایران، که از ماه مارس گذشته نوع و میزان کالاهای وارداتی مجاز را محدود و آن را منوط به صادرات کالاهای ایرانی و یا خرید تصدیق نامه های صادرات به قیمت گزاف کرده است، بقدری تجارت خارجی را محدود کرده و بهم ریخته است که تجار خارجی تقریباً عطای تجارت در ایران را به لقای آن بخشیده اند. ولی اوضاع، پیش از تصویب قانون انحصار هم همین قدر مشکل بود. زیرا، اگرچه انحصار تجارت آخرین تیرترکش به نظر می رسید، اعمال همزمان آن با قانون غیراقتصادی کنترل ارز بود که این هرج و مرج را ایجاد کرد.(۱)

انگلیسی ها برای توجیه سیاست های غیراخلاقی شان در ایران، ریاکاری را با چاشنی دروغگویی مخلوط کردند. وزیر مختار بریتانیا در این ارتباط اظهار داشت:

به هر حال، اگر در شرایط کنونی دولت این تمهیدات را اتخاذ نمی کرد معلوم نبود چه بلایی بر سر ایرانی ها می آید. بسیاری از ایرانی های طبقات بالا داشتند ثروت خود را با خرید کالاهای تجملاتی خارجی دور می ریختند، و پول شان را که با خون دل رعیت ها به دست آمده بود به باد می دادند. شاید این تمهیدات خیلی سخت گیرانه باشند، ولی حداقل در این مملکت، به کار می آیند؛ چون همان اندک پولی هم که این کشور دارد، در داخل مملکت باقی می ماند؛ و چون به هر حال مبادلات خارجی ایران نقش بسیار کم اهمیتی در تجارت خارجی دارد، باید پذیرفت که کاهش موقتش حتی کم اهمیت تر از آن است که بخواهیم آن را عاملی برای تداوم بحران مالی و اقتصادی ای بدانیم که اروپای بعد

۱- هارت، گزارش شماره ۱۰۵۳ (۸۲/۸۹۱.۵۱۵۱)، مورخ ۱۶ فوریه ۱۹۳۲.

از جنگ گرفتار آن شده است.(۱)

برغم کمبود شدید ارز، دولت بدون هیچ تأملی مبلغ ۲۰۰ هزار لیره بابت غرامت لغو امتیاز انحصار اسکناس به بانک شاهنشاهی ایران پرداخت کرد.

علاوه بر این، هزینه وارد کردن ماشین آلات چاپ اسکناس های جدید توسط بانک ملی در حدود ۱۰۰ هزار لیره بود. مبالغ مورد نیاز از محل ذخیره مملکتی تخصص یافت.(۲) وقتی مخارج قرانی نیز به آن اضافه شد، کل هزینه ها به ۵۰۰ هزار لیره (۵/۲ میلیون دلار) رسید. هارت در این ارتباط می نویسد: «در خاتمه، جسارتاً عقیده ای را که بسیاری از ناظران ذیصلاح داخلی نیز به آن باور دارند، بازگو می کنم؛ که این هزینه ۲/۵۰۰/۰۰۰ دلاری هیچ فایده ای برای ایران ندارد مگر دو چیز: اول جایگزین کردن اسکناس های یک بانک بریتانیایی بسیار معتبر با اسکناس های بانک ملی ایران که هنوز هیچ اعتباری در دنیا ندارد؛ و دوم جایگزین کردن تصویر سلاطین منحط قاجار بر روی سکه های نقره با تصویر دیکتاتور حاکم کنونی.»(۳)

بعد از اعطای امتیاز جدید نفت، که از تاریخ ۳۰ مه ۱۹۳۳ به اجرا درآمد، صادرکنندگان دیگر موظف به فروش ارز به دولت نبودند. در گزارشی که از سوی بانک ملی ایران درباره وضعیت تجاری کشور منتشر شد، آمده بود که کسری تراز تجاری «احتمالاً- با حق الامتیازهایی که دولت ایران سالیانه از شرکت نفت انگلیس و ایران دریافت می کند جبران خواهد شد؛ ولی دولت ترجیح می دهد که این مبالغ را در حساب ذخیره ای در لندن نگاه دارد.»

در انتهای گزارش آمده بود که حق الامتیاز شرکت نفت انگلیس و ایران «مستقیماً بر وضعیت ارز در بازار ایران تأثیر نخواهد گذاشت.»

ص:۴۳۱

۱- هارت، گزارش شماره ۱۰۵۳ (۸۲/۸۹۱.۵۱۵۱)، مورخ ۱۶ فوریه ۱۹۳۲.

۲- هارت، گزارش شماره ۱۲۱۳ (۴۰/۸۹۱.۵۱۵)، مورخ ۲۴ اوت ۱۹۳۲.

۳- هارت، گزارش شماره ۱۲۱۳ (۴۰/۸۹۱.۵۱۵)، مورخ ۲۴ اوت ۱۹۳۲.

بـدین ترتیـب، «به دلیـل سـفته بـازی ارزی علیه قران و انبـاشت ارز» کـاهش ارزش قران برغم تلاـش هـای دولت برای متـوقف ساختن آن همچنان ادامه یافت؛ تا اینکه نهایتاً، چنانکه ترجمه جی. ریوز چایلـدز از گزارش بانک ملی ایران نشان می دهد، به بـدترین نحو ممکن متوقف شـد، یعنی «از طریق اجرای قانون انحصار تجارت خارجی، که بحران رو به رشد اقتصاد جهانی آن را برجسـته تر ساخته بود، و همچنین با اعمال محدودیت برای واردکنندگان برخی کالاها نظیر اتومبیل، لاستیک چرخ، قطعات یـدکی و نظایر آن و موظف ساختن آنها به خرید ارز از دولت به قیمت های غیرواقعی که خود موجب کاهش تقاضا برای ارز در بازار آزاد شد.»(۱)

ولی عمر گزارش هـای صادقـانه بانـک ملی ایران دربـاره اقتصـاد کشور بسـیار کوتاه بود. در اوایل سال ۱۹۳۶، هورنی بروک محتـوای گزارش سالیـانه بانـک ملی ایران (گزارش فارسـی) را اینگـونه توصـیف کرد: «[گزارش بانـک] بی ارزش به نظر می رسـد، و نظر دادن درباره گزارشـی تا این انـدازه کلی و مبهم هیـچ فایـده ای نـدارد؛ به ویژه وقتی بـدانیم که یک منبع مسـتقل حسـاب ها را بازرسـی نکرده است؛ و اینکه به هر حال، حتی اگر کسـی هم اطلاع دقیقی از عملیات بانک داشـته باشـد جرئت نمی کند زبان به انتقاد باز کند.»(۲)

ص:۴۳۲

۱- در جی. رویز چایلدز، گزارش شماره ۱۶۶۸ (۱۲۶/۸۹۱.۵۱۵۱)، مورخ ۲۷ فوریه ۱۹۳۴.

۲- هورنی بروک، گزارش شـماره ۷۱۴ (۱۱۵/۸۹۱.۵۱۶)، مورخ ۱۰ فوریه ۱۹۳۶. ترجمه فرانسوی گزارش های بانک قـدری صادقـانه تر بود. گوردن پی. مریـام، کـاردار موقت آمریکـا در تهران، می نویسـد که ترجمه فرانسوی ترازنامه بانک ملی برای سال ۱۹۳۵-۱۹۳۶ شامـل این جمله جـالب تـوجه است: «از قرار معلوم دیگر هیـچ گزارشـی دربـاره درآمـدها و مخـارج واقعی دولت منتشـر نمی شود.» مریـام توضـیح می دهـد: «این امر شاهـدی است بر مـدعای سـفارت به هنگـام ارسال گزارش آخرین برنامه بودجه بـدین مضـمون که هر چنـد برنامه بودجه ایران ظاهراً معقول به نظر می رسـد، ولی هیچکس نمی دانـد که دولت واقعاً تا چه انـدازه به اجرای مفاد این برنامه پایبند است. ولی تأیید این مطلب از سوی منبعی چون بانک ملی ایران واقعاً عجیب بود.» مریام، گزارش شماره ۹۲۰ (۱۲۲/۸۹۱.۵۱۶)، مورخ ۲۷ اکتبر ۱۹۳۶.

تجارت خارجی و قانون اسعار خارجی ۱ مارس ۱۹۳۶

در تاریخ اول مارس ۱۹۳۶، مجلس قانون اعمال مجدد کنترل های سخت گیرانه بر بازار ارز را با قید دو فوریت، که حالا دیگر مرسوم شده بود، به تصویب رساند. قانون جدید در واکنش به کاهش مدام نرخ برابری ریال (نام جدید واحد پول بجای قران)(۱) در طول چند ماه گذشته به مجلس تسلیم شده بود. هورنی بروک در این ارتباط می نویسد:

اصول

عقلانی تجارت سقوط ارزش ریال را نتیجه قانون عرضه و تقاضا می داند. برغم قانون انحصار تجارت خارجی، و با توجه به نگهداری مبالغ هنگفت حق الامتیازهای شرکت نفت انگلیس و ایران در خارج از کشور، تقاضا برای ارز موجب سقوط ارزش ریال شد. پیش بینی شد که نرخ برابری به ۱۲۰ ریال به ازای هر پوند استرلینگ برسد. در نتیجه، واردکنندگان با دریافتن اینکه واردات شان به ریال پرهزینه تر خواهد شد، سفارش ها و پرداخت های لازم برای خرید کالای چندین ماه خود را زودتر انجام دادند که خودش به کاهش بیشتر ارزش ریال کمک کرد.(۲)

طبق این قانون نرخ برابری ارز ۸۰ ریال به ازای هر پوند و ۰۲/۱۶ ریال به ازای هر دلار تعیین شد. هدف از تصویب قانون قبلیِ انحصار تجارت، تضمین تراز کلی تجارت خارجی بود؛ ولی تحت قانون جدید دولت تراز تجاری با هر کشور دلخواه را به صلاحدید خود تضمین می کرد. در پاسخ به سئوال مجلس درباره درآمد ارزی صادرکنندگان،

وزیر مالیه اظهار داشت که صادرکنندگان باید ارز خود را وارد کشور کنند و به بانک های مجاز بفروشند؛ زیرا طبق قانون موظف به انجام چنین کاری هستند. در مورد ارزی که پیش از تصویب این

۱- در ۲۷ بهمن ۱۳۰۸ نام واحد پول ایران از قران به ریال تبدیل شد؛ و هر ریال معادل یک قران و ربع بود. نام ریال اسپانیولی است و از پرتغالی ها در جنوب ایران مانده بود؛ نک: هدایت، خاطرات و خطرات، ص ۳۸۷. (ویراستار)

۲- هورنی بروک، گزارش شماره ۷۳۸ (۱۴۹/۸۹۱.۵۱۵۱)، مورخ ۶ مارس ۱۹۳۶.

قانون

در خارج از کشور نگهداری می کردند نیز به نفع هیچ تاجر ایرانی نیست که بخواهد پول هایش را آنجا نگه دارد، زیرا بانک ملی ایران ۱۲ درصد بهره به پول آنها می دهد که از بهره بانک های خارجی بیشتر است. البته ظاهراً درستش آن است که بانک ملی هیچ بهره ای بابت حساب های سپرده نمی پردازد، بلکه ۱۲ درصد بهره وامی است که به مردم می دهد.(۱)

بر اساس ماده ۱ قانون جدید، یک کمیسیون اسعار خارجی تشکیل شد که ۵ عضو داشت. مهمترین وظیفه این کمیسیون، چنانکه در ماده ۲ آمده بود، عبارت بود از «بررسی درخواست های مجوز خرید ارز، و صدور مجوز در صورت لزوم، چه این درخواست ها از طرف مؤسسات دولتی یا عمومی باشد و چه شرکت ها و اشخاص.» طبق ماده ۳ همه اشخاص و مؤسسات باید سپرده های ارزی خود را به دولت اظهار می کردند. طبق ماده ۴ «از تاریخ تصویب این مقررات، هیچکس حق ندارد بدون اجازه قبلی کمیسیون اسعار خارجی وارد معاملات ارزی شود.»(۲)

ماده ۱۸ درباره تعهد صادرکنندگان برای فروش ارز به دولت بود: «هر صادرکننده ملزم است ظرف مدتی که در موقع صدور تعیین خواهد شد و حداکثر آن سه ماه خواهد بود ارز خارجی خود را به میزان تقویمی که در گمرک به ریال به عمل خواهد آمد بعلاوه ۱۰ درصد به یکی از بانک های مجاز بفروشد.» در ماده ۶ نیز آمده بود: «هر یک از بانک های مجاز مختار است روزانه تا سقف ۴۰۰۰ ریال [۸۰ پوند] ارز را بدون مجوز کمیسیون، برای تأمین نیاز دانشجویان ایرانی و بیماران ساکن خارج از کشور؛ و نیز خرید کتاب و مجلات و اشتراک روزنامه ها و مجلات به فروش برساند، مشروط بر اینکه به هر شخص بیشتر از ۱۰

۱- هورنی بروک، گزارش شماره ۷۳۸ (۱۴۹/۸۹۱.۵۱۵۱)، مورخ ۶ مارس ۱۹۳۶.

۲- نایب کنسول ارل تی. کرین، گزارش شماره (۱۵۱/۸۹۱.۵۱۵۱)، مورخ ۱۶ مارس ۱۹۳۶.

پوند در ماه نفروشد و اطمینان حاصل کند که ارز فروخته شده به همان مصارفی که در بالا ذکر شد خواهد رسید.»(۱)

به بیان دیگر، قانون جدید، کنترل های بسیار سخت گیرانه ای بر معاملات ارزی تحمیل کرد و عملاً معاملات ارزی کشور را در دستان دولت قرار داد. چنانکه انتظار می رفت، در قانون جدید تمهیدی برای پرداخت طلب صادرکنندگان خارجی که کالاهایشان را پیش از اول مارس ۱۹۳۶ تحویل داده بودند، پیش بینی نشده بود. چنانکه در ادامه توضیح خواهم داد، به صادرکنندگان آمریکایی که پیش از تاریخ مزبور به ایران کالا صادر کرده بودند، تا سال ۱۹۴۱ هنوز پولی پرداخت نشده بود که همین امر موجبات خشم شدید سفارت آمریکا در تهران و شرکت های مربوطه را فراهم آورد. علاوه بر این، به موجب این قانون، کلیه حساب های ارزی متعلق به صادرکنندگان خارجی و داخلی در ایران مسدود شده بود و آنها دیگر قادر نبودند کالاهایی را که قبلاً پولش پرداخته شده بدون تعهد فروش عواید ارزی آن به یک بانک مجاز صادر کنند.

اسناد وزارت امور خارجه آمریکا پر از شکایت شرکت های آمریکایی است که به دنبال تصویب این قانون وجوه شان در ایران مسدود شده بود. در ماه آوریل ۱۹۳۶، نایب کنسول آمریکا، کرین(۲)، خاطر نشان ساخت که، «از اول مارس، هر نوع صادراتی به طور مشهود کاهش یافته و انتظار این است که کمیسیون برای بهبود اوضاع اقداماتی اتخاذ کند.» البته وضعیت هیچوقت بهبود نیافت، بلکه بدتر هم شد. کرین گزارش می دهد که برغم وضع مجازات های سنگین، که در قانون آمده بود، یک بازار سیاه پررونق شکل گرفته بود که در آن هر پوند به ۱۰۳ تا ۱۰۶ ریال فروخته می شد، در حالی که نرخ برابری در قانون جدید ۵/۸۰ ریال تعیین شده بود.(۳)

۱- نایب کنسول ارل تی. کرین، گزارش شماره (۱۵۱/۸۹۱.۵۱۵۱)، مورخ ۱۶ مارس ۱۹۳۶.

۲- Crain.

۳- کرین، گزارش شماره (۱۵۳/۸۹۱.۵۱۵۱)، مورخ ۴ آوریل ۱۹۳۶.

نکول عملی بانک ملی ایران، ۱۹۳۷

گوردن پی. مریـام پس از اجرای کنترل های ارزی و تجاری جدیـد از کمبود شدیـد ارز، افزایش قیمت مواد غـذایی در داخل کشور، و «قیمت های شوکه کننـده» مواد غذایی وارداتی گزارش می دهد.(۱) چنـد ماه بعد، کرین گزارش می دهد که بانک ملی ایران عملاً پرداخت برات های ارزی را متوقف کرده است؛ در حالیکه کمیسیون کنترل اسعار خارجی تعداد زیادی مجوز ارزی برای واردکننـدگانی که تعهـدات ریالی لازم را انجام داده بودنـد، صادر کرده بود. ولی برات ها قابل وصول نبودند زیرا بانک ها موجودی ارزی نداشتند.

بنابراین، اگرچه ظاهراً بانک ملی پرداخت برات ها را متوقف نکرده است، وضـعیت کنونی عملاً معنایی بجز توقف ندارد. البته بانک ملی از پرداخت برات ها خودداری نمی کنـد، ولی به بهانه های مختلف و گاه واهی مثل اینکه مدارک کافی نیست و یا هر چیز دیگری که به ذهنش برسـد واردکننـدگان را سر می دوانـد. این کنسولگری در طول هشت ماه گذشـته پیشـنهاد تعلیق اعطای تسـهیلات اعتباری از هر نوع به واردکنندگان ایرانی صـرف نظر از اعتبار آنها را داشته است؛ زیرا این خطر جدی وجود دارد که پرداخت ها به دلیل وضـعیت نامناسب ارز به تعویق بیفتـد. اوضاع مدام وخیم تر می شود و امید است که شـرکت های آمریکایی سیاستی را که به آنها توصـیه شده است، اتخاذ کنند. به عقیده ناظران ذینفع در تهران، دولت باید یا واردات رسمی را بقـدری کاهش بدهـد که ارز بیشتری برای پرداخت های تجاری معوقه باقی بماند، یا بدهی هایش را اسـتمهال و یا وام های جدیـدی از خـارج اسـتقراض کنـد. از قرار معلوم دولت بـا کاهش واردات برای ارتش و مؤسـسات دولتی تا حـدودی در حال اجرای راهکار اول

ص:۴۳۶

۱- مریام، گزارش شماره ۹۵۶ (۳۵/۸۹۱.۵۰)، مورخ ۲۳ دسامبر ۱۹۳۶.

بوده

است.(۱)

چنانکه در ادامه خواهیم دید، معلوم شد که در سال ۱۹۳۷ دولت واردات مایحتاج ارتش را متوقف ساخت. پس از آن بار دیگر تخصیص بودجه از محل صندوق ذخیره برای ارتش مجدداً با قوت از سرگرفته شد. کرین می نویسد: «تقریباً نمی توان تصور کرد که کشوری مثل ایران با این همه منابع و استعداد ممکن باشد که برای پرداخت های خارجی اش استمهال کند، هر چند این امکان هست و شاید دقیقاً همین اتفاق هم بیفتد.»(۲)

نظرات متفاوت آمریکایی ها و انگلیسی ها درباره اوضاع اقتصادی

مقایسه گزارش های اقتصادی سفارت آمریکا و انگلیس در سال ۱۹۳۷، ماهیت سیاست هایی را که انگلیسی ها در ایران دنبال می کردند به خوبی فاش می سازد. یکی از گزارش های سی. ون انگرت، کاردار موقت آمریکا، در این ارتباط روشنگر و مناسب است. او توضیح می دهد که قانون اول مارس ۱۹۳۶، بار دیگر یک نظام پیچیده کنترل و سهمیه بندی سخت گیرانه ارزی را برای واردات مستقر ساخت که از ماه ژوئیه ۱۹۳۳ تا آن زمان وجود نداشت؛ نظامی که «شامل مجموعه تدابیری برای محدود ساختن آزادی تجارت خارجی بود، و در برخی موارد عملاً آن را ممنوع می ساخت.» طبق نظام کنترل تجارت و ارز، نهادی به نام کمیسیون اسعار خارجی عهده دار مسئولیت نظارت بر کلیه معاملات ارزی بود و بدون مجوز کتبی آن هیچکس حق خرید و فروش ارز یا برات خارجی را نداشت.(۳)

این کمیسیون باید وضعیت ارزی بین ایران و کشوری که ارز باید به آنجا حواله می شد بررسی می کرد. اگر معلوم می شد که حساب ارزی با

۱- کرین، گزارش شماره (۱۳۰/۸۹۱.۵۱۶)، مورخ ۲۷ آوریل ۱۹۳۷.

۲- کرین، گزارش شماره (۱۳۰/۸۹۱.۵۱۶)، مورخ ۲۷ آوریل ۱۹۳۷.

۳- انگرت، گزارش شماره ۱۱۳۷ (۱۶۷/۸۹۱.۵۱۵۱)، مورخ ۲۹ سپتامبر ۱۹۳۷.

آن کشور دارای کسری است، جوازی صادر نمی شد. همه تجار و اشخاص حقیقی ملزم بودند دارایی ارزی خود را به دولت اظهار و آن را به نرخ رسمی به بانک های مجاز بفروشند. کلیه معاملات ارزی باید از طریق یکی از بانک های مجاز و به قیمت رسمی صورت می گرفت و بانک ها نیز موظف بودند روزانه گزارش معاملات خود را به کمیسیون تسلیم کنند. با توجه به ارزش گذاری غیرواقعی ریال، تقاضا بسیار بیشتر از عرضه بود. واردکنندگان خوش اقبالی که ارز به دست آورده بودند، با فروش کالاهای وارداتی کمیاب سود هنگفتی به جیب زدند.

فساد و رشوه خواری در این نظام موج می زد. از سوی دیگر، اجبار صادرکنندگان ایرانی به فروش عایدات ارزی شان به قیمت غیرواقعی و پایین موجب دلسردی آنها و کاهش صادرات شده بود. نهایتاً اینکه طبق گزارش انگرت، در حالی که وضعیت ارز به مرز بحران رسیده بود، مبالغ هنگفتی از محل حق الامتیازهای نفت برای خرید سلاح، و مصالح ساخت راه آهن و بندر، که سود آن قطعی نبود و مدت بهره برداری از آن نیز طولانی بود، صرف می شد.(۱)

در همان زمانی که انگرت گزارشش را ارسال می کرد، دولت انگلیس جزوه ای منتشر ساخت که توسط دستیار دبیر تجاری سفارت پادشاهی بریتانیا در تهران تهیه شده بود و تصویر کاملاً ـ متفاوتی از اوضاع ارایه می داد. در این جزوه وجود بحران اقتصادی در ایران کتمان شده و پرداخت مالیات و حق الامتیازها از طرف شرکت نفت انگلیس و ایران مورد تأکید قرار گرفته بود:

حق الامتیازها و مالیات هایی که شرکت نفت انگلیس و ایران در طول سال های ۱۹۳۶ و ۱۹۳۷ پرداخت بالغ بر ۱۲۷/۷۷۲/۴ لیره بود. در قانون متمم بودجه ۱۹۳۷-۱۹۳۶ و ۱۹۳۸-۱۹۳۷ مبلغ ۲ میلیون لیره برای خرید تجهیزات نظامی، ۲ میلیون لیره برای ساخت

ص:۴۳۸

۱- انگرت، گزارش شماره ۱۱۳۷ (۱۶۷/۸۹۱.۵۱۵۱)، مورخ ۲۹ سپتامبر ۱۹۳۷.

راه آهن، و ۸۰ هزار لیره برای ساخت کارخانه قند اختصاص یافت، که مجموعاً مبلغ ۰۰۰/۰۸۰/۴ لیره را تشکیل می داد و باید از محل ذخیره ارزی تأمین می شد، و بدین ترتیب از مبالغ پرداختی شرکت نفت انگلیس و ایران فقط ۶۹۰ هزار لیره باقی می ماند. اطلاع دیگری از سایر پرداخت ها به و یا برداشت ها از صندوق ذخیره ارزی در دست نیست، و موجودی این صندوق نیز فاش نشده است.(۱)

نکته قابل توجه در این گزارش آن است که نویسنده خیلی گذرا به مسئله کمبود ارز اشاره کرده و دلیل آن را نیز روند سریع توسعه کشور دانسته است. در گزارش، به مسئله حذف درآمدهای نفتی از تراز تجاری و صرف آن بابت خرید سلاح و ساخت راه آهن و بنادر حتی اشاره هم نشده است، و نهایتاً اینکه نویسنده در تلاش برای تأکید بر جنبه های مثبت اقتصاد ایران به بررسی وضعیت ذخایر طلای کشور پرداخته است. نویسنده که گویی می خواهد به مردم اطمینان خاطر بدهد، می نویسد که ذخایر سه میلیون لیره ای طلای کشور در سال ۱۹۳۵ به بانک ملی انتقال یافت. این طلا به همراه مقداری نقره، که جمعاً ۵ میلیون لیره ارزش داشت، پشتوانه فلزی اسکناس های بانک ملی را تشکیل می داد و «پوششی صد در صدی» برای پول مملکت فراهم می آورد. با خواندن این گزارش، می توان فهمید که انگلیسی ها با چه تبلیغات ماهرانه ای از رضا شاه و رژیمش در هشتاد سال گذشته طرفداری و حمایت کرده اند.

عدم پرداخت طلب صادرکنندگان آمریکایی به ایران

نکته ای که خشم آمریکایی ها را پس از سال ۱۹۳۶ برانگیخته بود، قصور دولت ایران در تأمین ارز لازم برای پرداخت طلب شرکت های آمریکایی بود که پیش از تاریخ اول مارس ۱۹۳۶ به ایران کالا صادر کرده

۱- ئی. ای. جی. گری، «گزارش وضعیت اقتصادی ایران در سال ۱۹۳۷»؛ در اسناد وزارت امور خارجه آمریکا به شماره (۴۰/۸۹۱.۵۰).

بودند. ظاهراً در قانون ارزی ۱۹۳۶ تمهیدی برای پرداخت طلب صادرکنندگانی که قبل از اجرای این قانون به ایران کالا صادر کرده بودند، پیش بینی نشده بود. البته با توجه به این امر که قانون فوق بدون بحث و بررسی در مجلس به تصویب رسیده بود، این مسئله چندان هم عجیب نبود. اگرچه واردکنندگان ایرانی کالاهای آمریکایی معادل ریالی لازم برای خرید کالاهایشان را به بانک ملی داده بودند، کمیسیون اسعار خارجی مجوز پرداخت معادل دلاری آن به صادرکنندگان آمریکایی را تامین نکرده بود. شرکت های آمریکایی دست به دامن وزارت امور خارجه آمریکا و سفارت آمریکا در تهران شدند. سفارت آمریکا با تلاش های فراوانش برای فراهم آوردن زمینه فروش ارز به واردکنندگان ایرانی به منظور پرداخت بدهی شان به صادرکنندگان آمریکایی صرفاً با این وعده مبهم دولت ایران مواجه می شد که «به واردکنندگان اجازه می دهیم تا تصدیق نامه صدور کالاهای درجه سوم بخرند و آن را به کمیسیون اسعار خارجی ارایه بدهند، که این کمیسیون هم به نوبه خود مجوزهای لازم را جهت خرید معادل ارزی آن برای واردکنندگان صادر خواهد کرد.»(۱)

نامه ای که دبلیو. اف. فیشر، مدیر صادرات شرکت توتهیل اسپرینگ در شیکاگو برای والاس اس. موری، رئیس بخش امور خاور نزدیک وزارت امور خارجه آمریکا نوشته است، اطلاعات زمینه ای خوبی در این ارتباط به دست می دهد:

هم اکنون که این نامه را می نویسم، هنوز طلبی که بابت معاملات مان در سال ۱۹۳۵ داریم، پرداخت نشده است. به عقیده ما، مقامات ایرانی اصلاً علاقه ای به حل این مسئله ندارند. نزدیک به یک سال است که تلاش می کنیم طلب مان را از طریق شرکت فرش ایران، که بی شک می دانید انحصار فرش ایران در آمریکا را دارد،

ص:۴۴۰

۱- انگرت، گزارش شماره ۱۶۷۷ (۱۹۵/۸۱۹.۱۵۱۵)، مورخ ۱۱ سپتامبر ۱۹۳۹.

کنیم. ما حاضر بودیم بجای پول مان فرش ایرانی در نیویورک تحویل بگیریم، و اگرچه نماینده تجاری ایران در نیویورک، سلطان محمود عامری، با ما بسیار همکاری کرد، هیچ نتیجه ای حاصل نشد. حقیقت امر این است که نامه های متعددمان به بانک ها و شرکت فرش ایران در تهران بی جواب مانده است. به عقیده ما حتماً طلبکاران آمریکایی دیگری نیز در وضعیت مشابهی قرار دارند و فکر می کنیم که این مسئله شایسته توجه وزارت امور خارجه باشد.(۱)

حق با شرکت توتهیل اسپرینگ بود؛ زیرا شرکت های آمریکایی متعدد دیگری نیز همان وضعیت را داشتند. آنچه شرکت نمی دانست این بود که سفارت آمریکا و وزارت امور خارجه این کشور مدتهاست که درگیر این مسئله هستند. کنسولگری آمریکا در تهران حتی پیشنهاد اقدامات تلافی جویانه بر ضد دولت ایران را مطرح کرده بود. انگرت در تلگرامی محرمانه به هنری اف. گریدی(۲) در وزارت امور خارجه، می گوید: «عطف به گزارش شماره ۱۶۷۷، مورخ ۱۱ سپتامبر ۱۹۳۹ [نگاه کنید به انگرت، گزارش شماره ۱۶۷۷ (۱۹۵/۸۱۹.۱۵۱۵)، مورخ ۱۱ سپتامبر ۱۹۳۹]، از قرار معلوم حتی تسهیلات اعتباری برای پرداخت طلب یک شرکت آمریکایی هم اعطا نشده است. بنابراین پیشنهاد می شود که امکان مصادره سپرده های دولت ایران، مثلاً ـ در بانک اروینگ تراست و بانک چیس نشنالِ نیویورک برای پرداخت طلب شرکت های آمریکایی مد نظر قرار بگیرد.»(۳) گریدی در پاسخ به این تلگرام به انگرت خاطرنشان می سازد: «در ارتباط با پیشنهادی که در انتهای تلگرام سفارت مطرح شده بود، مصادره وجوه متعلق به دولت های خارجی در آمریکا توسط وزارت امور خارجه به منظور حفظ منافع شرکت های آمریکایی رویه این وزارتخانه نیست. البته چنین

۱- دبلیو. اف. فیشر، مدیر صادرات شرکت توتهیل اسپرینگ به والاس اس. موری، رییس بخش امور خاور نزدیک وزارت امور خارجه آمریکا (۲۰۷/۸۹۱.۵۱۵۱)، مورخ ۳۱ ژوئیه ۱۹۴۱.

۲- Henry F. Grady.

۳- انگرت، تلگرام شماره (۲۰۱/۸۹۱.۵۱۵۱)، مورخ ۲۸ اوت ۱۹۴۰.

شرکت هایی مختارند هر راهکار ممکنی را که صلاح می بینند اتخاذ کنند.»(۱)

وزیرمختار آمریکا، لوییس دریفوسِ پسر، فهرست ناقصی از بدهکاران و طلبکاران و مبالغی که پرداخت آنها از سال ۱۹۳۶ معوق مانده بود، ارایه می دهد. کمترین بدهی به مبلغ ۴۴/۱۹ دلار متعلق به م. ح. حمنی پور به کانون روزنامه نگاران آمریکایی در نیویورک بود. نیکولا۔ سرکیسیان از شاهیِ مازندران، مبلغ ۰۴/۴۸ دلار به شرکت بارنز اند نوبل در نیویورک بدهکار بود. برادران اوانسف در تهران مبلغ ۳۷/۵۴۹ دلار به شرکت صنعتی بارکولا در بوفالویِ نیویورک؛ ۴۷/۱۲۲۱ دلار به شرکت گیبسن در ایندیاناپولیس؛ ۹۴۰۰ دلار به شرکت قطعات اتومبیل مرمونت در شیکاگو؛ ۱۰/۱۵۶۴ دلار به ئی. ای. رودرگوئز به آدرس ۵۵ غربی، خیابان چهل و دوم در نیویورک؛ و ۱۸/۴۳۰ دلار نیز به شرکت ریلایبل جک در دیتونِ اوهایو بدهکار بودند. شرکت استرلینگ پروداکتس اینترنشنال در نیوواركِ نیوجرسی مدعی طلب ۰۰۰/۲۱ دلاری از شرکت تجاری وکیلی در تهران بود. شرکت تامس ای. ادیسن در نیویورک ادعای طلب ۴۵/۱۳۰۶ دلاری از «یک مشتری ایرانی ناشناس» را داشت. دانشگاه پرینستن نتوانسته بود ۷۶/۳۱۳ دلار طلبش را از م. مقدم در تهران وصول کند، و سایر طلب های ۲۰۰ تا ۳۰۰ دلاری هم وصول نشده بود.(۲)

کل مبلغ بدهی کمتر از ۵۰ هزار دلار بود؛ ولی دولت ایران تسهیلات ارزی لازم برای پرداخت آنها را فراهم نمی کرد. دریفوس که به وضوح از این مسئله خشمگین بود، می نویسد:

روال کنونیِ بازپرداخت بدهی ها نزدیک به ۱۶ ماه است که اجرا می شود- و این مدت زمان کمی برای امتحان کارآیی آن نیست. اگرچه نمی توان گفت که امکان پرداخت با این روال وجود ندارد،

ص:۴۴۲

۱- گریدی، تلگرام شماره (۲۰۰/۸۹۱.۵۱۵۱)، مورخ ۱ اکتبر ۱۹۴۰.

۲- دریفوس، گزارش شماره ۲۱ (۲۰۴/۸۹۱.۵۱۵۱)، مورخ ۲۳ ژانویه ۱۹۴۱.

ولی

اگر هم پرداخت شده باشد سفارت از آن خبر ندارد؛ ولی می داند که پیش از اجرای قانون کنترل اسعار خارجی مورخ ۱ مارس ۱۹۳۶، شرکت های آمریکایی متعددی از ایران طلبکار بودند که هنوز طلب آنها پرداخت نشده است. ...بنابراین منصفانه نیست که سفارت و کنسولگری همچنان هر ماه به فروش برات های رسمی شان به دولت ایران ادامه بدهند در صورتی که دولت این کشور از فراهم آوردن امکان پرداخت طلب آمریکایی ها که برخی از آنها چهار ساله شده است خودداری می کند، و حتی اجازه خرید اندک ارز (استرلینگی) را هم که سفارت و کنسولگری برای پرداخت مخارج رسمی در خارج از ایران دارد به آنها نمی دهد.(۱)

عدم پرداخت طلب صادرکنندگان آمریکایی در واقع بخشی از یک سیاست عامدانه برای توقف واردات از ایالات متحده بود. چنانکه در تلگرام انگرت آمده است، این سیاست به همراه تشویق صادرات از ایران منجر به مازاد تراز تجاری قابل توجهی برای ایران شد:

کنسول موس و من احساس می کنیم که عوامل زیر باید در ارتباط با مناسبات تجاری ایران و آمریکا مد نظر قرار بگیرد. بنگاه داران ایرانی مدعی اند که [دولت] با موافقت نامه های پایاپای یا تهاتری با آلمان و روسیه بر ضد قطعات اتومبیل آمریکایی تبعیض قائل می شود. می گویند که کنترل های ارزی را به نحوی اجرا می کنند که به نفع خرید اتومبیل های آلمانی تمام شود، و اینکه همین اخیراً ۴۱۳ کامیون به شرکت فروشتالِ آلمان سفارش داده اند؛ در حالی که این نوع کامیون ها را معمولاً به آمریکا سفارش می دادند. یک واردکننده موثق غیرایرانی محصولات آمریکایی می گوید که بخشنامه کاملاً محرمانه ای از وزارت مالیه دیده است که طبق آن همه پیشنهاد قیمت هایی که برای فروش ملزومات به دولت ایران می شود، حتی

۱– دریفوس، گزارش شماره ۲۱ (۲۰۴/۸۹۱.۵۱۵۱)، مورخ ۲۳ ژانویه ۱۹۴۱.

پایین ترین

قیمت ها، اگر فقط قابل پرداخت به دلار باشد باید رد شود مگر اینکه امکان خرید اقلام مورد نظر از هیچ جای دیگری وجود نداشته باشد. در طول یک سال گذشته سیاهه های بازرگانی گواهی شده در کنسولگری برای حمل کالاهای ایرانی به ایالات متحده دو برابر شده و تجار ایرانی هم خبر از افزایش قابل توجه این نوع صادرات می دهند. ایالات متحده تنها بازار مهمی است که ارز آزاد در اختیار صادرکنندگان ایرانی قرار می دهد هر چند بخشی از هزینه خریدهای ایران از روسیه و آلمان به دلار پرداخت می شود.(۱)

انگرت در تلگرام خود به مسایلی اشاره می کند که درخور توضیح بیشتری است. اولین مسئله تراز تجاری ایران با سایر کشورهای جهان است. طبق آمار و ارقامی که از اسناد محرمانه وزارت خزانه داری آمریکا به دست آمده است، از سال ۱۹۳۸ تا ۱۹۴۰، ایران سالیانه به طور متوسط ۳/۱۱۶ میلیون ریال مازاد صادرات داشته است. این مازاد تجاری قابل توجه نه فقط از بابت صادرات نفت حاصل شده بود، بلکه نتیجه عملاً گرسنگی مردم ایران و محدودیت سفت و سخت واردات با اعمال سهمیه ها و محدودیت های تجاری بود. در طول همین سه سال، در نتیجه اعمال محدودیت بر واردات کالاهای آمریکایی پس از شروع جنگ [جهانی دوم] در سال ۱۹۳۹، مازاد تجاری سالیانه ایران با ایالات متحده نزدیک به ۵ تا ۱۰ میلیون دلار بود. در اواخر سال ۱۹۳۹، کمیسیون خریدهای نظامی ایران به آمریکا رفته بود تا هواپیما های نظامی خریداری کند. والاس موری پس از بررسی دقیق درخواست ایران و با توجه به نیاز خود آمریکا به تسلیحات، از معاون وزیر امور خارجه، ولز(۲)، خواسته بود که با فروش هواپیما به ایران مخالفت شود و توصیه کرده بود که این مسئله به رئیس جمهور روزولت ارجاع داده شود.(۳) پاسخ ولز به توصیه

۱- انگرت، تلگرام شماره (۲۰۱/۸۹۱.۵۱۵۱)، مورخ ۲۸ اوت ۱۹۴۰.

۲- Welles.

۳- موری به ولز (۹۴/۸۹۱.۲۴۸)، مورخ ۱۲ اوت ۱۹۴۰.

او کوتاه بود: «از نظر من هیچ راهی برای کمک به دولت ایران در مورد این مسئله وجود ندارد. امیدوار کردن مقامات ایرانی به اینکه دولت آمریکا می تواند در شرایط کنونی کمکی در مورد این مسئله به آنها بکند هیچ فایده ای ندارد.»(۱)

درخواست ایران برای خرید هواپیماهای غیرنظامی نیز با پاسخ مشابهی مواجه شد. واکنش دبلیو. ال. پارکر(۲) از بخش امور خاور نزدیک کاملاً بیانگر نگرش آمریکا در این ارتباط بود:

دیروز در خلال صحبت هایمان، آقای گرین اشاره کرد که با توجه به کمبود روزافزون اقلامی که دولت ایران معمولاً تمایل به خرید آنها دارد (نظیر فولاد، سیم مسی، ورق حلبی، و صد البته الومینیوم)، احتمالاً ـ اکثر درخواست های صدور مجوز صادرات برای ایران، از جمله درخواست هایی که از طرف سفارت ایران صورت گرفته، رد خواهد شد مگر در ارتباط با چند کالای متفرقه که به هر حال ایران چندان علاقه ای به خرید آنها ندارد. آقای گرین افزود که با رسیدن به اواخر ژوئیه فقط قادر خواهیم بود اقلام مورد نیاز بریتانیا و کانادا، و همچنین پرتغال را برای دفاع از جزایرشان تأمین کنیم، و قدری هم ملزومات برای چین بفرستیم، و احتمالاً ـ چیزی هم برای ارسال به آمریکای لاتین بچلانیم. آقای گرین همچنین اظهار کرد که فقط می تواند توصیه بسیار کوچکی درباره اجابت درخواست ورق حلبی برای کارخانه کنسروسازی شاه بکند، که به احتمال قوی آن هم رد خواهد شد. دیروز از منابع مختلف در دفتر بازرگانی شنیدیم که اداره نظارت بر صادرات تعدادی از درخواست های ایران را رد کرده است، و اینکه حداقل برخی از این درخواست ها را سفارت ایران با یادداشت دیپلماتیک فرستاده بود. با توجه به توضیحات

۱- ولز به ماری، مورخ ۱۴ اوت ۱۹۴۰.

۲- W. L. Parker.

آقای

گرین، احتمالاً با صـدور اقلام بسـیار کمی به ایران موافقت خواهـد شـد و عملاً ایران دسـتش به کالاهایی که بیشتر از همه می خواهد نمی رسد.(۱)

اگر ایران نمی توانست چیزی از ایالات متحـده وارد کند، پس چه بلایی بر سر مازاد تراز تجاری ایران با آمریکا می آمد؟ چه بلایی بر سر درآمـدهای نفتی ایران می آمد که در کانادا به طلا تبدیل می شد و نهایتاً به بانک اروینگ تراست در نیویورک انتقال می یافت؟ چرا طلب صادرکنندگان و شرکت های آمریکایی که به سال ۱۹۳۵ برمی گشت، پرداخت نمی شد؟ چنانکه در ادامه خواهیم دیـد، در سال ۱۹۴۰، کارمنـدان خارجی دولت ایران، که باید بخشـی از حقوق آنها به دلار پرداخت می شد، «در طول هشت یا نُه ماه گذشته حتی یک دلار هم به چشم خود ندیده اند.»(۲)

فروش تمبر پستی به جای ارز

در اواخر حکومت رضا شاه، به منظور بزرگـداشت شصـتمین سال تولد او (۱۵ مارس ۱۹۳۸)، دولت یک مجموعه تمبر یادبود منتشر ساخت. در اعلان چاپ این تمبرها آمـده بود که در طول ۹۰ روز فروش تمبرهـا از مهرهای مخصوص برای باطل کردن آنها استفاده خواهد شد.

صبـح روز ۱۵ مـارس ۱۹۳۸، اداره پست برای راحـتی بیشـتر خریـداران تمـبر جدیـد بـاز بود. تعـدادی از دلالان و بسـیاری از کلکسـیونرها تقاضای خرید تمبرها را داشتند، و کلیه تمبرهای مجموعه، سوراخ دار و بدون سوراخ، را بجز تمبرهای یک و دو ریالی خریداری کردند. کارمندان اداره پست داسـتان های ضد و نقیضی درباره این دو تمبر می گفتند. حداقل به یک خریدار گفته بودند که

۱- پارکر، یادداشت شماره ۱۲۴۱-۶/۸۹۱.۲۴)، مورخ ۱۹ ژوئیه ۱۹۴۱.

۲- امبرشتس، «گزارش اوضاع اقتصادی و بازرگانی ایران»، شماره (۱۷۵۵/۸۹۱.۰۰)، مورخ ۱۲ ژوئیه ۱۹۴۱.

تمبرهای

یک و دو ریالی اصلاً چاپ نشده است، و یک خریدار دیگر هم شنیده بود که تمبرها تمام شده اند. بعد از یکی دو روز، کاشف به عمل آمد که کل تمبرهای یک و دو ریالی در اختیار فردی به نام اسدالله کردستانی، وکیل سابق مجلس، قرار گرفته است. او تحت نام شرکت تمبر ایران [ایران فیلاتلیک] انتشار قریب الوقوع تمبرها را آگهی کرد. آقای کردستانی ادعا کرد [و برای اثبات ادعایش سندی را که می گفت قرارداد با مقامات پست ایران است ارایه داد] که از طرف وزارت پست و تلگراف برای فروش این تمبرها انتخاب شده و همه تمبرهای یک و دو ریالی، و همینطور کلیه تمبرهایی را که با مهرهای مخصوص باطل شده بود، خریده است.

علاوه

بر این، کردستانی اظهار داشت که فقط می تواند تمبرها را به قیمت اسمی آن و به ارز خارجی بفروشد، و عواید ارزی فروش تمبرها را نیز در اختیار دولت ایران قرار خواهد داد. اینطور که ادعا می شود مقامات ایرانی در تعقیب سیاست مرسوم اعطای امتیازات انحصاری، انحصار فروش مجموعه کامل تمبرهای جدید را عملاً به آقای کردستانی داده اند، و در عین حال او را موظف ساخته اند که عواید ارزی فروش آنها را به کمیسیون اسعار خارجی تسلیم کند. آقای کردستانی برآورد کرده است که قیمت این تمبرها به ۳۰ هزار پوند استرلینگ بالغ شود. احتمالاً ـ این اولین باری است که یک دولت تمبرهای پستی اش را به صورت ارزی می فروشد. اگر حاجتی به شواهد و قرائن باشد، این اقدام دولت نشان می دهد که چه کارهایی که حاضر نیست برای به دست آوردن حتی مقدار کمی ارز انجام بدهد.(۱)

چرا دولت ایران حاضر بود برای حتی مقدار کمی دلار دست به هر

ص:۴۴۷

۱- جمیز اس. موس پسر، گزارش شماره (۷/۸۹۱.۷۱۳)، مورخ ۱۸ مارس ۱۹۳۸.

کاری بزند؟ چرا دلار آنقدر کمیاب بود؟ پاسخ را باید در انتقال وجوه ایران به نیویورک و بانک های سوییس یافت.

انتقال پول های ایران به نیویورک

در حالی که مدت ها کسی رنگ دلار را هم در ایران ندیده بود، و حتی برخی از تمبرهای پستی را به ارز خارجی می فروختند، مبالغ هنگفتی پول به حساب های بانکی ایرانی ها در نیویورک سرازیر شده بود، که بخش عمده آن بعد از مدتی از نیویورک به بانک های سوییس انتقال می یافت. وزارت خزانه داری آمریکا بدون اطلاع رضا شاه و مدیران و مشاوران مالی اش جریان این پول ها را به بانک های نیویورک و سایر شهرها زیر نظر گرفته بود. البته هدف اصلی وزارتخانه نظارت بر پول هایی بود که به دولت ها و اتباع آلمان، ایتالیا و ژاپن تعلق داشت، و دولت های فوق از بانک های سوییس برای ورود پول به آمریکا و خروج پول از آن استفاده می کردند. یکی از نتایج فرعی این تحقیقات اطلاعاتی بود که درباره انتقال پول های ایران به ایالات متحده و سوییس به دست آمد، که درخور تحقیقات عمیق جداگانه ای است.

وقتی بر روی مسئله دیگری تحقیق می کردم، چشمم به گزارش های روزانه ای افتاد که وزارت خزانه داری آمریکا از ۲ ژانویه تا ۲۶ ژوئن ۱۹۴۱، یعنی ماههای آخر حکومت رضا شاه، در ارتباط با انتقال پول به برخی حساب های خارجی در نیویورک و برداشت از آنها تهیه کرده بود. جدول شماره ۱/۱۱ میزان و منبع پول هایی را که به حساب ظاهراً اتباع ایرانی در این بانک ها انتقال می یافت به طور خلاصه نشان می دهد. واضح است که انتقال نزدیک به ۴/۴ میلیون دلار پول ایران به نیویورک در بحبوحه جنگ جهانی دوم، علاوه بر انتقال درآمدهای نفتی کشور، علت اصلی کمبود شدید دلار در مملکت بود. وقتی فقر و فلاکت سایه خود را بر سر ایران انداخته بود، مبالغ هنگفتی پول به نیویورک انتقال می یافت. منابع این پول ها بسیار جالب توجهند.

بـا توجه به اینکه صـادرات ایران به سوییس در شـرایط عـادی نـاچیز و علی الخصوص در طول جنـگ در اروپا صـفر بود، و با توجه به انتقال پول های ایران از سوییس به بانک اینـدیانا نشـنال، انتقال پول از سوییس به نیویورک لابـد مربوط به کمیسـیون خریـدهای ارتش شاهنشـاهی ایران در برن بوده است. معلوم است که انتقال دهنـدگان امیـدوار بودنـد که انتقال مبالغ کوچک (عمدتاً ۲۰ تـا ۲۰۰ هزار دلاـر در مـاه) از نظرهـا پنهـان بمانـد. ولی از آنجـایی کـه ایـن نقـل و انتقالاـت تحـت نظر بـود حـتی کوچکترین مبلغ هم ضبط و ثبت شد.

مبلغ ۰۰۵/۵۷۰ دلاری که ذیل هنگ کنگ و چین آمده است شامل پرداخت ۴۲۰ هزار دلار از طرف هنگ کنگ و ۰۰۵/۱۵۰ دلاـر از طرف چین است که لابـد بـابت صـادرات تریـاک از ایران به این کشورهـا صـورت گرفته است. از آنجـایی که هنگ کنگ مستعمره انگلیس بود، جالب است بدانیم که انگلیس علاوه بر اینکه مجبور بود بخش عمده ای از حق الامتیاز نفت را به دلاـر بپردازد، پول تریـاک ایران را هم به دلاـر پرداخته بود. مبـالغ ذیل ایتالیا نیز مربوط به صادرات ایران به این کشور بود که عمدتاً از فرش و محصولات کشاورزی تشکیل می شد.

مبالغی که اتحاد شوروی پرداخت کرده بود (چهار مورد ۲۵۰ هزار دلاری، و یک مورد ۱۰۰ هزار و یک مورد دیگر ۹۹۷/۱۱۹ دلاری) شایـد از همه موارد دیگر روشـنگرتر باشد. از قرار معلوم چهار محموله غله و دام از شـمال ایران به شوروی صادر شده بود. چنـانکه در ادامه خواهیم دیـد، در شـرایطی که ایران در سـال های ۱۹۴۱-۱۹۴۰ در شُـرف قحطی زدگی بود مقـادیر قابل توجهی محصولات کشاورزی از ایران به اتحاد شوروی صادر می شد که از آن جمله می توان به ۲۰۰ هزار رأس دام از مناطق حاشـیه دریـای خزر اشـاره کرد. چنـانکه کنسول آمریکـا، موس، در طول سـفرش در سال ۱۹۴۱ به بجنورد در شـمال خراسـان شاهـد بود، برغم شـرایط فلاـکت بـار مردم، مأموران «انحصـار غله» سـخت مشـغول کـار بودنـد، و غله کشاورزان را به منظور صادرات خریداری می کردند. از

آنجـایی که رضـا شـاه کل منطقه خزر و بجنورد را صاحب شـده بود، عوایـد حاصل از صادرات مسـتقیماً به جیب او می رفت. صدور گندم، برنج، پنبه، و دام از شمال ایران به اتحاد شوروی دلارهایی به جیب او می ریخت که آنها را به حساب هایش در نیویورک و نهایتاً بانک های سوییس انتقال می داد.

بنـابراین تعجبی نـدارد که رضـا شـاه تـا روزهـای آخر حکومتش مجـدانه تلاـش می کرد زمین های مناطق مجاور خاک اتحاد شوروی را به تصـرف خود درآورد. امـا بزرگـترین مورد انتقـال پول از ایران ۶۰۰ هزار دلـار بود. اگر این پول بجـای انتقال به نیویورک در اختیـار آدم هـایی مثـل آقـای حمنی پور و خـانم سرکیسـیان و سایرین قرار می گرفت که معادل ریالی اش را در سال ۱۹۳۵ پرداخته بودند ولی نمی توانسـتند همان اندک دلاری را که برای تسویه بدهی هایشان لازم داشتند به دست آورند، مسلماً شرایط زندگی شان به مراتب بهتر می شد.

جدول شماره ۱/۱۱. انتقال پول به حساب های

ایران در بانک های نیویورک، ۲ ژانویه تا ۲۶ ژوئن ۱۹۴۱

منبع انتقال

مبلغ (به

دلار)

اتحاد شوروی

۱۲۱۹۹۹۷

سوییس

۱۱۹۳۹۳۴

هنگ کنگ و چین

۵۷۰۰۰۵

ایتالیا

۱۵۰۰۰۰

ایران

۱۲۶۵۸۸۱

جمع کل

۴۳۹۹۸۱۷

منبع: وزارت خزانه داری

ایالات متحده، بخش تحقیقات پول

با توجه به اینکه واردات از ایالات متحده عملاً ناممکن بود، انتقال پول های ایران و عواید حاصل از صادرات به نیویورک این شایعه را بر

ص:۴۵۰

سر زبان ها انداخته بود که رضا شاه دارد ثروت خود را به بانک های آمریکایی منتقل می کند.

چنانکه در سال ۱۹۴۰ آلبرت سی. سی. امبرشتس(۱) (نگاه کنید به فصل ۱۲)، کارمند بلژیکی شرکت آمریکایی اینترنشنال تلفن اند تلگراف در تهران، توصیف کرده است، کمبود شدید دلار در ایران نتیجه اقدام رضا شاه برای انتقال ثروتش به آمریکا بود، و شایعاتی که در همین ارتباط بر سر زبان ها افتاده بود کاملاً صحت داشت.

آنچه امبرشتس و معاصرانش نمی دانستند این بود که همزمان با انتقال مبالغ هنگفت به نیویورک، چنانکه اسناد وزارت خزانه داری آمریکا نشان می دهد، مبالغ کلانی پول نیز از نیویورک به بانک های سوییس انتقال می یافت.

جدول شماره ۲/۱۱. انتقال پول از حساب های

ایران در بانک های نیویورک به سوییس، ژانویه تا ژوئن ۱۹۴۱

ماه انتقال

مبلغ (به دلار)

ژانویه

۳۷۷/۶۰۰

فوریه

۶۷۵/۱۳۸

مارس

۶۰۱/۲۳۵

آوریل

۶۳۴/۵۶۵

مه

۰۱۷/۱۴۴

ژوئن ۱–۲۶

۸۰۸/۳۰۵

جمع کل

۱۱۲/۹۹۰/۱

منبع: وزارت خزانه داری

ایالات متحده، بخش تحقیقات پول

جدول شماره ۲/۱۱ نشان می دهد که از تاریخ ۲ ژانویه تا ۱۶ ژوئن

ص:۴۵۱

۱- Albert C. C. Embrechts.

۱۹۴۱، تقریباً ۲ میلیون دلار از بانک های نیویورک به بانک های سوییس انتقال یافته است- یعنی تقریباً همان مبلغی که اتحاد شوروی، هنگ کنگ، چین و ایتالیا (۱۹۴۰۰۰۲ دلار) به ایران پرداخت کرده بودند. علاوه بر این، مبلغ ۱۳/۱ میلیون دلار از پول ارتش ایران از بانک ایندیانا نشنال به بانک ملی سوییس انتقال یافت. این اطلاعات نشان می دهد که انتقال پول به نیویورک در واقع به منظور پنهان کردن مقصد اصلی و واسطه ای برای انتقال پول ها به مقصد نهایی شان، یعنی بانک های سوییس بوده است.

مثلاً، در تاریخ ۱۱ و ۱۳ ژوئن ۱۹۴۱، اتحاد شوروی دو پرداخت ۲۵۰ هزار دلاری به ایران داشت. در تاریخ ۱۶ ژوئن ۱۹۴۱، مبلغ ۸۰۸/۳۰۵ دلار از یک حساب متعلق به ایران در نیویورک به سوییس حواله شد.

میلسپو اشاره می کند که در طول بیست سالی که رضا شاه بر ایران حکومت کرد، «ثروتی کلان برای خود انباشت. ... و کاملاً کشور را دوشید.»(۱) انتقال وجوه به بانک های نیویورک و سوییس (علاوه بر حساب های بانکی اش در لندن) نشان می دهد که غارت ثروت های ایران توسط رضا شاه خیلی گسترده تر از چیزی است که میلسپو حتی تصورش را هم می کرد.

دلیل اصلی کمبود شدید ارز در ایران در طول سال های ۱۹۲۸ تا ۱۹۴۱ به این دلیل بود که رضا شاه بخش عمده ای از درآمدهای ارزی اقتصاد ایران را تصاحب و به حساب های بانکی خودش در اروپا و آمریکا سرازیر می کرد.

۱- میلسپو، آمریکایی ها در ایران، ص ۳۴.

فصل دوازدهم: اوضاع ایران در سال ۱۹۴۱ سقوط رضاشاه

اشاره

اسناد وزارت امور خارجه آمریکا درباره اوضاع و احوال ایران در اواخر حکومت رضا شاه نشان می دهد که بعد از بیست سال غارت و وحشیگری انگلیسی ها و شریک شان رضا شاه، از ایران فقط برهوتی از فقر و قحطی باقی مانده بود. تهران در سال های ۱۹۴۰ و ۱۹۴۱ شاهد ناآرامی های اجتماعی و شورش مردم برای نان بود. در سال ۱۹۳۹ برای همه ناظران خارجی مسلم بود که رضا شاه روزهای آخر حکومتش را می گذراند. خودِ شاه هم این مسئله را حس کرده بود، ولی تلاش های مذبوحانه ای که برای نجات رژیم متزلزلش انجام داد- و شرح برخی از آنها در گزارش های دیپلماتیک آمریکا آمده است- فقط موجب تضعیف بیشتر موقعیتش شد.

رضا شاه که می دید قدرت دارد از دستش خارج می شود و اوضاع به سرعت رو به وخامت گذاشته است، سانسور و سرکوب را شدت بخشید. سی. ون انگرت، کاردار آمریکا، اعلامیه وزارت داخله را که در تاریخ ۱۶ اکتبر ۱۹۳۹ منتشر شد و در همه روزنامه های تهران به چاپ رسیده ترجمه کرده است: «اشخاصی که به منظور تشویش اذهان مبادرت به نشر اکاذیب می کنند بدانند که نشر اکاذیب ممنوع بوده و پلیس این

اشخاص را تحت تعقیب قانونی قرار داده و شدیداً مجازات خواهد کرد.» انگرت در این باره می نویسد:

مردم

غالباً تصور می کنند که انتشار این اخطار عمدتاً به سبب شایعات کم و بیش نگران کننده ای است که درباره اهداف و مقاصد اتحاد شوروی بر سر زبان هاست. البته در حکومت های استبدادی نظیر حکومت شاه، که هیچوقت به مردم اجازه نمی دهد تصویر درستی از وضعیت داشته باشند، ناچار بیشتر از آن که حقایق انتشار یابد، شایعات هر روز دهان به دهان می گردد. با توجه به سانسور شدید مطبوعات- که از زمان شروع جنگ به مراتب شدیدتر هم شده است- مردم رنج کشیده ایران دیگر به فضای ابهام و رمز و راز عادت کرده اند. این مردم که سالهاست ذهنشان را با حرف های نیمه راست و نیمه دروغی که فقط به درد پنهان ساختن حقایق می خورد مشوش ساخته اند، چاره ای ندارند جز اینکه در مواقع بحرانی و خطر داستان هایی را باور کنند که در مواقع عادی آن را شایعاتی بیش نمی دانند و قبول نمی کنند. بنابراین شک دارم که تلاش کنونی برای حتی خفه کردن زمزمه های مردم با مجازات قانونی، اثری داشته باشد.(۱)

رضا شاه که فهمیده بود دیگر سرکوب به تنهایی نمی تواند او را در قدرت نگاه دارد، به فکر تقویت موقعیتش با تزریق آزادی های ناچیز به جامعه افتاد. انگرت نمونه زیر را که در همه روزنامه ها به چاپ رسید، گزارش کرده بود: «بر طبق ماده ۵۵ قانون جزا، و به توصیه کفیل وزارت عدلیه، اعلیحضرت همایونی با عفو ۹۲ زندانی که در محاکم صالحه محکوم شده اند و در زندان تهران به سر می برند موافقت کرده است؛ در نتیجه بیست تن از این زندانیان آزاد شده، و بقیه نیز پس از محاسبه میزان تقلیل احکام شان بزودی آزاد خواهند شد.» انگرت می افزاید: «همه

ص:۴۵۴

۱- انگرت، گزارش شماره ۱۷۰۹ (۱۷۲۲/۸۹۱.۰۰)، مورخ ۲۳ اکتبر ۱۹۳۹.

این زنـدانیان به جرم «کمونیست» بودن محکوم شده بودند.»(۱) تقریباً چهل سال بعـد، در سال ۱۹۷۸، پسر رضا شاه و جانشین او نیز در تلاش برای ایجاد یک فضای باز سیاسـی و نجات رژیم متزلزلش زندانیان سیاسی را آزاد کرد. ناظران به هر دوی این تلاش ها که نتیجه ضعف بود با دیده تحقیر نگریستند.

روز شنبه، ۲۹ ژوئن ۱۹۴۰، در جلسه شـرفیابی هیأتی از نمایندگان مجلس در کاخ سعدآباد، و در حضور خبرنگاران، رضا شاه بـا متهم ساختن دولت به اینکه مردم را محرم راز خود ندانسـته و آنها را برای روزهای سـختی که مملکت در پیش دارد آماده نکرده است، نمایندگان مجلس را مبهوت ساخت و محافل سیاسـی و دیپلماتیک تهران را حیرت زده کرد. او خواسـتار بیداری افکـار عمـومی و اطلاـع مردم از وضـعیت مملکـت شـد. رضـا شـاه همچنیـن گفـت کـه دیگر از دست مقامـات متملّقی که در حضـورش تعظیم و او را اعلیحضـرت خطـاب می کننـد و می گوینـد که خـاطر مبـارک آسوده باشـد، خسـته شـده است. طبق گزارش انگرت، در این نطق «بجز ملاـمت هـای وقیحانه حضار، اصـلاً از آن شاهی که می شـناختیم نشانی نبود.» انگرت رژیم رضا شاه را «یک دیکتاتوری نظامی با دفتر تبلیغات غیرنظامی» توصیف می کند و می افزاید:

هیچکس انتظـار این اظهـارات انقلاـبی را از شـاه نـداشت و به همین دلیـل جار و جنجال زیادی به پا شـد. وزارت امور خارجه آنقـدر با نظرات من درباره شاه، هیأت دولت، و مجلس آشـناست که بدانـد فقط یک شوک بزرگ می تواند شاه را مجبور به گفتن چیزهـایی کنـد که روز شـنبه گفت. وقتی این دیکتاتور خودکامه که قـدرت را با سـرکوب همه دشـمنان و حـذف کلیه آزادی هـای فردی دردست گرفته، ناگهـان اعلام کنـد که اوضاع کنونی تقصـیر دولت است، و یا این آدم مستبد که مردمِ بی صدا و مطبوعاتِ کنترل شده مملکتش تا

۱- انگرت، گزارش شماره ۱۸۱۳ (۱۷۳۴/۸۹۱.۰۰)، مورخ ۱۰ آوریل ۱۹۴۰.

بحال

ناچار به چاپلوسی و تملق تمام عیار بوده اند، ناگهان اعلام کند که از تملّق ها خسته شده است و از مجلس و مطبوعات بخواهد تا مردم را برای شنیدن حقیقت آماده کنند، لابد تحولات سیاسی عمیقی رخ داده است. البته هنوز خیلی زود است که بدانیم دقیقاً چه چیزی توجه شاه را به تَرَک های شوم روبنای دولتش جلب کرده است. ...شاید شاه امیدوار است با اعتماد کردن به مجلس و مطبوعات، فضای سالم تری را بر زندگی مردم حاکم و شکاف کنونی بین رژیم و توده های مردم را پر کند.(۱)

کمبود نان در تهران

در واپسین سال های حکومت رضا شاه، یعنی سال های ۱۹۴۱-۱۹۳۹، ایران شاهد اوضاع اقتصادی، سیاسی و اجتماعی فلاکت باری بود. کمبود شدید نان در تهران رنج مضاعفی برای این مردم محرومیت کشیده بود. لوییس جی. دریفوسِ پسر، وزیر مختار آمریکا، اوضاع اینگونه توصیف می کند:

احتراماً به اطلاع می رساند که کمبود شدید گندم که از پاییز ۱۹۴۰ در سرتاسر ایران شایع بود، با واردات گندم از هند تا حدودی تخفیف یافته و از بروز یک بحران جدی جلوگیری شده است. تازه معلوم شده است که وخامت اوضاع در نتیجه کمبود گندم تا چه حد بوده، و اگر دولت ایران به موقع دست به واردات گندم از هند نمی زد شاید بحرانی با ابعاد وسیع تر بر کشور حکمفرما می شد. همین که دولت از خارج گندم وارد کرده نشان می دهد که کمبود تا چه حد جدی بوده است، زیرا ایران از نظر تولید گندم خودکفاست و فقط در مواقع قحطی گندم وارد می کند. نگرانی شدید دولت از اوضاع کنونی را می توان از اقدامات

۱- انگرت، تلگرام کاملاً محرمانه شماره ۱۴۵ (۸۹۱.۰۰/۱۷۴۰)، مورخ ۲ ژوئیه ۱۹۴۰.

سخت گیرانه اش مبنی بر ملزم

ساختن

کشاورزان به تحویل هرگونه مازاد گندم به دولت و تعیین مجازات مصادره گندم و تعقیب قانونی بابت سرپیچی از این فرمان دریافت.(۱)

طبق اعلامیه ای که در روزنامه اطلاعات به چاپ رسید آنهایی که گندم داشتند باید آن را تا تاریخ ۱۹ فوریه ۱۹۴۱ به سیلوهای وزارت مالیه تحویل می دادند و یا به ازای هر خروار ۱۰۰ ریال جریمه می شدند (قیمت هر خروار گندم در آن موقع ۱۴۰ ریال بود).(۲) اگر بعد از مارس ۱۹۴۱ از کسی بار گندم می گرفتند، مجازات او زندان و مصادره گندم ها بود. دریفوس می نویسد که برغم همه این مجازات ها:

تجار و اشخاص دیگری که درباره این مسئله با آنها صحبت کرده ام بعید می دانند که دولت بتواند حتی یک ذره گندم هم در دست گندمکاران و واسطه ها پیدا کند. می گویند که گندمکاران قبلاً مقدار زیادی از گندم شان را تا سه برابر قیمتی که دولت تعیین کرده به محتکران فروخته اند. این کار را با رشوه دادن به مسئولان؛ و با دادن آمار دروغ درباره مقدار گندمی که دارند؛ و دوز و کلک درباره مقدار مازاد گندم شان کرده اند.

دریفوس گزارش خود را به توصیف کمبود گندم ادامه می دهد:

کمبود گندم، هر چند قدری خفیف تر، همچنان ادامه دارد؛ به ویژه در استان هایی که نان را کلاً و یا بعضاً از آردهای دیگری مثل آرد جو می پزند. در تهران هم گندم نایاب است؛ نان ها در این ماههای اخیر کیفیت خوبی نداشته اند، ولی تأثیر واردات گندم در تهران بیشتر مشهود است تا استان های دیگر. با رفتن به آسیابی که چندین مایل آنطرف تهران است شخصاً شاهد کمبود گندم بودم. آسیابان گفت که بیش از ۴۰ روز است که آسیابش را تعطیل کرده و فقط

۱- دریفوس، گزارش شماره ۲۷ (۳۱۱/۸۹۱.۶)، مورخ ۳۰ ژانویه ۱۹۴۱.

۲- اطلاعات، مورخ ۱۴ ژانویه ۱۹۴۰.

گاهی

کشاورزان مقدار کمی گندم برای آسیاب می آورند آن را به راه می اندازد. می توان کمبود این ماده غذایی مهم و اصلی در رژیم غذایی ایرانی ها را به دو عامل نسبت داد، که هیچیک از آنها به تنهایی نمی تواند کمبود شدید گندم را سبب شود. اول اینکه درست قبل از شروع جنگ مقداری گندم به آلمان صادر شد و بدین ترتیب موجودی انبارهای گندم را کاهش داد؛ و دوم اینکه محصول گندم ۱۹۴۰ اصلاً خوب نبود. ارتش هم نتوانسته است با برنامه ایجاد انبارهای استراتژیک خود کمکی به بهبود اوضاع بکند. البته کسی گمان نمی کند که از وقتی که محصول سال ۱۹۴۰ به بازار آمد گندمی به خارج صادر شده باشد، هر چند شایعاتی در اینباره بر سر زبان هاست.(۱)

دریفوس خیلی زود دریافت که شایعه ادامه صادرات گندم کاملاً صحت دارد. جیمز موس، کنسول آمریکا به هنگام سفر، در حوالی بجنورد در ماه مه ۱۹۴۱ مأموران انحصار غله را دید که برای صدور گندم از کشاورزان گندم می خریدند، در حالی که کشور در مرز قحطی بود و از هند گندم وارد می کرد. البته موس خاطرنشان نکرده است که بجنورد بخشی از املاک خصوصی رضا شاه بود. صدور گندم و دام از شمال ایران به اتحاد شوروی، که قبلاً شرح آن رفت، به معنای دلارهای بیشتری بود که به حساب های رضا شاه در نیویورک سرازیر می شد. مردم ایران هم مال شان را از دست داده بودند، و هم باید گرسنگی می کشیدند. دریفوس می نویسد:

البته این مسئله پیامدهای سیاسی هم داشت. همه می دانند که غلامحسین ابتهاج به دلیل اتفاقاتی که در همین ارتباط افتاد از مقام کفالت شهرداری تهران برکنار شد. می گویند که شاه از دست ابتهاج عصبانی بود که گذاشته است کار به شورش بر سر نان بکشد و به

۱- دریفوس، گزارش شماره ۲۷ (۳۱۱/۸۹۱.۶)، مورخ ۳۰ ژانویه ۱۹۴۱.

همین

دلیل دستور برکناری اش را صادر کرده است. ...احتمالاً با واردات گندم اوضاع بقدری که عواقب جدی نداشته باشد آرام خواهد شد. با وجود این، اگر محصول گندم سال ۱۹۴۱ که در ماه ژوئیه برداشت می شود کمتر از حد متوسط باشد، دولت باید مقادیر زیادی گندم وارد کند و یا یک سال دیگر با کمبود حتی شدیدتر گندم بگذراند.(۱)

چنانکه گزارش های بعدی سفارت نشان می دهد، کمبود گندم در تابستان ۱۹۴۱ شدیدتر هم شد.

گزارش وخامت بیشتر اوضاع

در اواخر دهه ۱۹۳۰ میلادی هم برای رضا شاه و هم جامعه دیپلماتیک در تهران محرز شده بود که روزهای حکومت دیکتاتور به شماره افتاده است. ماهها پیش از تهاجم نیرو های متفقین به ایران، روشن بود که برغم عقب گرد کامل رضا شاه، او قادر به حفظ رژیمش نخواهد بود. سفارت آمریکا در ایران پایان حکومت سلسله پهلوی را پیش بینی می کرد. کارمندان خارجی شرکت های آمریکایی و اروپایی به کارفرمایانشان هشدار می دادند که اوضاع اجتماعی و سیاسی ایران به نقطه انفجار رسیده و ناچار مشکلاتی جدی در راه است و توصیه می کردند که کارمندان را در اسرع وقت از ایران خارج کنند. دیگر سئوال این نبود که آیا حکومت رضا شاه با یک انقلاب سرنگون می شود یا خیر، بلکه سئوال این بود که چه وقت این اتفاق خواهد افتاد. در ماه ژانویه ۱۹۴۱، یک تبعه بلژیکی به نام آلبرت کسیمیر کورنیل امبرشتس، که نماینده شرکت اینترنشنال تلفن اند تلگرافِ نیویورک (شرکت آی.تی. اند تی.) بود، گزارشی برای فرنک سی. پیج، معاون شرکت، فرستاد. پیج که چند وقت پیش شخصاً به ایران سفر کرده بود، دریافت که باید محتویات

۱- دریفوس، گزارش شماره ۲۷ (۸۹۱.۶/۳۱۱)، مورخ ۳۰ ژانویه ۱۹۴۱.

گزارش را به اطلاع وزیر امور خارجه آمریکا، کوردل هال(۱)، برساند. این گزارش که از طرف معاون شرکت آی.تی. اند تی. برای وزارت امور خارجه ارسال می شد، بلافاصله توجه هال را جلب کرد.

امبرشتس در گزارشش نوشته بود که به دلیل افزایش فشار سانسورها و هشیاری پلیس ایران و همچنین حساسیت رژیم به هر نوع انتقادی، گزارش هایی را که قبلاً دربارهٔ اوضاع ایران نوشته بود، نابود کرده است. این گزارش را هم به توسط یک شخص قابل اعتماد فرستاده است. گزارش امبرشتس تصویر تیره و تاری از سرکوب و سانسور، رنج و فلاکت مردم، و مالیات های سنگین ترسیم می کند. همچنین از کمبود شدید مواد غذایی و نان خبر می دهد که علت اصلی اش سیاست دولت برای صدور گندم و دام به آلمان و اتحاد جماهیر شوروی است:

از

بهار گذشته، در بسیاری از نقاط کشور مردم به خوردن نان جو و یا هر نان دیگری که به دستشان برسد روی آورده اند. کمبود گوشت هم کاملاً پیداست، ولی علت عمده اش قراردادی است که اخیراً با روسیه بسته شده و به موجب آن ایران ۴۰۰ هزار رأس گوسفند، ۲۰۰ هزار رأس خوک و ۲۰۰ هزار رأس گاو به این کشور صادر خواهد کرد. البته شخصاً بعید می دانم که این تعداد دام صادر شود و تأثیری بر بازار داخلی گوشت نگذارد، هر چند یکی از مقامات ایرانی که حتماً بهتر خبر دارد می گوید که چند صد هزار رأس گاو در دشت ها و تپه های ساحل جنوبی دریای خزر (املاک اعلیحضرت) دارند بی صاحب برای خودشان می چرند.(۲)

چنانکه از گزارش فوق بر می آید، رضا شاه حتی توانسته بود راهی مبتکرانه برای تبدیل دام هایی که در منطقه خزر بی صاحب برای خودشان می چریدند به دلار و ارسال آنها به نیویورک بیابد.

ص:۴۶۰

۱- Cordel Hull.

۲- امبرشتس، گزارش شماره (۱۷۵۵/۸۹۱.۰۰)، مورخ ۱۲ ژانویه ۱۹۴۱.

امبرشـتس اخباری هم درباره پروژه های عمرانی ایران ارسال کرده بود: «جـدای از پروژه ساخت راه آهن، تب ساختمان سازی هم (با اجبار دولت) به جان این مملکت افتاده است و ساختمان های عظیم جدیـدی برای وزارتخانه ها که اکثراً ۱۰۰۰ تا ۲۰۰۰ اتاق دارند در حال ساخت است، که مستلزم چنان هزینه های غیرمولّدی است که حتی در زمان صـلح هم در کمتر نقطه ای از دنیا دیده شده، چه برسد به زمان جنگ.» او می گوید که به دلیل انحصار تجارت در دست دولت، بخش خصوصی تقریباً فلج شده است. تورم بسیار بالا و دستمزدها حتی برای تأمین معاش بخور و نمیر نیز کافی نیست.

از همه مهمتر اینکه امبرشـتس معتقد بود که «اصـلاً سـئوال این نیست که آیا شورش و انقلابی در راه است یا خیر، بلکه سئوال این است که چه وقت.» او گویاترین نشانه این وضـعیت را سراسیمگی رضا شاه در انتقال پول از ایران به بانک های آمریکایی می داند. امبرشـتس با اشاره به درآمدهای نفتی قابل توجه ایران (در حدود ۲۰ میلیون دلار در سال)، که حالا به دلار پرداخت می شـد، و مازاد تراز تجاری ایران، از جمله فزونی صادرات ایران به آمریکا نسبت به واردات از این کشور، استـدلال می کند که کمبود شدیـد دلاـر در ایران بایـد نتیجه سـرازیر شـدن دلارهـای ناشـی از مـازاد تجـاری به حساب های بانکی رضا شاه در نیویورک باشد (البته او از انتقال پول به بانک های سوییس خبر نداشت.)

امبرشـتس اشـاره می کنـد که یک سال است کسـی رنگ این دلارها را در تهران ندیـده است. آنطور که او می گویـد دلیلش خیلی ساده است. همه دلارها، از جمله مبالغی که شرکت نفت انگلیس و ایران می پرداخت، به نیویورک می رفت:

بـا توجه به حق الامتیـازی که از شـرکت نفت انگلیس و ایران دریـافت می شود، و صـادراتی که به امپراتوری بریتانیـا و ایالات متحـده و برخی کشورهـای دیگری که قـادر به پرداخت پونـد یا ارزهای دیگر هسـتند صورت می گیرد، منهای واردات قنـد و چای، مقادیر هنگفتی

دلار

آزاد باقی می ماند که براحتی می شود از آنها برای تأمین هزینه واردات از ایالات متحده استفاده کرد و عملاً کمبود [دلار] ناچیز است؛ یا هیچ کمبودی در نقدینگی دلار نیست. ولی کاملاً عکس این قضیه در ایران اتفاق افتاده است. وقتی مجموع کل همه درآمدهای ارزی را از یک طرف (که البته به دلیل نبود اطلاعات دقیق تقریبی خواهد بود) و همه هزینه ها را از طرف دیگر جمع می بندیم، یک شکاف غیرقابل توضیح [مازاد] درآمد می یابیم که اصلاً با این کمبود واقعی دلار و دشواری خرید دلار حتی برای پرداخت حقوق کارمندان خارجی دولت که ظرف هشت یا نه ماه گذشته حتی رنگ دلار را هم ندیده اند جور در نمی آید. به همین دلیل شایعاتی بر سر زبان هاست که اکثراً بی پایه و اساس است. ولی یکی از آنها می تواند درست باشد. ظاهراً اعلیحضرت دارد ثروت شخصی اش را به ایالات متحده منتقل می کند. ...صحت این شایعه یا توضیح را در آمریکا راحت تر می توان بررسی کرد تا ایران.

امبرشتس همچنین از نبود دلار برای خرید کالا از ایالات متحده خبر می دهد:

در حال حاضر عملاً تنها صادرکننده و واردکننده دولت است و امور تجاری باید از طریق اداره اقتصادِ وزارت مالیه انجام شود. تجارت خارجی نیز تا جایی که دولت ذینفع است بخوبی در بخشنامه ای که وزارت مالیه برای سایر وزارتخانه ها صادر کرده، خلاصه شده است؛ بدین مضمون که هر گونه سفارش کالای ادارات دولتی به هر مبلغ باید از آلمان صورت بگیرد. هیچ دلاری برای خرید از ایالات متحده موجود نیست. سفارش خرید کالا از ایالات متحده فقط پس از تأیید اداره اقتصاد ممکن است؛ بدین معنا که فقط کالایی از ایالات متحده قابل سفارش است که خرید آن از کشورهای دیگر امکان پذیر نباشد. من به چشم خودم این بخشنامه را رؤیت کرده ام.

ص:۴۶۲

آذربایجان و شمال غربی ایران در سال ۱۹۴۰

دقیقاً ده سال بعد از سفر هنری اس. ویلارد، کنسول آمریکا، به آذربایجان و گزارش وضعیت این استان، جانشین او، جیمز موس، نیز دو بار (که دومی را به خرج خود انجام داد) در مازندران، گیلان، آذربایجان، کرمانشاه، همدان، و زنجان «به منظور آشنایی با حوزه کنسولی تهران و جمع آوری اطلاعات تجاری و غیره» به سیاحت پرداخت. اوضاع آذربایجان از آنچه ویلارد در سال ۱۹۳۰ گزارش کرده بود، حتی وخیم تر هم شده بود. جدای از اوضاع اقتصادی فلاکت باری که موس در «نگاهی گذرا به ایران دوره پهلوی» توصیف کرده است، چیزی از به اصطلاح دستاوردهای رضا شاه در ایجاد یکپارچگی ملی و امنیت داخلی نیز در سال ۱۹۴۰ باقی نمانده بود:

از نظر من، آنچه در سیر و سیاحت هایم بیشتر خودنمایی می کرد وضع کشاورزان و دهقانان بود. در چند ماه گذشته در تهران نان، آرد و قند نایاب شده است که هر چه از پایتخت دورتر می شوم، این کمبود شدیدتر می شود. البته بزودی با دروی محصول جدید این وضع برطرف خواهد شد، ولی احتمال تکرار آن دور از عقل نیست.

توضیح

موجهی که برای کمبود گندم وجود دارد و عموماً هم آن را پذیرفته اند این است که مسئولان انحصار غله قراردادهایی برای صدور گندم از محل مازاد نیاز داخلی در سال ۱۹۳۸ بسته اند. با توجه به اینکه مقدار ثابتی گندم برای صادرات در نظر گرفته شده، کمبود احتمالی گندم صادراتی باید با کاهش مصرف داخلی جبران شود. از قرار معلوم محصول گندم ۱۹۳۸ بیش از متوسط بوده، بنابراین در سال های عادی کمبود گندم صادراتی، و در سال های بعد کمبود شدید گندم خواهیم داشت.

کشاورزان از مالیات ها و قیمتی که دولت برای گندم شان می پردازد شکایت داشتند (که البته فکر می کنم همیشه شکایت دارند). در

بعضی

از روستاها می گفتند که نیمی از محصولشان بابت مالیات می رود، و در بعضی دیگر می گفتند دو هفتم. احتمالاً رقم دوم به حقیقت نزدیک تر باشد. بعد از کنار گذاشتن مقدار گندمی که تصور می شود برای رفع نیازهای کشاورز کافی باشد، دولت بقیه را با یک قیمت ثابت می خرد. مثلاً، یک کشاورز در منطقه سلطان آباد بابت هر خروار [۳۰۰ کیلو] گندم ۱۴۰ ریال از دولت می گیرد. بیست سال پیش هم گندم را به همین قیمت می فروخت، با این فرق که در روزهای بد حکومت قاجار، گندمش را به هر کسی که دلش می خواست می فروخت، و «همانطور که بود» می فروخت یعنی با خاک و سنگریزه و هر چیز دیگری که به هنگام خرمن کوبی قاطی آن شده بود؛ ضمن اینکه پولش را به قران نقره می گرفت. ولی حالا ـ باید گندمش را به سازمان انحصار غله دولت بفروشد. این سازمان خودسرانه ۲۰ درصد از وزن ناخالص گندم را به بهانه خاک و سنگریزه و آشغال کم می کند و در واقع یک پنجم از قیمت آن می اندازد؛ ضمن اینکه پول کشاورز را به اسکناس می دهد که اسماً همان ارزش قران نقره را دارد، ولی رسماً یک هفتم قدرت خرید قران بیست سال پیش را هم ندارد. در مناطق دیگر هم وضع به همین منوال است. فقط ظاهراً به خشخاش کاران خوش می گذرد.

در مازندران که عملاً ملک خصوصی شاه است، مأموران او خانه های گلی تازه و یک شکلی را در طول جاده های اصلی بنا کرده و سعی می کنند کشاورزان را در آنها اسکان بدهند، البته با تعیین کرایه که هر وقت بتوانند آن را از کشاورزان می گیرند. برغم اقدامات سخت گیرانه ای که جهت تشویق کشاورزان به سکونت در این خانه ها اتخاذ می شود، مثلاً سوزاندن کلبه های چوبی کشاورزان، بسیاری از این خانه ها هنوز خالی از سکنه است. به هنگام عبور شاه از آن جاده ها، سراسیمه چند نفر را در خانه ها می چپانند، و پس از عبور رضا شاه از آنجا می گذارند تا به خانه هایشان بروند. شکی نیست که

اعلیحضـرت همایونی از کارخانه ابریشم بافی چالوس خیلی راضـی است، ولی سرکارگران اروپایی این کارخانه وضعیت زنان و کودکانی را که در آن کار می کنند هولناک، و دستمزدهایشان را غیرکافی توصیف می کنند.

از سوی دیگر، ظاهر شـهرها و روسـتاهای بزرگ را مـدام بزک می کنند. خیابان های عریض، که حتماً دو تایش را «پهلوی» و «شـاهپور» می نامنـد، در شـهرها گشـایش یافته است؛ و ساختمان های جدیـد در طول آنها بنا شـده است. گاهی هم فقط ظاهر ساختمان های کهنه و قدیمی بزک و به همین اکتفا شده است.

دولت

ایران کار ساخت راه آهن تبریز را همچنان ادامه می دهـد و از تهران تا میانه فعالیت قابل ملاحظه ای مشـهود است. از آنجا راه آهن پیچ می خورد و به طرف مراغه در غرب، و سـپس در طول ساحل شرقی دریاچه رضاییه به طرف تبریز می رود. کار ریل کشـی از میـانه تا تبریز هنوز شـروع نشـده است. دارنـد وضـعیت بزرگراهها را با ساخت کانال ها و خروجی ها بهتر می کننـد. صحبت از سـاخت یـک جـاده ماشـین رو از پهلوی به آسـتارا است، ولی جـاده فعلی در واقع از میـان جنگل ها و شالیزارها می گذرد. یک جاده نسـبتاً خوب را هم اخیراً از شاهرود به شاه پسند کشیده اند که می تواند حمله نیروهای شوروی به ایران را از اسـتان گرگان در جنوب شرقی دریای خزر آسان تر کند. جاده آستارا به پهلوی نیز می تواند حمله به ایران را از گوشه جنوب غربی دریای خزر آسان تر کند.

کـامیون های زیادی را در جاده های آذربایجان به طرابزون دیـدم که بار پنبه و کالاهای دیگر به مقصـد آلمان می برنـد. این محموله هـا را با کشتی از طرابزون به کنسـتانزا می برنـد، و از آنجا با قطار به مقصـد حمل می کننـد. ...چنـد وقت پیش دولت شوروی ادعـای پنبه ای را می کرد که قراردادش را بـا ایران بسـته ولی ایران به آن تحویـل نـداده بود؛ و شایـد همین مسـئله در انتخاب مسیر صادرات پنبه تأثیر

گذاشته

باشد. با نزدیک شدن به مرز شوروی قیمت شکر هم پایین تر می آید، که نشان می دهد مقداری شکر به صورت غیرقانونی وارد مملکت می شود.

حضور

ارتش در سرتاسر استان آذربایجان کاملاً مشهود بود. در آستارا یک لشگر مستقر بود؛ در اردبیل دو لشگر؛ در مشکین شهر احتمالاً ـ یک لشگر، در اهر یک تیپ؛ در تبریز دو لشگر؛ و در ماکو فقط می شد سربازان را دید. سربازخانه ها و نیروهای نظامی در جاهای دیگر هم بودند. تا جایی که می شد فهمید، مردم آذربایجان هم احساس عمومی ایرانی ها را در تحسین و سمپاتی با آلمان و ترس از اتحاد شوروی داشتند. ارزش زمین و ملک در تبریز به یک چهارم قیمت پنج سال پیش آن تنزل یافته، که نشان دهنده ترس از حمله نیروهای شوروی است. ارمنی ها و آسوری ها هم اقلیتی را تشکیل می دهند که احساس می کنند، یا به نظر می رسد که احساس می کنند، که هر تغییری وضع را بهتر خواهد کرد. در کردستان، راهزنان کُرد که ادعا می شود عراقی اند، چندین بار مال و اموال مردم را غارت کرده بودند. از جاده ای گذشتم که دو روز پیش از آن جلوی کاروانی را گرفته و مردم را لُخت کرده بودند. شکی نیست که سرکوب این نوع راهزنی ها برای ارتش خرج دارد، و در منطقه افشار راهزنی ها و غارت ها به حدی رسیده است که می گویند مقامات ایرانی قصد دارند روستاییان را برای دفاع از خودشان دوباره مسلح کنند.(۱)

اگرچه رضا شاه خودش نیز اصالتاً یک روستایی بود، «بی رحمانه روستاییانی را که توده مردم کشور را تشکیل می دادند استثمار می کرد.»(۲)

ص:۴۶۶

۱- موس به والاس اس. موری، رئیس بخش امور خاور نزدیک وزارت امور خارجه آمریکا، شماره (۱۷۵۸/۸۹۱.۰۰)، مورخ ۲۰ ژوئیه ۱۹۴۰.

۲- میلسپو، آمریکایی ها در ایران، ص ۳۵.

شرق و جنوب ایران، آوریل ۱۹۴۱

در آوریل ۱۹۴۱، کنسول موس به گرگان، خراسان، کرمان، زاهدان، فارس و اصفهان سفر کرد. در گزارش محرمانه ای که درباره این سفر ۲۵ روزه برای والاس اس. موری فرستاد، اظهار داشت که کمبود مواد غذایی به مراتب وخیم تر از چیزی است که چند ماه پیش گزارش کرده بود:

فکر می کنم آنچه در طول این سفر بیشتر از همه توجه را جلب می کرد، کمبود مواد غذایی در سرتاسر کشور بود. بجز یک استثناء کوچک، همه نقاطی که به آن سفر کردم با کمبود مواد غذایی مواجه بود، و در بسیاری از این نقاط، اصلاً نانی پیدا نمی شد. باران فراوانی که در بهار بارید و چشم انداز محصول پرباری که از حالا قابل رویت است، شاید عجالتاً وضع را بهتر کند. ...

در سال ۱۹۴۰ که ایران دچار کمبود شدید مواد غذایی شد، مقامات ایرانی صادرات مواد غذایی را محدود نکردند؛ و دلیلی ندارد فکر کنیم که کمبود مواد غذایی امسال درسی برای آینده به آنها آموخته باشد. وقتی داشتم از حوالی بجنورد می گذشتم مأموران سازمان انحصار غله را دیدم که مشغول خرید گندم برای صدور به آلمان از طریق شوروی هستند. چنانکه می توان انتظار داشت، وقتی جیره ها کم باشد همه از دست دولت شکایت دارند. البته بیشتر این شکایت ها از دست انگلیسی ها بود؛ زیرا مردم انگلیسی ها را مسبب هر چیزی که در ایران اتفاق می افتد می دانند. فقط در بندرعباس بود که مردم واقعاً طرفدار نازی ها بودند. این هم به خاطر آن بود که آلمانی ها اخیراً یک کارخانه کنسرو ماهی آنجا ساخته بودند و فیلم مجانی به مردم نشان می دادند و کارهایی از این قبیل برای مردم می کردند.

بنابراین، طبیعتاً نمی توان در چنین شرایطی احساسات ضدانگلیسی را از روی طرفداری نازی ها تشخیص داد؛ ولی به عقیده من خواست اصلی مردمی که با آنها صحبت کردم تغییر بود- هر

ص:۴۶۷

تغییری.

کنترل و نظارت پلیس در منطقه گرگان (استرآباد) تا حد قابل ملاحظه ای کاهش یافته بود. سال گذشته مأموران پلیس آنقدر مسافران را مورد بازجویی قرار می دادند که حتی یکبار وزارت امور خارجه [ایران] بخشنامه ای صادر کرد و از اعضای هیأت های دیپلماتیک خواست که بدون مشورت با وزارت امور خارجه [ایران] (علاوه بر مناطق دیگر) به استان گرگان سفر نکنند. یک بار هم همه غیرایرانی های آن منطقه را، بی هیچ دلیلی، دستگیر و برای مدتی زندانی کردند. گداهای آنجا هم مثل همه جای ایران پرتعداد و سمج بودند. گاه به نظر می رسید که در برخی نقاط توافق نانوشته ای بین پلیس و گداها وجود دارد. پلیس ها اتومبیل را معطل می کردند و گداها چنان بر سرمان می ریختند که برای خلاص شدن از شرشان اغلب مجبور می شدم پولی به کاسه شان بیندازم. هیچ کشور دیگری را نمی شناسم که نیکوکاری و بشردوستی اینقدر کم خرج باشد، و آدم بتواند با دادن مبلغ ناچیزی به اندازه ۱۰ شاهی (۱ سنت) کار خیریه بکند.(۱)

گزارش ماینور، اوت ۱۹۴۱: رضا شاه باید برود

گزارش امبرشتس را که در بالا ـ به آن اشاره کردیم در واشنگتن به دقت مطالعه و بررسی کردند. البته بسیاری از نظرات او مشابه همان چیزی بود که قبلاً سفارت آمریکا در تهران در گزارش هایش برای وزارت امور خارجه فرستاده بود. هرولد جی. ماینور(۲)، دبیر سفارت، درست دو هفته قبل از ورود نیروهای متفقین به ایران و سقوط رضا شاه، توضیحات مفصلی را درباره گزارش امبرشتس تهیه کرده بود. وزیر مختار آمریکا، دریفوس، به هنگام ارسال این گزارش نوشته بود «آقای

۱- موس، گزارش محرمانه شماره (۱۷۶۳/۸۹۱.۰۰)، مورخ ۲۳ مه ۱۹۴۱.

۲- Harold G. Minor.

مـاینور زحمت فراوانی برای تهیه این گزارش کشیده است و به عقیـده من گزارش او تصویر دقیقی از وضـعیت ایران ارایه می دهد.» ماینور گزارش امبرشتس را دقیق و درست خوانده و افزوده بود که شاید خیلی ها بر این باورند که «نظرات امبرشتس که مـدیری واقع بیـن و دست به گریبـان بـا مشـکلاتی واقعی روزمره است، خیلی معقـول تر از نظرات یـک دیپلمـات نظریه پرداز باشد.» گزارش ماینور شامل مطالب زیر بود:

شکی نیست که این توده های تیره بخت واقعاً ناراضـی اند. ...بهره کشـی و اسـتثمار توده ها واقعاً از این بیشتر نمی شود، و این دقیقـاً همـان چیزی است که تـوجهم را جلب می کنـد و آن را بـا افرادی از اقشـار مختلف مردم مورد بحث قرار داده ام. مثلاً دکتر شـفتر، مبلّغ معروف انگلیسـی در اصفهان؛ یک روز که همراه او بودم با دیدن گروهی سرباز وظیفه که از خیابان ها عبور می کردند گفت که افسـران ارتش از وقتی که این بچه ها وارد نظام می شوند تا وقتی خدمت شان تمام می شود خون شان را در شـیشه می کننـد و تـا آنجا که بتواننـد آنها را می دوشـند؛ مثلاً برای اینکه به فلان اردوگاه بفرسـتند یا نفرسـتند؛، مرخصـی بدهنـد؛ امتیـاز خاصـی بدهنـد؛ غـذای بهتری بدهنـد؛ یـا اینکه سـرگروهبان تنبیه شـان نکنـد [از آنها پول می گیرنـد]. یکی از مسـئولان بانـک [شاهنشاهی] ایران همین دیروز به من گفت که چنـد وقت پیش یکی از کارمنـدانش با سـر تراشـیده، که جزو مقررات ارتش است، از خـدمت نظـام برگشت. خیلی نـاراحت و عصـبانی بـود و گفت که ۲۷۰ ریـال به یک افسـر داده بود تا سرش را نتراشـند ولی در آخر خدمت یک افسـر دیگر گفته بود که باید ۳۰۰ ریال دیگر هم بدهـد و او هم نـداده بود. حقوق این سربازان آنقدر کم است که آدم باورش نمی شود، فقط ۵۰/۷ ریال در ماه؛ که آن را هم معمولاً افسران از دستشان در می آورند و در آخر ماه هیچ پولی برایشان نمی ماند، یا اگر خودشان هم پولی داشته باشند و یا فامیلی پولی به آنها بدهد، در واقع بدهکار هم می شوند. وقتی آنها به خدمت

می روند،

هیچ کمکی به خانواده هایشان نمی شود.

دستمزدها فقط کفاف بخور و نمیر مردم را می دهد، و یک کارگر معمولی روزانه ۴ تا ۱۰ ریال یا به طور متوسط ۸ ریال بیشتر دستمزد ندارد. صرف نظر از نرخ برابری ریال با ارزهای خارجی، با یک ریال فقط می توان یک قرص نان سفید خرید؛ به عبارت دیگر یک کارگر باید ۳ تا ۷ ریال بابت غذای روزانه اش بپردازد. بنابراین، می بینید که این دستمزدها حتی کفاف تأمین غذای یک خانواده را هم نمی دهد؛ برای همین اکثر کارگران رژیم گرسنگی دارند که شامل چای، نان سیاه، پنیر و پیاز، گاهی اوقات مقداری سبزی و انگور و به ندرت برنج و گوشت ارزان قیمت است. حتی پولی برای خرید لباس کافی یا داشتن رؤیای تجملاتی چون تحصیل فرزندان نمی ماند. گاه همسر یا همسران یک کارگر به همراه بچه ها کار می کنند تا خانواده درآمد بیشتری داشته باشد و سطح زندگی قدری بالاتر برود.

هزینه

زندگی در ایران بقدری بالاـ رفته است که حالا یک تومان (۱۰ ریال) همان قدرت خریدی را دارد که یک ریال در بیست سال پیش داشت. دستمزدها فقط ۵ تا ۷ برابر شده است، بنابراین درآمد واقعی خانوارها شدیداً کاهش یافته. ...نتیجه افزایش هزینه های زندگی و کاهش دستمزدها چیزی نبوده جز گسترش فساد مالی. فساد مالی در ایران کاملاً عادی است. اختلاس و رشوه خواری آنقدر گسترده و جا افتاده است که بسیاری از مقامات کشور هم برای تکمیل حقوق های غیرمکفی و داشتن سطح زندگی مناسب به آن متکی هستند، و بدترین نوع اختلاس دزدیدن بخشی از حقوق سربازان و یا کسانی است که حقوق شان حتی کفاف نیازهای خودشان را هم نمی دهد.

املاـک را معمولاًـ به نفع شاه و با پرداخت کسری از ارزش ملک از دست مالکش بیرون می آورند. مردم از ترفندهای تجاوزکارانه شاه در تصاحب بخش عظیمی از سرزمین و ثروت کشور شدیداً

ص:۴۷۰

منزجرند.

می گویند که شاه باغ شهرداری را به [۱ درصد] قیمتش خریده است. دولت ترفندهای بسیار ماهرانه ای برای تملک زمین های [شهری] به بهانه حق استفاده دولت از املاک خصوصی برای مصارف عمومی دارد. مثلاً، ممکن است ده فوت از زمین کسی را به منظور ساخت یا تعریض خیابان بخرد، که معمولاً هر قیمتی که دلش بخواهد برای آن می پردازد. بعد از آن می گوید که به دلیل ساخت خیابان قیمت کل ملک بالا ـ رفته است و مالک را ملزم می سازد ظرف مدت معینی ما به التفاوت قیمت ملک را نقداً به دولت بپردازد. این روند، که قبلاً به طور غیرقانونی صورت می گرفت، با تصویب قانونی که توضیح آن در گزارش شماره ۹۹ مورخ ۱۲ ژوئیه ۱۹۴۱ سفارت آمده است، وجهه ای قانونی پیدا کرد. بیگاری، که تقریباً به برده داری می ماند، در برخی از املاک شاه رواج دارد و دستمزدها گاه تا ۵/۳ ریال در روز بیشتر نیست، که البته پلیس محل هم از سهم خودش نمی گذرد. بهره کشی و استثمار مردم واقعاً ننگ آور و مشمئز کننده شده است.

شایعه

سرمایه گذاری های خصوصی شاه در ایالات متحده و بریتانیا چیز تازه ای نیست. البته این شایعات هیچگاه تأیید نشده است، ولی با توجه به حرص و طمع زیاد شاه، آدم شکی در صحت شان نمی کند. ...سال گذشته ایران از اوضاع خراب بریتانیا استفاده کرد و شرکت نفت انگلیس و ایران را مجبور ساخت تا قراردادش را با دولت ایران تغییر بدهد. به موجب قرارداد جدید، دولت ایران بجای پرداخت هایی که بر اساس حق الامتیاز صورت می گرفت و سالیانه کمتر از ۱ میلیون لیره می شد، هم اینک سالیانه ۴ میلیون لیره دریافت می کند. یکی از مقامات سفارت بریتانیا به طور محرمانه به من گفت که «بریتانیا هیچوقت این باج خواهی را فراموش نمی کند.»

اکثر ناظران در اینجا خیلی بدبینانه به اوضاع نگاه می کنند. شکی نیست که نارضایتیِ گسترده ای بین مردم وجود دارد که رو به رشد

ص:۴۷۱

است.

دلیل این نارضایتی می تواند بالا رفتن هزینه های زندگی، مالیات های سنگین، حرص و طمع شاه برای تصاحب بخش عظیمی از ثروت مملکت، ساختمان هایی که هر روز مثل قارچ سر درمی آورند و مشکلات ناشی از آنها، محدودیت هایی که به دلیل امتیازهای انحصاری ایجاد شده است، و یا سیاست های کوته بینانه تجاری و مالی دانست. برای اولین بار صدای ارتشی ها هم بلند شده است. ولی برغم همه اینها، وسیله و همّت لازم را برای تبدیل این نارضایتی به اقدامات اصلاحی و یا شورش در بین مردم نمی بینم. اینها نیز به اندازه خود آسیب دیده اند.

هرچند

از پیش بینی کردن خوشم نمی آید، ولی تعجب نخواهم کرد اگر روزهای سلطنت پهلوی به شماره افتاده باشد. به نظر می رسد که به دلیل جنگ، ایران حداقل موقتاً تحت سلطه یک قدرت خارجی قرار بگیرد. اگر این قدرت خارجی آلمان باشد، مسلماً رژیم کنونی را به میل و رضایت خود نخواهد یافت، و اگر مملکت به دست بریتانیایی ها بیفتد، که در شرایط فعلی چندان هم بعید نیست، شواهد و قرائن از آن حکایت می کند که شاه مقبولیتی نزد آنها ندارد. یک دیپلمات بریتانیایی همین اواخر به من گفت که از نظر او باید از شرّ شاه خلاص شد، نه فقط به دلیل سیاست های بی مایه و باج خواهی اش از بریتانیا، بلکه به این دلیل که او در ذهن ایرانی ها با انگلیس تداعی می شود، و آنها شاه را مخلوق و مهره انگلیسی ها می دانند. ایرانی ها معمولاً ـ وقتی به تیره بختی شان لعنت می فرستند، مسبب اصلی اش را شاه می دانند، ولی انگلیس را هم به همان اندازه مقصر می شناسد. شاه در همه چیز و از همه جهت زیاده روی کرده است.

در آخر مایلم این نکته را اضافه کنم که ایران به معضلی مبتلاست که من اسمش را گذاشته ام «بیماری تظاهر». این عشقِ به ظواهر منجر به سطحی نگری در سیاست ها و مخدوش شدن ارزش ها شده

ص:۴۷۲

و لطمه فراوانی به مملکت زده است. اقـدامات دولت، که همیشه بـا بزک کردن ظاهر و فراموش کردن باطن همراه است، غالباً بر تـأثیری که بر بیننـدگان می گـذارد متکی است؛ و رفـاه مردم و عملی بودن کار تنها چیزی است که به حساب نمی آیـد. به نظر من اگر این مملکت به عقل سلیم، و بالاتر از همه، ارزش های انسانی برنگردد، هیچ امیدی به نجات آن نیست.(۱)

تهاجم نیروهای متفقین به ایران، ۲۵ اوت ۱۹۴۱

کتاب را با اشاره به تهاجم انگلیس به ایران در بهار سال ۱۹۱۸ شروع کردیم. حال می خواهیم آن را با شرح وقایع یک تهاجم دیگر، اینبار در اوت ۱۹۴۱، تمـام کنیم. رابطه نزدیـک رضـا شاه با انگلیس و تنفر مردم از او و همچنین احتمال قوی شورش و انقلاب، انگلیس را ناچار به دور انداختن این دست پرورده و یار قدیم کرد. رضا شاه با محاسبات غلط خود، مثلاً وادار ساختن انگلیسـی هـا به پرداخت حق الامتیـاز بیشتر نفت در سال ۱۹۴۰ (که انگلیسـی ها آن را باج خواهی می دانسـتند) و تبـدیل پول نفت و تریـاک به دلار برای انتقال آنها به نیویورک، کار را برای انگلیسـی ها آسان تر کرد؛ آنها حالا می توانسـتند با وجـدان آسوده کارشـان را بکننـد. مخالفت متفقین با حضور (حـد اکثر) ۲۵۰۰ تکنسـین و «جهـانگرد» آلمـانی در ایران بهانه خوبی به دست انگلیس و روس داد.

در ساعـات اولیه روز ۲۵ اوت ۱۹۴۱، انگلیس و روس از غرب و شـمال به ایران هجوم آوردنـد. بـا توجه به گزارش هـایی که درباره وضـعیت ارتش ایران در این کتاب خوانـدیم، مهاجمین از فروپاشـی ارتش ایران و سـقوط رژیم پوشالی رضا شاه اصـلاً متعجب نشدنـد. ارتشِ به اصـطلاح ملی ایران- که در طول بیست سـال گذشـته هر ساله مبالغ هنگفتی پول- به انـدازه حـداقل نیمی از کل مخارج دولت (اگر غارت اموال مردم و

ص:۴۷۳

۱- ماینور، در گزارش شماره ۱۰۹ (۱۸۱۶/۸۹۱.۰۰)، مورخ ۱۲ اوت ۱۹۴۱.

باجگیری از آنها توسط همین ارتش را به حساب نیاوریم) خرج آن می شد- ارتشی که از سال ۱۹۲۵ تا ۱۹۴۱ ظاهراً با پول نفت سلاح و مهمات برای آن وارد ایران می شد- و دریغ از شلیک یک گلوله برای دفاع از کشور.

فقط در گیلان لشکر یازدهم مدت کوتاهی در مقابل روس ها مقاومت کرد. بعدها معلوم شد که در همان روز اول تهاجمِ روس ها به ایران، لشکر آذربایجان- یعنی همان لشکری که آنقدر «شجاعانه» عشایر تیره بخت را در سال های ۱۹۲۳-۱۹۲۴ سرکوب کرده و اشیاء قیمتی و اموال شان را به غارت برده بود (و همین امر منجر به مشاجره لفظی میلسپو و رضاخان درباره سرنوشت طلاها و نقره های غارت شده توسط ارتش شد)، همان لشکری که کُردهای فراری «جا بجا شده» را در سال ۱۹۳۱ قتل عام کرد- یکباره آب شد و به زمین فرو رفت و گذاشت روس ها تبریز و شهر های دیگر را ظرف مدت کمتر از یک روز اشغال کنند. فرمانده لشکر آذربایجان (امیر لشگر) ایرج مطبوعی، و استاندار آن هر دو در همان روزِ اول تهاجم فرار را بر قرار ترجیح داده و با کامیون های ارتش اسباب و اثاثیه شان، از جمله بوقلمون های تیمسار فرمانده لشکر، را به جای امنی رساندند. در خراسان نیز همان ارتشی که زائران و تظاهرکنندگان بی سلاح و بی دفاع را در ژوییه ۱۹۳۵ با مسلسل، آن هم در حرم امام رضا (ع)، در مشهد، قتل عام کرده بود، بدون شلیک حتی یک گلوله تسلیم روس ها شد. فرمانده لشکر خراسان، ژنرال محمد محتشمی، لباس شخصی پوشیده و فرار را بر قرار ترجیح داده بود.(۱)

ص:۴۷۴

۱- میلسپو اوضاع را اینگونه حکایت می کند: «ابتدا رضا قصد مقاومت داشت و چند گلوله ای هم شلیک شد، ولی ارتشش به طرز مفتضحانه ای از هم فروپاشید. به نظر می رسد که افسران ارتش بلافاصله دمشان را روی کولشان گذاشتند و فرار را بر قرار ترجیح دادند؛ ولی در این میان حداقل یک استثناء وجود داشت. یک افسر بود که فرار نکرده بود. وقتی از او پرسیدند که آیا از جبهه فرار کرده است یا خیر، پاسخ داد: «البته که فرار نکردم، من فقط اونیفورمم را درآوردم.» در واقع این افسران چیزی بیشتر از اونیفورم و شرف شان را از دست دادند؛ این افسران همه سلاح های گرانقیمتی را هم که شاه به آنها دلخوش بود و با آنها مردم را می ترساند از دست دادند.» میلسپو، آمریکایی ها در ایران، ص ۳۹.

عملاً ـ همه مقامات دولتی، از بخشداران ساده گرفته تا استانداران، در زمانی که بیشترین احتیاج به آنها بود پُست های خود را ترک کردند. معلوم نبود از چه کسی بیشتر می ترسند؛ از مردمی که به آنها ستم کرده و با توحش با آنها رفتار و اموال شان را غارت کرده بودند؛ یا از نیروهای مهاجم. بعدها معلوم شد که در طول تهاجم روس ها فقط دو استاندار پُست خود را ترک نکرده بودند. با تعطیلی ادارات دولتی و سازمان های انتظامی، قدرت دولت در استان ها یک شبه از بین رفت. با توجه به اوضاع ایران، نارضایتی عمیق مردم، و فساد گسترده مقامات، سقوط سریع رژیم رضا شاه چندان هم حیرت آور نبود.

گزارش های دیپلماتیک آمریکا نشان می دهد که رضا شاه شخصاً در پی پناهندگی به سفارت بریتانیا در تهران برآمده بود ولی سفارت درخواست او را نپذیرفت. در نهایت او ابراز تمایل کرد که به همانجایی برود که از آن آمده بود. دریفوس گزارش می دهد که: «شاه ابراهیم قوام را که پدر دامادش هم بود نزد وزیر مختار بریتانیا فرستاد تا مراتب نگرانی او را از تأخیر [آتش بس] و ادامه خصومت ها ابراز کند. قوام همچنین سعی کرد مزه دهان وزیرمختار را درباره پناه بردن شاه به سفارت بریتانیا از ترس روس ها بفهمد، ولی گویا وزیر مختار چندان دلگرمش نکرده بود.»(۱) ترس رضا شاه از روس ها نبود؛ بلکه از مردم ایران بود، که اگر کوچکترین فرصتی دست می داد، تکه تکه اش می کردند.

استعفای رضا شاه و جانشینی محمدرضا شاه

دولت علی منصور در تاریخ ۲۵ اوت ۱۹۴۱ استعفا کرد. شخصی که انگلیسی ها برای اجرای نقشه هایشان انتخاب کرده بودند، محمدعلی فروغی، ذکا ءالملک، بود که در روز ۲۸ اوت ۱۹۴۱ رئیس الوزرا شد.

ص:۴۷۵

۱- دریفوس، تلگرام شماره (۷۴۰.۰۰۱۱ جنگ اروپا ۱۴۵۱۹/۱۹۳۹)، مورخ ۲۹ اوت ۱۹۴۱.

وزرای کابینه فروغی همگی قبلاً در پُست های عالی مملکتی تحت حکومت رضاشاه خدمت کرده و در آن ذینفع بودند. علی الظاهر، برای رضاشاه و فروغی این حلقه کامل بود. فروغی تقریباً در تمام کابینه های دولت که تا سال ۱۹۳۵ تحت حکومت رضاشاه تشکیل شده بود حضور داشت.

فروغی اولین رئیس الوزرای رضاشاه، و از قضا آخرین رئیس الوزرای او بود. او در پُست هایی نظیر وزارت جنگ، وزارت عدلیه، وزارت مالیه، وزارت خارجه، و سفارت ایران در ترکیه خدمت کرده بود. چنانکه موری اشاره می کند، روابط فروغی با رضاخان بسیار صمیمی بود. این روابط، و بدون شک روابط نزدیک فروغی با انگلیسی ها، او را از دچار شدن به سرنوشت هم قطارانش نجات داد.

انگلیسی ها می خواستند موقعیت خود را در ایران حفظ کنند و مطمئن باشند که سابقه نکبت بار بیست سال گذشته، غارت ها و وحشی گری ها، پاک می شود و یا تا آنجا که ممکن است پنهان می ماند. این کار فقط با برکنار شدن رضا شاه و نشستن پسرش بجای او ممکن بود. فروغی را انتخاب کردند که ابزار همین سیاست باشد؛ همانگونه که رضا شاه در سال ۱۹۲۱ بود.

انگلیسی ها مصمم بودند که با نجات رژیم پهلوی شریک قدیم شان را از انتقامجویی و مجازات به دست مردم ایران نجات بدهند. انگلیسی ها هنوز قصد نداشتند کسی را که این همه سال با وفاداری به آنها خدمت کرده بود کاملاً دور بیندازند. رضاخان را پس از اطمینان از اینکه حساب های بانکی اش در لندن صحیح و سالم و قابل استفاده است، مخفیانه به بندرعباس بردند و در آنجا با امنیت و خیال راحت از بابت ثروت هنگفتی که از مردم ایران دزدیده بود، بر یک کشتی انگلیسی سوار کردند.

انگلیسی ها که در سال ۱۹۲۱ خود را از کودتای رضاخان بی خبر نشان داده بودند، در سال ۱۹۴۱ هم سعی داشتند خود را یک ناظر بی گناه

جلوه دهند. سر ریدر بولارد(۱)، وزیرمختار انگلیس، در صحبت هایش با دریفوس، وزیر مختار آمریکا، برکناری رضا شاه و نشستن پسرش بجای او را به میل و اراده خودِ رضا شاه دانسته بود. تلگرام هایی که دریفوس درباره استعفای رضا شاه و جانشینی پسرش بجای او ارسال کرده است نشان می دهد که نه مردم ایران و نه فروغی دستی در این کار نداشتند. اصلاً چطور می توانستند دستی داشته باشند؟ ایران در اشغال کامل نظامی بود و دولت دیگر اقتداری نداشت. با فرار اکثر مسئولان دولتی و انحلال نیروهای مسلح، ژاندارمری، و حتی پلیس، دولت فروغی فقط بر روی کاغذ اعتبار داشت.

انگلیسی ها بودند که درباره تغییرات در سطوح بالا تصمیم می گرفتند. در شب ۱۱ سپتامبر ۱۹۴۱، دریفوس با بولارد گفتگو کرد. تلگرامی که فردای آن روز فرستاد، مضمون گفته های وزیر مختار بریتانیا را در خود داشت:

رئیس الوزرا شب گذشته به وزیر مختار بریتانیا اطلاع داد که مجلس قصد دارد طی نشست ویژه ای در روز شنبه مسئله اصلاح قانون اساسی را بررسی کند. او افزود که هر چند شاه چاره ای جز تصویب این اصلاحات ندارد ولی به موقع حساب آنهایی را که از اصلاحات حمایت می کنند خواهد رسید. او سپس با قاطعیت کامل این مطلب مهم را بر زبان آورد (و وزیر مختار بریتانیا احساس کرد که رئیس الوزرا به نمایندگی از هیأت دولت سخن می گوید) که به نظر او ایرانی ها دیگر باید از شرّ شاه خلاص شوند. او همچنین گفت که اگر ولیعهد مشاوران خوبی دور خودش جمع کند، مردم قبولش خواهند کرد. به عقیده وزیرمختار بریتانیا اگر مردم ایران به میل و اراده خودشان ولیعهد را بخواهند، احتمالاً دولت بریتانیا هم او را خواهد پذیرفت. به نظرم می رسد که با توجه اینکه عموماً

۱- Sir Reader Bullard.

ولیعهد

را فردی ضعیف، بی کفایت، و طرفدار آلمان می دانند، بریتانیا هم اگر او را قبول کند فقط برای پر کردن خلأ و پرهیز از عواقب تحولات بنیادین در حکومت؛ و یا داشتن دست نشانده ای با مشاوران باکفایت است.(۱)

پس از ادعای [وزیرمختار انگلیس مبنی بر] اینکه فروغی پیشنهاد کرده است که ایرانی ها باید از شرّ شاه خلاص شوند، رادیو انگلیس گزارش هایی به زبان فارسی پخش کرد و در آن اظهار داشت که رضا شاه مبالغ هنگفتی پول در بانک های خارجی دارد و املاک ارزشمند فراوانی را دزدیده است. دریفوس در این باره می نویسد:

مبارزه

با شاه در برنامه فارسی رادیو لندن دیشب به اوج خود رسید. در این برنامه گفته شد که شاه بخش عظیمی از املاک ارزشمند کشور را بدون پرداخت هیچ پولی و یا با پرداخت کسر کوچکی از ارزش آنها دزدیده است؛ اینکه صاحبان این املاک را با تهدید به مرگ، حبس و یا بی آبرویی ناچار به فروش املاک شان کرده اند و کشاورزان فلاکت زده باید با عرق جبین خود جیب های شاه را پر از طلا بکنند. در آخر برنامه هم شعری پخش شد که گفتند مردی که هشت سال پیش به دستور شاه به زندان افتاده بود، سروده است. شاعر شاه را به ستمگر افسانه ای ضحاک تشبیه کرده و پرسیده بود کجایند مردانی مثل فریدون و کاوه که این ستمگر را به زیر بکشند.

برخلاف سال ۱۹۳۵ که انگلیسی ها سعی داشتند تعداد کشته های حرم امام رضا را کمتر از واقع نشان بدهند، در سال ۱۹۴۱ حرف های زندانیان سابق را پخش می کردند. بر اساس تلگرام دریفوس، «مجلس در نشست محرمانه اش در روز شنبه کمیته ای را انتخاب کرد که شخصاً از شاه بخواهد تا از حدود اختیاراتی که در قانون اساسی برای او تعیین شده

ص:۴۷۸

۱- دریفوس، تلگرام شماره (۱۷۷۱/۸۹۱.۰۰ پرونده محرمانه)، مورخ ۱۲ سپتامبر ۱۹۴۱.

تجاوز نکند، و کمیته مزبور هم شنبه شب پیام فوق را به عرض شاه رساند.»(۱)

با وجود این، در ساعت ۹ صبح فردای همان روزی که دریفوس گزارش اقدامات کمیته مجلس را ارسال کرده بود، یعنی ۱۶ سپتامبر، رضا شاه استعفا کرد؛ که موجب تعجب مجلس شد. دریفوس با ارسال تلگرامی فوری، خبر داد: «شاه همین الآن به نفع ولیعهد استعفا و به اصفهان فرار کرده است و گمان می رود که از آنجا به هند برود. نیروهای روسی از قزوین به طرف تهران حرکت می کنند و نیروهای بریتانیایی نیز به قم رسیده اند. هنوز هیچ جزییاتی در دست نیست.»(۲) در اصفهان، رضاخان تحت حمایت ارتش بریتانیا در امن و امان بود. دریفوس روز بعد خبر پذیرش استعفای رضا شاه و جانشینی پسرش را داد: «مجلس دیروز استعفای شاه را پذیرفت. شاه جدید اعلیحضرت همایونی محمدرضا شاه پهلوی نام دارد، و امروز بعد از ظهر طبق قانون اساسی در مجلس سوگند خواهد خورد.»(۳)

مثل ۱۹۲۵، جای خالی مردم ایران در فرایند تصمیم گیری بسیار پیدا بود. دریفوس متن استعفانامه رضا شاه را اینگونه خلاصه کرده است: «شاه سابق در استعفانامه اش گفته است «نظر به اینکه ناتوان شده ام و حس می کنم که اینک وقت آن رسیده است که یک قوه جوان تری به کارهای کشور که مراقبت دایم لازم دارد بپردازد و اسباب سعادت ملت را فراهم آورد بنابراین امر سلطنت را به پسرم تفویض می کنم.» ... رئیس الوزرا دیروز پیام غیررسمی شاه جدید را برای مجلس قرائت کرد که مضمون آن به شرح زیر است: «ملت ایران بداند که من حاکمی تابع قانون هستم و اراده ام بر رعایت و حفاظت از قانون اساسی حاکم بر کشور و ملت ایران و تضمین روند عادی قوانینی است که مجلس به

۱- دریفوس، تلگرام شماره (۱۷۳۳/۸۹۱.۰۰)، مورخ ۱۵ سپتامبر ۱۹۴۱.

۲- دریفوس، تلگرام شماره (۱۷۷۵/۸۹۱.۰۰)، مورخ ۱۶ سپتامبر ۱۹۴۱.

۳- دریفوس، تلگرام شماره (۱۷۷۹/۸۹۱.۰۰ پرونده محرمانه)، مورخ ۱۷ سپتامبر ۱۹۴۱.

تصویب رسانده و یا به تصویب خواهد رساند. اگر در گذشته به حق ملت، چه جمعاً و چه فرداً و از هر منبعی تعدی و تجاوزی شده است، از صدر تا ذیل شان اطمینان می دهم که در این ارتباط اقدام خواهیم کرد و تا حد ممکن آن تجاوزات را بر طرف کرده و جبران خواهیم نمود.»(۱)

دریفوس همچنین خبر مراسم رسمی سلطنت محمدرضا شاه در ۱۷ سپتامبر ۱۹۴۱ را اینطور گزارش می کند:

شاه دیروز بعد از ظهر در مجلس سوگند یاد کرد. دولت ایران یک ساعت پیش از شروع مراسم، دعوت هیأت های دیپلماتیک به این مراسم را لغو کرد؛ زیرا انگلیسی ها و روس ها اطلاع داده بودند که با توجه به عدم دریافت دستورالعمل از طرف دولت هایشان تمایلی به شرکت در مراسم ندارند. وزیر مختار بریتانیا عدم دریافت دستورالعمل را تأخیر در سرویس تلگراف ذکر می کند و می گوید که از نظر او حضور نیافتن در مراسم به معنای عدم شناسایی شاه جدید نیست. شاه در نطقی که بعد از مراسم سوگند در مجلس ایراد کرد قول داد که دولت مشروطه اش از حقوق فردی حفاظت کند، و برنامه گسترده ای برای اصلاحات و همکاری با دولت هایی که منافع مشترکی با ایران دارند داشته باشد. از قرار معلوم، علاوه بر اجرای اصلاحات، شاه عفو عمومی اعلام خواهد کرد و تمامی اموال پدرش را به دولت خواهد بخشید. مجلس نیز روز گذشته اعلام کرد که بلافاصله اقداماتی در ارتباط با موارد زیر انجام خواهد داد: تحقیق در خصوص جواهرات سلطنتی؛ حفاظت از حقوق و رفاه مردم؛ اعاده اموالی که شاه سابق مصادره کرده است؛ لغو چند قانون؛ کاهش بودجه و مالیات ها؛ آزادی زندانیان بی گناه؛ و لغو قانون فروش اموال مراکز مذهبی [اوقاف]. نیروهای انگلیس و روس در بیرون تهران توقف کرده و فعلاً قصد ندارند که وارد تهران

۱- دریفوس، تلگرام شماره (۱۷۷۹/۸۹۱.۰۰ پرونده محرمانه)، مورخ ۱۷ سپتامبر ۱۹۴۱.

شونـد و یا از آن عبور کنند و یا مقامی، چه کشوری و چه لشگری، را از کار برکنار نمایند. تهران آرام است، و خیال مردم به خاطر اقدامات دولت، حضور نیرو های انگلیسی و اینکه روس ها وارد شهر نشده اند راحت است. تقریباً همه مردم با استعفای شاه نفس راحتی کشیده اند و خوشحالند که شاه ظالم رفته است و آنها بالاخره می توانند کارهایی بکنند که مدتها ممنوع بود و عقایدی را ابراز کنند که مدتها در سینه پنهان کرده بودند. سرخوردگی شدید آنها از اینکه هنوز یکی از اعضای خانواده منفور پهلوی بر تخت سلطنت نشسته با رضایت از اقدامات فعالانه شاه جدید در جهت رفع مفاسد و جبران اشتباهات قدری تخفیف یافته است. اگرچه آینده شاه به رفتار خودش و سیاست بریتانیا و روسیه بستگی دارد، شکی نیست که شروع عاقلانه و فعالانه ای داشته است.(۱)

همین قدر برای اثبات واهی بودن ادعای انگلیس مبنی بر اینکه شاه جدید «به میل و اراده آزادانه مردم ایران انتخاب شد» کافی است. با وجود این، «برکناری رضا شاه پهلوی به خودی خود ارزشی بی حساب داشت، که به خاطر همین خدمت رعایای سابقش باید شکرگزار باشند.»(۲)

دریفوس خبر بازداشت رضاخان در اصفهان و شناسایی شاه جدید از طرف بریتانیا و اتحاد شوروی را اینگونه گزارش کرده است: «شاه سابق را در اصفهان بازداشت کرده اند تا تکلیف واگذاری اموالش را روشن کنند. وزیرمختار بریتانیا به من اطلاع داد که او و سفیر شوروی دستورالعمل هایی مبنی بر موافقت با جانشینی شاه جدید، از دولت های متبوعشان دریافت کرده اند، که البته این موافقت ها مشروط به رفتار حسنه شاه در آینده است. موافقت دولتین انگلیس و روس و شرط آنها به دولت ایران ابلاغ شده است.»(۳)

۱- دریفوس، تلگرام شماره (۱۷۷۷/۸۹۱.۰۰ پرونده محرمانه)، مورخ ۱۸ سپتامبر ۱۹۴۱.
۲- میلسپو، آمریکایی ها در ایران، ص ۱۵۹.
۳- دریفوس، تلگرام شماره (۱۷۷۸/۸۹۱.۰۰ پرونده محرمانه)، مورخ ۱۹ سپتامبر ۱۹۴۱.

چند روز طول کشید تا دولت آمریکا شاه جدید را به رسمیت بشناسد. کوردل هال، وزیر امور خارجه آمریکا با ارسال تلگرامی به دریفوس خبر داد: «از آنجایی که دولت های بریتانیا و شوروی شاه جدید را به رسمیت شناخته اند، وزارت امور خارجه هیچ دلیلی برای به رسمیت نشناختن شاه نمی بیند. اجازه دارید به صلاحدید خود اقدامات مقتضی را برای ابلاغ شناسایی شاه جدید از سوی این دولت [آمریکا] انجام دهید.»(۱) دریفوس گزارش می دهد که رضاخان در روز ۲۸ سپتامبر ۱۹۴۱ به همراه یکی از همسرانش، شش پسرش، دو دخترش، یکی از دامادهایش (جم)، و یک منشی و یازده خدمتکار سوار بر یک کشتی انگلیسی از بندرعباس عزیمت کرد. فقط محمدرضا، اشرف و مادرشان در ایران ماندند.

دریفوس می افزاید که: «دولت ایران تلاش می کند توسط وزیر مختار ایران در واشنگتن [محمد شایسته] برای شاه و همراهانش ویزای ورود به آرژانتین را بگیرد، زیرا شاه این کشور را برای اقامتش انتخاب کرده است. هنوز مسیر و مقصد شاه معلوم نیست؛ ولی از قرار معلوم کشتیِ باندرا عازم موریس شده است.»(۲)

معلوم بود که اعلام نام آرژانتین وقتی که رضا شاه هنوز در ایران بود، خدعه ای بیش نبود. شاه سابق به محض رسیدن به موریس، به بهانه اینکه آب و هوای کانادا شبیه به بعضی مناطق ایران است درخواست رفتن به کانادا را کرد. احتمالاً درخواست او دلایل دیگری هم داشت که می توان به سپرده های رضاخان نزد رویال بانکِ کانادا اشاره کرد؛ و نیز اینکه در سال های واپسین حکومتش درآمدهای نفتی ایران از طریق کانادا به لندن و نیویورک راه می یافت.

تلگرام های دیپلماتیکی که درباره سفر [رضاخان] به کانادا بین لندن،

ص:۴۸۲

۱- هال، تلگرام به دریفوس (۱۷۷۸/۸۹۱.۰۰)، مورخ ۲۳ سپتامبر ۱۹۴۱.

۲- دریفوس، تلگرام شماره (۲۲۱/پی.۱۵-۸۹۱.۰۰۱)، مورخ ۲۸ سپتامبر ۱۹۴۱.

واشنگتن، قاهره و تهران رد و بدل شده است، دربردارنده اطلاعات زیادی در این باره است. در تاریخ ۱۷ دسامبر، سفیر آمریکا در لندن تلگرام سرّی زیر را برای هال، وزیر امور خارجه آمریکا، فرستاد: «شاه ایران هنوز در موریس است ولی قصد ماندن در آنجا را ندارد. فکر می کنم دلش می خواهد به کانادا برود و اگر کانادا موافقت کند بعید می دانم کسی مخالفتی داشته باشد. انگلیسی ها دوست ندارند [شاه سابق] به دست آلمان ها بیفتد؛ زیرا در این صورت مسلماً [آلمان ها] برای اهداف سیاسی شان از او بهره خواهند برد.

لطفاً این پیام را کاملاً محرمانه تلقی کنید. وینانت»(۱) در تاریخ ۵ فوریه ۱۹۴۲، دریفوس پاسخ داد: «وزیرمختار بریتانیا به من اطلاع داد که دولتش به شاه سابق اجازه داده است که از طریق آفریقای جنوبی به کانادا برود.»(۲)

در راه کانادا، رضاخان و همراهانش در آفریقای جنوبی توقف کردند. در آنجا بیماری سختی بر شاه عارض شد و او را زمین گیر کرد. سفیر آمریکا در قاهره با ارسال تلگرامی به واشنگتن نوشت: «در ارتباط با گزارش های اخیر درباره بیماری شاه سابق ایران خبر موثق دارم که برغم تلاشهای مجدانه برای معالجه اش بعید است که بیشتر از شش دیگر ماه زنده بماند. کرک»(۳) رضاخان در تاریخ ۲۶ ژوئیه ۱۹۴۴ در ژوهانسبورگ درگذشت.

محاکمه رئیس نظمیه، مختاری، و اعدام «دکتر» زندان، احمدی

مردم ایران که می دیدند رضاشاه به کمک انگلیسی ها از چنگال عدالت گریخته و با حکایت های رعب آوری که زندانیان سیاسی آزاد شده از زندان های رضاشاه تعریف می کردند، به سراغ مقامات نظمیه و

۱- وینانت، تلگرام به هال شماره (۲۲۱/پی.۱۵-۸۹۱.۰۰۱)، مورخ ۱۷ دسامبر ۱۹۴۱.

۲- هال، تلگرام به وینانت شماره (۲۲۳/پی.-۸۹۱.۰۰۱)، مورخ ۵ فوریه ۱۹۴۲.

۳- کرک، تلگرام شماره (۲۲۴/پی.۱۵-۸۹۱.۰۰۱)، مورخ ۳۱ مارس ۱۹۴۲.

زنـدان هایی رفتند که مرتکب این قتل ها و جنایات شده بودند. آنهایی که رضاشاه را فراری داده بودند حالا تلاش می کردند برخی از مریدانش را نیز نجات بدهند. دریفوس در گزارشش می نویسد:

احتراماً

به اطلاـع وزارت می رسانـد که محاکمه رییس سابق نظمیه، ژنرال مختاری، و ۱۶ مقام زیردست او موجب تحریک احساسات عمومی مردم ایران شـده و به گسترش فضای شورش در کشور دامن زده است. در گزارش شـماره ۲۰۹ مورخ ۱۲ فوریه ۱۹۴۲ توجه وزارت را به این مسئله جلب کردم که ژنرال مختاری و چند تن دیگر از مقامات نظمیه دستگیر و حبس شده اند و اشاره کردم که مردم از همه اشخاصـی که مسـئول ارتکـاب جنایات و بی عـدالتی ها در طول رژیم رضا شاه بوده انـد شدیـداً منزجر هسـتند. مطبوعـات نیز بـا کینه توزی ها و رفتار غیرمسـئولانه خود بحـدی به انزجار از مختاری و سایر متهمان دامن زده انـد که مردم عملاً به خونخواهی برخاسـته انـد. مردم به ویژه از این مسـئله برآشـفته انـد که محاکمات در محکمه خاصـی صورت می گیرد کـه در سـال ۱۹۲۸ برای رسـیدگی به پرونـده هـای اختلاـس و ارتشـاء مقامـات دولت تشـکیل شـده و به مـوجب قـانون صلاحیت صـدور حکم مرگ را نـدارد. مطبوعات می خواهند که محاکم جنایی که صـلاحیت صدور حکم مرگ را دارند به این پرونـده ها رسـیدگی کنند، و چند تن از نماینـدگان مجلس نیز درخواستی به همین مضـمون به مجلس تسـلیم کرده اند. در ارتباط با انعکاس این مسـئله در مطبوعات نیز بایـد بگویم که نویسـنده گزارش از ۲۰ ژوئیه، یعنی روز تسـلیم کیفرخواست، تا کنون ۵۳ سرمقاله در ۱۴ روزنامه مختلف درباره این محاکمات دیده است.(۱)

ص:۴۸۴

۱- دریفوس، گزارش شماره ۳۲۲ (۱۹۱۴/۸۹۱.۰۰)، مورخ ۱۱ اوت ۱۹۴۲.

* * *

تصویر شماره ۲/۱۳. رضاخان به همراه شمس پهلوی و علیرضا پهلوی، ژوهانسبورگ، ۱۹۴۴. با تشکر از مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران

دریفوس سپس به چند نمونه از سرمقالات روزنامه ها اشاره می کند. کیهان به دلیل اینکه مجید آهی، وزیر عدلیه، اجازه داده بود که محاکمات

ص:۴۸۵

در این محکمه خاص و نه در محاکم جنایی صورت بگیرد، شدیداً به او تاخته بود: «این مجرمان باید به اشّد مجازات برسند تا درس عبرتی در تاریخ شود. امید است که با رفتن آهی، قوانینی هم که در طول آن رژیم دیکتاتوری و وزارت آهی به تصویب رسیده است مورد تجدید نظر قرار بگیرد.» روزنامه مردم در یکی از سرمقالاتش با عنوان «مرگ بر مختاری» او را بیمار سادیستی نامیده بود که صدها نفر را به قتل رسانده و از شکنجه مردم و خفه کردن ملت لذت می برده است. این روزنامه از قضات دادگاه خواسته بود که پیش از صدور حکم به نام نیکشان در پیشگاه نسل های آینده بیندیشند. روزنامه ستاره نوشته بود، «پانزده میلیون ایرانی مشتاقانه امیدوارند که ژنرال مختاری کشته و تکه تکه بشود. دولت باید برای احترام به احساسات عمومی پرونده آنها را به یک محکمه جنایی ارجاع دهد تا بتوانند حکم مرگ او را صادر کنند.» در همان روزنامه آمده بود، «شنیده ام که در آمریکا رسم یا قانونی دارند که نامش «لینچ کردن» است، و جنایتکاری را که به سبب جنایت های رعب آور و مخوفش مورد نفرت شدید مردم است بدون محاکمه و تشریفات قانونی به دست مردم می سپارند تا به قتل برسانند. آیا خدا و وجدان حکم نمی کند که مختاری و همدستانش را به دست مادرانی بسپاریم که فرزندانشان را کشته اند و یا به دست فرزندانی بسپاریم که والدینشان را کشته اند تا انتقام خود از آنها بگیرند و قلب سوخته مردم را التیام بخشند.»(۱)

در آخر، پس از محاکمات طولانی همه مجرمینی که به جنایات فجیع متهم شده بودند بجز یک نفر با احکام سبک از چنگال عدالت گریختند. ریچارد فورد، کاردار آمریکا، گزارش می دهد که ژنرال مختاری، رییس سابق نظمیه تهران، به جرم همدستی در قتل شخصیت های معروف جمعاً

۱- کیهان، مورخ ۲۳ ژوئیه ۱۹۴۲؛ مردم، مورخ ۲۴ ژوئیه ۱۹۴۲؛ ستاره، مورخ ۲۴ ژوئیه ۱۹۴۲؛ ستاره، مورخ ۳۱ ژوئیه ۱۹۴۲؛ در دریفوس، گزارش شماره ۳۲۲ (۱۹۱۴/۸۹۱.۰۰)، مورخ ۱۱ اوت ۱۹۴۲.

به ۱۰ سال حبس محکوم شد. سرهنگ مصطفی راسخ، رییس سابق زندان نظمیه تهران، به جرم همدستی در قتل جعفرقلی بختیاری معروف به سردار اسعد، وزیر سابق جنگ به ۶ سال حبس محکوم شد. سرهنگ حسین نیرومند، یکی دیگر از مقامات سابق زندان، به جرم مشارکت در قتل خان بابا بختیاری، برادر سردار اسعد، و محمد فرخی، شاعر و مدیر روزنامه، به حبس ابد محکوم شد. دکتر احمد احمدی، «پزشک» سابق زندان، نیز به جرم قتل سردار اسعد و فرخی به مرگ محکوم شد. متهمان همچنین به اتهام قتل دکتر تقی ارانی، یکی از رهبران کمونیست ها که در زندان رضا شاه درگذشته بود، محاکمه ولی از این اتهام تبرئه شدند.(۱)

فورد در خاتمه گزارش می نویسد که محاکمات فوق «موجب انتقاد برخی روزنامه ها از دادگاه [جنایی] شده است. مطبوعات همچنین معتقدند که بسیاری از جنایتکاران رژیم گذشته نیز که برخی از آنها هنوز پُست های عالی مملکتی را در دست دارند بایـد مجازات شونـد. با وجود این، محاکمات فوق که اخیراً خاتمه یافته به طور کلی مورد رضایت مردم بوده، و حداقل شروع خوبی برای مجازات بی عدالتی هایی است که مأموران رضا شاه انجام داده اند.»(۲) ولی اعدام احمدی بجای اینکه نقطه شروع مجازات آنهایی باشد که در طول حکومت رضا شاه مرتکب جنایت شده بودند، نقطه پایان آن بود. کسانی هم که مجرم شناخته شدند بلافاصله مورد عفو پسر و جانشین رضا شاه قرار گرفتند.(۳) ریچارد فورد اعدام احمدی را اینطور توصیف می کند:

احتراماً به اطلاع می رساند که پزشک احمدی، پزشک زندان در رژیم رضا شاه و متهم به قتل چندین تن از شخصیت های سرشناس مملکت، در صبح روز ۱۴ اکتبر [۱۹۴۴] در میدان شاه و در ملأعام در حضور ۲۰ هزار نفر به دار آویخته شد. چنانکه وزارت به یاد

۱- فورد، گزارش شماره ۸۵۷ (۳/۸۹۱.۱۰۸)، مورخ ۲۸ فوریه ۱۹۴۴.

۲- فورد، گزارش شماره ۸۵۷ (۳/۸۹۱.۱۰۸)، مورخ ۲۸ فوریه ۱۹۴۴.

۳- آبراهامیان، اعترافات زیر شکنجه، ص ۷۲.

دارد،

احمدی همان فرد سادیست و آمپول زن شاه سابق و همان کسی است که باعث می شد دشمنان شاه سابق «از سکته قلبی» در زندان فوت کنند. او دو سال پیش دستگیر و به مرگ محکوم شد، ولی فرجام خواهی اش در محاکم گوناگون ایران موجب شد که اجرای حکم مرگش تا امروز به تعویق بیفتد. احمدی می گفت که هر چند اشخاص مورد نظر را واقعاً او کشته است، ولی این کارها را با اکراه انجام داده و نمی توانسته از اوامر شاه که از طریق ژنرال مختاری، رئیس نظمیه، به او ابلاغ می شده سرپیچی کند. در قانون ایران قاتل فقط به شخصی اطلاق می گردد که عملاً [= مباشرتاً] مرتکب قتل شخص دیگری بشود، و شرکای او در این عمل قاتل به حساب نمی آیند. به همین دلیل، مختاری و نیرومند، رییس زندان، که مسلماً به اندازه احمدی گناهکار بودند، قاتل به حساب نیامده و اعدام نشدند. روزنامه ها عنایت قابل توجهی به این مسئله داشته و بدون استثنا همگی آنها با این مقّر قانونی مخالفند و خواهان اعدام نامبردگان هستند.

جالب اینجاست که احمدی را در میدان اصلی تهران در کنار مجسمه سوار بر اسب و با ابهت رضا شاه اعدام کرده اند که دولت ایران هنوز در عزای مرگش به سر می برد؛ یعنی همان مردی که مجرم اصلی جنایاتی بود که احمدی به سببش حلق آویز شد. البته شکی نیست که سزای عمل احمدی چیزی جز این نبود. احمدی همان میرغضب مخوفی بود که وقتی با آمپولش وارد سلول زندانیان سیاسی می شد، حتی محکم ترین اراده ها هم به لرزه می افتاد. امیر جنگ، سردار بختیاری و وکیل مجلس، برای یک نفر حکایت کرده بود که احمدی برای ترساندنش نزدیک به ۱۷ آمپول به او تزریق کرده بود. امیر جنگ گفته بود که زندگی پرخشونتی داشته و در نبردهای زیادی جنگیده است، ولی اینها هرگز با رعب و وحشتی که به هنگام ورود احمدی به سلول تمام وجودش را فرا می گرفت

ص:۴۸۸

قابل

مقایسه نبود.

اعدام

احمدی باید (که شاید اینطور نباشد) تذکر ناگواری باشد به مردم ایران نسبت به خطر همیشگی استبداد و توحش در این کشور و اینکه باید بسیار مراقب باشند تا دوباره کشور به دست مستبدانی چون رضا شاه نیفتد.(۱)

چنانکه گزارش فورد نشان می دهد، غافل شدن از این مسئله که استبداد و توحش غالب بر ایران بین سال های **۱۹۲۱** تا **۱۹۴۱** از نوع انگلیسی اش بود بسیار آسان است. ولی نباید فراموش کرد که انگلیسی ها بودند که کشور را در چنگال چنین مستبدی انداختند، مستبدی به نام رضاخان که مخلوق و مُهره آنها بود.

ص:۴۸۹

۱- فورد، گزارش شماره ۷۷ (۱۷۴۴-۸۹۱.۱۳/۱۰)، مورخ ۱۷ اکتبر **۱۹۴۴**. شرح آبراهامیان از اعدام احمدی با شرح امیر جنگ بختیاری از آن تناقض دارد: «جسد به دار آویخته شده «دکتر» نمادی عالی از رژیم ساقط شده بود- دروغین، وحشی، و حتی قاتل، ولی رژیمی که شکنجه نمی کرد» (همان.).

فهرست اعلام

ص:۴۹۱

ص:۴۹۷

روی-ال بانک (ک-ان-ادا)/ ۳۴۷, ۳۴۸, ۳۵۲, ۴۸۲

ص:۵۰۱

ش

ص:۵۰۲

ص. ض

ط. ظ

ک

ص:۵۱۱

ص:۵۱۲

فهرست تصاویر

ص:۵۱۵

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که مـا را در دستیـابی به این هـدف یـاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادنـد تقـدیر و تشـکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصـفهان -خیابان عبـدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شـهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانه ای
قائمیه
اصفهان
www
برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشـــانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹